تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی

۸

ترجمه احمد آرام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ۳-۱۶۱-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۳) :) ۱-۱۶۲-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۴) :) -۱۶۳-۴۴۴-۹۶۴ ISBN xج. ۱۵) :) ۸-۱۶۴-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۶) :) ۶-۱۶۵-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۷) :) ۴-۱۶۶-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۸) :۲-۱۶۷-۴۴۴-۹۶۴ ISBN

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورۀ حج

اشاره

فضیلت سوره:

از حضرت ابی عبد اللّه(امام جعفر بن محمد صادق)علیه السّلام که فرمود:

«هر کس سورۀ حج را در سه روز متوالی بخواند هنوز سالی را تمام نکرده به زیارت خانۀ خدا خواهد رفت.و اگر در این سفر خود بمیرد وارد بهشت می شود».

نام این سوره:

نام این سوره از احکام فریضۀ حج که در آن آمده گرفته شده است.

زمینۀ کلّی سوره

نخستین آیات سورۀ حج هول و هراسهای ساعت قیامت را برای ما مصوّر و مجسّم می سازد تا روح پرهیزگاری نسبت به خدای متعال را بر انگیزد.

شاید تقوی و پرهیزگاری از هدفهایی باشد که تمام سوره های قرآنی آن را محقّق می سازند،ولی بازتابهای آنها بر زندگی متفاوت است.پیش از این هنگام

اندیشیدن درباره سوره بقره گفتیم که هدف آیات آن بیان سرشت و خمیره ای است الهی که خداوند آن را برای امّت مسلمان قرار داده،سرشت و صبغه ای که در تقوا متبلور می شود و شکل می گیرد.سوره حج نیز تقریبا تأکیدی بر همان سرشت و صبغه است،بویژه آن که این سوره چنین آغاز می شود که مردم را به تقوا و پرهیزگاری فرمان می دهد،و مناسک و مراسم حج و وظایف و واجبات جهاد را به ما یادآور می شود و سرانجام به بیان ویژگیهای امّت اسلامی پایان می یابد.

امّا این سوره-که مفسّران در محل نزول آن که مکّه یا مدینه بوده یا در هر دو شهر فرود آمده است اختلاف دارند-چنان که به نظر من می رسد،از سورۀ بقره تمایزی دارد،و این وجه تمایز در آن است که این سوره شفای قلب از بیماریهای غفلت و جدل و نادانی و دورویی است و نیز عذر و بهانه هایی را که انسان برای گریز از مسئولیت بدانها متوسّل می شود مثل گمان باوری و آرزوجویی و تکیه به پرستش بتها(از هر نوع)و بیم از ۸/ طاغوتها و گردنکشان،و خوف از شکست خوردن در برابر نیروی(ظاهری)آنها،همه و همه را چاره می کند.

چگونه خداوند با آیات این سوره آن بیماریها را شفا می بخشد و قلب را از عذرهایی که مانع پرهیزگاری و تقوا می شود پاک و زدوده می سازد؟ در مطالبی که ذیلا می آید حقایقی را که از اندیشیدن در آیات این سوره که سرشار از هیبت و جلال است با یکدیگر به خاطر می آوریم:

در آغاز این سوره نهیب و زلزله ای سخت را می بینیم که نقابهای انسان را فرو می ریزد،انسانی که در گمراهی و جهل سرگشته و حیران شده و از سرنوشت تباهی که در انتظار اوست غافل و بیخبر مانده است.

آن گاه روند سوره به بهانه سازیهای دیرین و تازه ای می پردازد که نفس بشری برای گریز از عظمت مسئولیّت و هیبت مجازات بدانها متوسّل می شود و عبارت است از جدل نادانسته و ناآگاهانه درباره خداوند و شک و تردید نسبت به رستاخیز،بدین عنوان که امری محال است.

این سوره پس از یادآوری به قدرت خداوند بر برانگیختن مردگان(بدین

استدلال که):مگر نه آن که انسان را در اطوار و مراحل و به صورتهای گوناگون آفریدیم؟به درمان حالت جدل ناآگاهانه،و حالت ایمان زبانی می پردازد که صاحب آن به فکر چاره کردن مصالح آنی و زودگذر خویش است و او را از اینکه زیان دیدهٔ دنیا و آخرت باشد بر حذر می دارد.

آن گاه سیاق قرآنی ما را به گمراهی کسی که می پندارد خدا در دنیا و آخرت بدو یاری نمی رساند آگاه می سازد،بدین استدلال که مگر نه آن که ذات متعال او سلطان و صاحب قدرت مطلق و به حق برای آسمانها و زمین است و اوست که هر چه بخواهد می کند؟ و اوست که به حق-با وجود اختلاف عقاید مردم-در قیامت میان آنها داوری می کند.

سپس پاداش مؤمنان و مجازات کافران،و بطبع کسانی را بیان می کند که مردم را از مسجد الحرام باز می دارند،خانه ای که ابراهیم آن را بنا کرد و واجب است که فقط برای کسب خشنودی خدا آهنگ آن کنند.

بیگمان از بزرگترین حکمتهای حج برانگیختن روح تقوا در قلب است تا آن را از پلیدی و چرک شرك پاك کند و بزداید،و این امر از طریق ذکر خدا،و اطعام بینوا و فقیر،و پاك ساختن بدن از کثافات و اضافات است.

بدینسان روند سوره از آیهٔ ۲۶ به ذکر حج آغاز می کند،و به بیان بعدی مهم از تقوا ادامه می دهد که همانا بزرگداشت حرمت نهاده های خداوند و احترام شعائر اوست،و از پرستش بتهای پلید منع می کند و فرمان به مردود شمردن آنها از طریق وسیله ای می دهد که به معنی طهارت و زدودگی(ظاهر و باطن)است.

به راستی که بزرگداشت شعائر خدا از تقوای قلب است،و هدف از ذبح پرورش تقوا از طریق یاد کردن خدا به هنگام ذبح است.خداوند برای هر امّتی رسمی نهاده و معیّن و مشخص کرده است تا خدا را بر نعمتهای او بیاد آورند.

والاترین مراتب و درجات تقوا حالت تواضع و فروتنی است و روند سوره صفات متواضعان را از خوف خدا و صبر و بر پای داشتن نماز و انفاق به ما یادآور

می شود.

فحوای کلام در خلال آیات(۳۸-۴۱)ما را یادآور جهادی می شود که دژ مقدّسات و زره حرمت نهاده هاست و پیوند میان حج که جهاد ناتوانان خوانده می شود با جهاد خونین بسی استوار است،مگر نه این که هدف این هر دو فریضه همان بالا بردن و بر افراشتن کلمهٔ حق،یکی به صورت مسالمت آمیز و دیگری با دفاع خونین است؟ شاید اذن به جهاد در این روند قرآنی و در سیاق این سوره برای تکمیل جوانب تقوا و پرهیزگاری است تا به ذهن کسی خطور نکند که تقوا به معنی گوشه گیری و در خود فرورفتن و رهبانیّت است...و به طور کلی پیداست که این آیات همان قلّه و اوج این سوره است.

آن گاه روند سوره به بیان بهانه تراشی شیطانی دیگری می پردازد که تکذیب کنندگان نسبت به رسالتهای الهی می آورند و می گویند که تأخیر رسیدن عذاب دلیل مسامحه و اهمال خدا نسبت به آنان است.در حالی که سزاوار است در زمین بگردیم و به سرانجام تکذیب کنندگانی که خدا به آنان مهلت داد و سپس به شدت مجازاتشان کرد بنگریم در حالی که خداوند نعمتهای آشکار و پنهان خود را بر صالحان و نیک اندیشان فروباراند البته گردش در زمین برای کسانی که در ردّ آیات خدا می کوشند و می خواهند او را(سبحانه و تعالی)به عجز آورند و به ٨/ لجاج و معاندت با آن آیات بر می آیند و مقابله سازی می کنند سودی نمی رساند و عذابی سخت در انتظار آنهاست.

قرآن حکیم به بیان چیزی از خصوصیات قلب بشر می پردازد که همانا زمین و کشتگاه وسوسه های شیطان است،و می گوید که خدای سبحان پیامبران خود را بدین گونه تأیید و پشتیبانی می کند که آنچه را شیطان به دل ایشان می افکند نسخ و باطل می کند،و آن گاه به آیات خود استواری و استحکام می بخشد.و بر ماست که این آرزوجویی ها و وسوسه ها را با آیات قرآن از دل خود بزداییم و درمان کنیم تا سبب فتنه ای برای ما نشود.

ص:۱۰

امّا قلب بیمار و سخت از هر چه شیطان به هنگام آرزوجویی بدان القا کند و در آن بیفکند استقبال می کند و در نتیجه از راه راست منحرف می شود.

کافران همواره و بر دوام در شک و ناباوری خود تردید می کنند و آنان را عذابی سخت باشد.

عذر شیطانی دیگری نیز وجود دارد که آیات این سوره بدان نیز می پردازد،و آن عذر،یأس و نومیدی است،آنجا که آدمی از خود می پرسد،قیام برای خدا و مطالبهٔ حقوق از دست رفته چه سودی دارد؟ آری،آنان را که در راه خدا تن به مهاجرت دادند و بر ضد ستم از خویشتن دفاع نمودند خدا یاری و پیروزی می دهد.و هیچ چیزی در آسمانها و زمین خدا را ناتوان نمی سازد،مگر نه این که او همان شهریار بی نیاز ستودهٔ رئوف مهربان است و هموست که زنده می کند و می میراند؟ برای آن که حالت یأس را درمان کنیم باید به آیات قدرت و رحمت خدا بنگریم.

شاید آنچه انسان را از عمل(به احکام)باز می دارند همان جدل درباره دین است،و خداوند از آن نهی کرده،و به ما خبر داده که ذات متعالش برای هر امتی راه و رسمی نهاده و بیگمان او خود به همه چیز آگاه و داناست.

شرک پناهگاه بهانه آوران است زیرا مشرک می پندارد که اعتماد و توکّل او به شریکان دروغین او را از مسئولیتها نجات می دهد،ولی قرآن به ما یادآور می شود که آن شریکان جعلی حتی مگسی را نیافریده اند و نمی توانند در برابر او مقاومت کنند.

در آخرین درس این سوره،خداوند بیان می کند که چگونه پیامبران را از میان فرشتگان و ۸/ مردم برگزید...و اوست که بر ایشان تسلّط مطلق دارد،پس پاره ای نپندارند که آنان(فرشتگان)نیمه خدایانند.

و در پایان این سوره آیهٔ کریمه ای را می خوانیم که خصوصیّات امّت اسلامی را مشخّص می سازد،و به جهاد چنان که سزاوار است،امر می کند.

ص :۱۱

[سوره الحج (٢٢): آيات ١ تا ٧]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ اَلسّٰاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (١) يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ وَ
تَضَعُ كُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَى اَلنّٰاسَ سُكٰارىٰ وَ مٰا هُمْ بِسُكٰارىٰ وَ لٰكِنَّ عَذٰابَ اَللّٰهِ شَدِيدٌ (٢) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطٰانٍ مَرِيدٍ (٣) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّٰهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذٰابِ اَلسَّعِيرِ (۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي
رَيْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي اَلْأَرْحٰامِ مٰا
نَشٰاءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ
عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّهُ
يُحْيِ اَلْمَوْتىٰ وَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَ أَنَّ اَلسّٰاعَةَ آتِيَةٌ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا وَ أَنَّ اَللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي اَلْقُبُورِ (٧)

ص: ١٢

معنای واژه ها

۱[زلزله]

:«زلّ شدت حرکت به حالی هولناک باشد و گویند اصل آن لغزید»بوده و برای بیان مبالغه مضاعف شده است.

۲[تذهل]

:

۳[مرید]

:

۵[نطفه]

:آب مرد.

[علقه]

:لختهٔ خون.

[مضغه]

:پارهٔ گوشت.

[مخلقه]

:تمام آفریده.

[أرذل العمر]

:سالخوردگی.

[ربت]

:به جنب و جوش آید.

[البهیج]

:شادی افزا.

ص :۱۳

با قیامت زیستن راه اصلاح است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در نخستین آیات این سوره سیاق قرآنی ضـمیر انسان را با مصوّر ساختن نخستین لحظات دشوار وقوع قیامت سخت به لرزه در می آورد تا آنجا که آدمی دست از همه چیز می شویـد و از لحاظ ذهنی از تمام عواملی که زنـدگی او را به بیراهه می کشاند می گسلد و دور می شود.

می پرسیم:چرا انسان گمراه می شود؟ زیرا او مال و مقام و فرزند و آنچه را به اینها می ماند دوست می دارد،امّا در آن لحظات هراس انگیز از مـال و فرزنـدش و...چشـم می پوشـد زیرا قیـامت سـترگ تر و تلـخ تریـن چیز و بزرگـتر و عظیمـتر از این امـور است،پس زن شـیردهنده از کودکی که بدو شـیر می دهد دست می کشد و زن باردار بار خود را بر زمین می نهد و هر انسانی همچون مست می گردد،نه مست از تشنهٔ شراب بلکه مدهوش و بیهوش از گیرایی شرنگ عذاب و هیبت قیامت و عقاب.

پس از آن که قرآن ضـمیر انسان را از این هول مهیب و واقعهٔ رهیب سخت می لرزاند بدو می گوید:آیا می دانی چرا به ورطه ای چنین هولناک درافتادی؟و چگونه می توانی خود را از آن نجات دهی؟ ۸/ در واقع از آن رو بدین ورطه افتادی که نادانسته از خـدایی غیر از خـدای یکتای بی همتا پیروی کردی،و نیز برای آن که غافل ماندی و خود را سـرگرم ساختی.وقتی انسان می خواهد رختخوابی برگزیند یا رنگ اتاق خود را انتخاب کند یا ساعتی یا چیز دیگری به خود بیاویزد،می بینی که می اندیشد و برنامه می ریزد و

می پرسد و مشورت می کند،ولی وقتی می خواهد خدایی جز خداوند یکتا را بپرستد بدون اندکی اندیشیدن یا جست و جو به ستایش او می پردازد،و در نتیجه رفته رفته بدان ورطهٔ عظیم در آن جایگاه مهیب فرو می افتد.

امّا انسان چگونه از این امر هولناک رهایی می یابد؟این رهایی جز از طریق ایمان به خدا بتنها و ایمان به رستاخیز و حسابرسی واپسین ممکن نیست.

در حقیقت هر انسانی بر فطرت ایمان به رستاخیز سرشته شده،امّا از آنجا که همواره در معرض وسوسه های شیطان قرار دارد که بذر شکّ و تردید را در دل او می کارد،اگر در براندازی این وسوسه ها نکوشد کافر می شود،و قرآن این شک را با این گفته خود ریشه کن می کند که:«همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را دیگر بار باز می گردانیم».

نگریستن به زنجیرهٔ زندگی گذشته ما را به آینده رهنمون می شود،زیرا سنّت و قاعده ای یگانه بر گذشته و حال و آینده تطبیق می کند،پس اگر می خواهی آینده را بدانی اندکی به گذشته برگرد و بدان بنگر که چگونه بوده است.

انسان از خاک و سپس از نطفه آفریده شده آن گاه از لخته خونی و پاره گوشتی،و پس از زاده شدن نیز در حال دگرگونی بوده،و پس از خردسالی به جوانی و پیری تا وفات راه سپرده است.این دگرگونی بر حسب قانون و تدبیری کاملا خردمندانه،از جانب خدای توانای نوآفرین صورت می گیرد.پس برای آن که از آینده خود آگاه شوی به آغاز آفریده شدن خود بنگر که پس از آن که در رحم مادر خویش ضعیف و ناتوان بودی نیرو یافتی و باز در پایان زندگی به همان حالت باز می گردی،(ای نوع بشر)مگر نه هموست که تو را در ظلمات رحمها پرورانید و در زندگی خلقی را از پی خلقی پدید آورد؟آیا همو نمی تواند تو را پس از مرگت دیگر بار پدید آورد؟ در یکی از احادیث دربارهٔ روز قیامت آمده است که:زمین همچون رحم مادر می شود و انسان همان گونه که در رحم مادر پدیدار شد /۸ در زمین دگر بار پدیدار می شود،اگر انسان از شکم مادر به وسیله ولادت و زایمان زاده می شود در آن روز نیز

ص :۱۵

چون گیاه از زمین می روید.تفاوت در این است که مردم در دنیا به تدریج و نسلی پس از نسلی دیگر زاده می شوند و در روز قیامت همه با هم و یک جا پدید می آیند.

قدرت خدا در زمین در چیزی متجلّی است که پروردگارمان به ما امر می کند دربارهٔ آن چیز بیندیشیم،و آن چیز این است که خدا اشیاء را به صورتها و اشکال گوناگون به نیکی می آفریند،پس او نوعی واحد از جانداران را نیافریده بلکه همه چیز را به اندازه ها و رنگهای گوناگون آفریده است.تمام این جانداران و موجودات را آفریده و کار و صورت آنها را تدبیر کرده و ترتیب داده است تا آنجا که ما نمی توانیم هیچ چیزی را به تصوّر آوریم که پروردگار آن را نیافریده باشد.آیا آن ذاتی که توانسته همه چیز را بیافریند نمی تواند انسان را همان گونه که در آغاز در رحم مادر آفرید،در آخرت دیگر بار برانگیزد و پدید آورد؟ در پایان این آیات خداوند ما را یادآور دو امر می شود:

اوّل:ضرورت ایمان به قدرت و توانمندی خدا.

دوم:ضرورت ایمان به روز قیامت.

زیرا در واقع ایمان به قدرت خدا همان راه ایمان به رستاخیز و قیامت است.پس هر چه در رستاخیز شک کردیم ناگزیر باید به آیات و نشانه های قدرت خدا بنگریم،چون شکّ در رستاخیز نتیجهٔ شک دربارهٔ خداست،و کسی که واقعا و حقیقه خدا را می شناسد کمترین شکّی در رستاخیز ندارد.

شرح آیات:

« بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ -به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.» بسم اللّه اشاره بدین حقیقت است که زندگی و آنچه در آن است آفریده شده از جانب خدای سبحان و قائم و پایدار به اوست،زیرا ما هر چه در کاری با بسم اللّه آغاز کنیم توجّه این بسم اللّه گفتن به جانب همان کار است پس اگر بگویی به نام خدا می ایستم یعنی ایستادن تو به خدا بر می گردد و برای اوست،و اگر بگویی به نام خدا می خوابم،یعنی خفتن تو /۸ به خدا بر می گردد و برای اوست،و

ص :۱۶

همچنین.

سوره های قرآن کریم از لحاظ معانی عام خود تفاوت دارنـد،از این رو هر (بسم اللّٰه گفتن)در آغاز هر سوره اشاره بـدین دارد که همه چیز قائم به خـدا است، پس هنگامی که حـج می گزاریم در واقع این حج گزاری به نام خدا و هدف حجّ همان تقوی و پرهیزگاری نسـبت به خـداست،و تقوی نیز به نوبـۀ خود از خدا و به یاری خداست،وقتی روزه می گیرم،روزه گیری ما به نام خـداست،و هدف روزه داری همان تقوی نسـبت به خداست،و تقوی نیز به نوبۀ خود از خدا و به یاری خداست.همچنین اسـت هنگامی که نماز می گزاریم یا به هر تکلیف واجب دیگری اقدام می کنیم.

[۱]

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ -ای مردم از پروردگارتان بترسـید،که زلزلـۀ قیامت حادثه ای بزرگ است.» هدف از سورۀ حج همان بالا بردن سـطح تقواست به بالاترین درجۀ ایمان و اعتقاد به مسئولیّت.در سورۀ انبیاء-که پیش از سورۀ حـج آمده است-گفت و گو از مسـئولیّت است،امّا در این سوره سـخن از تقواست بدین لحاظ که مرحلۀ مقدّمه ایمان است.

بر انسان دشوار است که به مسـلّماتی ایمان بیاورد و بپندارد که آن مسـلّمات پایه هایی اسـتوارند که می تواند افکار خود را بر آنها بنا کند و آن گاه به غیر آنها ایمان بیاورد،هر چند این«غیرها و دیگر»ها نیرومندتر باشند.اینجا-و درست- همین جاست که خطای انسان در آن نهفته شـده زیرا مسـلّماتی فکری تمام زنـدگی او را متوجّه خود می سازد و می پندارد که وی در برابر آن مسـلّمات ضـعیف و ناتوان است.هرگز چنین نیست،انسان از مسلّم پنداشته های خود نیرومندتر است،و دانش آدمی با نفوذتر از سوابق ذهنی و خیالی او و چیزهایی است که اجتماع و پدران او بدان اعتقاد داشـته اند.در واقع ایمان به قیامت و زلزله و هول و هراسـهای آن تمـام این مسـلّمات پنـداری و سوابق ذهنی را درهم می کوبـد و به بشـر نیرویی پرتوان برای اندیشـیدن از نو می دهد.و این از طریق شکّ برنامه ای و هدف دار دربارۀ

ص :۱۷

چیزهایی صورت می گیرد که وی آنها را از حقایق مسلّم می پنداشته است.

[۲]

« یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ -آن روز که ببینیدش،هر شیردهنده ای شیرخواره اش را از یاد ببرد...» زن شیردهنده-از هول و هراس قیامت-نمی تواند حتّی به کودک شیرخوارهٔ خود بیندیشد.

« وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَی النّاسَ سُکاریٰ وَ ما هُمْ بِسُکاریٰ وَ لکِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِیدٌ -و هر آبستنی بار خود را بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی،حال آن که مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است.» اصولا-زن باردار دچار خونریزی می شود و جنین خود را می اندازد،و زن به خونریزی دچار نمی شود مگر بر اثر گذشتن بر هول و هراسی عظیم،و نیز در آن روز هر کسی را چون مستان می بینی که نمی تواند آنچه را در پیرامونش می گذرد تشخیص دهد،و شخص خودش او را از دیگران باز می دارد،و این عذاب قیامت آن قدر او را فرا می گیرد تا فاقد نیروهای اندیشیدن خویش می گردد.

تصوّر این هوسهای هراس انگیز متضمّن بیدار ساختن دل غافل و بی خبر است.گذشتگان صالح نیز چنین بوده اند.در داستان نزول این دو آیه از سورهٔ حج چنین آمده است:

آیات نخستین سورهٔ حج شبی در جنگ بنی مصطلق-که تیره ای از خزاعه هستند-فرود آمد.مردم راه می پیمودند،آن گاه پیامبر خدا(ص)ندا کرد،شتابان بازگشتند و پیرامون پیامبر خدا(ص)گرد آمدند،حضرتش این آیات را برایشان باز خواند،همه گریان شدند چنان که هیچ کس بیش از آن شب گریان نشده بود، چون صبح شد زین بر پشت مرکبها ننهادند،و چادر نزدند و همه یا گریان بودند و یا اندوهگین نشسته بودند و می اندیشیدند.آن گاه پیامبر(ص)به آنان گفت:آیا می دانید آن روز چگونه است؟گفتند:خدا و پیامبرش آگاه ترند،فرمود:آن روز روزی است که خدا به آدم(ابو البشر)می گوید:فرزندانت را که برای دوزخ برانگیخته می شوند،برانگیز!آدم می گوید:چند از چند؟خدای عزّ و جل می فرماید:

از هزار تن نهصد و نود و نه تن به دوزخ و یک تن به بهشت.این امر بر مسلمانان دشوار آمد و سخت به گریه درآمدند و عرض کردند:ای پیامبر خدا،پس چه کس ما را نجات می دهد؟پیامبر(ص)گفت:شما را بشارت باد که دو نوع آفریدهٔ دیگر نیز با شمایند:یأجوج و مأجوج که به هر چیز پردازند افزونش کنند و شما در آن میانه جز به قدر مویی سفید در بدن گاوی سیاه یا رقمی در ذراع بلند یا خالی بر تن شتر نخواهید بود،سپس فرمود:من امیدوارم که شما یک چهارم اهل بهشت را تشکیل دهید.آن گاه تکبیر برآوردند.سپس گفت:من امیدوارم که شما یک سوّم بهشتیان باشید،آن گاه گفت:من به یقین امیدوارم که شما دو سوّم بهشتیان باشید زیرا اهل بهشت یکصد و بیست صف هستند که هشتاد صف آنان امّت منند،آن گاه گفت:

هفتاد هزار تن از امّت من بی حسابرسی به بهشت در می آیند.

[۳]

« وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ -بعضی از مردم،بی هیچ دانشی دربارهٔ خدا مجادله می کنند...» و این گفته« یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ »یعنی بدون اندیشه در این که او خدایی است که باید خواه و ناخواه از او فرمان برد و اطاعتش کرد.

جدال به باطل همانا شاهد و گواهی است بر حالت استقرار دروغین،که دارندهٔ آن حالت حاضر نمی شود از آن دگرگون شود،چه می پندارد که تغییر آن وضع پایهٔ زندگی او را درهم می ریزد یا با عزّت شخصی او مخالف است.در حالی که احساس زلزلهٔ روز قیامت مؤمنان را قادر می سازد که در پرتو خرد و وحی و استقبال از حقایق جدید،بدون تعصّب و عزّت جویی از گناه و باطل،به افکار و اندیشه های خود مراجعه کنند و از افکار باطل بازگردند و دست بشویند.

کافران هنگامی که به افکار باطل خود تکیه می کنند و از آن عزّت می جویند می پندارند که از کرامت و حیثیت خود دفاع و حمایت می کنند در حالی که با همین تصوّر باطل استقلال فکر و کرامت خود را از دست می دهند زیرا بدین سان از شیطانی سرکش پیروی می کنند.

« وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ -و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.»

ص :۱۹

بدور از هر گونه خیر و غوطه ور در غرقاب فساد و فاسد سازی.

[۴]

« کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلّاهُ -بر شیطان چنین مقرّر شده که هر کس را که دوستش بدارد...» کسی که با ارادهٔ خویش شیطان را دوست بدارد و او را بر خود مسلّط و حکمروا سازد.

« فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدِیهِ إِلیٰ عَذابِ السَّعِیرِ -گمراه کند و به عذاب آتش سوزانش کشاند.» محال است که این شیطان سرکش هادی و رهنمای پیروان خود به خیر باشد،زیرا خدا مقدّر فرموده است که او پیروان خود را گمراه کند،و سرانجام آن هر دو: (تابع و متبوع)همان آتش سوزان دوزخ است.

[۵]

« یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ /۸ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ -ای مردم اگر از روز رستاخیز در تردید هستید،ما شما را از خاک و سپس از نطفه،آن گاه از لخته خونی و سپس از پاره گوشتی آفریدیم...» اگر دربارهٔ رستاخیز و تجدید حیات مردگان در تردید هستید به گذشتهٔ خود بنگرید،آیا می توانید بگویید:خدا نمی تواند شما را از نو بیافریند؟پس چگونه توانسته است شما را به حالات و در مراحل گوناگون یاد شده،پس از آن که هیچ نبودید،بیافریند؟ در قرآن و سنّت آمده است که انسان دو بار آفریده شده،یک بار در عالم ذرّ آنجا که همهٔ مردم از خاک آفریده شده اند،و دیگر بار هنگامی که آنان را در پشتهای پدرانشان و سپس رحمهای مادرانشان نهاده اند.پس بعد از آن که نطفه در رحم مادر جای داده شد،می بینیم که پس از زمانی به صورت لخته ای خون در می آید که به رحم مادر می چسبد(علقه)و سپس به شکل پاره گوشتی کوبیده(مضغه)تغییر می یابد.

« مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ -گاه تمام و گاه ناتمام...»

گاه اندامهای چنین چون دو چشم و سر و دست و پا معیّن شده و گاه ناتمام است که دیری نمی گذرد که قبل از آن که اندامهایش معیّن شود از رحم سقط می شود و می افتد.

« لِنُبَيِّنَ لَكُمْ -تا(قدرت خود را)برایتان آشکار کنیم...» تا انسان بفهمد این تغییرات و دگرگونیهایی که وجود و هستی او را استوار کرده است دلیل بر آن است که آن همه تدبیر شده،و خداوند همان مدبّر حکیم او و همهٔ آفریدگان و آفرینش است.

« وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى -و تا زمانی معیّن هر چه را خواهیم در رحمها نگه می داریم...» مضغه(پاره گوشتی که در اصطلاح علمی بدان گاسترولا گویند)تا وقتی که خدا بخواهد و به جنین اجازهٔ زاده شدن دهد می ماند.درنگ جنین در رحم محدود به مدّت نه ماه نیست،و بسا که قبل از اتمام این مدّت زاده شود،از این رو فرماید:(و نقرّ...و تا زمانی معیّن هر چه را خواهیم در رحمها نگه می داریم)و از معانی(نقرّ)این است که:می نویسیم،زیرا چنان که در احادیث آمده نیکبختی و بدبختی است هر دو در حالی که آدمی در شکم مادر است بر او نوشته(و مقرّر و مقدّر)شده است.

« ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ -آن گاه شما را که کودکی هستید بیرون می آوریم تا به حدّ زورمندی خود برسید...» آغاز این آیه دگرگونی جنین را در رحم بیان می کرد،امّا اینجا دگرگونی آن را پس از آن که به صورت کودکی زاده شد بیان می کند که از آن پس نیز به صورت جوانی رسیده دگرگون می شود تا به اوج قوّت و نیرومندی خود(اشدّه)دست می یابد.

« وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى -بعضی از شما می میرند...» چنان که بر اثر بیماری یا حادثه یا کشتن می میرند و جنین را چاره ای بر وفات خود نیست،زیرا این قضیّه به فرمان خدا و تقدیر اوست.و بعضی مدتی

طولانی در زندگی به سر می برند تا دیگر بار همان گونه که از آغاز بوده اند ضعیف و ناتوان شوند.

حقیقت این است که زمان همواره به مصلحت انسان نیست،و آدمی همواره در حال تکامل(و تعالی)ذاتی و خود به خود نمی باشد.چگونه است که چون به اواخر عمر برسد به صورت کودکی در می آید گرچه ذاتش راه کمال پیموده و ناگزیر می بایستی همواره در جهت تعالی و فرا رفتن بوده و دچار شکستگی و نقصان نشده باشد.

در واقع،مهمترین چیزی که انسان با بسیار افزون شدن سنّ خود از دست می دهد همان دانش اوست.دانش-در عین حال-بزرگترین نعمتی است که بشر برای بدست آوردن آن می کوشد و می خواهد آن را نگهدارد،زیرا دانش است که او را از دیگر آفریدگان متمایز می سازد،و هنگامی که دانش خود را از دست بدهد در میان خاندان و فرزندان و اجتماع خویش صاحب کرامت و ارج نیست.آیا همین امر گواه بر آن نتواند بود که تکامل بشر از سوی او و خود به خودی نیست؟ « وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هٰامِدَةً -و بعضی از شما به سالخوردگی برده می شوند تا آن گاه که هر چه را آموخته اند فراموش کنند.و تو زمین را فسرده می بینی...» چنان که گویی زمین نارسته و مرده است.

« فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ - چون باران بر آن فروباریم،به جنب و جوش آید و نموّ کند و از هر گونه گیاه بهجت انگیز برویاند.» زمین هنگامی که بارانها بر آن می بارد مرده است امّا آن گاه فزونی می یابد و زنده می شود و گیاهان بر آن می روید.

گیاهان به یک گونه و شکل نیستند،و اگر طبیعتی که بر زندگی حکم می راند کور و ناآگاه می بود بایستی همه چیز به یک شکل می بود،ولی موادّی یگانه:خاک،نمکها،آب و نور به صورت گونه هایی از گیاهان در می آید.و

خداوند از هر گونه ای جفتی آفریده است تا استمرار هر گونه و نوعی جداگانه تضمین و تأمین شود.وانگهی متانت و استواری ساختار انواع مانع زیبایی آنها نیست.

[۶]

« ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ -و اینها دلیل بر آن است که خدا حقّ است...» جز او را حقّی نیست،و بیگمان او را حقّی است که در او و توانمندیش شکّ و تردیدی وجود ندارد،و از آنجا که او حق-و تمامی حق-است پس سزاوارتر است که پیروی شود.

« وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتیٰ وَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ -اوست که مردگان را زنده می سازد و بر هر کاری توانا است.» [۷]

« وَ أَنَّ السّٰاعَةَ آتِیَةٌ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا وَ أَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ -و نیز قیامت خواهد آمد،شکّی در آن نیست.و خدا همهٔ کسانی که در گورها هستند زنده می کند.» آنان که در گورها هستند به قدرت خدای سبحان برای حسابرسی برانگیخته و زنده می شوند،همان قدرتی که امروز در برانگیختن بذرها و دانه های گیاهان -نهفته در دل زمین-جلوه می کند.و زمین نسبت به این بذرها مانند گور برای مرده است.امّا پروردگار ما همان گونه که با باران دانه ای را زنده می کند به همان نحو ذات سبحانش انسان را که در گور خود خفته است زنده می کند.

از این رو در حدیث آمده است:«چون خدا بخواهد که آفریدگان را به رستاخیز برانگیزد،آسمان چهل روز بر زمین ببارد،آن گاه قطعه ها گرد آید و گوشتها بروید».

[سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یُجٰادِلُ فِی اَللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدیً وَ لاٰ کِتٰابٍ مُنِیرٍ (۸) ثٰانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ لَهُ فِی اَلدُّنْیٰا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ عَذٰابَ اَلْحَرِیقِ (۹) ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ یَدٰاکَ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ (۱۰) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یَعْبُدُ اَللّٰهَ عَلیٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَیْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ خَسِرَ اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْخُسْرٰانُ اَلْمُبِینُ (۱۱) یَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَضُرُّهُ وَ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُ ذٰلِکَ هُوَ اَلضَّلاٰلُ اَلْبَعِیدُ (۱۲) یَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ اَلْمَوْلیٰ وَ لَبِئْسَ اَلْعَشِیرُ (۱۳) إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ إِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یُرِیدُ (۱۴)

ایمان در میان جدل کنندگان و کناره روان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیـات قرآن در این جـا بعـدی از حقیقت ایمـان و موضـعگیریهای مردم را نسـبت بـدان بیـان می کنـد.گروهی از آنان مجادله کنندگاننـد و گروهی مؤمنـان مردّد کـه در برابر فتنه باسـتواری نمی ایسـتند،و گروهی مؤمنـان راسـتین هسـتند که در عمـل نیز صالحند.

آیهٔ نخستین اشاره به حجّت و دلیلی می کند که بدون آن مجادله دربارهٔ خدا

ص :۲۴

باطل است و آن حجت همانا دانش و رهنمایی یا کتابی روشنگر است.

پس هر کسی که حجّتی ندارد غیر مؤمن است،و حتی مستکبر و گردنکش از حق است که به یک سو می پیچد و می کوشد مردم را از راه خدا منحرف سازد،و جزای او در دنیا خواری است که شامل کوچک شدن و پست و ذلیل گشتن است.

امّا روز قیامت نصیب او عذاب سوختن است به جزایی مطابق با آنچه خود به دست خویش کرده و اندوخته است.

امّا کسانی را که حقیقت ایمانی که آنها را در برابر فتنه ها مقاوم و پایدار کند و با فشارها بستیزد،به دلهایشان رسوخ نکرده است می بینی که خدا را با تردید از کنار راه می پرستند.اگر خیری /۸ به ایمانشان برسد دلگرم می شوند و اگر به فتنه ای دچار شوند یا در معرض فشاری قرار گیرند به قعر گاوچالهٔ انکار فرومی افتند.آن گاه دنیا و آخرت را زیان می بینند و این همان زیان آشکار است.

اینان با بادهای سلطه و ثروت به این سو و آن سو می گرایند و چیزهایی جز خدای را می خوانند که نه زیانی به آنان می زنند و نه سودی می رسانند-بتهایی سنگی یا بشری-و این همان گمراهی بی پایان است.

آری آنان با خواندن بتهایی که همان رهبری بد و یاران بد باشند به خود زیان می زنند.امّا کسانی که خدا را با اطمینان و استواری قدم می پرستند،و در برابر فتنه ها و فشارها می ستیزند،از سوی پروردگارشان پاداشی است نیکو و زیبا، بهشتهایی که نهرها در آنها جاری است،زیرا خدا هر چه بخواهد می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۸]

حجّت میان خدا و آفریدگانش خرد است؛و از خرد،دانش و شناخت و رهیابی حاصل می شود.خرد است که دارندهٔ خود را به پیروی از کتاب روشنی بخش رهنمون می گردد،و کسی که این حجّت را ندارد بباطل دربارهٔ خدا مجادله می کند.

« وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یُجٰادِلُ فِی اللّٰهِ -و از مردم کسی است که دربارهٔ خدا

مجادله می کنـد...» و می گوید:آیا خدا قادر است که مردگان را برانگیزد؟یا چنین کند؟و برای چه؟ ما از این آیه در می یابیم که:ایمـان به رسـتاخیز فرع ایمـان به خـدا و به نامهای او از جمله قـدرت و حکمت(قـدیر و حکیم)و بلکه ایمان به دیگر حقایق دین است که همه فرع شناخت نسبت به خداست،شناختی که می سزد او را با عظمتش و حکمتش و مهربانیش به بندگان خود شناخت.

« بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُـدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ -بی هیچ دانشـی و هیچ راهنمایی و هیچ کتابی روشـنی بخش.» حقایق این کلمات که هر کس بـدانها چنـگ درزنـد رسـتگار می شود چیست؟ الف:دانش،که همان نور و پرتو خرد است،و همان گشوده شـدن حقایق برای دل به نور خداست، /۸ بدان درجه که صاحب خود را از پیروی دلیل یا جست و جوی حجّت بی نیاز می سازد.

ب:رهیابی و هدایت که سطحی پایین تر از دانش دارد،مانند کسـی که در بیابانی سرگردان راه می رود ناگهان نشانه ای را از دور می بینـد کـه او را بـه سـمتی کـه بایـد از آن سـمت برود راهنمـایی می کنـد.تفاوت بیـن ایـن دو سـطح(میـان دانشـمند و رهیـاب)آن است که دانشـمند نقشه ای مفصّـل و بـا جزئیّات دارد که می توانـد در رهنوردی خود به سوی خـدا بـدان اعتمـاد کند،و از این رو نیازی به نشانه ندارد،امّا رهیاب مانند کسی است که نوری را که راه او را روشن می سازد دنبال می کند.

ج:کتاب روشـنی بخش،اگر انسان نه دانشـمند باشد و نه رهیاب ناگزیر در دنبال و به رهنمایی دانشـمندی روان می شود،چنان که گروهی از مردم در بیابـانی پشت سـر راهنمایی راه می پیماینـد،و راهنما همان دانشـمند است،و این راهنما می توانـد کتاب باشد که به هر سو برود و نشان دهد،رهنوردان به دنبالش راه می پیمایند.

ص :۲۶

[۹]

« ثانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ -گردن را(با تکبّر)به یک سو می پیمانـد تا مردم را از راه خـدا گمراه کند...» یعنی مایل میان سرشانه و گردنش،که تعبیری از تکبّر و روی گردانـدن در برابر حقّی است که با آن روبرو شـده،و او همواره از آن رویگردان بوده،و می کوشد مردم را از راه خدا منحرف کند،و راه خدا همان ایمان بدو و کردار نیک ناب به خاطر اوست.

« لَهُ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ -نصیب او در دنیا خواری است...» شاید بتوانیم از این آیه دریابیم:کسی که دربارهٔ خدا مجادله می کند در دنیـا گرفتـار خواری و خفّتی می شود که خـدا برای او فراهم سـاخته و او نمی توانـد از آن بگریزد،یا شـکستی فوری،یا مرگی بد،یا رسوایی نزد مردم،یا لعنتی جاودانی.

مگر نه این که او خود با پیروی از شـیطان و فرمانبرداری از گردنکشان و تسلیم و فروتنی نسبت به ثروتمندان ذلّت و خواری را برای خویش خریده است؟ « وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَذابَ الْحَرِیقِ -و در روز قیامت عذاب آتش را به او می چشانیم.» دسـتاورد و حاصل او در آخرت بهتر از دنیا نیست،بلکه بسـی سـخت و بـدتر است،هر بار /۸ پوسـتشان پخته و سوخته شود به پوستی دیگر تبدیل می شود تا عذاب سوختن را بچشند.

[۱۰]

« ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ -این کیفر کارهایی است که پیش از این از دو دسـتت بر آمده...» دو دست در اینجا تعبیری است از تمام انـدامها.پس این حکمت خـداست که انسان را در دنیا رها می گـذارد تا هر چه می خواهـد بکند و هر جرمی می خواهد مرتکـب شـود،ولی در کمیـن او ایسـتاده و هر گـاه بخواهـد گریبـانش را می گیرد.» « وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیـدِ -و خـدا به بنـدگانش سـتم نمی کنـد.» زیرا خـدای سـبحان به تو عقل عطا کرده،و پیامبران را به نزدت فرسـتاد،و راهت را روشن ساخته،و برای تو معلوم کرده که چه بکنی،و چگونه در دنیا برای

خود عزّت و در آخرت نعمت فراهم سازی،خـدا هنگامی که به مردم فرمان داد او را عبادت و بندگی کنند و بندگی نسـبت به آفریـدگان را رها کننـد عزّت آنان را می خواست،امّا آنان خود به خویشـتن سـتم کردند و از این رو برای آنچه خود کرده اند باز خواست و مجازات نمود.

شاید از این آیه چنین اسـتنباط شود که خداوند بندگانش را برای بدیهایی که نیّت انجام دادنش را داشته اند مؤاخذه نمی کند بلکه برای آنچه در عمل بـدان پرداخته انـد مجازات می کنـد و از این رو تعبیر«آنچه پیش از این از دسـتهایت بر آمده» به کار رفته است.

پیروان کناره رو و مردّد

[۱۱]

این واقعیّت مجادله کننـدگان بباطل دربارۀ خـدا بود.امّا گروهی دوّم نیز وجود دارند که سیاق آیه در اینجا از آنان سـخن می گویـد،و آنها همان گروه حرفی ها(مردّدان)هسـتند که به خـدا ایمان دارنـد امّا با شکّ و تردید.هر گاه خیری متوجّه آنها شود نفوسـشان اطمینان پیدا می کند و بر آن استقرار و آرامش می یابد،و اگر بد و گزندی به آنها برسد به گاوچاله های نومیدی و بـدگمانی فرو می افتنـد،آنـان همچـون کسـی هسـتند کـه بر لبـۀ گاوچـاله ای راه می رود و به انـدک لغزش گـامی در آن می افتد.اینان می پندارند که مقیاس حق منافعی است که به دست می آورند،و اگر مقداری از مال یا سـلطه و قدرت به آنان برسد با حق همراهند امّا اگر از جانب خدا آزمونی فرا رسد و بلایی ببینند روی بر می گردانند.

« وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُـدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ -و از میان مردم کسـی است که خـدا را با تردید و از کناری می پرسـتد...» /۸ حرف به معنی کناره و طرف است.

« فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ -اگر خیر به او رسـد دلش بـدان آرام گیرد...» این اطمینان و آرامش قلب نسـبت به خدا نیست،بلکه نسبت به آن خیری

است که بدو رسیده،پس او تا وقتی آن خیر به وی می رسد از رهبری پیامبر پیروی می کند.

« وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ -و اگر آزمایشی پیش آید و گرفتار فتنه ای شود رخ برتابد...» شاید«انقلب علی وجهه»تعبیر از دگرگونی کلّی و به صورتی ناگهانی باشد که رابطهٔ خود را به کلی با مؤمنان می گسلد و کاملا در صف کافران قرار می گیرد.

خداوند از اینان چنین سخن می گوید:

« خَسِرَ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةَ -در دنیا و آخرت زیان بیند...» زیرا انسانی که با شک رفتار می کند در دنیا کالایی به دست نمی آورد و در آخرت نیز به مزدی دست نمی یابد،چون در دنیا همراه مؤمنان بوده و ایشان عادتا گرفتار سختیها هستند و در شرایطی دشوار از بینوایی و محرومیّت و در بدری زندگی می کنند،امّا در آخرت هنگامی که خدا پاداش مؤمنان را می دهد وی در شمار ایشان محسوب نمی شود،زیرا دلش وابسته به کافران بوده و از این رو همان چیزی را به دست می آورد که به کافران می رسد.

قرآن به شدّت بر عذاب اینان تأکید می کند،زیرا بیشتر مردم ادّعای ایمان می کنند امّا براستی از این گروهند،آنها در شرایط آرامش و صلح و امنیّت نماز می گزارند امّا اگر کار سخت شد و نماز جرمی محسوب گردید که مجازات قانونی در پی دارد،آنها دیگر آمادهٔ نماز گزاری نیستند،آنها همراه دگرگونیهای سیاست یا اقتصاد یا اجتماع،چون پری در معرض باد،حرکت می کنند.

کلمهٔ«حرف»در احادیث به«شکّ»تفسیر شده و بارزترین مظاهر حرفی بودن(یعنی شک و تردید داشتن)در ۸/ زندگی اینان پیوستن آنها به رهبریهای رسالتی مطابق قانون حرفی بودن(و شک و تردید داشتن)است.وقتی رهبری را در حال پیروزی ببینند با آن همراهند و هر گاه عکس این را ملاحظه کنند از آن روی

می گردانند.از این رو در احادیث بسیار و منقول از پیامبر(ص)آمده است که:

«حرفی ها»همان کسانی هستند که در رهبریهای الهی شک می کننـد،در حالی که فرمانبرداری مطلق از پیامبر و امامان توصـیه شـدهٔ او و پس از ایشـان از فقیهـان، همانـا آشـکارترین مظـاهر ایمان است.از این رو می بینیم که رونـد قرآنی در آیات آینـده دربارهٔ مسألهٔ ولاء(و پیروی)با ما سخن می گوید.

[۱۲]

مقیاس ایمان راستین پیوسـتن به رهبری الهی است و ثابت قـدم بودن همراه آن و فرمانبرداری از آن در شـرایط دشوار با وجود مخالفت آن با خواهشهای نفسانی و مصالح شخصی.

و بـارزترین مظـاهر«حرفی بودن»(و تردیـد)در ایمـان شـک در رهبری ربّانی است هنگـامی فرمان به کاری دشوار می دهـد،یا تصـمیم رهـبری بـا خـواهش نفس آدمی مخـالفت دارد،یـا هنگـامی کـه رهـبری در معرض نگونسـاری یـا شـکست قرار می گیرد.سـرنوشت«حرفی هـا»پرورش در دامـان رهبریهـای جـاهلیّت همچون سـلطه هـای طاغوتی،یا احزاب الحادی،یا دسـته های گمراه است.و این همه در منطق قرآن شرکی آشکارا و در عین حال گمراهی بی پایان است.

« یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ -سوای خدا کسی را می خواند...» یعنی سوای خدا و رهبریی که خدا به پیروی از آن فرمان داده است،از پیامبری مرسل یا امامی معصوم،یا رهبری گماشته شده از جانب او.

« مٰا لاٰ یَضُرُّهُ وَ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُ ذٰلِکَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِیدُ -که نه زیانی به او (به انسان)می رساند و نه سودی،و این گمراهی و ضلالتی است بی پایـان.» گـاه انسان از رهبریی پیروی می کنـد که بـدو سودی نمی رسانـد ولی او گمان می کنـد که آن رهبری بـدو سـودی می رسانـد در حـالی که این خـود اوست که بـا پیروی از آن رهـبری بـدان سود می رسانـد.آیا این گمراهی نیست که انسان نیروهای خود را برای هیچ و پوچ نه برای کسب سود و دفع زیان،صرف کند؟ ۸/ و بی پایان تر از این گمراهی آن است که بشر به رهبریی بپیوندد که زیان می رساند و سودی نمی بخشد.

[۱۳]

« يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ -کسی را می خواند که زیانش نزدیکتر از سود اوست...» آنجا که به نظر می رسد رهبریهای جاهلیّت مقداری عزّت و ثروت فراهم می سازند،در حالی که سرانجام همان فقر و بندگی است.

«و لبئس المولی-چه بد دوستداری است...» آن رهبر.

«و لبئس العشیر-و چه بد مصاحبی است.» این مصاحب و پیرو.

شاید از این آیه بتوانیم استنباط کنیم که جایز نیست آدمی وقتی در خود کفایت و شایستگی نمی بیند از دیگران بخواهد که از او پیروی کنند و برای او جایز نیست که بدین گفته عذر آورد که:براستی این مردمند که مرا به پیشوایی و فرماندهی خود گماشته اند،بلکه بر او واجب است که خود از این مقام کناره گیرد، و اگر کناره نگیرد از کسانی است که خدا دربارهٔ آنها می گوید«لبئس المولی، چه بد دوستدار و سروری».

[۱۴]

« إِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ -خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی که در آن نهرها جاری است وارد می کند...» و ایشان همان کسانند که به نحوی راسخ به خدا ایمان آوردند و ایمان خود را با تداوم کارهای عملی و رفتار شایسته نشان دادند و بیان کردند.

« إِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ -همانا خدا هر چه خواهد همان کند.» زیرا او قادر اراده کننده ای است با قدرت و ارادهٔ مطلق،هر چه خود خواهد می کند،نه هر چه دیگری بخواهد و از ۸/ مظاهر ارادهٔ حکیمانهٔ او حسن پاداش اوست به مؤمنان نیکو کردار شایسته،و پاداش بد اوست به مجادله کنندگان و مردّدان دربارهٔ پیامبران و اولیاء او.

آیا برای ما سزاوارتر آن نیست که به سوی بهشت پروردگارمان بشتابیم که

آنها را در صورتی که مؤمنانی راستین باشیم به ما وعده داده است؟چه بهشتهایی است که خدا از غیب و بدون دیدار ما آنها را به بشر وعده داده است؟بگذارید پاسخ را از امامان اهل بیت علیهم السّلام بشنویم که در تفسیر قرآن گفته اند،و ما را به پهنهٔ آن بهشتها که در قرآن به بشر مژده داده شده است منتقل می کنند.

إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ

...خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند...تا آنجا که خدای تعالی فرماید:

لِبٰاسهم فیها حریر.در آنجا لباسشان از حریر است. (۱) پدرم از ابن ابی عمیر از ابی بصیر برایم حدیث کرد و گفت:به ابی عبد اللّه(امام صادق)(ع)عرض کردم:

فدایت شوم،مرا به شوق آور،گفت:«ای ابو محمّد،کمترین نعمتهای بهشت آن است که بویش از فاصلهٔ هزار سال راه پیمایی از مسافت دنیا به مشام می رسد،و کمترین منزل و جایگاه اهل بهشت منزلی است که اگر تمام جن و انس در آن منزل کنند خوراک و نوشابهٔ آنان به قدر کافی به آنان می رسد و چیزی از آنچه در آن سرای است کم نمی شود،و کم منزلت ترین مقام کسی که به بهشت در می آید آن است که به محض ورود سه باغ را بر سر او بر می آورند،چون به نزدیکترین آنها وارد شود در آن جفتها و خادمان و جویبارها و میوه ها بیند چندان که خدا بخواهد که چشمش سیر شود و آرام گیرد و دلش شادمان شود،اگر خدا را سپاس گزارد و او را بستاید بدو گویند:بالای سر خود به باغ دوّم بنگر،و در آن چیزهاست که در باغ نخستین نبود.آن گاه گوید:پروردگارا این باغ را به من عطا فرما،خدای تعالی فرماید:اگر این را به تو دهم جز آن را نیز خواهی خواست و پروردگار گوید:اینک از تو.چون بدان درآید خدا را شکر گزارد و بستاید گویند:در بهشت را بر او بگشایید و بدو گویند:سرت را بالا کن،آن گاه دری از سرای جاوید بر او بگشایند که چندین برابر آنچه پیشتر دیده بود در آن بیند و هنگامی که از این فزونیها سخت شادمان شد گوید:پروردگارا حمد و ستایشی بی قیاس از آن تو باد که با دادن

۱- ۱) -الحج۲۳/.

باغهای بهشت بر من منّت نهادی و مرا از دوزخ رهانیدی.ابو بصیر گفت:آن گاه من گریستم و عرض کردم فدایت شوم،در این باره بیشتر بفرمای!امام(ع)گفت:

ای ابو محمد در بهشت نهری است که بر کناره های آن کنیزانی رویننده رسته اند، چون مؤمن بر کنیزی بگذرد و از او خوشش آید او را بر کند و بر گیرد و خدای عزّ و جلّ به جای او دیگری را برویاند.عرض کردم:فدایت شوم،بیش از این برایم بفرمای!فرمود:ای ابو محمد مؤمن در آنجا با هشتصد دوشیزه و چهار هزار بیوه و دو زن حوری همسری می کند.عرض کردم:فدایت شوم،هشتصد دوشیزه؟فرمود:

آری با هر یک از آنان هم آغوشی کند ۸/او را بدین صفت(دوشیزه)یابد.عرض کردم:فدایت شوم حور عین از چه چیز آفریده شده اند؟فرمود از خاک پاک نورانی بهشت،و از فرط لطافت چنانند که مغز استخوانشان از پشت هفتاد دست جامهٔ حریر پیداست.جگر آن حوری آینهٔ این مؤمن و جگر این مؤمن آینهٔ آن حوری است.

عرض کردم:فدایت شوم،آیا حوران زبانی دارند که در بهشت بدان سخن گویند؟ فرمود:آری سخنی لطیف که آفریدگان دلپذیرتر از آن نشنیده اند.عرض کردم:آن زبان چیست؟فرمود:با صداهایی نازک و موزون می گویند:ما جاودانگانیم و نمی میریم،ما لطیفانیم و خشن نمی شویم،ما درست اندامان جوانیم و پیر نمی شویم،ما خوشنودانیم و خشمگین نمی شویم،خوشا آن که برای ما آفریده شد، و خوشا آن که ما برای او آفریده شدیم و بدو اختصاص یافتیم.ما زنانی هستیم که چون کسی با ما هم آغوش شود چنان در جوّ فضا به پرواز در آید که نورش چشمها را بزند و خیره کند». (۱)

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

مَنْ كٰانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اَللّٰهُ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى اَلسَّمٰاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مٰا يَغِيظُ (۱۵) وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنٰاهُ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ وَ أَنَّ اَللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلصّٰابِئِينَ وَ اَلنَّصٰارىٰ وَ اَلْمَجُوسَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اَللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ وَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ وَ اَلنُّجُومُ وَ اَلْجِبٰالُ وَ اَلشَّجَرُ وَ اَلدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ اَلْعَذٰابُ وَ مَنْ يُهِنِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اَللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ (۱۸) هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِنْ نٰارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِيمُ (۱۹) يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهٰا وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ (۲۲)

۱- ۲) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۱۲۰.

معنای واژه ها

۱۵[بسبب]

:هر چه به وسیلهٔ آن به چیزی برسند و بدان دست یابند.

[یغیظ]

:هر چه موجب خشم و ناخرسندی کسی شود از مشکلات و فتنه هایی که به آنها گرفتار می شود.

۱۷[الصابئین]

:آنان ترکیبی از ادیان هستند،و گفته اند هر کس از دینی به دین دیگر درآید صابئ است.

[المجوس]

:آتش پرستان که پیامبر و کتابی داشتند، پیامبرشان کشتند و کتابشان را سوزاندند.

ص :۳۴

تدبیر خدا بدین گونه بر انسان احاطه دارد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات پیشین چنین بیان کردند که کسانی هستند که با تردید و شک نسبت به خدا ایمان دارند،پس اگر نعمتی نصیبشان شود آرامش می یابند و اگر با آزمونی به آزمایش گرفته شوند روی می گردانند،و گفتند:این گروه از رهبرانی پیروی می کنند که نه زیانی برای آنان دارند و نه سودی می رسانند.

در این درس قرآن به ما یادآوری می کند که حکمروای حقیقی هستی،و آن که ولایت به حقّ بر انسان دارد همانا خداست،نه تنها در عرصهٔ تشریعی و در آخرت،بلکه در دنیا و عرصهٔ تکوینی و کلّ عالم هستی نیز هم چنان است.

این آیات برای تأکید همین تفکّر حقایقی چند را به ما گوشزد می کنند:

نخست:کسانی که می پندارند از اراده و تدبیر خدا جدا و بیرونند هر چه می خواهند بکنند و هر حیله ای می خواهند به کار برند،سپس بنگرند که آیا می توانند از حدود توانایی و حکمرانی خدا بیرون روند؟ ۸/ دوم:آیا انسان می تواند خود به راه درست راه یابد و جادّهٔ مستقیم را بدون هدایت و راهنمایی خدا که در آیات و پیامبران و توفیق هدایتش شکل پذیرفته است،هدایت شود؟ سوّم:آیا ممکن است نوع بشر بر پایه ای جز رسالت به حقّ الهی یگانه و یک پارچه شود؟هرگز...زیرا رسالت الهی و کردار بدان همانا تنها پایه و شالودهٔ

یگانه شدن مردم است.

آن گاه قرآن تأکید می کند که آنچه در آسمانها و زمین است نسبت به خدا فروتن و سر سپرده و سجده گزار اوست،همچون خورشید و ماه و ستارگان و درخت و جنبندگان.ولی گروهی از افراد بشر باقی می مانند که از این سنّت و روش معیّن فترت مستثنی و از نوادرند.برای انسان ممکن نیست که نخورد یا نیاشامد یا نخوابد، و همچنین نمی تواند خود را از حوزهٔ زمین بیرون برد،یا از قوانین و سنّتهای زندگی سر پیچد،آری،در امکان او هست که روزه نگیرد یا نماز نگزارد،تنها در این زمینهٔ محدود به او آزادی داده اند که ارادهٔ خود را بیازماید،امّا در دیگر زمینه ها،ناچار است خواه و ناخواه تسلیم شود و سر بسپارد.

اینک ما دام که نمی توانی از ولایت خدا بیرون روی،پس چرا بر ضدّ او سرپیچی می کنی و جز او را به عنوانی ولیّ و سرپرست خود می گیری؟ این در دنیا،امّا در آخرت،گناهکاران را به سختی به سوی جهنم می رانند و جامه هایی آتشین برای آنها می برند،و آب جوشان بر سرشان فرو می ریزند چنان که آنچه در شکمها و درون خویش دارند می گدازد و گرزها(و پتکها)ی آهنین افروخته ای برای آنها آماده است،و هر چه بخواهند از دوزخ و آتش بگریزند آنها را که مقهور و مغلوبند بدانجا باز می گردانند.

بنا بر این انسان و سرانجام او هر دو به تدبیر خدا معیّن و محدود شده اند،زیرا آدمی نمی تواند از قلمرو حکمروایی و چیرگی و سلطنت خدا بیرون رود.پس بر انسان می شاید و می سزد که غیر از خدا ولیّ و فرماندهی برای خود نگیرد.

شرح آیات:

اشاره

[۱۵]

« مَنْ کٰانَ یَظُنُّ أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمٰاءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مٰا یَغِیظُ -کسی که می پندارد که خدا در دنیا و آخرت او را یاری نخواهد کرد خویشتن را با ریسمانی به آسمان بیاویزد آن گاه ببرد و بنگرد که آیا این حیله خشمش را از میان خواهد برد.»

ص: ۳۶

(هاء)در کلمهٔ(ینصره)به دو معنی باز می گردد:یا به پیامبر ما محمد(ص) یا به«من کسی»جملهٔ(مَنْ کٰانَ یَظُنُّ أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ -کسی که می پندارد خدا یاریش نخواهد کرد).

در حالت اوّل معنی چنین می شود:همانا آن کسی که بر محمد(ص)و آنچه به رسالت خدا آورده است کینه می ورزد و در پیامبری،او شک می کند،و اعتقاد ندارد که خدا یاری دهندهٔ به او در دنیا و آخرت است،هر چه می تواند بکوشد و برای مقصود خود هر حیله ای را بیازماید حتی اگر این کار مستلزم آن باشد که ریسمانی از بالاـ بیاویزد و خود را با آن به دار زند،سپس بنگرد که آیا می تواند با جلوگیری از پیامبر خدا یا جلوگیری از رسالت او در برابر ارادهٔ خدا بستیزد و بدین گونه کینه و گمان بد خود را شفا بخشد؟ امّا در حالت دوم معنی آیه این است که خدای سبحان به انسان یاری می کند و او را نگه می دارد و در دنیا و آخرت بدو کمک می کند.هر کس جز این می پندارد،و هر چه می خواهد می کند حتّی اگر خواسته باشد خود را خفه کند(با کشاندن ریسمانی به آسمان و سپس بریدن آن)،بیگمان نمی تواند که در برابر قدرت خدا بستیزد،و اقدام و کینهٔ او را بر خدا دسترسی نیست.

شاید این آیه متضمّن ستیزهٔ ناتوانمندانهٔ بشر باشد،زیرا وقتی بعضی در قدرت خدا شک کنند بایستی از قلمرو حکمروایی و ملکوت خدا و از سنّتها و قوانین ثابت او که هر چیزی بدان تسلیم است و آنان از تسلیم بدان اکراه دارند نیز بیرون روند،و آن گاه-پس از آن که تمام امکانات و دانشهای خود را بدین منظور بکار گرفتند-بنگرند که آیا توانسته اند از حکمروایی خدا بیرون روند،یا از قوانین مادّی و معنوی زندگی رسته اند،بدین گونه است که خشم برخاسته از نادانی آنها نسبت به ارادهٔ خدا و سنّتهای او که برای مصلحت آنها وضع شده فرو می نشیند،سنّتهایی که بر آنان واجب است به موجب آنها عمل کنند و خدا را بر آن سنّتها شکر گزارند زیرا مهمترین مظاهر رحمت خدا نسبت به بندگان اویند.پس معنی آیه چنین می شود: ۸/ با ریسمانی خود را به آسمان برکشند،آیا بر این کار توانایند؟خدا

داناست.

هنگامی که پیش آهنگ فضانورد،آرمسترانگ به ماه رفت،آیا توانست از ارادهٔ خدا بیرون رود؟هرگز،او نتوانست چنین شود،حتی او مشکلات خانوادگی خود را با همسر خویش نیز فراموش نکرد،و پس از فرود آمدن به زمین خود این امر را تصریح کرد و گفت:در حالی که بر سطح ماه بودم به اختلافاتم با همسرم می اندیشیدم...و این که آیا او از کاری که من بدان پرداخته ام خرسند است یا نه؟ بدین سان انسان محکوم به پیروی از نظامها و نیروهای طبیعی پیرامون خویش،خواه مادّی یا معنوی است،چه آن را بخواهد و چه نخواهد،همچنین در صورتی که حال چنین است نمی تواند فرمان مولا و سرور خود را اطاعت نکند و بدان گردن ننهد،و اگر تکبر و خویشتن بزرگی کند و استنکاف ورزد جز به خود زیان نزده است.

و بالأخره اگر انسان بیندیشد:کیست که بدو روزی می رساند و نعمتها را بر او فرو می بارد،و کیست که در برابر خطرهایی که لابلای آنها مرگ و نابودی نهفته است،از او نگهداری و دفاع می کند،بیگمان در می یابد که او خدای روزی رسان صاحب قدرت استوار است و آنچه جز اوست همه ابزارها و سببهایی است آفریده شده.

خدا هر که را بخواهد هدایت می کند

[۱۶]

« وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنٰاهُ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ وَ أَنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ -بدین سان قرآن را نازل کردیم با آیاتی روشنگر.و خدا هر کس را که بخواهد هدایت می کند.» همان گونه که جنبهٔ مادّی زندگی ما محکوم به ارادهٔ خدای سبحان است جانب معنوی آن مانند هدایت نیز چنین است،و اگر خرد و سرشت برای رهنمایی بشر کافی بودند،چرا بعضی گمراه و بعضی ره یافته می شوند در حالی که همه از

خرد و سرشت بهره دارند؟هرگز چنین نیست...همانا خداست که هر کس را بخواهد راهنمایی می کند،و تا وقتی راهنمایی و هدایت از جانب خداست ما باید او را ولیّ خود بگیریم و جز او را نپرستیم و بندگی نکنیم.

[۱۷]

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارىٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ -خدا میان آنان که هدایت یافته اند و آنان که کیش یهود یا صابئان یا نصاری یا مجوس برگزیده اند و کسانی که شرک ورزیده اند،در روز قیامت حکم می کند...» آن گاه براستی اختلاف میان بشر دلیل روشنی است بر این که آدمی نیازمند آن است /۸ که خدا او را به راه راست و استوار رهنمایی کند،و به یقین خداست که به حق داوری می کند و در میان پیروان مذاهب گوناگون حکم خواهد کرد.

« إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ -زیرا او بر هر چیزی(و کاری)ناظر است.» در واقع داوری خدا میان مذاهب و آراء گوناگون،و در نتیجه میان حق و باطل و هر قضیّه ای کوچک یا بزرگ همان تجلّی و نمودار نظارت فراگیر او بر هر چیزی است،و براستی او چیرهٔ توانایی است که در آسمانها و زمین هیچ بر او پنهان نیست.

از آنجا که او بر هر چیز ناظر و شاهد است،ناگزیر باید به حضور فرخندهٔ همیشگی او احترام نهاد و مراقبت مستقیم و اشراف همیشگی او را احترام نهاد.و هر انسانی هنگامی که به کار یا گفتار مهمّی می پردازد،یا اندیشهٔ آن به ذهنش خطور می کند و بر خاطرش می گذرد و می خواهد تصمیمی بگیرد یا رأیی صادر کند، باید از خود بپرسد:آیا خدا از این خرسند است،زیرا خدا فردا همان امر را بر او به حسابرسی می گیرد.در واقع این احساس است که نور هدایت را در درون و ضمیر بشر بر می انگیزد و کمر خرد را بر ضد خواهش و هوی استوار می بندد و به برنامه نگری اندیشیدن بدون اضطراب مساعدت می کند و رفتار فرد را بدون چپ و راست روی

استوار می دارد و از شخص او برای خود او واعظ و ارشاد کننده ای قرار می دهد.

در خبر آمده است که:وقتی زلیخا از یوسف(ع)خواستار کار ناپسند شد و درها را بست در کنار اتاق بتی را دید،برخاست و روی آن بت را پوشاند،یوسف از او پرسید:چرا چنین کردی؟زلیخا گفت:برای آن که ما را نبیند،یوسف گفت:

تو از این بت خود شرم می کنی در حالی که نه می شنود و نه می بیند،آن گاه من از پروردگار خود که سمیع و بصیر است شرم نکنم؟ [۱۸]

قرآن حکمت آموز سپس نظر انسان را به آسمان و زمین جلب می کند...به نشانه هایی که همه گواه بر تسلّط مطلق خدا و سرسپردگی و فروتنی همه چیز در عالم هستی نسبت به ذات سبحان و منزّه اوست.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النّاسِ

-آیا ندیده ای که هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می کنند؟...» در واقع همهٔ این چیزها به خدا سر سپرده اند و بدو فروتنی می کنند.

« وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ -و بر بسیاری عذاب محقّق شده...» امّا بسیاری از مردم به خدا سجده نمی گزارند و این دسته در واقع جز نسبتی اندك را تشکیل نمی دهند که چون با مجموعهٔ حیرت انگیز آفریدگان و شمارهای افزونی که کامپیوترها نیز از شمردن و آمار گرفتن آنها ناتوانند،مقایسه شوند،چیزی به حساب نمی آیند.

راستی را،کرامت انسان اقتضا و ایجاب می کند به خدایی که آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آن اوست سجده گزارد،آن خدایی که هر چه بخواهد می کند،امّا سجده گزاری به بتی که نه زیانی می رساند و نه سودی یا زیان می زند و سودی ندارد،یا به بشری حقیر و خرد چون شاهان مغرور،یا ثروتمندان فسادگر، بیگمان موجب اهانت و ذلّت و خواری و کوچکی است.

خـدای سـبحان هنگامی که بشـر را هـدایت نمی کنـد او را به عبادت و بنـدگی بتهای خاموش یا گویا دچار می سازد و بـدین خوار و خفیفش می کند،و کسی که خدا او را خوار سازد هرگز گرامی کننده ای برای خود نمی یابد.

هیچ کس نمی تواند در برابر ارادهٔ خدا عرض اندام کند و با آن بستیزد،و از محدودهٔ اهانت حاصل از شـرک به عزّت توحید و یکتا پرستی راه یابد،زیرا خدا هر چه بخواهد می کند و هیچ کس جز ذات سبحان او نیست که هر چه بخواهد بکند.

« وَ مَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ -و هر که را خـدا خوار سازد،هیـچ کس گرمیش نمی دارد،زیرا خـدا هر چه بخواهـد همان می کنـد.» از خوار شـدن اینان،یا گرامی شـدن آنان که به خدا سـجده می گزارند،از اینجا بر ماست که بدو پنـاه جوییم تـا مـا را به سوی خود راهنمایی فرمایـد،و ما را از جملـهٔ کسانی قرار دهـد که به سـبب سـجده گزاریشان به درگاه خویش گرامیشان داشته و اکرامشان فرموده است.

[۱۹]

« هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ -این دو گروه دربـارهٔ پروردگارشان به خصومت برخاسـته انـد...» /۸ گروه ره یافتگـان و گروهی که گمراهی بر آنها محقّق شده و سزاوار آن بوده اند.

« فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِنْ نٰارٍ -برای آنان که کافرنـد جامه هایی از آتش بریـده انـد...» برای کسانی که کافرند جامه هایی آتشـین به انـدازهٔ تنشان بریـده و آماده کرده انـد تا آتش بیشتر و نزدیکتر به تمام اجزاء بـدنشان برسـد و این بـدان جهت است که عذاب سخت را بچشند.

« يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ -از بالا بر سرشان آب جوشان می ریزند.» وقتی جامهٔ آتشین بدن را می پوشاند برخی اندامها مانند سر عریان و آشکار می ماند،پس بر آنها نیز آب جوشان می ریزند تا عذاب تمام بدن آنان را فرا گیرد.

ص :۴۱

[۲۰]

« يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ -بدان آب جوشان هر چه در درون شكم دارند و نيز پوستهايشان گداخته مى شود.» «حميم»كه از شدّت حرارت جوشان است(و همانست كه دربارۀ آن گفته اند سرب ذوب شده باشد)آنچه را در درون جسم خود دارند از قبيل قلب و جگر سياه و امعاء و احشاء مى گدازد.

[۲۱]

« وَ لَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ -و براى آنهاست گرزهايى آهنين.» «المقمعه»:ابزارى است كه براى كوفتن به كار مى رود،فرشتگان آن را بر مى دارند تا بر سر گناهكاران بكوبند.

[۲۲]

« كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهٰا وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِيقِ -هر چه خواهند از آن عذاب،از آن اندوه بيرون آيند،بار ديگر آنان را بدان باز گردانند كه:بچشيد عذاب آتش سوزنده را.» با وجود آن كه كافران در دوزخ مى دانند كه اميدى به نجاتشان از آن نيست،از شدت عذاب مى كوشند كه به سبب اندوه و تيرگى آن از آن بيرون آيند،و در هر نوبت كه چنين كوششى مى كنند ناكام مى شوند،و اين به نوبۀ خود عذابى روانى براى آنهاست.

بدين سان دامنۀ خطاى انديشۀ تفويض گرانه(وانهادگى)آشكار مى شود كه بر آنند كه خدا در /۸ دنيا و آخرت به بنده يارى نمى كند و اين امر هيچ ربطى به تقدير و تدبير ندارد،هرگز...براستى خداست كه نعمت مى دهد و رهنمايى مى كند و گرامى مى دارد و پاداش مى دهد،پس به پناهگاه پناهنده شويم و از خشم او به دامان رحمتش بگريزيم و از عذاب او بدو پناه جوييم.

[سوره الحج (۲۲): آيات ۲۳ تا ۲۹]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ يُدْخِلُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِيهٰا حَرِيرٌ (۲۳) وَ هُدُوا إِلَى اَلطَّيِّبِ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ اَلْحَمِيدِ (۲۴) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ اَلَّذِي جَعَلْنٰاهُ لِلنّٰاسِ سَوٰاءً اَلْعٰاكِفُ فِيهِ وَ اَلْبٰادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحٰادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابٍ أَلِيمٍ (۲۵) وَ إِذْ بَوَّأْنٰا لِإِبْرٰاهِيمَ مَكٰانَ اَلْبَيْتِ أَنْ لاٰ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطّٰائِفِينَ وَ اَلْقٰائِمِينَ وَ اَلرُّكَّعِ اَلسُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّنْ فِي اَلنّٰاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجٰالاً وَ عَلىٰ كُلِّ ضٰامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنٰافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ فِي أَيّٰامٍ مَعْلُومٰاتٍ عَلىٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعٰامِ فَكُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا اَلْبٰائِسَ اَلْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ (۲۹)

معنای واژه ها

۲۵[بإلحاد]

:الحاد عدول و انصراف از میانه روی و حرکت مستقیم است.

۲۶[بوّأنا]

:آشکار کردیم.

۲۷[فج عمیق]

:راه دور.

۲۹[العتیق]

:به معنی آزاد از بندگی در مقابل رقیق یعنی بنده و غلام،صفت کعبه است،و آن را بدین جهت عتیق نامیدند که آزادتر از آن است که بندگان خدا مالکش شوند.

ص :۴۳

مردم را به حجّ فراخوان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیـات درس گذشـته با بیم دادن و هشـداری سـخت به آنان که کفر می ورزنـد پایان یافت،و این هشـدار از طریق تصویری از مناظر عـذاب در روز قیامت به عمل آمـد.از آنجا که هر جا در قرآن حکمت آموز تهدیـد و هشـداری آمده ترغیب و مژده ای نیز آمـده است آیات این درس آمـد که به مؤمنان مژده می دهـد که نزد پروردگار خود پاداشـی دارند که در بهشتی جلوه گر می شود که در آن جویبارهـا جـاری است و زیوری که بهشتیـان که خـدا پیشتر آنـان را به گفتار پاکیزه و راه سـتوده رهنمایی کرده است خود را بـدان زیورها می آرایند.آن گاه آیات به موضوع حجّ می پردازند که روش عبادتی از روشـهای امّت یگانهٔ اسـلامی است،و هدفش به کرسـی نشاندن تقوا در نفوس فرزندان این امّت است.امّا کافران که مردم را از راه خدا که برجسـته ترین مصـداقهای آن مسـجد الحرام(و خانـهٔ خـدا)است نصـیبشان عـذابی دردناک است، و بلکه هر کس با سـتم بر مردم از راه درست منحرف شود گرفتار عذابی دردناک خواهد شد.

قرآن مـا را برمی گردانـد به نخستین روزی که مسـجد الحرام در آن روز بنـا شـد و اینکه چگونه خـدای تعـالی به ابراهیم علیه السّـلام فرمـان داد آن خـانه را برای تمام مردم،نه برای گروه یا قومی خاصّ بنا کنـد.براستی آن خانه از آنِ نزدیکان و دوران و مقیمان و مجاوران و غیر مقیمان و مجاوران است.

این حرم را برای آن بنا ننهاده انـد که از طریق آن مردم به خـدا شـرک آورنـد، بلکه در واقع برای آن است که در آنجا تنها و تنها خدا را بپرستند(با برپاداشتن

ص :۴۴

نماز و رکوع و سجود).خداوند به ابراهیم(ع)فرموده است که خانهٔ او را از بتهایی که در روزگار جاهلی به جای او پرستیده می شدند و بتهای بشری که امروز در آنجا و به نام او مورد پرستش قرار گرفته اند،پاک و زدوده سازد.

آیات این درس-چنان که به نظر من می رسد-همان قلّه و اوج این سوره است،زیرا از وسیلهٔ به کرسی نشاندن و استقرار تقوا گفت و گو می کند،و حج برترین وسیلهٔ این کار است،و ما پیش از این شناخته ایم که تقوا والاترین درجات احساس مسئولیّت است.

شرح آیات:

اشاره

بهشت نعمتهایی است فراگیر

[۲۳]

« إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ -خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی که در آنها نهرها جاری است وارد می کند...» کسانی که به خدا ایمان راستین و صادقانه آورده اند،هم آنانند که به حق مؤمنند،و همانانند که ایمانشان در زندگیشان با اقدام به کارهای شایسته بازتاب دارد و منعکس و متجلّی می شود.بهشتهایی که اینان بدان وارد می شوند همان ترجمان و انعکاس کردار شایستهٔ ایشان است و از این رو کلمهٔ«جنّات جمع جنّه»به لفظ جمع آمده است،بدین لحاظ که کار شایسته درجاتی دارد و برای هر درجه ای بهشتی است خاصّ همان درجه.

« يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِيهٰا حَرِيرٌ -در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته شوند و لباسشان از حریر است.» یعنی به دستبندهای زرّین آراسته شوند،همچنین بر سرشان تاج نهند و بر گردنشان مروارید ناب ارزشمند آویزند و جامه هایی سبز از حریر فاخر بپوشند،و تصوّر این منظره انسان را مشتاق بهشت می سازد.

[۲۴]

وانگهی روند آیات به بیان نعمتهای مادّی اکتفاء نمی کند،بلکه

نعمتهای معنوی را نیز بدانها می افزاید، /۸ آنجا که گوید:

« وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَمِيدِ -آنان به آن سخن پاک و به راه خداوند ستودنی راهنمایی شده اند.» «الطّيّب من القول»همان«السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته-درود و رحمت و بركتهای خدا بر شما باد»است.در یکی از حدیثها آمده است،که «سخن پاک»کلمۀ توحید«لا اله الاّ اللّه»باشد،و در یکی از نصوص آمده است:

همانا خداوند هر دم برای بهشتیان هدیه ای می فرستد که از نوع«سخن پاک» است،و این همان معنایی است که مفسّران پذیرفته و بر آن رفته اند،و چنان می نماید که هدایت و راهنمایی در بهشت تمام می شود.امّا معنی این آیه چنان که به نظر می رسد این است که:خدا مؤمنان را در دنیا به سخن پاک رهنمایی کرده که همان کلمۀ توحید و اخلاص و راه ستوده باشد که راه پیامبران و امامان هدایت است که بر همۀ ایشان درود باد و صلوات.

باز داشتن از راه خدا

[۲۵]

پس از این قرآن به گروهی از کافران و کردار آنها در مقایسه با مؤمنان و کردارشان می پردازد و می گوید:

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ -آنهایی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز می دارند...» کفر تنها همان سخن نظری یا فقط عقیدۀ مجرّد و محض نیست.بلکه همچنین چیزهایی است که از آن سرچشمه می گیرد مانند دشمنی ورزیدن و کار بد،از این رو قرآن پس از آن که کافران را یاد کرد در این که واقعیّت کفر آنها چگونه است درنگ نمی کند و می افزاید:« وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ -از راه خدا باز می دارند»یعنی این گروه در دل خود کافر شده اند،امّا عملشان همانا بازداشتن مردم از راه خداست،و از این رو می بینیم که کلمۀ«کفروا-کافر شدند»به صیغۀ ماضی و گذشته آمده،در حالی که کلمۀ«یصدّون-باز می دارند»به صیغۀ مضارع

است که دلالت بر زمان حال و آینده می کند.پس کفر آوردن قراری است واحد که یک بار روی می دهد،امّا بازداشتن از راه خدا کاری است مکرّر و پی در پی و بر دوام.

باز داشتن از راه خدا،آن است که میان انسان و اقدام او به کردار شایسته -هر نوع کرداری که باشد از امر به معروف یا نهی از منکر یا ساختن مساجد برای خدا و انجام دادن فریضه های او-مانع و رادع ایجاد می کند، /۸ زیرا«الصدّ- بازداشتن»بر عکس تمام این کردارهاست همچون مشکل تراشیهایی که مانع انجام فرایض و واجبات حاجیان گردد،یا منع مقامات قدرتمند و صاحب سلطه از آبادانی زمین،و محدود ساختن آزادی کار و بازرگانی،و به طور کلّی کفر به عنوان سنگی لغزنده در راه انسان قرار می گیرد تا به قلّهٔ پیشرفت و تکامل مادّی و معنوی نرسد.

« وَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ -و مسجد الحرام،خانهٔ خدا...» بازداشتن از مسجد الحرام دو گونه است:

گونهٔ نخست:دست و پا بستن مردم با قوانین ستمگرانهٔ اداری،و اساسا جلوگیری از سفر به حجّ است.

گونهٔ دوم:آن است که می گذارند حاجیان به مسجد الحرام برسند،امّا نمی گذارند شعائر دینی خود را،چنان که خدا بر ایشان واجب کرده،با آزادی کامل انجام دهند،و وسیلهٔ این بازداشتن همان تسلّط و فشار سلطه های ستمگر حکمفرما بر اماکن مقدّس است.

تضمین آزادی انسان در حرم خانهٔ خدا

پیش از آن که قرآن رشتهٔ سخن را به پیرامون خانهٔ خدا و مراسم و مناسک حج گزاری به آن بکشد،احترام به مسجد الحرام را واجب می سازد و کسانی را که در آن ستم می ورزند و به محترم داشته های مردم تجاوز می کنند و آزادیهایشان را سلب می نمایند،به عذاب دردناك تهدید می کند.

آزادی در اینجا یعنی هر چیزی که فقدانش مراسم و مناسك حج را از محتوای خود تهی و بی معنی می سازد.چگونه حاجیان شاهد و ناظر منافعی اخروی

از حجّ باشند در حالی که تیغ بیداد بر آنان مسلّط و برکشیده شده است؟و چگونه در شؤون امت بیندیشند در حالی که دستگاههای سرکوب کنندۀ حکمفرما و چیره شده آنان را تعقیب می کنند؟و چگونۀ چرکین جامۀ شرک را از تن بیرون کنند و از بیم ستمگران رها شوند تا تنها و تنها خدای یگانه را بپرستند و بستایند در حالی که شیطانهای سلطه پیرامون ایشان را گرفته اند؟ ۸/ بدین سان در می یابیم که هر انحرافی که به ستم انجامد مشمول این آیه است حتی اگر از جانب دولت نباشد و از طرف صاحبان تسلّط کوچک همچون شوهر و مالک و مدیر و...و...معمول گردد.در حدیثی منقول از امام صادق-علیه السّلام-آمده است:

«هر ستمگری که در مکّه به خود ستم کند یا به دیگری،از دزدی و تجاوز و هر گونه ستم دیگر من آن کردار را الحاد می دانم،و از این رو سکونت در حرم خانۀ خدا نهی شده است». (۱)

یعنی اقامت دائم در مکّه از لحاظ شرعی مکروه است،زیرا آدمی به هر حال از ظلم به خویشتن با انجام یکی از این امور حرام شده منزّه و عاری نیست و اگر در خانۀ خدا(و مکّه)سکونت دائم گزیند این گونه معصیتها و نافرمانیهای او همه الحاد شمرده می شود و خدا مجازات آن را دو چندان کرده است.

« اَلَّذِی جَعَلْنٰاهُ لِلنّٰاسِ -که آن را برای مردم قرار دادیم...» پس مسجد الحرام ملک یک تن یا خانواده ای معیّن یا دولتی خاصّ نیست، بلکه متعلّق به تمام مردم،و خدا آن را چنین قرار داده است.

« سَوٰاءً الْعٰاکِفُ فِیهِ وَ الْبٰادِ -چه برای مردم مقیم و چه صحرا نشین غریب...» یعنی شخص مقیم دائم در مکه با آن کس که از بادیه و صحرا بدان شهر می آید یکسانند،آن گاه خداوند این حقیقت را دیگر بار تأکید می کند و گوید:

ص:۴۸

۱- ۳) -تفسیر نمونه،ج ۱۴،ص ۶۵.

« وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ –و نیز هر که را در آنجا قصد کجروی یا ستمگری داشته باشد،عذاب درد آور می چشانیم.» در واقع صاحبان سلطهٔ ظالمانه ای مسجد الحرام و نیاز مردم را بدان وسیلهٔ منحرف ساختن مردم و گمراه کردنشان قرار می دهند،یا آن که راه و روشی معیّن را در اندیشیدن بر آنان واجب می شمرند و تحمیل می کنند...به زودی عذابی دردناک خواهند چشید.معنی«بإلحاد»به انحراف یعنی«به کجروی»است.

جاهلیان را می بینی برای آن که ستم و تسلّط و فساد انگیزی خود را در حرم کعبه ادامه دهند کلمات را از مفاهیم واقعی خود تحریف می کنند و این مشکل اساسی انسان است.چه صاحبان سلطه می توانند راه و روشهایی را که برای نجات حرم از گزند آنها وضع شده تحریف کنند به گونه ای که مفید واقع نشوند یا وسیله ای برای تسلّط جدید آنها بر حرم باشند.و پیداست که این آیه در اینجا از چنین حالتی بر حذر می دارد تا مسجد الحرام تبدیل به مکانی برای ستم و انحراف به نامی تازه نشود! [۲۶]

« وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً –و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم و گفتیم:هیچ چیز را شریک من مساز...» خداوند سبحانه و تعالی جای بیت الحرام را برای ابراهیم–علیه السلام– معیّن کرده است تا پایه های آن را بلند برآورد و این برای هدفی معیّن بوده است که اوّلا:این خانه پایه ای اساسی برای درهم شکستن اندیشهٔ کفر باشد و ثانیا:راه و روشی برای توحید درست بر پای شود.واقع این است که کعبهٔ شریف پیش از ابراهیم(ع)نیز وجود داشته ولی با گذشت زمان آثار آن کهنه شده و خطّی باقی نمانده بود که از آن نشانی دهد،و ابراهیم(ع)حدود آن خانه را نمی دانست و همچنین در اختیار شخص او نبود که بر حسب نظر خاصّ خود خانه ای برگزیند، زیرا این امر به آفرینندهٔ عظیم،جلّ شأنه که امر و آفرینش از آن اوست اختصاص داشت.از این رو خداوند جای آن را معیّن کرد و سپس به او فرمان داد:

وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ

–و خانهٔ مرا برای

طواف کنندگان و به نماز ایستادگان و رکوع گزاران و سجده گزاران پاکیزه بدار.» یعنی خانهٔ مرا از پلیدیهای مادی و چرکهای بت پرستی پاك کن.این آیه حالات چهار گانهٔ عبادت را در مسجد الحرام یاد آور شده است:طواف و قیام...

(ایستادن یا دعا و ذکر)و رکوع(خم شدن تمام)و سجود(پیشانی بر زمین نهادن) که نمادی از نماز و تعبیری از کثرت و تکرار است و این عبادتها نشانه و رمز توجّه ناب به خداوند و فروتنی نسبت به او و تسلیم و سر سپردن مطلق به فرمان او و پذیرفتن شریعت او به عنوان محور زندگی است.

ندای حجّ

[۲۷]

« وَ أَذِّنْ فِي النّٰاسِ بِالْحَجِّ -و مردم را به حج فراخوان...» در حدیث دربارهٔ این آیه آمده است که چون ابراهیم(ع)از ساختن خانه فارغ شد خدا بدو فرمان داد که مردم را به حج فرا خواند.وی گفت:پروردگارا! صدای من نمی رسد.پروردگار بدو گفت:اذان بگو بر تو فرا خواندن است به وسیلهٔ اذان و بر ماست رسانیدن آن.پس وی بر فراز مقام ابراهیم رفت که آن روز پیوسته به خانهٔ کعبه بود.آن گاه مقام به حدّی بالا آمد که از کوه ها نیز بلندتر گشت.وی در حالی که انگشت خود را در گوشش نهاده بود و روی به شرق و غرب می کرد می گفت:ای مردم بر شما نوشته و مقرر شده است که این خانهٔ آزاد شده را حج گزارید،پس به پروردگار خود پاسخ دهید،و مردم از آن سوی دریاهای هفتگانه و از میان خاور و باختر،تا گسیختگیهای خاك در کرانه های سرتاسر زمین و از پشت مردان و زهدانهای زنان با لبّیك گویی پاسخ دادند:لبّیك اللّهم لبّیك-آری پروردگارا،آری...آیا نمی بینی که هم اکنون نیز لبّیك می گویند؟پس کسانی که از آن روز تا روز رستاخیز حج گزارند از کسانی هستند که دعوت خدا را پذیرفتند و پاسخ گفتند و این گفتهٔ اوست که« فِيهِ آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ مَقٰامُ إِبْرٰاهِيمَ -در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم» (۱) یعنی ندای ابراهیم بر فراز مقام ابراهیم.

۱- (۴) -آل عمران۹۷/.

« يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ -تا پياده يا سوار بر شتران تكيده از هر راه دور نزد تو بيايند.» رجالا:يعنى پاى پياده،و ضامر:چارپايى كه بر اثر كثرت تمرين يا درازى مسافت لاغر و تكيده شده است.اين آيه نشانۀ آن است كه حاجيان با سوز و گداز شوق پياده يا سوار بر چارپايان لاغر شدۀ خود به حج مى شتابند.

[۲۸]

« لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ -تا سودهايى را كه از آن آنهاست ببينند...» سودهاى مادّى و معنوى گوناگون كه صلاح معاش و استوار كردن زندگى آنان در آن است.

« وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ -و نام خدا را در روزهاى معيّن ياد كنند...» ۸/ يعنى در روزهاى حج از ماه ذى الحجه.

« عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ -به هنگام(ذبح)چارپايانى كه خدا رزق آنها ساخته...» قربانيهايى كه در منى به روز دهم ذى الحجّه كشته مى شوند.

« فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ -پس از آنها بخوريد و به بينواى نيازمند نيز بخورانيد.» يعنى شما خود و نزديكانتان بخوريد و به نيازمندى كه به سختى دراست و گرسنه شده است بخورانيد.اين دعوتى است روشن از توانگران تا از حدود به خويشتن انديشى و آزمندى بيرون آيند و نيازمنديهاى ناداران نيازمند را برآورند.

[۲۹]

« ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ -سپس چرك را از خود دور كنند...» چون موهايشان از كثرت رهسپارى و سفر ژوليده و چرك و غبارآلود شده،و ناخنهايشان نيز بلند گشته است،در پايان موسم حج موهاى خود را كوتاه مى كنند و ناخن مى گيرند.و بدنهايشان را از چركها پاك مى كنند.تفث در لغت يعنى چرك.

« وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ -و نذرهاى خويش را ادا

کنند و بر آن خانهٔ آزاد شده طواف کنند.» این آیه به ضرورت ادای نذرها اشاره می کند و نذر-عادتا-چیزهایی است که فرد خود را ملزم و متعهد می کند که اگر سالم به مکّه برسد،یا حاجتهایش برآورده شود آن نذر را ادا کند.شاید از این آیه تأکید بر پاکسازی قلب و سبک ساختن آن را با پرداختن نذرها به صورتی که حاجی با صفحه ای جدید از زندگی به خانهٔ خود بازگردد،استنباط کنیم.امّا دربارهٔ طواف و گشتن در پیرامون خانهٔ آزاد شده(از قید هر ملکیّت فردی)،در احادیث آمده است که مراد آخرین طواف است که به نام طواف زن نامیده شده برای آن که زنان حاجیان بر شوهران خود حلال نمی شوند مگر پس از آن طواف،و بعضی آن را طواف وداع و بدرود نامیده اند زیرا آخرین طواف در پیرامون خانهٔ خداست که پروردگار آن را در اینجا«بیت العتیق» نامیده،چه از آن که به ملکیّت افراد درآید و زیر سلطهٔ جابران و زورگویان قرار گیرد آزاد است و مرکزی است برای آزادی مردم.و این /۸ نخستین خانه ای است که برای مردم(تمام مردم)بنا شده و خداوند آن را از گزند غرقه شدن به هنگام طوفان بزرگ در روزگار نوح پیامبر-علیه السّلام-رها و آزاد گذاشته است.

سخن اخیر

در احادیث اهل بیت-علیهم السّلام-آمده است که کلمهٔ«لیقضوا تفثهم-چرک خود را از خویش دور کنند»به وسیلهٔ دیدار با(امام)است.مگر نه آن که حضور نزد امام و دیدار با او در فضای آزادی در بیت الحرام چرکهای معنوی قلب حاجیان از میان می برد و می زداید و آنان را برای آغاز کردن سفر جهادی دیگری آماده می سازد؟این تفسیر بر بعد تمدّنی حج تأکید می کند که در تحوّل زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امّت از طریق حج مجسّم و متبلور می شود و از طریق دیدار با امام امّت و رهبر و فرمانده مسیر و حرکت آن و پیشاهنگ جنبش فرخندهٔ آن صورت می گیرد.

در حدیثی دیگر آمده است:امام یکی از احکام روانه شدن به خانهٔ خدا را

تفقّه و آگاهی از دین و انتقال اخبار فرماندهی و رهبری به اقطار عالم قرار می دهد.

در حدیث مروی پشت در پشت از امام رضا-علیه السّلام-که علل حج را بیان می کند آمده است که گفت:به علّت روانه شدن به نمایندگی دسته جمعی به سوی خدای تعالی،و درخواست افزونی(علم و توفیق طاعت)و افزود:و نقل اخبار امامان-علیهم السّلام-به هر سرزمین و ناحیه ای،چنان که خدای عزّ و جلّ گفته است:« ...فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱) ...لیشهدوا منافع لهم... (۲) -چرا از هر گروهی دسته ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند،باشد که از زشتکاری حذر کنند*تا سودهایی را که از آن آنهاست ببینند...» (۳) .

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

ذٰلِکَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمٰاتِ اَللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَکُمُ اَلْأَنْعٰامُ إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْکُمْ فَاجْتَنِبُوا اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثٰانِ وَ اِجْتَنِبُوا قَوْلَ اَلزُّورِ (۳۰) حُنَفٰاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِکِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَکَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ اَلرِّيحُ فِی مَکٰانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذٰلِکَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اَللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَى اَلْقُلُوبِ (۳۲) لَکُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهٰا إِلَى اَلْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ (۳۳) وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنٰا مَنْسَکاً لِيَذْکُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلىٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعٰامِ فَإِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ اَلْمُخْبِتِينَ (۳۴) اَلَّذِينَ إِذٰا ذُکِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اَلصّٰابِرِينَ عَلىٰ مٰا أَصٰابَهُمْ وَ اَلْمُقِيمِی اَلصَّلاٰةِ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵)

۱- ۵) -التوبه۱۲۲/.

۲- ۶) -الحج۲۸/.

۳- ۷) -تفسیر نمونه،ج ۱۴،ص ۴۹۰.

خدای شما خدای یکتاست پس به او تسلیم شوید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تقوا در زمین توحید و یکتاپرستی می رویـد،و شاخه های آن تمام زمینه های زنـدگی را در بر می گیرد،و مهمترین و برجسته ترین مظاهر و نمادهای آن همانا بزرگداشت حرمتهای خدا و شعائر اوست.

آنان که با تقوا مخالفت می ورزند همان کسانی هسـتند که مرتکب پلیدیهای بت پرستانه می شوند،آنچه را سزاوار است ترک شود می کنند و آنچه را سـزاوار است بکنند ترک می گویند،و از سخن دروغ و باطل پیروی می کنند،و آن گاه هر چه را خدا حرام شـمرده،همچون پرسـتش بتهـا مرتکب می شونـد،و از سویی دیگر از آنچه خـدا بر آنهـا حلال سـاخته بـا دروغ و بهتـان خودداری می ورزند،و این منافی و معارض با تقواست.

قرآن-بار دیگر-بدین نکته باز می گردد که ریشهٔ تقوا را در نفس که همان ستیزه و مقاومت در برابر فشارهاست به ما یاد آور شود،به گونه ای که انسان

ص :۵۴

حق گرای و مسلمان گردد،از آنچه دیگران برای او می خواهند و می کوشند بدو تحمیل کنند روی بگرداند.کسی که شرک می ورزد مانند کسی است که از آسمان به فرو می افتد،یا شیطان او را در فضا می رباید و توانمندیها و نیروهایش را می بلعد،همانسان که پرندگان شکاری شکار خود را از آسمان می ربایند،یا او را رها می گذارد تا به جایی ژرف فرو افتد.

درجهٔ والای تقوا همان بزرگداشت شعائر خداست با بزرگداشت آنچه به خدای تبارک و تعالی پیوستگی دارد به احترام ذات متعال او.

قرآن دیگر بار باز می گردد و پاره ای مناسک و مراسم حج را که از شعائر خداست بیان می کند،مانند شتری که آن را به حج می کشند تا در آنجا بکشند.و تأکید می کند که:تنها کردار انسان است که تقوا را در دل او می پروراند و رشد می بخشد.

شرح آیات:

اشاره

بزرگداشت حرمتها

[۳۰]

« ذٰلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُمٰاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ -همچنین هر کس دست از حرام بدارد،در نزد پروردگارش برایش بهتر است...» زیرا نفع بزرگداشت حرمتهای خدا و قوانین او به خود انسان بر می گردد،زیرا خدا آنها را به حساب او می گذارد و از بابت آن بدو پاداش خیر می دهد،خواه در دنیا با افزودن برکتها،یا در آخرت به وسیلهٔ بهشتها.

« وَ أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعٰامُ إِلاّٰ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ -و چارپایان بر شما حلالند مگر آنهایی که برایتان خوانده شده...» در واقع خدا بسیاری از چارپایان را جز دسته ای اندک چون خفه شده و از بلندی به زیر افتاده و از ضربهٔ شاخ مرده و نیمخوردهٔ درنده را برای ما حلال کرده،و التزام و پایبند بودن نسبت بدانچه خدا حلال یا حرام کرده و روا یا ناروا شمرده است همان جوهر و ذات تقوا و مهمترین مصداقهای آن است.

« فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ -پس از بتهای پلید اجتناب ورزید...» این بخش از آیه ابعاد معنوی تقوا را بیان می کند،و انسان را از لزوم اجتناب از خوردن گوشتهای حرام شده به اجتناب و دوری گزیدن از پستیهای اخلاقی که به بزرگواری و کرامت آدمی،و بلکه به اجتماع زیان می رساند و تمام بدیهایش را متوجّه شخص او می سازد،می کشاند.

می پرسیم پلیدی(الرّجس)چیست؟ ۸/ مفسّران بر سر این کلمه درنگ بسیار کرده اند که«رجس»چیست.برخی از ایشان گفته اند:«همان قمار و نرد و شطرنج است،و برخی از ایشان گویند:

بتهایی است که به جای خدا،آنها را می پرستند.از آنجا که حج در روزگار جاهلی به پرستش بتها آلوده بود،خدای سبحان فرمان داده است که حج را از پرستش بتها بزدایند.دیگری از مفسّران گفته است:«رجس»و پلیدی همان مجرّد پذیرفتن وجود بت در خانۀ خداست.و دیگری از ایشان گوید:در واقع آن قربانیهایی که برای غیر خدا سر بریده می شوند با توجه به این که خدای تبارک و تعالی پیشتر گفته است:

« وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ... و چارپایان بر شما حلالند مگر آنهایی که برایتان خوانده شده»و در جایهایی چند از قرآن خدا تأکید می کند که آنچه برای غیر خدا ذبح شود حرام است و به راستی همان پلیدی است.

همۀ اینها درست و پسندیده،ولی به نظر می رسد در اینجا فکری ژرفتر وجود دارد و آن این است که انسان یا خدای یگانۀ بی شریک را می پرستد و خود را به ارزشهایی که خدای سبحان بدانها امر کرده ملتزم و متعهّد می سازد،یا آن که به چیزی،هر چه باشد،سر می سپارد و تسلیم می شود.به عبارتی دیگر:مردم دو دسته اند یا انسان ارزشی که ارزشها را مقدّس می شمارد و به غیب ایمان دارد،یا انسانی شیء که جز به مشهودات ایمان ندارد،و چیزهای پست،انحراف،ستم و امثال آنها را مقدّس می شمارد.تمام اینها ناشی از شیئیت و چیزستایی(فیتیشیسم) انسان و مقدّس ناشمردن ارزشها از جانب اوست،و گاه ملاحظه می شود که در نظر او حتی ارزشها نیز تبدیل به چیزها و اشیاء شده اند.مثلا می بینی کسی که به سفر

حج می رود اما نه بدین هدف که از خلال حج به خدا برسد،بلکه به مناسک حج به دیدهٔ چیزستایی می نگرد و دلش متوجّه این«چیزها»می شود،بی آن که آنها را راه و نمودی به سوی ارزشهایی که در پس آنها نهفته است قرار دهد.کعبه باید در نظر ما رمز و نماد یکتا پرستی و یگانگی باشد،و قربانی باید رمز و نماد فدا کردن همه چیز در راه خدا محسوب گردد،و پرتاب سنگریزه ها باید به منزلهٔ مقاومت و پایداری در برابر شیطان به شمار آید...الخ.

کسی که منحرف می شود و«چیز»می پرستد بی شک به انحرافات دیگر نیز کشانده می شود،از جمله شطرنج که تا حدّی شبیه عادات بیهودهٔ جاهلیّت است که با قرعه کشی نزد بتها صورت می گرفت و سپس به حکم قرعه ای که بیرون می آمد رفتار می کردند.

از این رو در خبر مأثور از حضرت ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-آمده است که دربارهٔ گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که فرمود ٨/ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ گفت:«رجس من الاوثان شطرنج است و قول الزّور ساز و آواز باشد». (١)

و در حدیثی دیگر از امام صادق-علیه السّلام-نیز آمده است:قول الزّور-سخن باطل،«سخن مردی است که به کسی که آواز می خواند می گوید:

احسنت،آفرین» (٢) .

و در روایت ایمن بن خزیم از پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است که حضرتش ما را مخاطب قرار داد و گفت:

«ای مردم گواهی باطل با شرک نسبت به خدا برابر است«سپس خواند» فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ -پس از پلیدی بتها و سخن

١- ٨) -نور الثقلین،ج ٣،ص ۴٩۶.

٢- ٩) -همان مصدر،ص ۴٩۵.

باطل اجتناب کنید» (۱) .

از مجموع این احادیث در می یابیم که«قول الزّور»یعنی هر گفتهٔ باطل.

« وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ -و از سخن باطل اجتناب کنید.» درست است که کلمهٔ(قول الزّور-سخن باطل)به ساز و آواز و طرب و لهو تفسیر شده ولی مهمتر و بزرگتر از این،قول الزّور و سخن باطل آن است که انسان خود سخنی بگوید و آن را به خدای تعالی نسبت دهد و بدان وسیله آنچه را خدا ناروا خوانده و حرام کرده حلال و روا شمارد و آنچه را خدای سبحان روا دانسته و حلال فرموده حرام و ناروا انگارد.

حنیفی بودن دین خداست

[۳۱]

« حُنَفاءَ لِلّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ -روی آورندگان به خدا باشید و شرک نیاورندگان به او...» حنیفی بودن یعنی پاک بودن از پلیدیهای اجتماع و گرایش بدانچه خدا از تو می خواهد و روی گردانی از رفتار اجتماع یا از فشارهای هوسها و شهوتها به گونه ای ناب و فقط برای خدا.

پس از حنیفی بودن این را نمی خواهند که با یک فشار اجتماعی بستیزی ولی به فشار اجتماعی دیگری روی آوری،یا با یک هوای نفسانی یا طاغوتی غربی مبارزه کنی برای آن که به دامن طاغوتی شرقی بیفتی،هرگز،چنین نیست.بلکه بر تو واجب است که با تمام فشارها و تمام هواها و تمام سلطه های ستمگر برای خدای حق سبحان بستیزی و مبارزه کنی.

پس حنیفی بودن راهی است روشن و روشی است آشکار که با هر راه دیگری اختلاف کامل و تناقض تامّ و تمام دارد و آن را دو صورت است:روی گرداندن از شرکای مجعول و فشارها،و روی آوردن تنها به خدا.

ص: ۵۸

۱- ۱۰) -همان مصدر،ص ۴۹۶.

در واقع،حنیفی بودن همان فطرت و سرشت پاك و پاکیزهٔ انسان است که مؤمنان بدان آراسته اند،از اینجاست که در حدیث پشت در پشت منقول از ابی جعفر باقر علیه السّلام آمده است که وقتی زراره از حضرتش دربارهٔ این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ:« حُنَفٰاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ »و دربارهٔ حنیفی بودن پرسید،گفت:

«همان فطرت و سرشتی است که مردم را بر آن سرشته اند،و هیچ تبدیلی در آفرینش خدا نیست و گفت آنان را بر اساس معرفت و شناخت خدا آفریده است». (۱)

« وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ السَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكٰانٍ سَحِيقٍ -و هر کس که به خدا شرك آورد،چونان کسی است که از آسمان فرو افتد و مرغ او را برباید یا بادش به مکانی دور اندازد.» ۸/ با عمل جاذبیّت چیز از آسمان فرو می افتد،اگر این چیز شکاری باشد پرندگان برای شکار کردنش می شتابند،و اگر شکار نشود هم چنان به فرو افتادن ادامه می دهد تا به گودالی در افتد.همچنین است انسانی که به خدا شرك می آورد، یا دستخوش طاغوتهایی می شود که او را به مصلحت خود بدین سو و آن سو می کشانند و از نیروهایش بهره می برند،و یا به درّه ای دور و فرو کوفته،به گودال دوزخ در می افتد.

هدفهای شعائر خدا

[۳۲]

« ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ -آری، کسانی که شعائر خدا را بزرگ می شمارند همانا کارشان نشان پرهیزگاری دلهایشان باشد.» التزام و احترام به حرمتهای خدا بخشی از تقوا و پرهیزگاری است،اما بخش کاملتر از آن همان بزرگداشت شعائر خدا،یعنی بزرگداشت هر چیزی که ما را

۱- ۱۱) -همان مصدر،ص ۴۹۶.

به خدا رهنمون شود.بزرگداشت تکّه پارچه ای که بر کنار میله ای افراشته شده بزرگداشت خود آن پارچه نیست،بلکه بزرگداشت میهنی است که این درفش نشانه و رمز آن است.همچنین بزرگداشت مسجد و عالم و قرآن در واقع همانا بزرگداشت خداست.پس خدای سبحان حق و حقیقت اصل است و دیگر حرمت نهاده ها و شعائر وسیله هایی به سوی او هستند،و هر چیز یا شخص محترم مقرّبی به خاطر خدا تقدیر و ستوده می شود نه به خاطر شخص و عین خود.

شعائر:جمع شعیره است به معنی نشانه ای که بر چیزی دلالت می کند.و شعائر خدا همان فرایض و واجب شده های دینی است که بر بزرگی و عظمت پروردگار گواه است مانند مناسک و آداب حج و نماز جمعه و جماعت و دیگر مظاهر و نمادهای توحید و یکتا پرستی.«شعیره»یا نشانه ای که این آیه در روند آن آمده همان چارپایانی است که آنها را از جایگاه خود به سفر حج می کشانند و نشانه ای بر آنها نهاده است که آنها قربانیهایی هستند که به کعبه می رسند.

[۳۳]

« لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى -از آن چارپایان قربانی تا زمانی معیّن برایتان سودهاست...» می توانید از چارپایانی که نیّت کرده اید به خداوند تقدیم کنید بهره جویید، از شیر ۸/ و پشم و کرک آنها،تا به مکه برسید،همان گونه که احادیث متعدّد این معنا را تأکید کرده است. (۱)

« ثُمَّ مَحِلُّهٰا -سپس جای قربانیشان...» یعنی آخرین منزل آنها.

« إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ -در آن خانۀ آزاد شده است.» العتق(ضدّ رقّ)همان آزاد شدن بعد از بردگی است،خدا بیت الحرام را از ملکیّت افراد،هر که باشند،رها و آزاد کرده و آن را برای همۀ مردم به نحو یکسان قرار داده است،و در عین حال این خانۀ مقدّس خود جایگاه آزاد شدن و رهایی

ص : ۶۰

۱- ۱۲) بنگرید به نور الثقلین،ج ۳،ص ۴۹۷.

است،یعنی انسان می تواند که وجود خود را از بند گناهانش آزاد کند و از چنگ هر یک از شیطانهای جنّ و انس که او را به بندگی و بردگی می گیرند رها سازد.

[۳۴]

« وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ -برای هر امّتی رسم قربانی کردنی نهادیم تا بدان سبب که خدا از چارپایان روزیشان داده است نام او را بر زبان رانند...» هر امّتی را شعایری است که برای نام بردن و یاد کردن از خدا وضع شده است.پس مقدّس شمردن این شعائر بخاطر و برای خود آنها نوعی از پلیدی و بت پرستی است،بر ماست که این مناسک و مراسم را صرفا بخاطر خود آنها مقدّس نشماریم بلکه این مناسک و آداب و نشانه ها را برای آن مقدّس بداریم که ما را به خواندن نام و یاد کردن از خدا فرا می خوانند.پیش از این گفتیم که مناسک یاد شده در این سوره هدفشان-که بدان هدف وضع شده اند-بیان حقایقی است که در فراسوی آنها قرار دارد،نه آن که خود آن مناسک تقدیس شوند و ارزشها و هدفهایی که فراسوی آنها قرار گرفته به عهده اهمال و بی اعتنایی واگذار گردد.هدف از چارپایانی که برای خدا کشته می شود تقدیم گوشت آنها به ذات سبحان خدا نیست،زیرا ذات متعال او نه گوشت آنها را می خورد و نه پیه و دنبهٔ آنها را،بلکه این امر موجب تقوی و یاد خدا می شود.پس هدف اصلی از تمام مناسک همان یاد و نام خداست،از این رو فرموده است:« لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ -تا بدان سبب که خدا از چارپایان روزیشان داده است نام او را بر زبان رانند»و نام بردن و ذکر خدا آن ذکر زبانی نیست بلکه نیّت قلب،و ناب و سره سازیِ کردار است و از این رو خدای متعال گوید:« وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ (۱) -ولی آنچه به او می رسد پرهیزگاری شماست».

منسک به نظر راغب،عبادت و به موجب نوشتهٔ طبری و رازی آن است که گفته می شود:منسک و مراد ذبیحه و قربانی است (۲).

۱- ۱۳) -الحج/۳۷.

۲- ۱۴) -تفسیر نمونه،ج ۱۳،ص ۱۰۲.

« فَإِلٰهُكَمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ -پس خدای شما خدای یکتاست...» خدای شما چارپایانی نیست که قربانی می کنید،و خدای شما زینت و زیوری نیست که در روز عید خود را با آنها می آرایید،و خدای شما اجتماع شما نیست.هرگز...همانا خدای شما خدای یکتاست و تمام این نعمتها از خداست و به فرمان خدا احترام گذاشته می شود.

« فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ -پس در برابر او تسلیم شوید،و تسلیم شدگان را بشارت ده.» المخبتین:آنان که به اوامر او تسلیم شدند و به یکتایی او تسلیم گشتند و سر فرود آوردند.

[۳۵]

تسلیم شدگان به چند صفت متمایزند که عبارت است از:

۱-اندیشناکیِ دل به ذکر و یاد خدا.و این تعبیر و نشانه ای از نیروی روح،و ژرفی ایمان است که تقوای الهی به وجود و نفوسشان راه یافته تا آنجا که به مجرّد ذکر خدا اشکشان جاری می شود،و خدا در نفوس آنان آشکارترین و بزرگترین حقیقت است،چنان که در دعای منقول از سرورشان امام حسین-علیه السّلام- آمده است:«بار الها چگونه بر تو دلیل شود آن که تمام وجود و هستیش نیازمند به توست،آیا غیر از تو را بروز و ظهوری هست که تو را نیست تا او دلیل بر هستی تو شود؟کی غایب و پنهان بوده ای تا نیازی به دلیلی بر وجود تو باشد و کی دور بوده ای تا آثار و آفریده ها ما را به تو برسانند،کور باد چشمی که تو را ناظر و حاضر و مراقب خود نبیند».

۲-صبر و پایداری بر رسالت،و بر ستم مردم،و نیز صبر و پایداری بر ریشه کن کردن هواها و شهوتها.

۳-بر پای داشتن نماز که نشانه و رمز دیگر عبادتهاست.

۴-حرص و نگهبانی آنها بر بنای اساس اجتماع با انفاق.

چنین است که پروردگار ما در توصیف مخبتین(تسلیم شدگان به حق) گوید:

« اَلَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلاةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ -آنان که چون نام خدا برده شود در دل اندیشناک شوند و بدان هنگام که به آنها مصیبتی رسد شکیبایانند و نماز گزارانند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.» ۸/

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۶ تا ۴۱]

اشاره

وَ اَلْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اَللّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اِسْمَ اَللّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا اَلْقانِعَ وَ اَلْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنالَ اَللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ اَلتَّقْوى مِنْكُمْ كَذلِكَ سَخَّرَها لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اَللّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اَللّهَ يُدافِعُ عَنِ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اَللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اَللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اَللّهِ اَلنّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اَللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اَللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ أَقامُوا اَلصَّلاةَ وَ آتَوُا اَلزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ اَلْأُمُورِ (۴۱)

ص: ۶۳

جهاد دژ مقدّسات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بـدین سـان خداونـد«بـدن»را که همـان شـتر است از شـعائر خود قرار داد که آن را از راهی دور به بیت الحرام می راننـد،چون دست و پای آن را برای نحر کردن ببندنـد،مردم پیرامونش را می گیرنـد،و از جملهٔ آنان گرسـنگانند،آن گاه نام خدا را بر آن می خواننـد و چـون از پـای در افتـد و نحر شـود از گوشـتش می خورنـد و به فقیر و نیازمنـد می خوراننـد و خـدا را شـکر می گزارند.

این گوشـتهایی که خورده می شود و آن خونهایی که بر زمین ریخته می شود برای کیست؟اینها برای مردم است،و فایـدهٔ ذبح و نحر پرورش و رشد تقوی در نفوس است و هدف از رام ساختن چارپایان برای آدمیان یاد آوری عظمت خداست به ایشان و این که به سبب هدایتی که به آنان ارزانی داشته ذات متعال او را بزرگ دارند و به مردم نیکی و احسان کنند.

به مناسبت گفت و گو از حرمتها و شعائر روند آیات حکم دفاع از آنها را بیان می کند.

خدای سـبحان از کسانی که ایمان آورده اند دفاع و حمایت می کند زیرا او خائنانی را که بسیار و همواره خیانت می ورزند و نسبت به نعمتهای خدا کفران و ناسپاسی می ورزند دوست نمی دارد.خائنان همان کسانند که با مؤمنان می جنگند و به عهد و ذمّـهٔ خود وفـا نمی کننـد.اما بر مؤمنـان است که بـا کـافران بجنگنـد زیرا به مؤمنـان سـتم شـده است در حالی که آنان به خـدا پشتگرمی داشته و توکل کرده اند و به یاری و مددکاری او اعتماد داشته اند. /۸ مگر نه آن که آنان را بناحق از خانه های

خود و برای آن که گفته انـد:پروردگار ما خـداست،بیرون رانـده اند؟آری،حرمت مقدّسات با دفاع مؤمنان از آنها بر جای می ماند.و گرنه عبادتگاهها نابود می شود.

خدا به کسی که به دین او کمک کند کمک و یاری می کند و او توانمند مسلّط و چیره است.

هدف مؤمنان از جنگ و مبارزهٔ خود یافتن امکان در زمین و بر پا داشتن حکم خدا در آن است.

شرح آیات:

اشاره

هدفهای شعائر

[۳۶]

« وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ لَکُمْ فِیها خَیْرٌ -شتران قربانی را برای شـما از شـعائر خـدا قرار دادیم.شـما را در آن خیری است...» البـدن همـان شـتر است که بر گردنش بنـدی می بندنـد و برای نحر کردن به منی می کشاننـد،و این از شـعائر مقـدّس است،و برای در این کـار و شـعائرماننـد آن خیری است،خیر مادّی و معنوی،اوّلا با اسـتفادهٔ از آن و ثانیا با دستیابی بر تقوی از طریق و به وسیلهٔ آن.

« فَاذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَیْها صَوافَّ -و هم چنان که بر پای ایسـتاده انـد نام خـدا را بر آنها بخوانیـد...» یعنی در حالی که دسـتها و پاهای شتر راست ایستاده و آمادهٔ نحر کردن است،و ذکر خدا هنگام نحر کردن واجب است،امّا در این خصوص صـیغه و لفظ معیّنی نیست.جز این که در خبر آمـده است که با عبارتی کاملتر باشـد،در حـدیث مروی از ابی عبد اللّه الصّادق-علیه السّلام- این ذکر برای نحر کردن آمده است:

«روی خود را به جانب کسی کردم که آسمانها و زمین را سرشته است در حالی که خود بر کیش حنیف روی دل به خدا دارم و مسلمانم و از مشرکان نیستم، همانا نماز و عبادتم و مرگ و زندگیم از آن خدای پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد و مرا بدین امر کرده اند و من از مسلمانانم،بار الها(همه چیز)از تو و

برای توست،به نام خدا و به خدا،و خدا بزرگتر از همهٔ هستی است(اللّه اکبر)، بار الها از من بپذیر» (۱) .

فایدهٔ این شعائر آن است که کمالات روحی و معنوی را می افزاید.

« فَإِذٰا وَجَبَتْ جُنُوبُهٰا -و چون پهلوهایشان بر زمین رسید...» یعنی چون پس از نحر شدن بر زمین در غلتیدند به گونه ای که پهلویشان کاملا بر خاک قرار گرفت،کنایه از پایان جنبش و نشان بیحرکتی کامل.

« فَکُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا الْقٰانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ -از آنها بخورید و فقیران قانع و گدایان را بخورانید...» دو کلمهٔ«القانع و المعترّ»دلالت بر دو معنی دارند که عبارت است از فقیر و مسکین.فقیر آن است که قوت و آذوقهٔ یک سال خود را ندارد،امّا مسکین آن است که فقر و ناداری او را خانه نشین کرده و فقر و نیازمندی او از آن یک سخت تر است.

اصل کلمهٔ قانع همان فقیری است که بدانچه بدو دهی قانع و خرسند است،پس او چنان که پروردگار سبحان در آیه ای دیگر گفته است:(تحسبهم اغنیاء من التعفّف) (۲) آنان را از آن روی که خویشتن دارند توانگران پنداری.در حالی که اصل کلمهٔ معترّ کسی است که از گدایی خودداری نمی ورزد.این کلمه مشتق است از«عرّ»که مرض جربی است که به پوست شتر می رسد،و معترّ گویی چنان است که این بیماری به صورتش زده و پوست چهره اش را افکنده،که کنایه از رفتن آبرو و عدم شرم نزد اوست.و در روایتی آمده که معترّ کسی است که از تو چیزی می طلبد...و سؤال نمی کند.و در حدیثی دیگر از ابی عبد اللّه الصّادق-علیه السّلام-آمده است:

«قانع کسی است که بدانچه بدو دهی خرسند می شود و خشم نمی گیرد و

ص:۶۶

۱- ۱۵) -تفسیر نمونه،ج ۱۴،ص ۱۰۷.

۲- ۱۶) -مضمون وسط آیه ۲۷۳ از سورهٔ بقره.

سخنی نمی گوید و از غضب لب بر هم نمی فشارد،و معترّ آن است که بر تو می گذرد تا بدو بخورانی» (۱) .

« كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ -اینها را برای شما رام کردیم.باشد که سپاسگزاری کنید.» هدف از رام ساختن چارپایان برای بشر همانا سپاسگزاری او نسبت به خدای سبحان است،و به طور کلّی /۸ هدف از نعمتهای مادّی همان تکامل معنوی است.

از این آیه در می یابیم که نعمتهای مادّی در زندگی دنیا وسیله ای است برای تکامل معنوی،پس بر انسان گرسنه ای که سر پناهی ندارد تا در آن پناه جوید که او را از گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ کند،دشوار است که برای بنای کیان و موجودیّت معنوی خود بکوشد،و دانش و ایمان و پرهیزگاری خود را رشد دهد،امّا کسی که توانست ضرورتهای زندگی خود را بگذراند،توانایی آن را دارد که به دیگر اموری که برای آنها آماده شده است بپردازد.

ضرورتهای زندگی مانند سوخت اتومبیل است،وقتی مخزن اتومبیل از سوخت پر شد آن گاه آمادهٔ به راه افتادن می شود،پس حرکت اتومبیل هدف است در حالی که سوخت ضرورت آن هدف می باشد.اتومبیل برای آن ساخته نشده که سوخت را ببلعد،بلکه آن را ساخته اند که حرکت کند.همچنین است انسان،برای آن به دنیا و زندگی نیامده است که بخورد و بیاشامد و بخوابد و...و...بلکه به عالم زندگی آمده و این سنّتها و قوانین بر او واجب شده تا با روح خود فرا رود و در مدارج کمال عروج کند و بلندا گیرد.این اندیشه را از دو آیهٔ اوّل و دوم این درس استنباط می کنیم.

[۳۷]

وانگهی تقوی همچون درختی است که در دل می روید و نیاز به رشد و بالیدن دارد و قربانیها درخت تقوی را در دل رشد می دهد و بر می آورد.

ص: ۶۷

۱- ۱۷) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۴۹۸.

« لَنْ يَنٰالَ اللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا -گوشت و خون آنها به خدا نمی رسد...» آن گاه خدای سبحان بیان می کند که پروردگار آنها را نصیبی از گوشتها و خونهای شتران قربانی نیست،بلکه نصیب به قربانی کننده می رسد که بدین سان تقوی و ایمانش افزون می شود.

« وَ لٰكِنْ يَنٰالُهُ التَّقْوىٰ مِنْكُمْ -ولی آنچه به او می رسد پرهیزگاری شماست.» در حدیث شریف نبوی چنین آمده است:علّت قربانی کردنها چیست؟ گفت:

«به محض آن که نخستین قطرهٔ خون قربانی به زمین می رسد صاحب قربانی آمرزیده می شود و خدای عزّ و جلّ می داند که چه کسی او را از نهان پرهیزگار است.و افزود:بنگر که چگونه خدا قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل را رد کرد».

« كَذٰلِكَ سَخَّرَهٰا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ -همچنین آنها را رام شما ساخت تا خدا را به شکرانهٔ آن که هدایتتان کرده است به بزرگی یاد کنید...» نحر کردن چارپایان یا سر بریدن آنها به هدف سپاسگزاری از خداست.در آیهٔ پیشین،خداوند یاد کرد که هدف این شعائر همان پرهیزگاری دلهاست،امّا هدف رام ساختن چارپایان به بزرگی یاد کردن خداست،اینها همه چنین می رساند که هدف عالیتر از نعمتهای مادّی تکامل معنوی است.و بزرگ یاد کردن خدا بیرون ساختن اوست از حد تعطیل و تشبیه،چنان که در حدیث آمده است،و بزرگ یاد کردن خدا بر هدایتش ستودن عظمت اوست بر این که ما را به ایمان هدایت کرد و به راه درست روشن رهنمون گشت.این آیه اشاره دارد به تکبیر و بزرگ یاد کردن خدا در ایّام تشریق در نمازهایی که در منی در تعقیب پانزده رکعت نماز

می خوانند،و در شهرها پس از ده نماز. (۱)

« وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ -و نیکوکاران را بشارت ده.» چگونه برای انسان ممکن است که در مجال و فرصت تکامل معنوی و روحی از نعمتها استفاده کند؟ قرآن بدین پرسش پاسخ می دهد و می گوید:« وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ - نیکوکاران را مژده ده»پس با احسان و نیکوکاری از خود خواهی به فضای خیر بیرون می آید،پس عطا و بخشش کلید رزق و روزی و طریق ایمان است.

شرعیّت جهاد

[۳۸]

ایمان تنها سخنی نیست که گفته می شود و حتی عقیدهٔ ریشه گسسته و بی پایه نیز نیست،هرگز،زیرا ایمان حقیقتی است راسخ و ثابت در دل که عمل صدق آن را نمایان می سازد،و نشان می دهد /۸ که آیا ایمان انسان ثابت و پایدار است یا گذرا و ناپایدار؟ هنگامی که انسان در حلقهٔ مبارزه و نبرد می افتد میزان و دامنهٔ ایمان او شناخته می شود،و این مبارزه و نبرد را فوایدی است بسیار که مهمترین آنها عبارت است از:

۱-انسان را مؤمن راستین می سازد و رسوبات و بقایای کفر و شکّ و نادانی و بی خبری او را می زداید و از بین می برد.هم چنان که افراد سست ایمان و سست اراده را در اجتماع اسلامی و آنان را که شایستگی ندارند افرادی مؤثر در آن اجتماع باشند مشخّص و آشکار می سازد،و در یک کلمه:جهاد واقعیّت ایمانی را در اجتماع پی ریزی می کند.

۲-جهاد دژ مقدّسات و زره حرمتها و شعائر است.پس هر گاه آزادی برای تمام مردم در حرم خدا تضمین و تأمین شده باشد،و هر گاه مؤمنان-با کمال

۱- ۱۸) -رجوع کنید به کتب فقهی،و نیز نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۰۰.

امنیّت و اطمینـان-آهنـگ خانـهٔ خـدا کننـد و شـعائر خود را از دورترین نقاط زمین همراه برنـد،از آن روست که مجاهـدان از سرزمینهای اسلام از هر طرف دفاع و حمایت می کنند و اگر نیروهای کافر و منافق و نازپرورده حرمتهای مردم را در درون این سرزمینهـا هتک نمی کننـد از آن روست که مجاهـدان در کمین آنان ایسـتاده انـد، و هر گاه مراکز طاعت مقـدّس در کران تا کران زمین اعتلاء می یابـد از آن روست که شـیران جهـاد سـخت کوشـند و ماننـد شـیری که از کنـام خود دفـاع کنـد از آنها حمایت می کنند.

و در نتیجه مساجـد و معابـد و کلیساهـا همه بر پایـهٔ دفـاع مؤمنـان از آنها بر پا مانـده انـد،و اگر دفاع مؤمنان از مراکز عبادت و پرستشـگاههای خود و محلّ بر پا داشتن شعایر و مراسمشان نمی بود در آن صورت بیگمان این مساجد و معابد و کلیساها همه به دست دشمنان خدا و دشمنان دین او از بین رفته بود.

پس کعبه،مثلاـ به سـبب دفاع مؤمنان از وجود آن و آزادی عبادت در درون آن بر پای است و اگر مؤمنان دفاع از آن را ترک گویند بی یقین حرمت و قداست آن از میان می رود.

همانا پیوسـتگی مقدّسات به عمل و اقدام و جهاد مؤمنان مهمترین و برجسـته ترین اندیشهٔ متمدّنانه ای است که مسلمانان امروز بـدان نیازمندنـد،بعضـی از مسـلمانان گمـان می کننـد کـه وجـود رسـم قرآن در میـان آنـان /۸ آنهـــا را عزیز و چیره می گردانـد،هرگز...بلکه ایمـان آنهـا به قرآن و دفاعشـان از آن است که قرآن را در میانشان عزیز و در سـر تا سـر جهان گرامی و محترم می دارد.

پس وجود کعبه نیست که به طور یـک جـانبه مؤمنـان را عزیز و مسلّط می سازد بلکه وجود مؤمنان در پیرامون آن نیز کعبه را عزیز و مکرّم می سازد،و بـدون این عزّتی که مؤمنان به مقـدّسات خود می بخشـد،آن مقـدّسات باقی نمی ماننـد.ما در اینجا به نقش غیبی که سـایه های تأییـد و رعایت و نگهـداری را بر سـر مؤمنان می افکنـد ایمان داریم،بـدین معنی که نبرد میان حق و باطل از تسلّط و هیمنهٔ غیب دور نیست،مگر نه اینکه خدا از مؤمنان دفاع می کند؟آری،ولی او به دست خودشان از آنها دفاع

می کند،به عبارتی دیگر:آغاز هر حرکت و جنبشی از ناحیهٔ مردم است،آن گاه تأیید و پیروزی از جانب خدا فرا می رسد. (۱)

« إِنَّ اللّٰهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ خَوّٰانٍ كَفُورٍ -خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند،و خدا خیانتکاران ناسپاس را دوست ندارد.» این آیه نهال آرزو و اعتماد و اطمینان را در دلهای ما می کارد،زیرا خدا از ما دفاع می کند،و پیداست که امید و آرزو همان سوخت و نیروی محرّک انقلاب است و اعتماد سوخت و عامل کار و فعالیّت و اطمینان پایه و اساس کوشش.

[۳۹]

همانا شیطانهای جن و انس از اطراف دل آدمی را محاصره می کنند و آن را از نومیدی و بیم انباشته می سازند،اما ذکر خدا- بر عکس این-هشیاری و آگاهی را در ما رشد می دهد و ما را برای گرفتن حق خود آماده می سازد،هم چنان که در دل دشمنان دین و دزدان آزادی که پیوسته در امانت خدا و مردم خیانت می کنند و نعمتهای خدا سپاس نمی گزارند،بیم و نگرانی ایجاد می کند.

« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ -به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده اند و مورد ستم قرار گرفته اند رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدشان تواناست.» انسان مؤمن در جست و جوی شرعیّت جهاد است و اجازهٔ شرعی است،و خداوند در اینجا آن شرعیّت را با گفتهٔ خود بدو می دهد که«رخصت داده شد».

پس خدا به مظلومانی که به ایشان ستم و تعدّی شده اجازه داده است که درفش مبارزه و نبرد را برای رفع ستم از خود برافرازند،و این برای آن است که هر چه ظلم و استضعاف(ضعیف و ناتوان خواهی)بر سرت درآید،روا نیست که از پیروزی ناامید شوی،بلکه باید عزم خود را تجدید و تازه کنی،زیرا خدا بر پیروز کردن تو تواناست.پس تا وقتی که اجازه و مشروعیّت جهاد را داری /۸و در درون سینهٔ خویش

ص:۷۱

۱- ۱۹) -بنا به ضرب المثل فارسی:از تو حرکت،از خدا برکت-م.

آرزو و امید را می پروری،و کسی هم وجود دارد که از تو دفاع و حمایت می کند، دیگر منتظر چه هستی؟هر دژ و لانه ای را درهم شکن و با هر طاغی و سرکشی بستیز و جهاد کن،زیرا نیرو و تسلّط خدا در بازوهای مؤمنان جلوه گر و نمودار می شود و خدا به وسیلهٔ آنان دشمنان خود و دین خویش،و دشمنان بشر را دور می راند.

[۴۰]

« اَلَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاّٰ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ - آنهایی که به ناحق از دیارشان رانده شده اند جز آن بود که می گفتند:پروردگار ما خدای یکتاست؟» این نمودارترین صورت ستم است که خدای سبحان دربارهٔ آن گوید«مورد ستم قرار گرفتند».

و این از آن روست که کسانی که براستی و صدق گفتند پروردگار ما خدای یکتاست تسلّط گردنکشان را رد کردند و در برابر هیمنه و چیرگی جبّاران و زورگویان مقاومت و ایستادگی نمودند،در برابر کسانی که خواستند قوانین و فرهنگ خود را بر مردم تحمیل کنند.پس ایشان نسبت به آنها کفر ورزیدند و به خدای یکتا ایمان آوردند.آن گاه استقامت کردند و از خانه های خود اخراج گشتند زیرا استقلال رأی خود را نگهداشتند.شاید گردنکشان بیرون رفتن را بر آنها فرض و واجب نکردند اما آنان خود از بیم فشار و عذاب جبّاران مهاجرت کردند و خود را برای نبرد تا مرحلهٔ آزاد ساختن زمین از سلطهٔ آنها آماده ساختند،چنان که مسلمانان هنگامی که خدا و پیامبرش به هجرت به مدینه فرمان دادند،چنان کردند.تا آنجا که این آیه دربارهٔ ایشان نازل شد و شامل دیگران نیز گشت.

در حدیث مروی در کتاب کافی از امام ابو جعفر باقر-علیه السّلام-آمده است که گفت:

«این آیه دربارهٔ پیامبر خدا و علیّ و حمزه و جعفر نازل شد و در مورد حسین

-علیه السّلام-جملگی جاری گشت» (۱) .

کلمهٔ«پروردگار ما خدای یکتاست»همان هدف هجرت و جهاد است و در عین حال همان وسیلهٔ پیروزی و سبب فتح است،زیرا مهمترین شروط پیروزی روی آوردن کلّی به سوی خدا و محافظت و مداومت در مستقلّ بودن کردار و اقدام در راه اوست،و این که نپنداریم پیروزی از طریق پایتختهای ۸/ بلوک شرق یا غرب به دست می آید زیرا آنها ناتوانتر از آنند که عهده دار پیروزی ما شوند،و عاجزتر از آن که پیروزی خود را تأمین کنند،بلکه خدا به ما فرمان ایستادگی در برابر آنها داده است زیرا هم آنها منشأ و مصدر بلای ما هستند و آنها مسئول حقیقی مصائبی هستند که بر ما می گذرد.

پس اینان که از خانه های خود اخراج شده اند همان ستمدیدگانی هستند که خدا عهده دار پیروزی و پشتیبانی از آنها شده است،به شرط آن که فقط به ذات سبحان او روی آورند.

« وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً -و اگر خدا بعضی را به وسیلهٔ بعضی دیگر دفع نکرده بود،دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می شود ویران می گردید.» صوامع،صومعه ها:پرستشگاههایی که برخی در مناطق دور بنا می کنند و در آنها به عبادت می پردازند.امّا بیع:همان کنیسه های یهود باشد،و صلوات:

پرستشگاهها و کلیساها و نمازخانه های مسیحیان است،و مساجد،محرابهای مؤمنان باشد،و هدف تمام این مراکز ذکر خداست،و ذکر خدا کامل نمی شود مگر با بسیج اجتماعی و آماده سازی ایمانی مردم از خلال آن،و اگر این مراکز از بین برود سببی از اسباب گردآوری مردم بر اساس ایمان از بین رفته و به زودی فرو خواهد ریخت،پس مسجد و کلیسا و دیر همان نشانه و رمز مؤمنان است و درهم

۱- ۲۰) -نور الثقلین،ص ۵۰۱.

شکستن این رمز یعنی نابودی سبب وحدت مؤمنان و گرد آمدنشان پیرامون مبدءهای خود،از این رو مؤمنان مأمورند که از این مقدّسات خود مراقبت و محافظت نمایند.

« وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ -و خدا هر کس را که یاریش کند،یاری می کند،و خدا توانا و پیروزمند است.» خدا و ارزشها را یاری کنید،مقدّسات و کرامت آنها را پاس دارید،از آزادی انسان دفاع کنید،در واقع وقتی این کارها را انجام می دهید خدا شما را یاری می کند،و وقتی او شما را یاری کند هیچ پیروز شونده و غلبه کننده ای بر شما نیست، زیرا خدا نیرومند است و ابزارهای قدرت و نیرومندی را مالک است.اوست که:

« تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ -ملک را به هر کس خواهد دهد و از هر کس خواهد باز گیرد» (۱) و اوست پیروزمندی که« تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ -هر که را خواهد چیره و مسلّط سازد و هر که را خواهد خوار و ذلیل کند». (۲) پس او،اگر یاریش کنید شما را مسلّط و چیره می سازد و گرنه خوار و ذلیلتان می کند،و اگر براستی او را یاری کنید دشمنان شما را خوار و ذلیل می کند.

هدفهای حرکت اسلامی

[۴۱]

« اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ -همان کسان که اگر در زمین مکانتشان دهیم نماز می گزارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند...» این آیه هدفهای حرکت اسلامی را بیان می کند که باید هر فرد وابسته به رسالت با دیدهٔ بصیرت بدانها بنگرد و نیّت خود را خالصانه در کوشش در رسیدن به آنها بگمارد و برای رسیدن به آنها عمل جدّی بکند،که عبارتند از:

۱-بر پا داشتن و برگزاری نماز:زیرا نماز از یک طرف رمز و نشانهٔ دیگر

۱- (۲۱) -برگرفته از مفهوم آیه ۲۶ سورهٔ آل عمران.

۲- (۲۲) -برگرفته از مفهوم آیه ۲۶ سورهٔ آل عمران.

عبادتهاست و از طرف دیگر برگزاری نماز یعنی حاصل کردن شروطی که برای بر پایی آن وضع شده،مانند ساختن مسجد و سلامت روحی و...

۲-دادن زکات:که شامل تمام ابعاد انفاق واجب و مستحبّ می شود و در اجرای عدالت اجتماعی و بلکه افزون ساختن آسایش در اجتماع اسلامی سهمی بسزا دارد.

۳-امر به معروف:اقدام بدانچه شارع مقدّس امر کرده از قبیل تشویق و تشجیع نیکوکار بر کردار نیک.

۴-نهی از منکر:از بین بردن تمام مفاسد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی،و...و...

« وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ -و سرانجام همۀ کارها با خداست.» کسی که عمل و حرکت خود را متوجّه خدا می سازد،به زودی زمام امور را به دست می گیرد و در نتیجه از خداوند عاقبت نیکی نصیب او می شود.

این آیات گرامی هدفهای حرکت اسلامی را و شروط مجاهدان در راه خدا را بیان کرد که به ایشان اجازۀ جنگ داده شده،و آنان کسانی هستند که تعلیمات اسلامی را بر خود به مرحلۀ اجرا در می آورند، ۸/ آن گاه برای گسترش آنها در میان مردم اقدام فعّالانه می کنند.در حدیث مفصّل زیر بیانی رسا دربارۀ اهمیّت هدفهای حرکت اسلامی و شروط پردازندگان بدان آمده است که ما این درس را با آن حدیث تمام می کنیم:

در کتاب کافی با اسناد از ابی عمرو زبیری از ابی عبد اللّه(ع)آمده است که گفت:به حضرتش عرض کردم:مرا از دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او آگاه کن.آیا این امور اختصاص به گروهی خاص دارد و جز برایشان بر دیگری روا نیست و کسی جز اینان نمی تواند بدان اقدام کند؟یا برای هر کس که خدای عزّ و جلّ را به یکتایی و بی همتایی می پرستد و به پیامبر او(ص)ایمان دارد آزاد و رواست؟آیا کسی که چنین باشد حق دارد مردم را به خدای عزّ و جلّ و به فرمانبرداری از او دعوت کند و خود در راه خدا جهاد کند؟فرمود:این کار را

گروهی است معیّن که جز برای آنها حلال نیست و هیچ کس جز یکا یک ایشان بدین کار نمی پردازد.عرض کردم:ایشان چه کسانند؟گفت:کسی که به شرایط خدای تعالی که در جنگ و جهاد بر مجاهدان مقرّر است رفتار کند او اجازه دارد که مردم را به خدای تعالی فرا خواند،و هر کس واجد شرایط خدا در جهاد که بر مجاهدان مقرر است نمی باشد اجازهٔ جهاد و نیز اجازهٔ دعوت به سوی خدا را ندارد تا آن که شرایط جهاد را که خدا بر او مقرر داشته در وجود خود فراهم و استوار سازد.

عرض کردم،خدایت رحمت کناد بیشتر برایم روشن ساز و توضیح بفرمای! گفت:همانا خدای تعالی در کتاب خود دعوت به سوی خود و داعیان و فرا خوانندگان به سوی خویش را توصیف کرده و برای آنان درجاتی قرار داده است که بعضی دیگری را می شناسانند و از بعضی به بعض دیگر راه برده می شود.تا آنجا که حضرتش-علیه السلام-گفت:آن گاه خدای تبارک و تعالی خبر داده است که جز صاحبان این شروط را به جنگ امر نکرده است،خدای سبحانه و تعالی گوید:« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ -به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده اند و مورد ستم قرار گرفته اند،رخصت داده شد و خدا بر پیروز ساختنشان تواناست*آنهایی که به ناحق از دیارشان رانده شده اند،جز آن بود که می گفتند:پروردگار ما خدای یکتاست؟»و این از آن روست که تمام آنچه میان زمین و آسمان است از آن خدای عزّ و جلّ و پیامبر او و مؤمنان پیرو آنهاست که اهل این صفت بوده باشند،پس آنچه اکنون از دنیا در دست مشرکان و کافران و ستمگران و فاجران و مخالفان با پیامبر خدا(ص)و روی گردانندگان از پیروی آنهاست قرار دارد از نخست در دست آنها نبود بلکه در این باره بر مؤمنانی که دارای آن صفات بودند ستم کردند و آنچه را خدا به پیامبر خود داده بود (۱) به قهر و غلبه از مؤمنان گرفتند در حالی که این همه حق مؤمنان است و خداوند به آنان بخشیده بود

۱- ۲۳) -متن:ما أفاء اللّه و در مصدر«مما افاء اللّه»و در الوافی«فما افاء اللّه».

و دیگر بار نیز به آنان باز خواهد گرداند (۱) .

آن گاه حضرتش-علیه السّلام-گفت:به مؤمنانی که به شرایط ایمانی که وصفش کردیم عمل کرده اند اجازه و رخصت دادند و این از آن روست که اجازۀ جنگ به کسی داده نمی شود مگر این که مظلوم و ستمدیده باشد و کس مظلوم شناخته نمی شود مگر آن که مؤمن باشد،و مؤمن محسوب نمی گردد مگر آن که به شرایط ایمانی که خدای تعالی بر مؤمنان و مجاهدان شرط کرده است عمل کند، پس چون شرایط خدای تعالی در او کامل گشت مؤمن است و اگر مؤمن بود مظلوم است،و اگر مظلوم واقع شد اجازۀ جهاد دارد،به دلیل گفتۀ خدای عزّ و جلّ که:

« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ -به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده اند و مورد ستم قرار گرفته اند،رخصت داده شد و خدا بر پیروز ساختنشان تواناست»و اگر شرایط ایمان را کامل نکرده باشد ظالم و بغی کننده و سرکش است و واجب است با او جنگید تا توبه کند و خود اجازه ندارد به جهاد بپردازد یا مردم را به خدای عزّ و جلّ فرا خواند زیرا در شمار مؤمنان مظلوم که قرآن به ایشان اجازۀ جهاد داده محسوب نمی شود.چون این آیه:« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا... -به کسانی که بر سرشان تاخت آورند و مورد ستم قرار گرفته اند رخصت داده شد...»در حق مهاجرین که اهل مکّه آنان را از خانه ها و اموالشان رانده و دور ساخته بودند،نازل شد.به سبب ظلمی که بر ایشان رفته بود جهاد برای آنان حلال گشت و رخصت جنگ به ایشان داده شد.

عرض کردم:این آیه دربارۀ مهاجران که مورد ظلم مشرکان مکّه قرار گرفته بودند صادر شد،پس سبب جنگ با خسرو و قیصر و جز آنان،مشرکان قبایل عرب چه بود؟فرمود:اگر فقط به ایشان اجازه داده می شد که با اهل مکّه که به ایشان ستم کرده بودند بجنگند آن گاه مجوّزی برای جنگ با گروه های خسرو و قیصر و

۱- ۲۴) -شاید از این عبارت دریابیم که:سلطه در جهان باید از آن مؤمنان راستین باشد چه حقا متعلق به آنان است.

قبایل عرب غیر اهل مکّه وجود نمی داشت.زیرا کسانی که به اینان ظلم کرده بودند غیر از آنها بودند،و اگر تنها بدین سبب که اهل مکّه بنا حق مهاجران را از خانه و اموال خود بیرون کرده و دور رانده اند به مهاجران اجازهٔ جنگ با این ظالمان داده می شد آن گاه این آیه فرضش نسبت به کسانی که بعد از ایشان می آمدند منتفی می شد زیرا از آن ظالمان و مظلومان مشمول آیه کسی در جهان باقی نمانده بود و فرضش از مردم نسلهای بعد که حتی یک تن از آن ظالمان و مظلومان نخستین در میانشان نبود برداشته می شد.پس نه چنان است که تو پنداشتی و نه بدان گونه که یاد کردی بلکه مهاجران از دو جهت ستم کشیدند یکی ظلم اهل مکه به ایشان با اخراج آنان از خانه ها و اموالشان که اینان به نوبهٔ خود با اجازهٔ خدا با آنها جنگیدند،و دیگری ظلم خسرو و قیصر و جز آنها از قبایل عرب و غیر عرب بر اموالی که در دست اینان بود ۸/ و مؤمنان به داشتن آن اموال سزاوارتر از آن غاصبان بودند، بنا بر این با اجازهٔ خدای تعالی در این مورد نیز با آنها جنگیدند (۱) .

به دلیل این آیه مؤمنان هر زمان می جنگند و در واقع خدا به مؤمنانی که بدانچه ذات متعالش توصیف کرده از شرایطی که خدا در ایمان و جهاد بر مؤمنان شرط نموده اجازه داده است و هر کس بدان شرایط آراسته باشد و قیام و اقدام کند مؤمن است،و همو مظلوم است و بدین معنی مجاز و مأذون به جهاد است،و هر که بر خلاف این باشد ظالم است و از مظلومان نیست و اجازهٔ جنگ و نهی از منکر و امر به معروف ندارد زیرا شایستهٔ این امور نیست و همچنین اجازه ندارد مردم را به خدای تعالی فرا خواند زیرا مثل آن دیگری جهاد نمی کند که بدو امر شده مردم را به خدا فرا خواند و نیز مجاهدی نیست از آن گونه که خدا به مؤمنان امر به جهاد در راه خود داده است،بلکه جهاد بر ضدّ او و جلوگیری او را از آن فرمان داده.و نیز از

---

۱ - ۲۵) -مجلسی(ره)گوید:حاصل جواب که ما پیش از این گفته ایم این است که آنچه در دست مشرکان بود از اموال مسلمانان بود،پس تمام مسلمانان از این جهت مظلوم بودند و مهاجران از این جهت بعلاوه از جهت اخراجشان بویژه از مکّه.

دعوت کننـدگان به سوی خـدای-تعـالی-نیست که به مثـل او فرمان فرا خوانـدن به توبه و حق و امر به معروف و نهی از منکر داده اند،پس نه امر به معروف می کند بدان سان که به شایستگان فرمان داده اند و نه نهی از منکر.پس کسـی که تمام شرایط خدای-تعالی-که خود اهل آن را از اصحاب پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) توصیف کرده است،حائز باشد که مظلوم نیز هست اجازهٔ جهاد دارد،همان گونه که به آنان اجازهٔ جهاد داده شده است،زیرا حکم خدای-تعالی-دربارهٔ پیشـینیان و آیندگان است و فرائض او بر آنان یکسان است مگر علّت و رویـدادی متفاوت پیش آید،امّا پیشـینیان و آیندگان در جلوگیری از این حوادث شریکند و فرائض بر آنان یکسان است از آیندگان دربارهٔ فرائض همان پرسشی را می کنند و همان قدر مسئولند که پیشینیان و همان طور به حساب اینان می رسند که از آنان حساب می کشند.

هر کس از مؤمنـان که به صـفت آن کس که خـدا بـدو اجـازهٔ جهاد داده موصوف نباشـد،شایستهٔ جهاد نیست و مأذون بـدان نیست مگر آن که بدانچه خدای -تعالی-بر او شرط کرده برسد و واجد آن شود.پس هر گاه شرایط خدای تعالی که بر مؤمنان و مجاهـدان مقرّر است در او کامـل شـد آن گـاه او نیز از کسـانی است که به ایشان اذن و اجازهٔ ۸/ جهاد داده شده است.پس بنـده باید خدای-تعالی-را پرهیزگاری کند و خود را به آرزوهایی که خدای-تعالی-از آنها نهی فرموده نفریبد و گول نزند،از قبیل این داسـتانهای دروغی که بر خدا می بندند،که قرآن آنها را تکذیب کرده و از آنها و حاملان و ناقلان آنها بیزاری جسته است و چیزی باشـتباه به خداونـد تقـدیم نکند که عذری نداشـته باشد.فراسوی مقام کسـی است جان خود را در معرض قتل و کشـته شدن قرار می دهد مقام و منزلتی نیست که خداوند آن را ارزانی داشـته باشد،و چنین جانبازی و ایثاری از لحاظ عظمت مقدار و مرتبت غایت اعمال و نهایت کردارهاست.امّا مرد باید خود داوری کند،و به کتاب خدای-تعالی-بنگرد و توجّه کند و مسئله را بر آن کتاب الهی عرضه کند،زیرا هیچ کس آگاه تر از خود انسان نسبت به خویش نیست.اگر دید واجد

شرایطی است که خدا در مورد جهاد فرض و واجب کرده است،بدان اقدام کند در حالی که از هر پلیدیی که میان نفس او و جهاد حایل و مانع می شود پاک و پاکیزه شده باشد.ما به کسانی که می خواهند جهاد کنند،ولی بر خلاف شرایط خدای عزّ و جلّ بر مؤمنان و مجاهدانند که توصیف کردیم،نمی گوییم جهاد نکنید،بلکه می گوییم:ما شما را از شرایط خدای-تعالی-بر شایستگان جهاد-که وجود خود و اموالشان را با بهشت داد و ستد کرده اند-آگاه کرده ایم.پس اگر مردی در آن شرایط در وجود خود نقصانی می بیند آن را اصلاح کند و نقص را برطرف سازد، وقتی دید کاملا در داشتن شرایطی که خدای-تعالی-اذن جهاد داده کامل شده آن گاه شایستگی لازم را به دست آورده است.امّا اگر از این مقدّمات سرپیچی کند مجاهد نخواهد بود،به سبب اصراری که بر معاصی و کارهای حرام و اقدام به جهاد بر اساس خبط و کوردلی دارد و از سر نادانی روایات دروغین بر خدای -عزّ و جلّ-می بندد.به جان خودم سوگند که در خبر پشت در پشت دربارۀ کسی که چنین کاری کند آمده است که خدای-تعالی-این دین را به وسیلۀ اقوامی که آنان را در آخرت بهره ای از نیکی نباشد،نصرت می دهد.پس انسان باید خدا را پرهیزگاری کند و بپرهیزد از این که جزو چنان اقوامی باشد.اینک برای شما بیان و معلوم و آشکار شد،و پس از این بیان عذری در نادانستن ندارید،و نیرویی نیست جز به خدا و خدا ما را بس که بدو توکّل می کنیم و سرانجام و سرنوشت به سوی اوست. (1)

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرٰاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحٰابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكٰافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ فَهِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵) أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَى اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى اَلْقُلُوبُ اَلَّتِي فِي اَلصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهٰا وَ إِلَيَّ اَلْمَصِيرُ (۴۸) قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّمٰا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَ اَلَّذِينَ سَعَوْا فِي آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ (۵۱)

۱- ۲۶) -نور الثقلین،ص ۵۰۲-۵۰۵.

معنای واژه ها

۴۵[کأیّن]

:چه قدر.

[خاویه علی عروشها]

:گویند خوت الدّار یعنی از ساکنانش تهی شد.

[قصر مشید]

:بنای بلند.

ص :۸۱

انکار چگونه بود؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چارچوب گفت و گو از هدفهای حرکت اسلامی و فراخواندن به سوی خدا (موضوع درس پیشین)روند آیات ما را یاد آور تأیید الهی نسبت به رسالت و خوار ساختن و ناکامی دشمنان و تکذیب کنندگان آن شد.

پیامبر اسلام در میان پیامبر نو پدید نبود و تکذیب کردن او نیز جدید و امری تازه و بی سابقه نبود.رسالتهای خدا در میان قوم نوح و عاد و ثمود،و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط و مردم مدین تکذیب شده بود،همچنین فرعون و قومش موسی -علیه السّلام-را تکذیب کردند.

براستی،رسالت و تکذیب آن حقیقتی است که چندین بار تکرار شده،و تجاربی سرشار پیرامونش گرد آمده است آیا نباید برای آن که از آنها عبرت گیریم آنها را مورد بررسی قرار دهیم؟پس چرا در زمین نمی گردیم و به عاقبت آن تکذیب تکرار شده نمی نگریم،بدان کافران پیشین نگاهی نمی کنیم تا خود از تأخیر عذاب فریب نخوریم چه پروردگار ما به آنها مهلت داد و به تدریج آنها را به حال خود وانهاد تا ناگهان گرفتارشان ساخت؟ ۸/ چرا به سرزمینهای تهی از ساکنان و آن تک چاه ترک شده که آب نمی دهد،و آن کاخ بنا شده ای که کس در آن سکونت ندارد نمی نگریم.

تجربه های تاریخی بسیار است،و دیدگانی که آنها را بنگرد نیز بسیار،امّا دلهایی که بدانها بیندیشد و از آنها بهره جوید اندک است،این دلها دچار کوردلی و گرفتار ناشنوایی قلبی شده که سینه ها را فرا گرفته است.

ص :۸۲

از آنجا که افق دید بشر تنگ و محدود است حساب آیندهٔ خود را چنان که باید نمی کند،از این رو می بینی که از پیامبر شتاب در عذاب را می طلبد(و می گوید پس آن عذابی که مرا از آن می ترساندی چه شد؟و کجاست؟)و نمی داند که صبر خدا و مهلت دادنش بسیار بزرگ و زیاد است،هر یک روز در آنجا برابر هزار سال است که بشر در اینجا می شمارد،ولی تهدید خدا عقب نمی افتد،هم اینک قریه ها و آبادیهایی که خدا به مردمش مهلت داده بود و با وجود آن که مردمش ستمگر بودند به آنان مجال بخشیده و سپس ناگهان گرفتارشان ساخته بود،در برابر ما قرار دارد.

این رسالت خداست که مردم را به نظیر چنان عذابی بیم می دهد و آن تهدیدها و بیمها را به بیانی روشن و آشکار به آنان می رساند.

پس مؤمنانی که کارهای نیک کرده اند پاداششان آمرزش گناهانی است که مرتکب شده اند و رزقی کرامند برای انجام کارهای شایسته ای که کرده اند.امّا کسانی که عاجزانه کوشیده اند با نشانه های خدا بستیزند،و مسیر آنها را به تأخیر اندازند و پنداشته اند که بر پروردگار پیشی می گیرند و او را عاجز می سازند،اهل دوزخند،جهنّم را به دست می آورند و دوزخ نیز آنها را در بر می گیرد.

فرصت و مجال این گروه را فریفته و مغرور کرده بود،امّا خدا ناگهان آنها را گرفتار ساخت،خدایی مسلّط و قدرتمند،و در پایان این درس تأکید است بر دو وظیفهٔ مهمّ مژده دادن و بیم دادن در رسالتهای الهی(امر به معروف و نهی از منکر).بیم دادن معمولاـ پیش از مژده دادن است زیرا هدف بیم دادن ایجاد زمینه ای در نفس انسان است،پس خوف انسان دربارهٔ از دست دادن چیزی که در دست خود دارد بیش از ترس اوست نسبت به فقدان آنچه دیگری در دست دارد.پس بیم دادن اشاره به خطری است نزد کافران زیرا بیم زوال آنان و زوال نعمتهایشان را می دهد و بنا بر این از ترس به سوی ایمان رانده می شوند و سپس مژده می آید تا این خوف را از میان بردارد و نوید بهشت دهد.

ص :۸۳

شرح آیات:

اشاره

سرانجام تکذیب کنندگان

[۴۲-۴۳-۴۴]

« وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ ثَمُودُ* وَ قَوْمُ إِبْرٰاهِیمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ* وَ أَصْحٰابُ مَدْیَنَ -اگر اینان تو را تکذیب کرده اند،پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود نیز تکذیب کرده اند*و نیز قوم ابراهیم و قوم لوط*و مردم مدین...» تکذیب عادتی است که پیشینیان این تکذیب کنندگان بر آن رفته اند،و اینها مثالهایی است از تاریخ از آنان که آن پیامبران را تکذیب کرده و بر انکار خود اصرار ورزیده اند.پس ما دام که ما در خطّ پیامبران هستیم شایسته نیست پذیرفتن سریع سخنان خود را از اقوام خویش داشته باشیم،ولی باید مطمئن باشیم که راه و حرکت ما با خطّ کلّی زندگی منطبق و پیوسته است.زیرا خطّ کلّی هستی و راه ما در آن صورت در یک مسیر حرکت می کنند که همان راه به سوی خداست.

از وظایف پیامبر نیست که مردم را بناخواه و اکراه به پذیرفتن رسالت خود وادار کند هم چنان که نباید از تکذیب آنها نیز نگران شود.زیرا این عادت مردم است،بلکه وظیفهٔ پیامبر صبر است و انتظار فرج و گشایش،خواه مردم بدو گوش فرا دهند یا از او روی برگردانند...او را تصدیق یا تکذیب کنند،وظیفهٔ او با رساندن پیام تمام می شود و پس از آن نتیجه به دست خداست،اگر خواست آن مردم را عذاب می کند یا تا زمانی معیّن به آنها مهلت می دهد.

« وَ کُذِّبَ مُوسیٰ -و موسی را تکذیب کردند...» موسی(ع)از جانب قوم خودش تکذیب نشد بلکه فرعون و اطرافیانش او را تکذیب کردند،از این رو این دنبالهٔ مطلب به بخش سابق عطف نشده و آمده است «و کذب موسی-و موسی تکذیب شد».

« فَأَمْلَیْتُ لِلْکٰافِرِینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ -من به کافران مهلت دادم،آن گاه آنها را فرو گرفتم...»

ص: ۸۴

«امليت»یعنی مـدّتی از وقت را که به درازا کشـید یا کوتاه بود به آنان مهلت دادم،«ثمّ أخذتهم-سـپس آنها را فرو گرفتم»و آن گاه عذاب ویرانگر من آنها را در بر گرفت.

« فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ -پس انکار من چگونه بود.» خداونـد عـذاب خود را بر آنها مسلّط ساخت،و آنها را کاملا درهم کوبیـد و گرد از مغز استخوانشان برآورد و بر تکذیب و انکارشان حدّی نهاد و به کارشان پایان داد،و خدا این چنین تکذیب مردم را به نحو عملی انکار و منتفی می کند.آیا دیدید که انکار خدا چگونه است؟ [۴۵]

خـدای سبحان در تاریـخ حتمیّتی نهـاده است که از آن گزیر نیست و آن حتمی بودن انتقـام از دشـمنان خـداست،از آنجا که سنّتها و قوانین خـدا در طبیعت در تمام نقاط با حق التقا دارد و تجاوز از حق تعدی و تجاوز به آن سـنّتها و قوانین محسوب می شود،ناگزیر باید به ارادهٔ ذات سبحان خداوند،به هر شکلی باشد،انتقام گرفته شود،خواه به شکل صاعقه ای که فرود می آید،یا آتشفشانی که منفجر می شود،یـا جنگی که ویران می کنـد،یـا قحطی فراگیر،یا طاعونی مرگبار.بر انسان است که از مکر خـدا غافل نمانـد و انتقام او را فراموش نکند،و نپندارد که نعمتهای خدا و فضل و داده های او تنها چیزی است که در زندگی وجود دارد، هرگز،بلکه زندگی را چهره ای دیگر است که در انتقام سخت نمایان می شود.

آری،برای آدمی دشوار است که باور کنـد آن خـدای مهربان بخشـنده ای که آفریدگانش را به صورتهای گوناگون آفریده،و در هر حرکتی همراه آفریـدهٔ خویش است و رحمت و فضـل او در همه چیز جلوه گر است،چنـان ذات متعالی با او مکر نیز می ورزد و سـخت ترین انتقـام را از او می گیرد،از این رو می بینیم که رفته رفته آدمی را در نعمتها غرقه می سازد،و آرزوها او را می فریبـد،تا آن که گناهش کاملا او را در بر می گیرد.آن گاه که انسان گرفتار حسابرسـی می شود می گویـد:پروردگارا مرا باز گردانید شاید کرداری شایسته انجام دهم(در حالی که دیگر بازگشتی در کار نیست).پس برای آن که چنان نشود بر انسان است که رنجهایی را که به

دیگران رسیده و آنچه را بر آنها گذشته به خود یادآور شود،و در زمین در جست و جوی تمدّنهایی که سروری و سیادت کرده اند،بگردد و از خود بپرسد که آنها به کجا رانده شدند.گردیدن در زمین،و دیدار از موزه ها و بقایای شهرهای بزرگ،و بررسی تاریخ،بویژه تاریخ تمدّنهای از میان رفته،همهٔ اینها ما را بدین حقیقت تلخ که میل نداریم بشنویم و نمی خواهیم بشناسیمش رهنمون می شود که اگر انسان ظلم و گردنکشی کند خدا نیز با او مکر می ورزد،و با سخت ترین عذاب از او انتقام می گیرد.

آیات این درس بر این فکر تأکید می کند،و نیز به سرنوشت کسانی اشاره می کند که این حقیقت آشکار را تکذیب کردند و نهی از منکری که پیامبران خدا(ع)و پیروان رفتار آنان بدان پرداختند،آنها را سودی نداد.

« فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ فَهِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ -چه بسیار قریه هایی ستم پیشه را هلاک کردیم و با سلامت ارکان از ساکنان تهی شده و چه بسیار چاه بیکار مانده و کاخ بلند گچکاری شده.» تمدّن گاه به صورت طبیعی از میان می رود مانند انسان که پس از پیر شدن و ضعف نیروی جسمانی می میرد و شمع زندگیش اندک اندک به خاموشی می گراید.گاه نیز تمدنهایی به صورت ناگهانی و به عذاب الهی نابود می شود و این به مرگ جوانی می ماند که بر اثر سکته در گذرد،در حالی که تمام اندامهای او سالم به نظر می رسد،و فقط روح از پیکر او جدا شده است،همچنین است حال تمدّنها، وقتی از هدفهایی که برای آنها معیّن شده منحرف گردند،خداوند ضربتی کاری به صورت زلزله ای ویرانگر یا صاعقه ای از آسمان وارد می سازد که آن تمدّن بشری را از بین می برد،با وجود آن که مظاهر مادّی چنین تمدّنهایی سالم به نظر می رسند و گمان می رود که نسلها و نسلها باقی خواهد ماند.

شاید از این گفته خدای سبحان که گوید«و هی ظالمه-و آن قریه ها ستمگر بودند»دریابیم که دلالت بر آن دارد که هلاک در حالی بر سر مردم آن

قریه ها در آمد که مشغول ستم بودند.

خدای سبحان طبیعت را چنان آفریده است که با انحراف و جرم سازگاری ندارد،از این رو زمانی صبر می کند و سپس-هنگامی که خدا بخواهد-از خشم و غضب منفجر می شود تا امور به حدّ متعارف و نصاب خود باز گردانده شود.

« فَهِیَ خٰاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا »یعنی با وجود سلامت بناها و آبادیش از ساکنان خود خالی است.«و بئر معطّله»چاهی است که هم چنان آب دارد ولی بی استفاده و بی تجدید آب مانده است.امّا«و قصر مشید-کاخ بلند»نشان از بناهای شاهان و حکمرانان بیدادگر دارد که خود رفتند و کاخهایشان در نزد خدا سودی به حالشان نکرد.

آن قوم هلاک شده اند و خانه ها را در آن آبادی وانهادند و از ساکنان خالی شده،و سقفهایش فرو ریخته،و چاهی که محور تمدّن در صحرا بود و صاحبش سرور مردم محسوب می شد،پس از آن که مرکز جذب اشخاص و موجب زد و خوردها بود عاطل و باطل مانده،در حالی که کاخهای بلند که افراشته و گچکاری شده بودند به نشانهٔ فنا و نابودی اهل و ساکنان خود تهی مانده اند.

در احادیث آمده است که عالم خاموش،همان چاه متروک است و عالم گویا همان کاخ بلند، (۱) و شاید مناسبت میان این تأویل و آن تفسیر تنها مجرّد تشبیه نباشد،بلکه نیز برای آن است که هلاک ستمگران به تعطیل علم است و این امر با استفاده نکردن از عالم خاموش«بئر المعطّله»و عالم گویا«القصر المشید» صورت می گیرد.

می بینی قرآن چگونه این حقایق را به صورتی بدیع مصوّر می کند بدان سان که اگر قلم مویی برگیری و آن را بکشی کاملترین سایه و روشنهای بیانگر این اندیشه و رساترین تعبیر از زیر دستت بیرون می آید.هم اکنون قلم مویی بردار و بکوش که روستایی تهی را با بناها و خیابانهایش بکشی،آن گاه چاهی را بکش

۱- ۲۷) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۰۶-۵۰۷.

که دلوش را به درونش انداخته اند و چرخ چاه بر سر آن است و هیچ کس پیرامونش نیست،سپس کاخی بزرگ و متروک را بکش،آن گاه بنگر تا چه چیز را می بینی، لوحه ای را می بینی که از مرگی هراس آور سخن می گوید و به کسانی که فریب خورده اند خبر از دگرگونی زندگی و عبرتی رنجبار می دهد.

وقتی دل کور می شود:

[۴۶]

« أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ -آیا در زمین سیر نمی کنند...» یعنی برای چه در زمین نمی گردند،تا از آثار گذشتگان عبرت بگیرند؟البته در جهان گردش می کنند امّا عبرت نمی گیرند.

« فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا -تا صاحب دلهایی گردند که بدان تعقّل ورزند...» اشتقاق«قلوب»از لحاظ لغوی از فعل(قلب-یقلب)است یعنی دگرگونی امر به گونه های مختلف و احتمالات گوناگون خود،پس مدلول قلب به مدلول فکر و اندیشه نزدیک می شود،از این رو معنی این آیه چنین است:آیا دربارۀ زندگی نمی اندیشند،و به حقایق آن تعقّل نمی ورزند،و به این فکر نمی کنند که بر سر آنان که پیش از ایشان بودند و نافرمانی کردند و دشمنی می ورزیدند چه آمده است؟.

« أَوْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا -یا گوشهایی که بدان بشنوند...» انسان،یا باید خود توانایی شخصی برای فهم حقایق داشته باشد یا آنها را از کسی که به آنها اندیشیده بشنود و فراگیرد.از این روست که قرآن می گوید:

« فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا -تا صاحب دلهایی گردند که بدان تعقّل کنند...»به صورت مستقیم،« أَوْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا -یا گوشهایی که بدان بشنوند...»با استفاده از دانشها و تجربه های دیگران.

« فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَی الْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ -زیرا چشمها نیستند که کور می شوند،بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارند کور

باشـند.» وقتی در انسان فکر وجود نـدارد و نور دلش خاموش گشـته و از عبرتها پنـد نمی گیرد،چشم چه سودی دارد،و گوش چه معنی می دهـد؟! تعبیر« اَلَّتِی فِی الصُّدُورِ -که در سـینه هـا جـای دارد»به فسادی اشاره می کنـد که به ظاهر انسان برنخورده ولی-در حقیقت-درون انسان،و شخصیّت و روح و وجود او را تباه کرده است.در حـدیث شـریف از ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-آمـده است که در حالی که به کوری دل و چگونگی نگهداری آن از کوردلی یاد می کرد گفت:«آن که جهل ورزد کوردل شود و آن که بصـیرت و خرد ورزد هـدایت شود و ره یابـد:همانا خدای عزّ و جلّ گوید:« فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ -زیرا چشـمها نیسـتند که کور می شوند،بلکه دلهایی که در سـینه ها جای دارند کور باشـند.» و چگونه کسـی که بصـیرت نمی ورزد هـدایت شود؟و چگونه کسـی که می بیند تدبیر و اندیشه نمی ورزد؟از پیامبر خدا و اهل بیت او پیروی کنیـد،بـدانچه از نزد خـدا نـازل شـده اقرار کنیـد و آثـار هـدایت را پی گیریـد /۸ که اینهـا نشـانه هـای امانت و تقواست» (۱) .

زمان نزد خدا

[۴۷]

« وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ لَنْ یُخْلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ -از تو به شـتاب عـذاب می طلبنـد و خـدا هرگز وعـدۀ خود را خلاـف نمی کنـد...» یکی از مشـکلات روانی که قرآن حکمت آموز را در آیات خود یکی پس از دیگری به مداوای آن می پردازد همانا فریب خوردن و غرّه شـدن به فرصت است.پس انسان را می بینی،وقتی که انواع نعمتها بر او فرو می بارد،می گوید:پس عذاب خدا کجاست؟و چرا فرو نمی آید؟پس بدان سبب که مجازات او دیر رسیده،از پایه و

۱- ۲۸) -نور الثقلین،ص ۵۰۷.

اساس منکر مجازات می شود.

خدا بطور حتم و قطع وعدهٔ عذاب داده است،اما به انسان نیز مهلت و فرصت کافی داده تا شاید خطای خود را کشف کند و گر چه پس از ارتکاب آن باشد و در نتیجه به درگاه خدا به نحو حقیقی توبه کند،پس اگر در دلش جایی برای اعتراف و آمرزش طلبی نباشد و مهلتش سرآید و اجلش برسد یک ساعت پیش و پس نخواهد شد.

در دعا آمده است:«سبحانک،منزّها،چه شگفت است که من بر خویشتن گواه آمدم و کار پنهان خود را دریافتم،و شگفت تر از آن این که مرا واگذاشتی و درمانم را به عهدهٔ تأخیر نهادی و این از گرامی بودن من در نزد تو نیست،بلکه تأنّی و درنگی است از تو برای من و تفضّلی است از جانب تو تا من از سرپیچی خشم انگیز نسبت به تو باز گردم و از تباهکاریها و بدیهای خود دست بکشم،زیرا بخشایش تو بر من نزد تو محبوبتر از مجازات و عقوبت من است...» « وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ -و یک روز از روزهای پروردگارت برابر با هزار سال است از آن سان که می شمارید.» اگر زمان را نزد خدا ارزشی می بود در آن صورت بیگمان ما در نخستین گناه هلاک شده بودیم،ولی خدایی که هیچ کس نمی تواند از حکمرانی او بگریزد،و هیچ چیز در آسمانها و زمین از دست تسلّط او بیرون نمی رود شتابان مبادرت به مجازات نمی کند و یک روز نزد او برابر هزار سال است.

ذات سبحان او مانند ما نیست،ما به زمان و مکان محدودیم،و دانشها و تواناییهای ما نیز محدود است،در حالی که خدا بر هر چیزی تواناست،و اوست که بر آفریدن آن تسلّط داشته و قادر است که تکذیب کنندگان را هر وقت بخواهد گرفتار کند،پس شتاب برای چیست؟زیرا کسی شتاب می ورزد که می ترسد چیزی از دست او برود،خداوند منزّه از این قیاسهاست.

[۴۸]

در واقع تأخیر عذاب،و ناچیز بودن قانون زمان نزد خدا،بدین معنی نیست که عذاب نخواهد آمد.چه بسا امّتی که با آن که ستمگر بوده است خدایش

مهلت داده و آن گـاه هنگـامی که حجّت بر آنهـا تمـام شـده آنـان را گرفتـار سـاخته است؟ « وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَها وَ هِیَ ظالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُها وَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ -چه بسـیار قریه هایی را که سـتم پیشه بودنـد و من مهلتشان دادم،آن گاه آنها را فرو گرفتم.و بازگشت همه نزد من است.» آنها کجا رفتند؟مگر نه به سوی خدا؟آری،ذات سبحان او از فوت وقت پروایی ندارد،و کسی که از فوت وقت بیمی ندارد به انتقام گیری نمی شتابد.

[۴۹]

وظیفۀ پیامبر همانا رساندن رسالت و پیام به مردم است،تا تهدید کننده ای برای آنان باشد در برابر عذاب سـخت و در صورتی که بر نافرمانی اصـرار ورزند.با آن که پیامبر مژده رسان نیز می باشد روند آیه در اینجا بر جنبۀ بیم دهندگی تکیه می کند زیرا چارچوب کلّی گفت و گو در اینجا موضوع تکذیب و عذاب آن است.

« قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ -بگو ای مردم!من برای شما هشدار دهنده ای آشکارم.» [۵۰]

« فَـالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُـمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیـمٌ -پس آنـان را کـه ایمـان آورده انـد و کارهـای شایسـته کرده اند،آمرزش و رزقی کرامند است.» کسی که در کنار رسالت بایستد و بدان و به پیامبر ایمان بیاورد و به موجب آن رسالت کار نیـک کنـد،بیگمـان به دو جـایزه نایـل می شود:اول آمرزش و افکنـدن بار گناهان،و دوم رزق کرامنـد،یعنی رزقی که کرامت انسان را می افزاید،زیرا نوعی رزق نیز وجود دارد که کرامت را می برد و سبب خواری می شود.

در این آیه تنها آنچه بر آخرت دلالت می کنـد نیامده بلکه شامل دنیا نیز می شود.بدین معنی که آمرزش و پوشاندن گناهان و پاکسازی واقعیّت فردی و اجتماعی از آثار انحراف و فساد و تزکیـۀ نفس از پلیدی رشک و کینه ها،همۀ اینها نعمتهایی بزرگ است که خدا در دنیا نیز بر مؤمنان فرو می بارد.

ص :۹۱

همچنین رزق کرامندی که خدا به وفور به بندگان مؤمن خود می رساند، بندگانی که فروتنی نسبت به صاحبان زور و زر را رد کردند و از سطح ذلّت و خواری بسی فراتر قرار گرفتند.مگر پروردگار ما سبحانه و تعالی نگفته است:« وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ -هر که خدا را پرهیزگاری کند برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد*و از جایی که گمانش را ندارد روزیش می دهد» (1) .

[51]

« وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیٰاتِنٰا مُعٰاجِزِینَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ - و آنان که در ردّ آیات ما می کوشند و می خواهند با ما معاجزه کنند،اهل دوزخند.» آنان که نهایت سعی و کوشش خود را در راه عاجز و بی اثر ساختن آیات خدا،بر حسب پندار خودشان،بکار می برند،یعنی در مسیر آنها مشکل می تراشند یا اجرای آنها را به تأخیر می اندازند و با آنها می ستیزند یا آنها را تکذیب یا تأویل می کنند،براستی که اهل دوزخند.

این گروه می کوشند که عجز و ناتوانی را از طریق ستیزه و رویارو شدن با آیات به آنها بچسبانند،بر خلاف مؤمنان که نسبت به آیات تسلیمند و می گویند:

هر چه از نزد پروردگار ما آمده جای مناقشه و مجادله ندارد.

دسته هایی در شمار آن گروه در می آیند و عبارتند از:

آنان که مستقیما آیات را تکذیب می کنند و دروغ می انگارند.

آنان که آیات را تأویل می کنند و از مواضع خود تحریف و جابجا می کنند،مانند عالمان بد که خدمتگزاران پادشاهانند.

آنان که اجرای احکام آیات را به عهدهٔ تأخیر می افکنند همچون حکّام بیدادگر.

و بالأخره آنان که آیات را در حدودی تنگ محبوس و محدود می سازند.

کلمهٔ«معاجزین»از معاجزه بر وزن مفاعله می آید یعنی گرداندن

1- 29) -سورهٔ طلاق،ذیل آیهٔ 2 و صدر آیهٔ 3.

چیزی از صورت خود.

و انسانی که نمی خواهد فرمانهای خدا و شریعت او را اجرا کند،آغاز می کند به تأویل آیاتی از قرآن که حاوی احکام و شرایع است و آنها را از مقاصد خود دور می سازد،و این همان معاجزه است.

مثلاـ قرآن بر مبارزه و جنگ با طاغوت تأکید می کند،اما معاجز (تحریف کنندهٔ معنی)می گوید:درست است که قرآن بر مبارزه و جنگ با طاغوت تأکید کرده است ولی طاغوت مورد نظر و قصد قرآن همان فرعون و نمرود...بوده اند نه این گروه گردنکش و طاغوتان امروزی.یا قرآن ربا را حرام می داند امّا معاجز می گوید:ما ربا نمی گیریم بلکه بهره می ستانیم.

آیات قرآن چنان وضوحی دارند که راهی برای تحریف مدلولهای خود نمی گذارند،طاغوت همان طاغوت است و راهی برای پوشاندن مدلول آن پس از این که آیات قرآنی پرتوهای آشکار کننده را بر آن افکند،وجود ندارد،پس فرعون گفت:من پروردگار والای شما هستم،و فلان...حاکم نیز مانند او را با کردار و رفتارش گفت و از خود نشان داد.این دو برابرند،هم چنان که هیچ فرقی بین بهره و ربا وجود ندارد.

براستی،در قرآن حکمت آموز درمان موفقیّت آمیز بیماریهای انسان وجود دارد.قرآن تنها به درمان اشاره نمی کند بلکه مستقیما به درمان انسان نیز می پردازد به شرط آن که بیمار نیز با آیات قرآن هماهنگی کند و به تحریف معنی آنها نپردازد که دردی بر درد بیفزاید.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۲ تا ۵۷]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِیٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰی أَلْقَی اَلشَّیْطٰانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اَللّٰهُ مٰا یُلْقِی اَلشَّیْطٰانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اَللّٰهُ آیٰاتِهِ وَ
اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۲) لِیَجْعَلَ مٰا یُلْقِی اَلشَّیْطٰانُ فِتْنَةً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْقٰاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ لَفِی شِقٰاقٍ بَعِیدٍ (۵۳)
وَ لِیَعْلَمَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ أَنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهٰادِ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۵۴) وَ لاٰ
یَزٰالُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذٰابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ (۵۵) اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ
آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (۵۶) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَأُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ (۵۷)

ص :۹۳

معنای واژه ها

۵۵[عقیم]

:یعنی در عظمت کارش نظیر و مانندی ندارد.

چگونه به وسیلهٔ ذکر با آرزوجویی بستیزیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سورهٔ حج در چارچوب یاد آوری از مواضع مردم نسبت به هدایت و پس از گفت و گو از مبارزهٔ(معاجزه و تحریف معانی آیات)نزد بعضی،آیات این درس

ص :۹۴

خطای تمنّا و آرزوجویی را بیان می کند،و این که حتی انبیا و پیامبران نیز اگر دستخوش تمنّا شوند شیطان مطالبی در همان آرزوهای ایشان می افکند با وجود آن که پروردگار ما ایشان را با آیات حکمت آموزی که افکنده های شیطان را نسخ و ابطال می کند حفظ می فرماید و معصوم نگه می دارد.آن افکنده های شیطان دستمایهٔ فریبی است که صاحبان دلهای بیمار و مردم دل سخت به دنبال آن می روند و این به سبب ستم آنهاست که آنها را از راه راست به مسافات بسیار دور گمراه می سازد.

اما مؤمنان،براستی که هدایت خدا دلهایشان را نورانی می کند و از آرزوهای شیطان پاک می سازد،پس می دانند که بیگمان حق از پروردگارشان است و بدان ایمان می آورند،و دلهایشان به حق متواضع می شود و خود به فرمان خدا سر می نهند و تسلیم می شوند،و خدا نیز آنان را به وسیلهٔ ایمانشان به راه مستقیم هدایت می کند،در حالی کافران نعمت یقین را گم می کنند و آنها را می بینی که همواره با وجود نشانه های صدق و صحت،همواره دربارهٔ آن در شکّ و تردیدند،تا با مرگ قیامت ناگهان فرا می رسد،یا پروردگار آنها را به عذاب روز بی نظیر بزرگ گرفتار می سازد.

و روز قیامت،ملکوت و فرمانروایی بی چون و چرای خداوندی که میان آنها داوری می کند جلوه گر می شود،کسانی را که ایمان آورده و کردار شایسته کرده اند گرامی می دارد و به بهشتهای پر نعمت می فرستد،و کافران را که آیات خدا را دروغ انگاشته اند به عذابی دردناک گرفتار می سازد.

شرح آیات:

[۵۲]

آیات این درس ارجمند سه گونه موضعگیری انسان را در برابر ذکر و یاد خداوند حکیم بررسی می کند:

الف:موضع مبارزه و معاجزه(و تحریف معانی).

ب:موضع تمنّا و آرزوجویی.

ج:موضع تسلیم.

دو نوع موضعگیری اوّل هر دو خطاست و افراطی،یکی به راست و دیگری به چپ،امّا جادهٔ روشن درست و سالم همانا موضعگیری سوّمی است.

بر انسان واجب است که خود را بتمامی تسلیم حق کند و به شیرین و تلخ و ثواب و عقاب و آسان و دشوار آن ایمان داشته باشد و-در نتیجه-هر گونه باشد خود را با آن تطبیق دهد و هماهنگ سازد.

از مردم کسانی هستند که با حق می جنگند و با آیات خدا معاجزه می کنند و از طریق تحریف معنی آیات با آنها می ستیزند و مقابله می کنند،و برخی تمنّا و آرزوجویی دارند و حقایق را با خواب و خیال و رؤیا می آمیزند،میان آنچه حق و واقع است و آنچه آرزو می کنند و خیالشان بدان پر می کشد.

شاید رابطه میان معاجزه و تمنّیا آن است که این هر دو از تسلیم نشدن به حقّ،چنان که هست،سرچشمه می گیرند ولی از راههای متفاوت،اهل معاجزه با حق مقابله و ستیزه می کنند و آن را می پوشانند و نادیده می انگارند ولی اهل تمنّیا و آرزوجویان روش تحقّق و تجسّم حق را که ٨/ کوشش و اجتهاد و جنگ است و سپس پذیرفتن نتایج را رد می کنند.

شایسته نیست که مؤمن رفته رفته پا به پای آرزوهایش پیش رود و همراه بادهای خیال و آرزوجویی به هر سویی برود،حتی انبیاء بزرگ و پیامبران گرامی اگر به طبیعت بشری خویش دستخوش تمنّا و آرزوجویی شوند چنینند،مثلا آرزو کنند که تمام مردم هدایت شوند،یا ستمگران بی درنگ هلاک گردند،یا مردم بدون کوشش و سختی به وفور از تمام نعمتها بهره مند و نیکبخت شوند،یا صالحان و نیکوکاران عمر جاودان یابند و مصیبت مرگ بر آنها فرود نیاید یا امثال این از رؤیاهایی از کثرت مهربانی و دلسوزی به مردم و ارزشهای رسالتی سرچشمه می گیرد ولی شیطان خواسته های خود را در میان این آرزوهایشان می افکند،مگر آن که خدا ایشان بر کنار و معصوم بدارد و آیات خود را در واقع وجودشان استوار سازد.

بر مؤمنان است که این آرزوجوییها را بر حقّی که در آیات خدا نازل شده

عرضه کنند و خود را ملزم به حقایق موجود در قرآن سازند و بدانند که خدا دنیا را به عنوان خانهٔ امتحان آفریده نه خانهٔ پاداش تا عذاب کافران را به شتاب و ثواب مؤمنان را به سرعت برساند! و دیگر آن که هدایت اکراهی بر مردم نیست و براستی خدا جنگ را بر مؤمنان به حکمتی فرض و واجب ساخته است گرچه بعضی از آنان آن را خوش ندارند.

همچنین در احادیث آمده است اضافهٔ حکمت و نه محدّث که شاید دلالت بر این باشد که عالمان ربّانی نیز به نوبهٔ خود از تلقینات شیطان به دورند و به روح ایمان تأیید می شوند.

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِيٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰى أَلْقَى الشَّيْطٰانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ -ما پیش از تو هیچ پیامبر یا نبیّی را نفرستادیم مگر آن که چون به خواندن آیات مشغول شد شیطان در آرزوی او چیزی افکند...» به نظر معنی این آیه چنین است که نبیّ و پیامبر و امام سخنگوی تقریبا به تمنّا و آرزومندی نزدیک می شوند ولی تمنّا نمی کنند،بنا به گفتهٔ خدای سبحان که:

« فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ -و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد...» /۸ در دل پیامبر از جهت مقام ضعیف بشری او در صورتی که تأیید و یاری خداوند نباشد.

« ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيٰاتِهِ -سپس خدا آیات خود را استواری بخشید...» با عصمت و عامل باز دارنده ای که پیامبر را چنان می سازد که از روی هوا و میل خود سخن نگوید بلکه مطلبی است که به او وحی می شود.

« وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ -و خدا دانا و حکیم است.» پس او از لحاظ آگاهی بر قلب بشری،و افکنده های شیطان در آن احاطه و آگاهی کامل دارد و خود آنها را از ضمیر و ذهن تأیید شدگانی چون نبیّ و رسول و

(امام)سخنگوی به حکمت خویش نسخ می کند و می زداید.این آیه بزرگترین گواه بر عصمت و بر کنار بودن انبیاء و ائمّهٔ هدی از لغزش و گناه است.از این رو که خدا نمی گذارد شیطان آنان را در دل وسوسه کند،بلکه عزم و آرزو و افکارشان را از تلقینات شیطان بر کنار و معصوم نگه می دارد.این آیه به دیگر آیات قرآن حکمت آموز در این زمینه شبیه است،مانند گفتهٔ خدای سبحان:

« وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ (۱) -آن زن آهنگ وی کرد.و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود،او نیز آهنگ آن زن می کرد...» که دلالت بر این دارد که یوسف-علیه السلام-در معرض نازک کاریهای شیطان قرار گرفت ولی خدا مستقیما خود او را بر کنار و پاکدامن نگاهداشت،و گفتهٔ خدای تعالی است که:

« وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً -و اگر نه آن بود که پایداریت داده بودیم،نزدیک بود که اندکی به آنان میل کنی».

آنجا که خداوند نگذاشت فشارهای جاهلیّت بر مسیر مستقیم پیامبر اثر گذارد.

از نکات غریب این که تلفیقات و آمیختگیهایی از القائات شیطان پیرامون این آیه می یابیم.

آنجا که در یکی از روایات آمده است که:پیامبر خدا(ص)در یکی از باشگاههای مکه نشست و سورهٔ النّجم را بر مشرکین خواند تا بدین گفتهٔ خدای تعالی رسید:« أَ فَرَأَيْتُمُ اللاّتَ وَ الْعُزّى* وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى -آیا لات و عزّا را دیده اید؟*و منات آن بت سوّمی دیگر را؟»و بدان افزود:«و إنهن الغرانيق العلا و إن شفاعتهن لهی التی ترتجی-و آنان بتهای والایند و شفاعتشان چیزی است که انتظار می رود»و به خواندن سوره ادامه داد تا به سجدهٔ پایان آن رسید،و خود سجده کرده و مشرکان نیز با او سجده کردند و هیچ کس از او جا نماند،آن گاه

ص:۹۸

۱- ۳۰) -یوسف۲۲/.

قریش خرسندی خود را اظهار کردند...!!! و در یکی از روایات آمده است که پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-سورهٔ نجم را در نماز می خواند،در حین خواندن او یکی از پشت سر ایشان آیات«غرانیق» را خواند و پیامبر(ص)ناآگاهانه آنها را تکرار کرد،پس این آیه فرود آمد.

در این روایت و امثال آن احتمال درست بودن نمی رود،زیرا سورهٔ جنّ در مکه نازل شد و سورهٔ حجّ در مدینه،بویژه آن که پیامبر به علم یقین نیک می دانست که سورهٔ النّجم که حاوی سجدهٔ واجب است در ضمن نماز خوانده نمی شود.

مهم این است که این آیه آمد تا تأکید کند که امید شفاعت این بتها نمی رود،و این داستان نیز جز خیالاتی بیش نیست که شیطان القا می کند تا خدا بندگان مؤمن خود را بدانها بیازماید.و سر تا سر آن جز داستانی نیست نه بیشتر و نه کمتر.زیرا پیامبر بسی فراتر از آن است که در مهمترین اصل و پایه از ریشه های رسالت خود به سطح نادانی تنزّل کند.اصلی که نخستین سنگ بنایی است که تمامی دین بر آن استوار شده و آن اصل یکتاشناسی و توحید است.حتی اگر از این نکته نیز چشم پوشی کنیم که پیامبران خدا از گناه و خطا و سهو و فراموشی معصوم و بر کنارند و به طبع رسول اللّه،محمد،خاتم پیامبران-صلّی اللّه علیه و آله-که خدای سبحان دربارهٔ او می گوید:« وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ* إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ (1) -سخن از هوای نمی گوید*نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود».وانگهی با توجه به همین آیه که آن را در همان سورهٔ النّجم می خوانیم که آن داستان را در پیرامونش پرداخته اند،آیا ممکن است تصوّر کنیم که خدا پیامبری را برای رسالتش که توحید و یکتاپرستی است می فرستد و او این حقیقت را از یاد می برد و آن را به خرافهٔ شرک تبدیل می کند؟ این حدیث را که ابو بکر الزّار از پیامبر نقل می کند هیچ نمی دانیم که به اسناد پیوسته ای که یاد کردن آن جایز باشد از پیامبر روایت کرده باشند،بلکه جاهلیان

1- (31) -النّجم3/ و 4.

کین توز به پیامبر(ص)بسته انـد،و جاهلانی که نه پیامبر خدا را می شناسـند و نه رسالتهای الهی را می فهمند آن را باز گو می کنند.

اگر از باب جدل،صحّت این روایت را فرض کنیم باید این سخن از ۸/ القائات شیطان در دلهای مشرکین باشد که بدان آیات در افزودنـد و میـان مردم پخش کردنـد تـا برای مردم شـبهه ایجاد کننـد،ولی خداونـد سـبحان-که وعـده داده است قرآن را از بیهوده گویی بیهوده گویـان و تحریف باطـل کننـدگان حفـظ کنـد-آیات خود را اسـتوار ساخت و تلقینات شـیطان را آشـکار نمود،و بسیاری از مفسّران همین احتمال را در مورد این روایت تاریخی ذکر کرده اند.

[۵۳]

دلهای مردم بر سه نوع است:سالم،بیمار و سـخت.دل سالم را خـدا از آنچه شـیطان از آرزوهای خود بـدان می افکند بر کنار و معصوم می دارد،در حـالی که دلهای بیمار و سـخت آنچه را شـیطان تلقین می کنـد می پذیرنـد و این القائات نسـبت بـدان دو گروه آزمونی می شود،و بر این دو گونه دل دشوار است که از قید وسوسه ها و القائات شیطان رهایی یابند.

« لِیَجْعَلَ مٰا یُلْقِی الشَّیْطٰانُ فِتْنَةً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقٰاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ -چنین شود،تا آنچه شـیطان در سـخن او افکنـده برای کسانی که در قلبهایشان بیمارییی است و نیز سـخت دلان آزمایشی باشد...» دل بیمار و سخت کدام است؟ شاید بیماریهای دل همان عقده های روانی باشد که در صـفات پست همچون حسد و کین توزی و خویشتن بزرگی و نومیدی و ریاست دوستی و جدل بناحق دربارۀ خدا ظاهر می شود.

امّا سـختی دل همـان است که از تراکم آثـار گناهـان بر دل حاصـل می شـود، و بر اثر آن حق را نمی پـذیرد و از تهدیـدها و هشدارها نمی لرزد و از سرنوشت تبهکاران عبرت نمی گیرد و از نشانه های خدا در آفاق سودی نمی جوید.

چگونه تلقینات و القائات شیطان برای صاحبان این دو گونه دل آزمون و فتنه ای است؟

زیرا دل بیمار یا سخت همواره در جست و جوی چیزی است که با آن موافق باشد،از این رو با سرعت به وسوسه های شیطان پاسخ می دهد و آنها را می پذیرد، همچون جسم بیماری که میکربها در آن فزونی یافته و دفاع ذاتی آن ضعیف شده و هر گاه میکربهایی تازه بدان هجوم آورند به آسانی در آن راه می یابند. ۸/ مقاومت چنین جسمی در برابر بیماری ضعیف و خطر بیماری بر آن بسیار شدید است.دل بیمار یا سخت نیز چنین است،برای آن دشوار است که در برابر تلقینات و شایعه های شیطانی که همواره پراکنده می شود و با خواهش نفس حسن قبول می یابد،مقاومت کند.

مثلا-می بینی که دل جاهلیان به دوستداری«غرانیق العلا-بتهای والا!»بیمار و مبتلاست،دلهایی که آثار پرستش بتها در آنها متراکم و انبوه شده و به دوران پیشین بر می گردد که خود را در برابر بتهای آرایش شده بر زمین می افکندند و از بانگ سرودها و طبلها مسحور می گشتند و در جشنهای لهو و لعب به انتظار میزهای خوراک و مشروب و مسکرات و همراهی با زیبا رویان مادینه و نرینهٔ کوی و برزن بودند.

آن گاه می بینی که امروز در مکّه این شایعه را می پراکنند که پیامبر این بتها را ستوده و بالاتر از این،در برابر آنها بر زمین افتاده و جبین بر خاک سوده است و از نو مشروعیتی بدانها فزوده است.این شایعهٔ رسوا با شور و شوقی عظیم دهان به دهان می گردد و در نتیجه مادّهٔ اعلامیه ای می شود برای کسانی که می خواهند بر مقام سیّد البشر و مشعل هدایت و پیشوای صالحان محمد بن عبد اللّه پاک پاکیزهٔ پاک شده که خداوند او را از هر گناهی بر کنار و معصوم داشته،-صلّی اللّه علیه و علی آله المعصومین-،فایق آیند.

بازگویی این بهتان تا امروز نیز ادامه می یابد و قلمهای مستشرقان مغرض آن را فرا می گیرد و در پیرامونش خانه های عنکبوت و تارهای اوهام و دروغ می تنند.

هر کس به سخنان این قبیل مستشرقان و محورهای تأکید آنها مراجعه کند می بیند که بیشتر پیرامون این شایعات دروغ می گردد که بر دهان کین توزان نسبت به

پیامبر(ص)گذشته و سپس،یا به سهو یا از طریق صاحبان دلهای بیمار که تظاهر به اسلام می کردند و می خواستند بر اسلام غلبه یابند،مانند بنی امیّه و احزابشان،وارد کتابهای تاریخ شده است.

با کمال تأسف قلمهای بعضی مفسّران نیز این بافته های دروغین را به نگارش در آورده تا آنجا که از پیامبر شخصیّتی محدود ساخته و به این حدیث مورد اتّفاق و پشت در پشت ۸/ از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-توجه نکرده اند که فرمود:

«پس از من سخنان بر بافتهٔ بسیار در آورند»و نیز به بر حذر داشتن اصحاب پیامبر، پس از او از پذیرفتن احادیث توجّه نکرده اند مگر آن که دست کم دو شاهد بر آنها گواهی صحّت دهند و توجّه نکرده اند که بعضی راویان را طرد و رد کرد و با درّه زده اند زیرا آنها احادیث درست و نادرست را با هم نقل می کرده اند.

امامان اهل بیت با این پدیدهٔ خطیر با حزم و احتیاط برخورد کرده اند و اصرار بر آن داشتند که سخن پیامبر و سخنان خود ایشان نیز بر کتاب عرضه و با آن سنجیده شود و محک بخورد.اگر با کتاب خدا سازگار آمد پذیرفته شود و گرنه آنچه را مخالف کتاب است به سینهٔ دیوار بکوبند،و بدین سان توانستند بسیاری از شایعات گمراه کننده را با این مقیاس و محک ارزشمند از میان ببرند.

« وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ -و ستمکاران در اختلافی بزرگ گرفتارند.» کسانی که با ارتکاب نافرمانیها به خویشتن ستم کردند تا دلهایشان بیمار و سخت شد و فتنهٔ شیطان را پذیرا آمد و پاسخ قبول داد بسی از حق به دورند.

از این آیهٔ ارجمند در می یابیم که:سختی دل مرحلهٔ دوّم و بعدی بیماری آنست،و آنچه سبب بیماری دل می شود همان ظلم است که چون فزونی یابد و آشکارا گردد،دل سخت می شود.

[۵۴]

« وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ -و تا دانش یافتگان بدانند که قرآن براستی از جانب پروردگار توست و بدان ایمان بیاورند و دلهایشان بدان آرام گیرد...»

کسانی که دانش به ایشان داده شده است بدین صفت از دیگران متمایزند که موضعشان پی گیری تکامل است از علم به ایمان و از ایمان به آرام گرفتن دلها و اطمینان قلبی،زیرا دانش همان اکتشاف حقیقت است و ایمان اعتراف و شناخت یافتن بدان و«اخبات»یا آرام گرفتن دل آن است که با تمام وجود خود بی دغدغه ای آن حقیقت را پیروی کنی.

این تکامل از طریق صراط مستقیم و شاهراهی راست صورت می پذیرد که هر چه انسان در آن پیش رود نشانه های حق بر او بیشتر آشکار می شود،و خداست که مؤمنان را به چنین شاهراهی هدایت می کند،و هیچ کس جز او قادر به راهنمایی بدین شاهراه نیست.

« وَ إِنَّ اللّٰهَ لَهٰادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ -و خدا کسانی را که ایمان آورده اند حتما به راه راست هدایت می کند.» [۵۵]

امّا کسانی که کفر ورزیدند در بند اسارت شکّ خود که ناشی از نادانی آنهاست باقی می مانند،و نمی توانند به سبب کفر خویش از این شک رها شوند و به یقین دست یابند.

« وَ لاٰ يَزٰالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ -همواره کافران در آن شک می کنند تا آن گاه که قیامت ناگهان بر سرشان فرا رسد یا به عذاب روز بی نظیر بزرگ گرفتار آیند.» «السّاعه»همان روز قیامت است،اما عذاب عقیم،عذاب و مجازات در دنیاست.

[۵۶]

آنجا،هنگام قیام قیامت ملکوت و حکمروایی مطلق خدا و داوری فیصله دهنده و پاداش عادلانهٔ او جلوه گر می شود،و او فرمانروا و داور و تدبیر کننده و گردانندهٔ همه چیز است.

« اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ -فرمانروایی در آن روز از آن خداست...» پس سلطنت و فرمانروایی مطلق آشکارا از آن اوست،به طوری که سلطه های جایر و ستمگر را که شیطان گسترش بخشیده،و خداوند به حکمت خود

تا مدّتی معین به آنها مهلت داده است،درهم می نوردد.

« یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ -میانشان حکم می کند...» و هیچ کس نمی تواند حکم او را رد کند و یا به دروغ چنان که امروز در دنیا مرسوم است،مدّعی شود که حق با او است.

« فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ -پس کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند در بهشتهای پر نعمتند.» [۵۷]

چنین است سرنوشت مؤمنان که برای امور باقی ماندنی شایسته کار کرده اند،اما سرنوشت کافران همانا عذاب خوار کننده است.

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ -و کسانی که کفر ورزیده اند و آیات ما را دروغ شمرده اند،بر ایشان عذابی است خوار کننده و اهانت بار.» کلمۀ«مهین-اهانت بار و خوار کننده»،این معنی را می رساند که مهمترین عاملی که انسان را به شک و آرزوجویی فرا می خواند همانا تکبّر و بزرگ خویشتنی است،و اهانت و خوار کردن همان عذاب نفسانی و روانیی است که نصیب متکبران می شود،و شاید از عذاب مادّی دردناکتر باشد.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اَللّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اَللّهَ لَهُوَ خَیْرُ اَلرّازِقِینَ (۵۸) لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اَللّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (۵۹) ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اَللّهُ إِنَّ اَللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ یُولِجُ اَللَّیْلَ فِی اَلنَّهارِ وَ یُولِجُ اَلنَّهارَ فِی اَللَّیْلِ وَ أَنَّ اَللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱) ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ اَلْباطِلُ وَ أَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْکَبِیرُ (۶۲) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ اَلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اَللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ (۶۳) لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنَّ اَللّهَ لَهُوَ اَلْغَنِیُّ اَلْحَمِیدُ (۶۴) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی اَلْأَرْضِ وَ اَلْفُلْکَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ یُمْسِکُ اَلسَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی اَلْأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ إِنَّ اَللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۶۵) وَ هُوَ اَلَّذِی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ إِنَّ اَلْإِنْسانَ لَکَفُورٌ (۶۶)

ص: ۱۰۴

خدا این گونه ستمدیده ای را که مبارزه می کند یاری می دهد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دو نوع هجرت وجود دارد:هجرتی معنوی و دیگری مادّی.هجرت مادی عادتا آن است که پس از هجرت معنوی می آید،از این رو می بینیم قرآن حکمت آموز وقتی در این درس از هجرت مادی از خانۀ کفر و کشور سرکوب و محرومیّت به سرای آزادی و اسلام سخن می گوید،بی درنگ از ابعاد معنوی این هجرت با ما

ص :۱۰۵

سخن می گوید.

به مناسبت گفت و گو از هجرت قرآن حکمت آموز از قدرت خدا با ما سخن می گوید که مهمترین و بارزترین نمادهای این قدرت حرکت شب و روز و درون شدن هر یک از آنها به دیگری است.پس هم چنان که خدای سبحان شب و روز را به یکدیگر تبدیل می کند ظلمات خوف و وحشت و کفر و جاهلیّت را به نور عدالت و اسلام و آزادی تبدیل می کند.

آن قدرت چیره و مسلّط بر عالم هستی همان قدرت چیره بر اجتماع نیز می باشد،زیرا رهبری این جهان هستی و ولایت و سرپرستی آن خواه در آسمان یا زمین تنها و تنها از آن خدای حقّ است.

شرح آیات:

اشاره

[۵۸]

پروردگار سبحان پس از آن که در آیات پیشین بعضی حقایق ایمان را یاد آور شد،در این آیه ما را یاد آور نقش هجرت در راه خدا می شود.چرا؟ زیرا راه به سوی ایمان از طریق هجرت و جهاد می گذرد.وقتی گردنکشان و طاغوتان تو را آزاد نمی گذارند که تنها به خدا ایمان ورزی و فقط روش او را به کار بندی و اجرا کنی،می خواهند تو را با پرستیدن خودشان از پرستش و بندگی خدا منحرف سازند،و ناچار باید با آنها بستیزی تا فقط مؤمن به خدا باشی.از اینجا مرحلهٔ جهاد به وسیلهٔ هجرت از دیار کفر به سرزمین اسلام آغاز می شود.در واقع هجرت خود مرحلهٔ پیشین از مراحل ایمان است،پس هر مؤمنی آماده هجرت برای خدا و دور شدن از خانواده و زادگاه خود نیست،و هجرت نیز بدون رنج و مشقّت صورت نمی گیرد،و مهاجر معمولاً بدین یا آن سبب در معرض قتل واقع می شود.

و چیزی در عوض این قتل یا مرگ جز رزق نیکو از جانب خدا نتواند بود، پس به این مهاجری که محل درآمد پر برکت خود را در سرزمین خویش ترک می کند خداوند عوض خیری در سرای جاودانی می بخشد و در مقابل خروج ناخرسندانه اش از زادگاهش او را بدان سرای قرار خرسند و راضی شده وارد می کند.

ص: ۱۰۶

این برای کسی است که مهاجرت کرده و مرگ خود را به گونه ای دریافته است،امّا آن کس را که زنده می ماند خداوند چنان که باید و شاید یاری می دهد و بر آنان که سبب مهاجرت و دربدری او شده اند پیروزی می بخشد.از آنجا که هجرت از خانۀ کفر به سرای ایمان از ناخرسندی و خشم بر اوضاع فاسد سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی بر می خیزد،هجرت در عرف گردنکشان لبۀ حربه را تشکیل می دهد از این رو می کوشند برای فرونشاندن این جنبش مهاجران را بکشند یا در فشار قرار دهند چنان که موافقتهایی با دولتهای دیگر به عمل می آورند که مهاجران را تسلیم کنند یا ایشان را در فشار و مضیقه قرار دهند به طوری که پیروزی ایشان غیر ممکن شود و خود پس از سالیان دراز مبارزه و در بدری بمیرند.

« وَ الَّذِینَ هٰاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مٰاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَیْرُ الرّٰازِقِینَ /۸ –و کسانی را که در راه خدا مهاجرت کردند، سپس کشته شدند یا خود مردند،خدا به رزقی نیکو روزی می دهد.زیرا خدا بهترین روزی دهندگان است.» قرآن از آیۀ ۵۸ تا ۶۵ ما را یادآور پانزده نام از نامهای نیک خدا می شود که عبارت است از:خیر الرّازقین–بهترین روزی دهندگان،العلیم–دانا،الحکیم– شکیبا،العفو–عفو کننده،الغفور–آمرزنده،السمیع–شنوا،البصیر–بینا،العلیّ– والا،الکبیر–بزرگ،اللّطیف–باریک بین،الخبیر–آگاه،الغنیّ–بی نیاز، الحمید–ستوده،الرؤوف–نرم دل،الرّحیم–مهربان.

از روش قرآن در ذکر نامهای پروردگارمان در اینجا و در دیگر سوره ها در می یابیم که خداوند می خواهد خود را در ابعاد مختلف زندگی تشریعی و اجتماعی یا مادّی و تکوینی به ما بشناساند،و مسافتی میان ایمان(باور قلبی)و معرفت(شناخت آگاهانه)وجود دارد هم چنان که مسافتی میان اسلام و ایمان موجود است.پس هر مسلمانی مؤمن نیست و هر مؤمنی عارف و دل آگاه نمی باشد و عرفان و شناخت را درجات و مراتبی است.

همانا خدای سبحان در آیه های قرآن بر بندگان خود جلوه گر می شود،

ص :۱۰۷

هم چنـان که در آیـات و نشـانه هـای زنـدگی متجلّی می شود تا خود را به ما بشـناساند، پس چگونه خـدا را بشناسـیم؟ ما می توانیم خدای سـبحان را از طریق صـفات و نامهای نیکویش که در آیات قرآنی و آیات و نشانه های عالم هستی وجود پراکنده است بشناسیم.پس هر چیز و هر آیه همان تجلّی آشکار و روشن نامهای خدا و صفات اوست.

زیبایی بهار،و طراوتش،و سرسبزی گلهایش ما را به زیبایی خدا رهنمون می شود،و عظمت شب و روز و گردش فلک عظیم با خورشیدها و ماهها‌یش ما را به عظمت خدا و بدین حقیقت هدایت می کند که او والا و بزرگ است.

قطره هـای بـارانی که از آسـمان فرو می ریزد،سـپس در زهـدان زمین جـای می گیرد و بـا دانه های خاک به فعل و انفعال می پردازد و آن گاه آن دانه بذر کوچک به سوی آسـمان سـر می کشد،و درختی کلان می شود،همهٔ اینها ما را به باریک بینی و نازک کاری خدا در آفرینش راهنمایی می کند.

امّـا اگر به نهفته هـای کوه ها نظر افکنیم و به ثروتهای کانی و حیوانی موجود در دریاها،و بـدانچه از گنجها و کانها که در دل زمین سپرده اند بنگریم،آن وقت در می یابیم که پروردگار ما بی نیاز و ستوده است و بر هر کاری قادر و بسیار تواناست.

وقتی دریـافتیم که پروردگـار سـبحان مـا آسـمانها و زمین را به عنوان نظامهـا و قوانینی قرار داده که بـا آنهـا وجود مـا را حفظ کنـد،می فهمیم که اگر اینها نبود بیگمان زنـدگی بر روی زمین پایان می یافت یا در بهترین شـرایط به دوزخی توانفرسا تبدیل می گشت.

نظام لایهٔ جوّی(ازن)همچون برجسته ترین مثال دقّت است،تا آنجا که اگر ضخامتش اندکی کمتر می بود تیرهای شهاب آن را از هم می گسـیخت و زمین را می سوزاند،و اگر اندکی سـتبرتر می بود زمین نمی توانست مقدار کافی از پرتوهای خورشید را جـذب کنـد و در نـتیجه می فسـرد و یـخ می زد.همچنین است نیروی جـاذبه و ضـخامت زمین...،می گویم وقتی تمـام اینهـا را شناختیم خدا ما را بدین حقیقت

رهنمون می شود که ذات بی چون او منزّه و رئوف و مهربان است.

همچنین دگرگونیهای زندگی ما از مرگ تا زندگی و از زندگی تا مرگ ما را دلالت بر این می کند که تدبیر این امور به دست دیگری است نه به دست خود ما، و این که خدای بخشنده بر عرش و مرکز ادارهٔ کلّ هستی مستقرّ است.همچنین در این آیات روش قرآنی بزرگی را می یابیم،که نخست ما را یاد آور نشانه ای از نشانه ها و آیات آفرینش می شود،آن گاه به صفتی از صفتهای آفریدگار،و نامی از نامهای او،و این اسلوبی است مناسب برای معرفت و شناخت نسبت به خدا و به عبارت دیگر تحوّل از درجهٔ ایمان به درجهٔ معرفت.

پاداش هجرت

[۵۹]

« لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ -آنان را به جایی در آورد که از آن خشنود باشند...» این محلّ ورودی که آنان را خشنود می کند می تواند در دنیا باشد،زیرا ایشان با خشم و ناخرسندی،در راه خدا خارج شدند،و می توانید این محل ورود بهشت باشد زیرا حرف لام در گفتهٔ او«لیدخلنّهم»مفید معنی آینده است.

« وَ إِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ -و هر آینه خدا دانا و شکیباست.» ۸/ پس او کردار تو را می داند و بر آن پاداشت می دهد-امّا بعد از این لحظه- زیرا او شکیباست و شتاب نمی ورزد،و از جهتی به کافران مهلتی درازتر می دهد و از طرف دیگر از مؤمنان می خواهد که شکیبایی کنند تا صدق ایمانشان معلوم شود.

[۶۰]

« ذٰلِكَ وَ مَنْ عٰاقَبَ بِمِثْلِ مٰا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ -هر کس عقوبت کند هم چنان که او را عقوبت کرده اند،آن گاه بر او ستم کنند،خدا یاریش خواهد کرد...» چنین است،زیرا کسانی که به صورت مهاجران به سوی خدا از خانه های خود بیرون رفته اند،به زودی به اذن او فاتحانه بدان باز می گردند،پس دشمنان خدا و دشمنان خویش را می کشند،زیرا در معرض بغی و بی حقّی قرار گرفته اند،و بغی

آن است که حق غصب شدهٔ خود را بطلبی و آن را به تو ندهند و حتی با سرکوب و ترور مواجه شوی زیرا غاصبان حق تو راهی برای خاموش کردنت جز از بین بردن تو نمی یابند.

« ذٰلِکَ وَ مَنْ عٰاقَبَ بِمِثْلِ مٰا عُوقِبَ بِهِ -هر کس عقوبت کند هم چنان که او را عقوبت کرده اند»یعنی مقابله کردن اعدام به اعدام،مثلی به مثلی،«ثمّ بغی علیه-آن گاه بر او ستم کنند»یعنی ستم کردن پس از آن که حق مشروع خود را گرفت.«لینصرنّه اللّه-حتما خدا یاریش خواهد کرد»در این کلمه دو تأکید برای محقق ساختن یاری خدا و پیروزی وجود دارد،لام تأکید بر نخستین و نون تأکید بر دوّمین قطعیّت و حتمیّت پیروزی دلالت دارد.

« إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ -زیرا خدا عفو کننده و آمرزنده است.» عفو کننده و آمرزنده است در مورد آنچه شما تجاوز کرده اید،و دلیل عفو و آمرزندگی او همان یاری او به شماست.

یکی از مفسّران از این آیه اندیشه ای مهمّ را استنباط کرده و آن این است که مبارزه و نبرد در اسلام قاعده ای کلی نظیر آنچه در مارکسیسم آمده نیست.بلکه حالتی است اضطراری و ناگزیرانه.اسلام تو را دعوت می کند که کسانی را که ستمی به تو کرده اند یا بعضی از حقوق ساده ات را سلب نموده اند ببخشی و مورد عفو قرار دهی.امّا وقتی که آنها از حدّ سلب حقوق و ستمگری تجاوز کردند و کارد را به استخوانت رساندند،آن گاه بر تو واجب است که فریاد خود بر آوری و رو در روی آنها بایستی،پس مبارزه و نبرد تو برای خود نبرد و مبارزه نیست بلکه برای عدالت است و هر وقت حقّت را به تو باز گرداندند در آن حدّ تو نیز از مبارزه باز می ایستی.و مثل این آیه است گفتهٔ خدای تعالی که: ۸/« وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِیِّهِ سُلْطٰاناً فَلاٰ یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کٰانَ مَنْصُوراً -کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است مکشید مگر به حق.و هر کس که به ستم کشته شود،به طلب کنندهٔ خون او قدرتی داده ایم.ولی در انتقام

از حد نگذرد،که او پیروزمند است». (۱)

در این صورت،و پیش از هر چیز واجب است که این مبارزه و نبرد در راه خدا و برای خدا باشد،هر گاه او ما را بر انگیخت برخیزیم و چون توفانی دمنده بتوفیم و هر وقت فرمان ایستادن داد باز ایستیم.

شب و روز

[۶۱]

« ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ - این بدان سبب است که خدا از شب می کاهد و به روز می افزاید و از روز می کاهد و به شب می افزاید...» آنچه در عالم طبیعت می گذرد مثلی است زنده که امّتها نیز بدان می گذرند، پس یک بار جریان تاریخ کافران فاجر را درهم می نوردد و مؤمنان جام انتقام خود را بر آنها فرو می ریزند و جامعه چنان که بود مؤمن می شود،ولی این وضع دیری نمی پاید و از بین می رود و متلاشی می شود و دیگر بار جامعه کافر و فاجر می گردد.بدین سان امّتها از پی یکدیگر می آیند تا خداوند به دوستداران صالح خود اجازه می دهد برای از بین بردن جاهلیّت و گمراهی از سرتاسر زمین انسانیت قیام و اقدام کنند.

معنی«ایلاج»داخل کردن است،پس یک بار شب وارد روز می شود و یک بار دیگر روز وارد شب می شود.در مرتبهٔ نخست فصل زمستان است که شبها به حساب روزها طولانی می شود و دیگر بار تابستان است که روزها به حساب کوتاه شدن شبها دراز می شود،زیرا ایلاج و وارد شدن شب در روز یعنی پیمودن شب قطعه ای از روز را که بدین سان شب طویل می گردد و این در زمستان است و عکس آن ایلاج و وارد شدن روز در شب باشد.

« وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ -و خدا شنوا و بیناست.» یعنی خدا به قوانین جاری در آسمانها و زمین نزدیک و نیک آشناست و از

۱- (۳۲) -الاسراء۳۳/.

مظاهر نزدیکی او شنیدن و دیدن اوست و احاطهٔ او به هر چیز از کوچک و بزرگ.

نامهای خدا

[۶۲]

« ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبٰاطِلُ -این بدان سبب است که خدا حق است و آنچه جز او به خدایی می خوانندش باطل است...» سلطه و چیرگی او فراتر از سلطهٔ دیگران است،این سخن و تعبیر در صورتی است که در حال جدل و مناقشه به فرض بپذیریم که دیگران را نیز سلطه ای هست، در حالی که در حقیقت آنچه را سلطه فرض می کنند سرابی است که تشنه آبش می انگارد،و خداست که همان حقّ روشن و آشکار است.

« وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ -و همانا خدا بلند مرتبه و بزرگ است.» پس جز او کسی بلند مرتبه و بزرگ نیست،مگر بلند و بزرگ شده به سبب او،بلندی مرتبه و بزرگی دو تعبیر از قدرت و پهنای فرمانروایی اوست،پس باید بتهای بشری و حجری که به جای خدا پرستیده می شوند فروافتند،و صاحب شناخت و عارف باید نیّت و عمل خود را خالصانه و فقط برای خدایی قرار دهد که شب را در روز و روز را در شب وارد می کند زیرا تنها اوست که حق است و آنچه جز اوست باطل است.

[۶۳]

و او صاحب لطف و آگاه است.به بندگانش لطف و احسان دارد و به آنان از جایی که حساب می کنند یا به حساب نمی آورند روزی می رساند و از نیازمندیهایشان آگاه است.

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللّٰهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ -آیا ندیده ای که خدا از آسمان باران فرستاد و زمین پر سبزه گردید؟ هر آینه خدا صاحب لطف و آگاه است.» آسمان می بارد و زمین دانه های باران را در آغوش می گیرد تا آن دانه ها به سفره ای سبز تبدیل گردد که خوراک ما و چارپایان ما باشد.براستی که این همه

دلالت بر آن دارد که خدا صاحب لطف و آگاه است.

گیاه شناسان می دانند که قوانینی که رشد و نموّ گیاهان را اداره می کند چه قدر دقیق و عظیم است.چیزی که ما بنا بر عادت بی توجّه و عبرت گیری بر آن می گذریم.پس از آن که میلیونها دلار در آزمایشگاههای گیاهی هزینه کرده اند هنوز راز«فتوسنتز»یا تمثیل نوری را در نیافته اند که چگونه پرتو خورشید مثلا به میوه ای چون سیب تبدیل می شود که بیشتر مواد آن را از نور آفتاب می شمارند.

[۶۴]

« لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ -از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.اوست بی نیاز و ستوده.» همانا خدای،سبحانه و تعالی مالک همۀ چیزهاست،و قوانین آنها را به حرکت در می آورد،و با وجود آن که مالک همۀ چیز و قوانین آنهاست از آنها بی نیاز است و بدانها حاجتی ندارد،پس این چیزها بدو قوّت و نیرو نبخشیده است و او از این روی از آنها غنی و بی نیاز است و از سوی دیگر چون ذات او،تبارک و تعالی بدانها هستی و حرکت می بخشد شایستۀ حمد و ستوده است.

[۶۵]

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ -آیا ندیده ای که خدا هر چه را در روی زمین است مسخّر شما کرده است و کشتیها را که در دریا به فرمان او می روند؟...» هر چه در زمین است رام و تسخیر شده برای ماست،از هر دو گونۀ خود زمینی و دریایی،بخش زمینی شامل کانها و گنجها،و درختان و جانوران است و بخش دریایی نیز جانوران آبزی و کانها است،و شاید مهمترین فایده ای که ما از دریا می بریم همان حمل و نقل آبی باشد که به فرمان خدا کشتیهایمان در آبها در حرکتند و به فرمان خداست که بادها کشتیها را می رانند و به جلو می کشانند. (۱)

ص:۱۱۳

۱- ۳۳) -اعمّ از کشتیهای بادبانی یا پارویی یا موتوری،زیرا وزش باد از جلو یا پشت یا پهلوها در هر جهت رفت یا برگشت در سرعت یا کندی حرکت انواع کشتیهای یاد شده اثر قطعی دارد و نمونۀ این اثر در حالت منفی بادهای توفانی است که کشتیهای عظیم موتوری و نفتکشهای نیم میلیون تنی را درهم می شکند-م.

نیروی جاذبه

« وَ یُمْسِکُ السَّمٰاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ -و آسمان را نگه داشته که جز به فرمان او بر زمین نیفتد...» ستارگان ثابت و سیّار و دیگر اجرام آسمانی در مسیرهای خود به قدرت خدا قرار گرفته و باقی مانده اند،و اگر نیروی جاذبه وجود نمی داشت نظام افلاک بر هم می خورد و آنها همه به یکدیگر می خوردند و قطعاتشان پراکنده می شد و به زمین اصابت می کرد و آن را متلاشی و نابود می کرد.چه بسا تفسیر درست این آیه در پایان خود آن نهفته باشد که گوید«إلاّ باذنه-جز به اجازهٔ او»یعنی ممکن است اگر خدا به آن اجازهٔ سقوط دهد فرو افتد،این قطعات سقوط کننده چیست؟ این قطعات فرود آینده که خداوند از آنها به لفظ آسمان تعبیر کرده عبارت است از:ستاره های دنباله دار و شهابهایی که به اذن خدا بر زمین می افتد،و دانش جدید و تا امروز راز جاذبیّت آن را در نیافته که چیست؟ ۸/ و کجاست؟ولی خداوند بدین گفته از آنها تعبیر می کند:

« وَ یُمْسِکُ السَّمٰاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ -اوست که آسمان را نگه داشته که به فرمان او بر زمین نیفتد»یعنی نیروی جاذبه به دست خداست.

آن را هر جا خواسته قرار داده و در توان اوست که آن را نابود کند،امّا کلمهٔ «بإذنه»دلیل بر آن نیست که خداوند نیروی جاذبه را از زمین می برد بلکه این بیان اثباتی است برای نیروی جاذبه،پس ستاره های دنباله دار و شهابهایی که بر زمین سقوط می کند خود بر اثر عملکرد نیروی جاذبه است.

پیداست که کاهش و کوچک شدن زمین نتیجهٔ طبیعی کارهای انسان است به سبب آن که انرژیهای موجود در زمین را با افزایش مصرف انرژی در دوران اخیر به کار می گیرد و زمین را از معادن و دیگر چیزها می دوشد و تهی می کند.

چنان که خدای تعالی گوید:« ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمٰا

كَسَبَتْ أَيْدِي النّاسِ -به سبب اعمال مردم،فساد در خشكى و دريا آشكار شد» (۱) .

شايد از اين آيات دريابيم كه خداوند به زمين اجازه ويرانى و تباهى نمى دهد مگر به سبب فساد مردم.

« إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ -زيرا خدا را بر مردم رأفت و مهربانى است.» نشانۀ رأفت و مهربانى او آن است كه آنچه را در خشكى و درياست براى ما رام و مسخّر ساخته،و آسمان را نگهداشته تا جز به فرمان او بر زمين نيفتد و گرنه او قادر است كه تمام اينها را بر ما دوزخى سازد،پس در اين جا احتمالاتى هولناك در عالم هستى وجود دارد كه باور كردنش ممكن نيست،و برجسته ترين مثال بر آن وجود بسيارى از ستارگان دنباله دار و شهابها است كه به شماره ها فراوان بر زمين مى افتند ولى بى درنگ چون به غلاف و پوشش جوّى زمين بر مى خورند متلاشى مى شوند،و چنين است كه در دعا مى خوانيم:«سبحان من لا يأخذ أهل الأرض بألوان العذاب،سبحان الرؤوف الرحيم-منزه است آن كه اهل زمين را به گونه گون عذاب گرفتار نمى سازد،منزّه است آن صاحب رأفت مهربان».

[۶۶]

« وَ هُوَ الَّذِي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ -اوست كه شما را زندگى بخشيد و سپس بميراند و باز زنده مى سازد،و آدمى ناسپاس است.» آن گاه پس از عرضه كردن نشانه هاى خدا،و پس از بيان علم و رأفت عظيم او به ما نشان مى دهد كه نسبت به نعمتهاى خدا ناسپاسى مى كنيم.براستى مشكل انسان اين است كه نظرش تنگ و ديدش محدود است،اگر به نشانه هاى خدا كه در پيرامون اوست بنگرد،آرى اگر به آفرينش خود بنگرد...و به تمام دگرگونيهاى آن از زندگى به مرگ بى گمان ايمان مى آورد،ولى انسان نسبت به

۱- ۳۴) -الروم۴۱/.

نعمتهای پروردگارش و به عطای او ناسپاس است،و شاید این ناسپاسی او همان علّت کفر او مستقیما نسبت به خدا باشد.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]

اشاره

لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی اَلْأَمْرِ وَ اُدْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقِیمٍ (۶۷) وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۶۸) اَللّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ فِیما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّهَ یَعْلَمُ ما فِی اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فِی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اَللّهِ یَسِیرٌ (۷۰) وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ (۷۱) وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلْمُنْکَرَ یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکُمُ اَلنّارُ وَعَدَهَا اَللّهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۷۲) یا أَیُّهَا اَلنّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اِجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ اَلذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ اَلطّالِبُ وَ اَلْمَطْلُوبُ (۷۳)

ص: ۱۱۶

معنای واژه ها

۷۲[یسطون]

:نشان دادن حالت و گرفتن قیافه ای هول آور برای ترساندن.

گردنکشان هرگز مگسی را نتوانند آفرید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که بشر تقوی و احساس مسئولیت خود را در زندگی بیفزاید، ناگزیر است معرفت و شناخت خود را نسبت به خدا بیفزاید و بداند که او از لحاظ علم و آگاهی بر وی محیط است،و ناگزیر است احساس کند که مراقبی وجود دارد که او را مراقبت می کند و می پاید و بر او احاطه و تسلّط دارد،و این شناخت است که او را نسبت به مسئولیّتهایش بیشتر ملزم می سازد.

در این درس ما قبل آخر از سورهٔ حج که پیرامون موضوع تقوا و پرهیزگاری دور می زند-در این آیات-الهاماتی می یابیم که بر علم خدا بر عالم هستی و وجود دلالت می کند و بر این نکته که مسئولیّت در برابر پیامبر و پیشوا و امام مؤمنان به اندازهٔ آنچه در برابر خدای پروردگار جهانیان وجود دارد،نمی باشد.پس خداست که مناسک و آیینهای هر امّتی را وضع می کند،و هموست که اجرا و ادای آنها را می خواهد،و بر ترک آن حسابرسی می کند،پس چرا در این صورت گروهی از کافران با پیامبر مجادله می کنند؟

ص :۱۱۷

مسئولیّت پیامبر همان دعوت به سوی خدا از طریق صراط مستقیم و مسئولیّت او از این حدّ در نمی گذرد،امّا حساب مردم با پروردگار او و پروردگار خود است.

بی یقین،علم خدا بر آنچه در آسمانها و زمین است احاطه دارد،و براستی همه چیز نزد او در کتابی نوشته شده است که پروردگار مرا نه گمراه می کند و نه به فراموشی می افکند،و این کار بر خدا آسان است.زیرا ثبت و مسجّل کردن رویدادهای جهان و متغیّرات و دگرگونیهای آن و درج آنها در کتابی کاری است ساده.پس چون ساعت حساب برسد،دست تو خود کتابی است،و پوستت کتابی، و چشمت کتابی و آنچه در وجود توست کتابی گواه بر تو،آنچه می کنی چون ذرّات غبار از میان نمی رود،و با تمام این احوال،مردمی را می یابی که به جای خدا مردم ناتوانی دیگر از همانندان خود را می پرستند و به بتهای بشری یا حجری سر می سپارند.

برای انسان سزاوار است که از یکی از این دو امر پیروی کند:یا از شریعت خدا پیروی کند و به فرمانها و بازداشتنهای او گردن نهد،و یا از دانش پیروی کند(که مآلا به همان وجه اوّل بر می گردد-م.).پس کسی که از هیچ یک از این دو امر پیروی نکند به خود ستم کرده است،و کسی که به خود ستم کند،آیا می پندارد که آن گاه بتهای بشری و حجری شفیع و واسطهٔ نجات او خواهند شد؟! در واقع آن بتها از هر نوع که باشند بر ضدّ او خواهند بود و در دوزخ با او محشور خواهند بود،چنان که خدای تعالی گفته است:

« إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ -شما و آن چیزهایی که سوای اللّه می پرستیدید هیزمهای جهنّمید.شما به جهنّم خواهید رفت.» و تو خود دامنهٔ تعصّب و جانبداری از باطل را نزد بندگان طاغوت می بینی، چنان که اثر انکار در چهره هایشان آشکار است...آن گاه که هر بار آیات بسیار روشن و واضح خدا بر آنها خوانده شود،چهره هایشان تیره می گردد و درهم می رود،

حتی اعصابشـان بر انگیخته می شود گویی برای درگیری و جنـگ آمـاده می شونـد و نزدیک باشـد که دست خود را بر روی آنـان که این آیـات را بر آنهـا می خواننـد بلنـد کننـد،بی آن که به محتـوا و مفهـوم آیـات توجّهی کننـد و بداننـد که تلاـوت کنندگان آیات جز مبلّغان و رسانندگان پیام نیسـتند و اگر سـخن حق تلخ باشد از آن روست که تهدید و هشداری به مجازات واقعی است،و خود آن مجازات و عذاب،یعنی آتشی که خدا آن را به کافران وعده داده است بسی سوزانتر و بدانجامتر است.

به مناسـبت گفت و گو از بتهایی که بجای خدا پرستیده می شوند،خدا به نبرد با بتهای بشـری می پردازد و رشـتهٔ سخن متوجّه آنها می شود که در توان و امکانشان نیست یک مگس را بیافرینند،حتی اگر تمام نیروهای عظیم امروز مثلا امریکا و روسیّه و اروپا و ژاپن و وابستگانشان گرد آیند، /۸ راهی بر این کار نمی یابند.

آنها از آفریـدن حشـره ای کوچک چون مگس عاجزنـد،و اگر همین مگس کوچک چیزی از آنها برباید خود عاجزتر از آنند که آن را از مگس بـا وجود ضـعف و نـاتوانی آن حشـرهٔ کوچـک بازسـتانند.«طالب و مطلوب هر دو ضـعیفند و ناتوان»در این صورت گردنکشی و طاغوت بازی برای چه؟و پرستش این چنین ضعیفان عاجز و ناتوان از بهر چیست؟

شرح آیات:

اشاره

تفاوت شریعتها و وحدت شارع و قانونگذار

[۶۷]

« لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ -برای هر امّتی آیینی نهادیم تا بر آن آیین باشند...» مفسّران یاد آور شده اند که:هر امتی را مناسک و مراسم و شرایطی است خاصّ خود که با امّتی دیگر تفاوت دارد،و این تفاوتها دلیل بر اختلاف و تفاوت قانونگذار و واضع شـریعت نیست یا نشان از اختلاف شـریعت اسلامی که همهٔ انبیاء بر آن اساس آمده اند با دیگر شریعتها ندارد،نهایت امر این که خداوند شریعت نوح را وحی کرد و سپس آن شریعت را با شریعت ابراهیم نسخ فرمود،آن

گاه این شریعت را با شریعت موسی نسخ کرد،سپس آن را با شریعت عیسی و سپس آن را با شریعت محمّد(ص)نسخ فرمود.

این تفسیر درست است،امّا کافی نیست،زیرا در این شریعتها با وجود وحدت رسالت و وحدت نبوّت احکام مختلف است و نیز واجبات و تکالیف فردی نسبت به فرد دیگر بر حسب اوضاع و احوال و شرایط مکانی و زمانی و اقتصادی و دیگر چیزها تفاوت می کند.از باب اولی اگر این مسأله بر ملّتها و امّتها تسرّی داده شود در حالی که ملاک و مقیاس سنجش این شرایط یکی و همان وحی خدای سبحان است،و بر انسان تکلیفی نیست مگر اطاعت و سر سپردن به کسی که آفرینش و امر از آن اوست و ما دام که خدا همان پروردگار و واضع تمام شریعتهاست،در این صورت اختلاف برای چیست؟!پس در این حال باید توجّهمان را به اصلاح میان خود معطوف داریم تا صلح و امنیّت تمام معمورهٔ جهان را فرا گیرد.

شاید این آیه همین مطلب را می رساند که بحث دربارهٔ جزئیّات مناسک و مراسم عبادی سودی ندارد،بلکه ‎/۸ باید در پیرامون اصل درستی رسالت گفت و گو شود،آن گاه وقتی آدمی یقین کرد که پیامبر از راهی راست و مستقیم مردم را به سوی خدا می خواند،مجادله در فروع و جزئیات روا نیست.

و نیز این که:چرا نماز به سوی کعبه باشد و به سوی مسجد الاقصی نباشد؟و چرا روزه در ماه رمضان باشد و در روزهای عید فطر نباشد؟و چرا اسلام چیزهایی را که شریعت موسی نهی کرده حرام نشمرده است و امثال این«چرا»ها که کافران در آنها مجادله می کنند و آنها را وسیلهٔ انکارهای خود قرار می دهند،و مطالبی که هم چنان بعضی گروه های تحصیل کرده آنها را مادّهٔ جدل بی ثمر خود قرار می دهند،و بدین ترتیب فسق و کفر خود را نسبت به دین توجیه و تعلیل می کنند.

اساسا هر چه عصبیّت و دسته و گروه گرایی بشر را از روش سالم باز دارد و دلایل او در ردّ اصول توفیق نیابد و کار آمد نباشد،شروع به مناقشه در جزئیات و فروعی می کند که نه خود بدانها علمی دارد و نه کسی می تواند دیگری را در آن

موارد جزئی اقناع کند.

و شاید از این آیه دریابیم که:امّت یکی است گر چه راهها و رهروان متفاوتند،زیرا امّت بر پایهٔ آیینی یگانه قرار دارد،و آیین همان رمز و نشانهٔ مبدئی بودن و وحدت و یگانگی امّیت است،پس مسلمانان در هر چیزی با هم اختلاف دارند مگر در نمازگزاری به سوی کعبه و حجّ بدان و روزه و...و...و مسیحیان نیز در هر چیز با یکدیگر اختلاف دارند مگر در مورد بیت المقدس و مثلا مجموعهٔ مناسکی که در آنها با یکدیگر متّفقند.

« فَلاٰ یُنٰازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ -پس در این کار با تو مجادله نکنند...» ای رسول تو را جز بر رساندن پیام دستی نیست و اینان حق ندارند دربارهٔ آنچه خدا به تو فرمان داده است با تو مجادله کنند،بویژه درباره مناسک و آیینها،و در خصوص فرو رفتن در ژرفای چنین مناقشه و جدلی نهی حتمی و قطعی است.

« وَ ادْعُ إِلیٰ رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلیٰ هُدیً مُسْتَقِیمٍ -و مردم را به پروردگار خود دعوت کن،زیرا تو به راستی بر راه راست گام می نهی.» تو بر راه راست می روی،هدف و همچنین راه مستقیم به آن را می شناسی پس به ٨/ جدل و جدال آنها اعتنایی مکن،و در راه خویش با استواری و دقّت به پیش رو و مردم را به خدای سبحان دعوت کن.

[۶٨]

« وَ إِنْ جٰادَلُوکَ فَقُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ -و اگر با تو مجادله کردند،بگو:خدا به هر کاری که می کنید آگاه تر است.» کوشش مکن که خود را با آنها در جدالی بی نتیجه وارد سازی،بلکه آنها را به پروردگارشان واگذار کن که در برابر او مسئولند،و در برابر تو جز به اندازهٔ دعوت و ابلاغ پیام مسئولیّتی ندارند.

[۶٩]

« اَللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ فِیمٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ -در آنچه مورد اختلاف شماست،خدا در روز قیامت داوری خواهد کرد.» اگر انسان خدا را مقیاس و مرجع سنجش خود قرار دهد و بداند که او مراقب آدمی است،اختلافات به زودی حلّ می شود و به پایان می رسد،و شاید این

آیه همچنین برساند که ضرورتا اختلافات نباید موجب جنگ و نبرد شود،بلکه این انسان است که بر این اختلافات رنگ دشمنی و خصومت می زند.

[۷۰]

« أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذٰلِکَ فِی کِتٰابٍ -آیا ندانسته ای که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است می داند؟و این در کتابی نوشته است...» خداوند آنچه را در آسمان و زمین می گذرد می داند،و همه چیز نزد او در لوح محفوظ که در اینجا آن را قرآن می نامد نوشته شده است،و این دو مطلب است:علم و آگاهی خدا،و ضبط رویدادها نزد او.و این دو اندرزی است رسا برای انسان در صورتی که نیک بدان دو بنگرد و دریابد که تمام گفتارها و کردارهای او،و معتقدات و باورهایش همه و همه مورد مراقبت و نظارت قرار دارد،در نتیجه برای اصلاح همه چیز خود اقدام می کند و از هر انحرافی که فطرت و سرشت الهی او را جریحه دار کند دوری می جوید.

« إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ -و این کاری است بر خدا آسان.» با وجود آن که حساب کردن دقیق آنچه در لوح محفوظ قرار دارد فوق تصوّرات بشر است،با اینهمه این کار بر خدا بسیار آسان است.

در واقع کردارها آثاری به ثبت می رسانند که در صفحه های گوناگون محو نمی شود و جز اصحاب /۸ علم و دانش نمی توانند آنها را بخوانند...هر چه علم پیشرفت ژرف نگری و پرداختن دقیق به شناخت آثاری که این ظواهر و عوارض را بر جای می گذارد بیشتر می شود.برجسته ترین مثال این امر بیماری است که آثاری بر تمام اندامها می گذارد،بر جریان گردش خون انسان،و شبکهٔ غدّه های او،و ترشّحات یاخته هایش،و نسجهای گوناگون پیکر او...با این تفاوت که علمای پزشکی از دوره ای تا دورهٔ دیگر در قدرت تشخیص بیماری از خلال این آثار مختلفند،برخی به وسیلهٔ نبض و ضربه های قلب یا رنگ پوست و چهره یا خطوط کف دست بیماری را تشخیص می دهند و برخی به وسیلهٔ موجهای الکتریکی برخاسته از حرکت قلب یا مغز یا تجزیه و تحلیل خون و ترشّحات.همچنین می بینی که این تأثیرات بر لوح

طبیعت نگاشته شده،و تفاوت در توانایی بر خواندن و تشخیص آنهاست.

به همین گونه اعمال ما بر دهها لوح نوشته شده و روز قیامت در برابرمان جلوه گر می شود و زبانمان از انکار آنها بند می آید.هان،پس برای آن روز هولناك که نهفته های درون سینه ها آشکار می شود از هم اکنون آماده شو!

ناتوانی طالب و مطلوب

[۷۱]

« وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً -و سوای اللّه چیزی را می پرستند که هیچ دلیلی بر وجودش نازل نشده...» یعنی آنها معتقدند که می توانند از قبضهٔ حق و از محدودهٔ مسئولیّت از طریق پرستش چیزی غیر از خدا که هیچ دلیل قطعی بر وجود و پرستش آن نازل نشده،و اجازه ای صریح و آشکار به آنها برای چنان پرستشی داده نشده است،بگریزند.

« وَ مٰا لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ -و هیچ دانشی بدان ندارند...» که با علم و آگاهی که حجّتی است قطعی به عبادت آن پردازی و در غیر این صورت ناگزیری که با پیروی از کسی که بدانی خدا او را بر تو ولیّ و سرپرست قرار داده به عبادت پردازی،امّا اگر بدون علم و بی شریعت عبادت کنی،عبادتت باطل و کارت بیهوده است و به هدر می رود.

« وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ -و ستمکاران یاوری ندارند.» /۸ یعنی این بتها را اگر خدای سبحان گرفتار سازد هیچ یار و یاوری نیست.

این بتهایی که تو آنها را می پرستی هرگز نمی توانند خود را نجات دهند،پس چگونه می توانند دیگران را رهایی بخشند؟

[۷۲]

« وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکٰادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا -چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود،نشان انکار را بر چهرهٔ کافران می شناسی؛چنان که نزدیک باشد بر آنان که آیات را می خوانند حمله ور شوند...» هنگامی که آیات را می شنوند آثار انکار و ردّ بر چهره هایشان به طور ژرف و

شدیـد پدیـدار می شود تا آنجا که ناظر گمان می برد که می خواهنـد از خشم به آن کسـی که این آیات را بر آنها می خواند حمله ور شوند،گویی اگر این آیات بر آن گروه خوانده نشود از قیام به مسئولیتهای مندرج در آن آیات بر کنار می مانند.

« قُلْ أَ فَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ -بگـو:آیـا شـما را بـه چیزی بـدتر از این آگـاه کنم؟آتش.خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده است و آتش بد سـرانجامی است.» یعنی انحراف شـما به آتش منتهی می شود،و اگر تنها هشـدار و تهدیـد آنها به آتش خوشاینـدشان نیست و نمی تواننـد آن تهدیـد را تحمّل کننـد،آیا می پنداری که خود آتش برای آنها خوشایند است و می توانند حرارتش را تاب بیاورند؟.

[۷۳]

« يا أَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ -ای مردم،مثلی زده شد.بدان گوش دهید.

کسانی که آنها را به جای اللّٰه به خدایی می خوانید،اگر همه گرد آیند هرگز مگسـی را نخواهند آفرید؛و اگر مگسی چیزی از آنها بر باید بازش نتوانند سـتاند.طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.» چنان که از نظر علمی ثابت شده است هر گاه مگس چیزی را بخورد بی درنـگ از طریق تعـدادی فعـل و انفعالهـای شـیمیایی آن چیز به موادّی دیگر تبـدیل می شود که این حشـره از آنها اسـتفاده می کنـد و در این صورت بازگردانـدن آنهـا به حـال اوّل محال است.بـدین سان ناتوانی بشـر هویـدا می شود که نمی تواننـد چیزی را کـه مگس از آنـان ربـوده برگرداننـد،علاوه بر ایـن حجـم مگس آن قـدر کم و کوچـک است که دقیقـترین دسـتگاهها نمی توانـد مـوادّی را کـه در درون شـکمش جـای دارد تجزیه و آزاد سـازد،بـا دانسـتن این نکته که مـوادّ قنـدی و کربوهیدراتی و پروتئینی از دو عنصـر اصلی تشکیل می شوند:اکسیژن و کربن،پس چون این ۸/ مواد در شکم مگس به عناصر اولیّهٔ خود تحلیل شود بر بشر محال است که آن عناصر اولیّه را به صورت مادّهٔ پیشین درآورد.

و بالأخره قرآن-یک بار پس از دیگر بار-تأکید می کند که طاغوت را اصلا نیرویی جز بر نفوس بیمار نیست،و فقط پیروان او وی را چنـدان یاد کرده و سـتبر انگاشـته انـد که نزد آنان تبـدیل به پروردگار والاشان شـده و آن قـدر او را حقیر می کنند که حقیرتر از مگس می گردد.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۴ تا ۷۸]

اشاره

مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اَللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ اَلْمَلاٰئِكَهِ رُسُلاً وَ مِنَ اَلنّٰاسِ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۷۶) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِرْكَعُوا وَ اُسْجُدُوا وَ اُعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ اِفْعَلُوا اَلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ هُوَ سَمّٰاكُمُ اَلْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذٰا لِيَكُونَ اَلرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاٰهَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاهَ وَ اِعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلاٰكُمْ فَنِعْمَ اَلْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصِيرُ (۷۸)

ص: ۱۲۵

خدا بدین گونه دعوت کنندگان به سوی خود را بر می گزیند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در روند آیاتی که در سورهٔ حج آمد پروردگار سبحان متعال ما نامهای نیک خود را به ما یادآوری کرد که هر نام تازه ای را شناختیم ایمانمان به خدا و شناختمان نسبت بدو و آنچه آفریده است افزونتر شد،و هر چه شناخت انسان نسبت به آفریدگار و آفریده افزونتر شود استقامت و راست روی و هدایت او بیشتر می شود.

آن محور اساسی که تمام این خطها در آن با یکدیگر تلاقی می کنند همان یکتاشناسی خدا و شناختن نامهای نیک اوست.از این رو آیات نخستین این درس دیگر بار بر نامهای خدای تبارک و تعالی تأکید کرد که بر بندگان واجب است آفرینندهٔ این عالم هستی و پدیدآورنده این زندگی را بشناسند،ولی آنان نمی توانند حق قدر خدا را با مقایسه با آفریدگانش دریابند و اندازه گیرند.

براستی،خدا نه تنها با نظایر ما سنجیده نمی شود بلکه حتی با آن نیروهای فراتر از ما همچون فرشتگان و رسولان نیز سنجیده نمی شود،جز این که پاره ای از مردم که خدا را نمی شناسند و حق قدر و مقام در نمی یابند ذات متعال او را با گردنکشان و طاغوتها می سنجند و آن موجودات را می پرستند،و از جمله مردمی هستند که فرشتگان را برای خدا شریک می سازند و روی به آنها می آورند،و برخی نیز هستند که او را برابر با رسولانش می نهند.

در واقع خداست که از فرشتگان و از مردم فرستادگانی بر می گزیند که

ص :۱۲۶

شریعت و رسالت و پیام خدا را به مردم برسانند و منتقل کنند،و در میان مردم به امر او در وقتی که از لحاظ شنیدن و دیدن بر آنها احاطه دارد به پیام رسانی بپردازند،بی آن که بتوانند سخنی را به او،سبحانه و تعالی،ببندند.اگر ما خدا را با شناختی حقیقی بشناسیم تمام جوارح و اندامهایمان بانگ عبادت او را برای نزدیکی بدو بر می آورند،زیرا هر که خدای سبحان را بشناسد به نور او می پیوندد،و هر که به نور او بپیوندد آن نور بر تمام وجود او پرتو می افکند و او را خود به خود به جانب خشنودی خدا سوق می دهد.

پس بنا بر این جوهر عبادت شناخت است،و هر گاه شناخت به کمال حاصل شود روح انسان به نور خدا می پیوندد و اندامهای او خود به خود در جهت فرمانبرداری از خدا حرکت می کند،از این روست که خدا به ما فرمان رکوع و سجود و کار خیر می دهد و سپس فرمانمان می دهد که رسالت آسمان را به زندگی ببریم.

انسانی که شیرینی ایمان را در دل خود بیابد و حقیقت و فواید شکوهمند آن را دریابد سزاوار است که برای متوجّه ساختن دیگران به سوی ایمان،و بیان فواید و سودهای آن برای ایشان پیش رود.و از اینجاست که خدای سبحان به ما امر می کند که چنان که باید و شاید در راه او جهاد کنیم.همانا جهاد و فداکاری تو در راه خدا به اندازهٔ شناخت تو نسبت به اوست،زیرا هر چه در راه او فداکاری کنی و نسبت به او صاحب شناخت باشی،احساس می کنی که فداکاریهایت کمتر و کوچکتر از مقام پروردگار توست.

آن گاه پروردگار سبحان ما،پس از آن نعمتهای خود را بر ما می شمارد، همچون اجتماع و می گوید:ای مسلمانان شما اجتماعی با فضیلت هستید،خدا شما را برگزیده است تا رسالت و پیام او را به تمام مردم برسانید و واجب است که چنین باشید که«براستی این دین آسان است،نه دشوار»،و«در این دین برای شما هیچ تنگنایی پدید نیاورد»، (1) و پس از آن،شما اجتماعی هستید رهبر و پیشوای

ص: ۱۲۷

۱- ۳۵) -همین سورهٔ حج،وسط آیهٔ ۷۸.

دیگر اجتماعات همان گونه که پیامبر رهبر و پیشوای شما بود،و بالأخره اجتماع شما از زمان ابراهیم(ع)قبل از پنج هزار سال پیش یا بیشتر از آن گاه که روش توحیدی جدید در جهان آغاز شد،تجربهٔ جهادی دارد،پس بر شماست که نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید و به خدا بپیوندید و به ریسمان استوار او چنگ در زنید(به کتاب خدا و پیامبر او و جانشینانش به عنوان آخرین شریعت خدا و امام تأیید شده از جانب این شریعت)و آن گاه است که عبادت خود را خالصانه برای خدا،مولا و یاورتان انجام داده اید که(فَنِعْمَ الْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ -بهترین سرور و بهترین یاور)است.

شرح آیات:

اشاره

خدا را چنان که می سزد نشناختند

[۷۴]

« مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ -خدا را چنان که سزای اوست نشناختند.هر آینه خدا نیرومند و پیروز است.» خدا را چنان که می سزد نشناختند زیرا او را با بندگانش مقایسه کردند و سنجیدند،و او را چنان که سزای بندگی نسبت به اوست بندگی و عبادت نکردند، و هر فساد و گمراهی و گرفتاری همانا به سبب عدم معرفت و شناخت شایستهٔ خدا پدید می آید.

تفاوت میان قوّت و عزّت چیست؟ به نظر می رسد که فرق میان قوی و عزیز آن است که قوی-بدین یا آن سبب-قوّت و نیروی خود را برای تسلّط بر دیگران به کار می برد،امّا عزیز نیست.

ولی اگر نیرومند باشد و قدرت و قوّت خود را در عرصهٔ اجتماعی به کار برد،در آن صورت عزیز یعنی چیرهٔ ارجمند نامیده می شود.و خدای سبحان چنین است جز این که با آفریدگانش مقایسه نمی شود،پس او قوی و قدرتمند صاحب قوّت مطلق است و عزیزی است که این قوت را در تدبیر امور آفریدگان به کار می برد.پس کسی نپندارد که می تواند با خدا بستیزد و برابری کند یا در توان اوست که پس از آن

برابری نمودن از مجازات او برهد،و به طور کلّی قوّت و عزّت ضرورت تقوا را می رسانند زیرا خدا کسی را که او را چنان که می سزد نشناخته و اندازه نگرفته باشد تعقیب و مجازات می کند.

رسولان مسئولیّت

[۷۵]

« اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ -خدا از میان فرشتگان و مردمان رسولانی بر می گزیند...» در واقع خدا چنان که روش و سنّت او جاری بوده قومی را بدون آن که رسولی به نزد آنها فرستاده باشد،حتّی اگر او را چنان که می سزد نشناسند،عذاب نمی کند،« وَ مٰا كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً -ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم تا آن گاه که پیامبری بفرستیم» (۱) .پس خدا قبل از هر چیز فرستادگانی از فرشتگان و از اهل زمین بر می گزیند و آنها را با وحی به سوی اینان می فرستد،پس فرستادگان خدا در زمین رسولان مسئولیّت هستند،و این آیه می رساند که فرستادگانی خدا خواه فرشته یا بشر باشند،درجاتی دارند.

« إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ -هر آینه خدا شنوا و بیناست.» وقتی خدای سبحان از فرشتگان و از مردم فرستادگانی را بر می گزیند،دیگر بندگانش را وا نمی نهد،بلکه او نسبت به آنان شنوا و نسبت بدانچه می کنند بیناست، امورشان را تدبیر و اعمالشان را تسجیل و ثبت می کند و آنچه را در سینه ها و ضمیرهایشان می گذرد می داند،و برگزیدن این فرستادگان با علم و با شنودن و دیدن او صورت می گیرد و عبث و بیهوده نمی باشد.شاید ما از این گفتهٔ خدای سبحان:

«و من النّاس»دریابیم که خدا از مؤمنان کسی را بر می گزیند که حامل رسالت و پیام شود،پس آن رسول وجود دارد و رسول آن رسول و همچنین به ترتیب.دلیل ما بر این اندیشه گفتهٔ خدای تعالی است در آخرین آیهٔ همین درس که هنگام بحث از

۱- ۳۶) -الاسراء۱۵/.

اجتماع اسلامی گوید:« وَ جٰاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اجْتَبٰاکُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ -در راه خداوند چنان که باید جهاد کنید.او شما را برگزید.و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد...»و آیه ای دیگر که خدای سبحان در آن می گوید:« وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لاٰ یَکُونُوا أَمْثٰالَکُمْ -و اگر روی برتابید،به جای شما مردمی دیگر آورد که هرگز همسان شما نباشند». (۱) پس خدای سبحان از دیگر بندگانش کسی را انتخاب می کند که دارای شایستگی علمی و عملی و رهبری باشد و مسئولیّت نقل رسالت و پیام را بدو می دهد.

[۷۶]

خدای سبحان از لحاظ علم و آگاهی هر لحظه بر رسولانی که برگزیده است احاطه دارد و از این رو قادر بر مخالفت و نافرمانی نسبت به او و نقل گفته ای به مردم که او خشنود نباشد نیستند و چنان گفته ای براستی گمراهی آشکاریست،در صورتی که نسبت پروردگار خود را با رسولانی که برگزیده است قیاس کنیم می بینیم که:

« یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ -آنچه را که در پیش رویشان است و آنچه را که پشت سرشان است می داند...» همانا علم خدا شامل رسولانش نیز می شود،پس او همواره با ایشان است و آنچه را پیش رویشان و پشت سرشان است می داند.

« وَ إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ -و همهٔ کارها بدو باز می گردد.» امور پیامبران و امور مردم،و در ضمن آن حق نیکوکار را از تبهکار می گیرد و نیکوکار را به نکوکاریش و تبهکار را به تبهکاریش پاداش می دهد.

[۷۷]

« یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا /۸ الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ -ای کسانی که ایمان آورده اید،رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیک به جای آورید،باشد که رستگار گردید.»

۱- (۳۷) -محمّد۳۸/.

از این آیه و آنچه پس از آن آمـده است،خداونـد این سوره را به اجمال خلاصه می کنـد،هم چنان که خلاصه ای را که ارادهٔ طرح آن را دارد یادآور می شود.

این آیه مراحل ایمان را بیان می کند که عبارت است از:

۱-خضوع و سرسپردگی،که دلیل و نشانهٔ آن رکوع(دو تا شدن)برای خداست.

۲-خشوع و فروتنی،و احساس کوچکی و ناچیزی در برابر خدا که دلیل و نشانه ای سجود(پیشانی بر خاك سودن)است.

۳-استمرار این سرسپردگی و فروتنی و پایداری بر آن دو که این معنا و مفهوم عبادت و بندگی خداست.

۴-عطای مستمرّ،خواه با انفاق یا روابط نیکو یا...و یا...که این معنی گفته اوست که:«و افعلوا الخیر-و کار نیك کنید».

و نتیجهٔ این سلسله از فرمانهـا همـان نیکبختی و سـعادت انسـان و رسـیدن او به پایانه های مراد و مقصود و فرا رفتن او به قرب رحمت حق است،و این معنی گفته اوست که فرمود:«لعلّکم تفلحون-باشد که رستگار شوید».

و این چنین است که در حـدیث پشت در پشت منقول از امـام امیر مؤمنان در سـفارش خویش به پسـرش،محمّـد بن حنفیه-که خدا از او خشنود باد-آمده است که:

«ای پسـرك من آنچه را نمی دانی مگوی،و بلکه تمام آنچه را می دانی نیز مگوی،زیرا خدای تبارك و تعالی بر تمام اندامهای تو فرایض و تکالیفی نهاده است»و بعد از ذکر این آیه مبارك افزود:«پس این فریضه این است جامع و واجب بر اندامها». (۱)

دربارهٔ خیری در پایان این آیه به ما امر شده،در حدیث نبوی آمده است:

«سر آمد عقل پس از ایمان دوستی ورزیدن نسبت به مردم است و رساندن

۱- ۳۸) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۲۰.

خیر به هر نیکوکار یا تبهکار» (۱)

برگزینی و حق جهاد چنان که باید

[۷۸]

« وَ جٰاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ -در راه خداوند چنان که باید جهاد کنید...» در این جا رابطه ایست میان امر به جهاد و گفتهٔ خدای سبحان که:«چنان که باید خدا را نشناختند»و این رابطه به اندازه معرفت تو نسبت به خداست که جهادت در راه او صورت می گیرد.

« هُوَ اجْتَبٰاكُمْ -او شما را برگزید...» یعنی شما را برگزینی و انتخاب کرد،و به نظر می رسد که اجتباء (برگزینی)یک درجه از اصطفاء(بهین گزینی)کمتر است،زیرا خدا دربارهٔ پیامبران گوید که آنها را بهین گزینی می کند،امّا مؤمنان را برگزینی می کند.شاید سبب این است که خدا پیامبرانش را به غیب(و بی سابقه ای)بهین گزین می کند امّا مؤمنان را وقتی که شروط مطلوب در آنها جمع آمد و بر حسب قوانین و سنّتهای جاری بر می گزیند.

بیگمان ایمان سطحی است بالا و رفیع که هر انسانی را بدان دسترس نیست،پس چون کسی بدان مقام رسید ناچار باید بداند که خداوند پس از این برگزینی مسئولیت را بر دوش او نهاده،این برگزینی نیز با اعلان و خبر دادن مستقیم نیست بلکه با افکندن موضوع به دلهای مردم و با الهام صورت می گیرد.

از اینجاست که در حدیث منقول از امام رضا(ع)هنگامی که مأمون عبّاسی دربارهٔ زید بن علی(ع)از او پرسید،گفت:به خدا سوگند زید از آنان بود که بدین آیه مخاطب قرار گرفتند که:« وَ جٰاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اجْتَبٰاكُمْ -در راه خداوند چنان که باید جهاد کنید،او شما را برگزید». (۲)

۱- ۳۹) -همان مصدر،ص ۵۲۱.

۲- ۴۰) -همان مصدر،ص ۵۲۲.

« وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ -و برايتان در اين دين هيچ تنگنايى پديد نياورد...» احكام اسلامى احكامى آسان است،آنان كه نماز نمى خوانند تصوّر مى كنند كه نماز دشوار است،ولى آنان كه نماز را با خشوع و فروتنى به خدا مى گزارند نه تنها آن را آسان مى يابند بلكه در آن لذّتى نيز مى يابند.اسلام همۀ عبادتها را آسان كرده است،و از نماز انتظار حركاتى دشوار چون صعود بر كوه را ندارد بلكه آن حركات را سبک ساخته است،و همچنين روزه را اقدام به گرسنگى كشيدنى رنجبار نخواسته بلكه شامل ساعتى چند شكيبايى است و سپس به خوردن و آشاميدن عادى مى پردازيم.اين از يک سو و از سوى ديگر اسلام بعضى احكام را در حالت تنگنا و معذوريّت كه انسان نمى تواند آنها را كاملا به جاى آورد سبک ساخته است.

مردى نزد امام صادق(ع)آمد و گفت:انگشتم زخم شد و بر آن زهره نهادم تا دملى چركين شد،حال چگونه وضو بگيرم؟امام(ع)گفت:اين و امثال اين از قرآن دانسته مى شود،زيرا خداى سبحانه و تعالى مى گويد:« وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ -و برايتان در اين دين هيچ تنگنايى پديد نياورد»،بر آن مسح بكش.

صفات رهبر

« مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ هُوَ سَمّٰاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ -كيش پدرتان ابراهيم است.او پيش از اين شما را مسلمان ناميد...» براستى،اين دين را ريشه هايى تاريخى و مجدى ديرين كه پدرتان ابراهيم(ع)آن را آغاز نهاد.

« وَ فِي هٰذٰا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ -و در اين(قرآن)تا پيامبر بر شما و شما بر ديگر مردم گواه باشيد...» يعنى در اين دين اسلام مسئوليّت رسول است،چنان كه از وظايف پيامبر

است که از شما رهبرانی برای نسلها و گواهانی بر اجرای رسالت بسازد.این مقطع آیه هدفهای والایی را که واجب است ما برای رسیدن بدانها بکوشیم مجسّم می سازد،پس هدف خود را این قرار مده که فردی مانند دیگر ۸/ مردم باشی بلکه هدفت را این قرار بده که رهبر و بر مردم گواه و ناظر باشی.

در اسلام رهبر را امام می خوانند،زیرا او نخستین و پیشگامترین کسی است که اجرای دین بر او واجب است و دیگر مردم مأموم و پشت سر اویند،اما سبب نامگذاری رهبر و فرمانده به شهید(به معنی گواه)آن است که در اجرای رسالت به وسیلۀ مردم گواه و ناظر آنهاست.

« فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ -پس نماز بگزارید و زکات بدهید و به خدا توسّل جویید...» در واقع مهمترین صفات رهبری عبارت است از:

۱-بر پای داشتن نماز.

۲-دادن زکات.

۳-توسّل به خدا و چنگ در زدن به ریسمان او.

این کلمات سه گانه همان احکام اجتماعی است،حتی نماز با وجود آن که در واقع رابطۀ میان فرد و پروردگار اوست،با این همه نماز و بویژه نماز جمعه و نماز جماعت روح اجتماعی را تقویت می کند،و به طور کلّی مهمترین شرطی که رهبری بدان ملتزم است همانا تقویت ارتباط خود با خداست از طریق بر پا داشتن فرایض او.امّا زکات،اثر اجتماعیش روشن است که عبارت است از جلوگیری از فقر نیازمندان و احساس رنجها و دردهای ایشان و...و...،و توسّل به خدا یعنی چنگ در زدن به ریسمان استوار او که برای آفریدگانش امتداد داده و همان امامان هدی و رهبران اهل تقوا هستند.با تلخیصی بسیار کوتاه باید گفت صفات انسان رهبری کننده عبارت است از:پیوند روحی به خدا،رابطۀ خوب او با مردم و خط سالم.

« هُوَ مَوْلاٰكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ -اوست مولای شما چه نیکو

ص:۱۳۴

مولا-یی و چه نیکو یاوری.» /۸ براستی،خـدا مولا- و سـرور ماست که با کمال افتخار اوامر او را دریافت می کنیم،پس چه نیکو مولایی است خـدا که بیش از تواناییهایمان به ما تکلیف نمی کنـد و ما را بدون راهنمایی نمی گذارد،و چه نیکو یاوری اسـت که ما را بر دشمنان خود و دشمنان ما یاری می کند و پیروز می سازد.

ص: ۱۳۵

سورهٔ مؤمنون

اشاره

ص :۱۳۷

فضیلت سوره:

از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-که فرمود:

«هر کس سورهٔ«مؤمنون»را بخواند فرشتگان او را به آسایش و روزی و آنچه هنگام نزول ملک الموت به دیدهٔ او قرار و آرام بخشد مژده دهند» (1) .

و از امام حسین-علیه السّلام-مروی است که:

«هر که سورهٔ«مؤمنون»را بخواند خدا او را عاقبت به خیر و سعادتمند گرداند،اگر به قرائت آن در هر روز جمعه عادت کند،جایگاه او در فردوس برین با انبیا و پیامبران باشد» (2) .

زمینهٔ کلّی سوره

زمینهٔ کلّی این سوره چیست؟ به سرعت پاسخ می دهیم:چهارچوب کلّی سورهٔ مؤمنون همان ایمان

۱- ۱) -مجمع البیان،ج ۷،ص ۹۸.

۲- ۲) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۲۷.

است،یا صفات این گروه متمایز بشر که همان مؤمنان باشند.

آری،ولی پرسشی دربارۀ رابطۀ موضوعات این سوره با این چهارچوب کلّی باقی می ماند.بگذارید نخست خلاصه ای از آن موضوعات را یاد کنیم.

۱-مراحل آفرینش انسان.(آیات ۱۲-۱۶) ۲-این که حرکت خورشید و ماه و وجود باران و کشت و میوه ها و چارپایان،همۀ اینها به زندگی بشر خدمت می کند.(آیات ۱۷-۲۲) ۳-تکذیب قوم نوح نسبت به پیامبران،و همچنین بسیاری از مردم قرنهای بعد از آنان که خدا /۸ به سبب استکبارشان آنها را هلاك کرد.چنان که فرعون و همراهانش را هنگامی که پیامبر خود،موسی بن عمران را تکذیب کردند به هلاکت رساند.(آیات ۲۳-۴۸) ۴-پروردگار مریم صدیقه و پسر گرامی او را پناه داد،و به پیامبران امر کرد چیزهای پاکیزه را بخورند و به کارهای شایسته اقدام کنند.(آیات ۴۹-۵۲).

۵-کافران به نعمتهای الهی فریفته شدند و سرانجامشان دوزخ بود.

(آیات ۵۳-۵۶) ۶-صفات نمونۀ مؤمنان.(آیات ۵۷-۶۲) ۷-پاداش کافران در دنیا.(آیات ۶۳-۹۱) ۸-موقعیّت پیامبر نسبت بدین پاداش.(آیات ۹۲-۹۸) ۹-عذاب کافران در آخرت.(آیات ۹۹-۱۱۵) ۱۰-مناظری از روز قیامت،و پاداش مؤمنان در آن روز.(آیات ۱۱۶-۱۱۸) و شاید پاسخ زیر را بر این پرسش نیز بیابیم که تنها رابط میان این موضوعات و چهار چوب کلّی آن نیست بلکه همچنین رابط میان موضوعات سایر سوره های کریم قرآن و چهارچوبهای کلی آن است و آن پاسخ این است:قرآن فقط دعوت به اصلاح نیست،بلکه خود همان اصلاح است،و تنها تشخیص پزشک نیست،بلکه داروی بیمار،و شفای فوری است،و براستی پرتو و نور هدایت است.

مگر نه این که حقایق ایمان آشکار است و بروز و ظهوری شدید دارد،و مگر نه این که آفریدگار آسمانها و زمین گواهیش بزرگتر از هر چیز است؟ ۸/ پس چرا-در این صورت-بیشتر مردم با وجود علاقهٔ شدید صاحبان رسالت به هدایتشان بدان ایمان نمی آورند؟ زیرا دلها بیمار است،و چشمها آسیب دیده،و گوشها سنگین،و پوزه بند عقده ها و پرده های غفلت و ابرهای کبر و بزرگ خویشتنی و غرور و سخریّه نمی گذارد نور حق دلها را در بر گیرد.

مؤمنان تمام این بیماریها را با قرآن درمان می کنند،و موضوعات این سوره همچون جویبارهایی به این مجری سرازیر می شود و می ریزد...چگونه؟پس از آن که قرآن خصوصیات اجتماع مؤمن را مشخص نمود و نشان داد که براستی آنان رستگارانند،خود از خلال آیاتش دربارهٔ آفرینش انسان ما را یاد آور می شود که:

مگر نه پایهٔ ایمان شناخت پروردگار است؟!آن گاه نعمتهای او را بر ما می شمارد و این که چگونه آن نعمتها انسان را در بر گرفته و ما را بدان تدبیر خردمندانه ای هدایت می کند که در آفرینش به کار رفته است،و امّا مگر نه چنین است که این نشانه ها آشکار است و از خلال وحدت تدبیر بر یکتایی پروردگار دلالت دارد؟چرا.در این صورت از چه رو بیشتر مردم نسبت به پروردگارشان کفر می ورزند؟زیرا مستکبرانند.چگونه استکبار را درمان کنیم؟بیگمان با شناختن سرانجام کسانی که پیش از این استکبار کردند و بزرگی فروختند،و قوم نوح برجسته ترین شاهد این امرند که خدا با آن طوفان عظیم غرقشان کرد،و تنها مؤمنان را در یک کشتی انباشته حمل کرد،و همچنین عاد و ثمود،و مردم قرنهای پیاپی که پروردگار آنها را یکی بعد از دیگر از میان برد و آنها را به داستانها و گفته هایی عبرت آموز تبدیل کرد.

و همچنین گروهی از قوم فرعون که آن گاه که موسی-علیه السّلام-آنها را یاد آور پروردگارشان شد استکبار کردند و بزرگی فروختند،پس خدا آنها را در نیل غرقه ساخت،و بنی اسراییل را از غرق نجات داد و بر موسی کتاب تمیز دهندهٔ

حق از باطل و روشنایی را فرو فرستاد.

بیگمان نجات مؤمنان دلیل رحمتی است الهی که به آنان اختصاص یافته، در حالی که شیطان می خواهد ما را با وسوسه های خود،از جمله این که ایمان به بشر زیان می زند،بفریبد.هرگز...اینک این مریم و پسر گرامی اوست که پروردگار ایشان را در سرزمین امن و آسوده مأوی داد،و به انبیاء فرمود که از میوه های پاکیزه بخورند و کارهای نیک کنند،و پروردگار یکتای خود را بپرستند و به دسته های متعدد منشعب و پراکنده نشوند،جز این که موضع گیری کافران نسبت به نعمتها ۸/ و بلکه نسبت به رسالتهای الهی بر خطا بود،آنجا که دین خود را میان خویش قطعه قطعه کردند.چرا؟زیرا به نعمتها مغرور و از آنها شادمان شدند و پنداشتند که این دلیل سلامت و درستی خط و مسیر آنهاست در حالی که درک نمی کردند.

و از برجسته ترین صفات مؤمنان این است که:آنان از نعمتها مغرور نمی شوند و نه از صدقاتی که به ایشان می رسد.پس جزای آن گروه پیشین چیست؟ جز عذابی خوار کننده که بر سر شاد خوارانشان فرود آید،پس آنها از پای در آمدند و این پاداش استکبار و بزرگی فروشی آنها بود.

قرآن حکمت آموز در همین سیاق(آیات ۵۱-۷۷)یک سلسله بیماریهایی را که به سبب پی در پی بودن نعمتها به قلب صدمه می زند درمان می کند،و بینشهایی به دست می دهد که مؤمنان از خلال آنها به زندگی و به نعمتهای خدا در آن می نگرند و بدین وسیله جز به ایمان و تسلیم خود نمی افزایند.

سپس باز می گردد و ما را یاد آور نعمتهای خدا در حق ما می شود(آیات ۷۸-۸۰)و سیاق مطلب اختصاص به بعدی مهم از درسهای آخر سوره دربارۀ ایمان به آخرت می یابد زیرا آن نیز به خودی خود جزئی از ایمان است و در عین حال کامل کنندۀ ایمان به خدا و شرط ایمان به رسالتها است.

پس خداست که زنده می کند و می میراند،و تدبیر زندگی می کند،و در نتیجه او قادر است انسان را پس از آن که خاک و استخوان پوسیده شده است

باز گرداند.

قرآن کریم به مـا کمـک می کنـد تا از گردنه هایی دشوار که در طریق ایمان وجود دارد،همچون جهل و غفلت و فسق و تأثیر پذیری از گمراهیهای گمراهان به سـلامت بگذریم.(آیات ۸۴-۹۰) یکی از این گردنه ها این پنـدار است که خدای سبحانه و تعالی شـریکی دارد،و قرآن ما را یادآور بی پایگی و سخافت این پندار می شود.(آیات ۹۱-۹۲) برای آن که مؤمنان از کافران متمایز باشـند خـدا به پیامبر فرمان می دهـد که از عـذابی که بر کافران وارد می شود به خـدا پناه جوید،و به او امر می کند که رفتار نیکو در پیش گیرد،و از وسوسه های شیطانها و حتی از تنها حضورشان به خدا پناهنده شود.(آیات ۹۳-۹۸) ۸/ شاید تمام اینهـا به حـالت تمیز مطلوب میان مؤمن،و گمراهانی که مردم را مسـخره می کننـد نمی گذارنـد به پروردگار کریم خود ایمان بیاورند،خدمت کند و مفید واقع شود.

ما ناچاریم از سـرانجام کسانی بر حـذر باشـیم که هنگام فرا رسـیدن مرگشان پشـیمان می شونـد و می خواهنـد به زنـدگی باز گردند تا رفتار خود را تصـحیح کنند،و پاسخشان می آید که:هرگز...بلکه در عالم برزخ خواهند ماند تا در صور دمیده شود،و آن وقت نه نسبی در میان آنهاست و نه دربارهٔ آن پرسشـی از آنها شود،و شاید تکیه بر انساب در این مورد از آن جهت اسـت که نسـبها و تبارها گردنه ای است در راه ایمان.(آیات ۹۹-۱۰۰) پروردگار دربارهٔ سنجش حساب قیامت ما را هشدار می دهد و بر حـذر می دارد،آنجا که کسانی که وزنه ثوابشان سـبک باشـد زیان می بینند،در حالی که مؤمنان که کفهٔ ترازوی ثوابشان سنگین است رسـتگار می شوند.و پیداست که این توجّه بزرگترین وسیلهٔ تربیت نفس است،زیرا مؤمن برای رهایی از آتش می کوشـد که نصـیب کسانی است که آیات خـدا را تکـذیب کردنـد و سـپس به بدبختی خود اعتراف نمودند و خواسـتند به دنیا بازگردند،ولی درخواستشان رد شد و خود خاموش

ص :۱۴۳

گشتند.مگر آنان نبودند که بندگان خدا را که آنها را به خدا می خواندند به باد مسخره گرفتند-و با آن سخریه-یاد خدا را فراموش کردند؟!پس آن مؤمنان به سبب شکیبایی و صبرشان برندگانند.(آیات ۱۰۲-۱۱۱) پیداست که روند سوره-پس از این-حالت به تأخیر افکندن کردار شایسته و اصلاح را در نفس که آخرین گردنه در راه ایمان است درمان می کند.

پس اگر پرسنده ای از چنان مردمی بپرسد:چه قدر در دنیا درنگ کردید؟ حساب زمان درنگ خود را نمی دانند،ولی آن را یک روز یا بخشی از یک روز می شمارند.آری،(در قیاس با زمان آخرت)اندکی در دنیا درنگ کرده اند،امّا خود این را نمی دانند و گرنه چرا زندگی آخرت خود را خوار و بی مقدار انگاشتند.

(آیات ۱۱۲-۱۱۴) همچنین قرآن بیهوده انگاری و پوچ شمردنی را که پیروانش می پندارند زندگی بی هدف است درمان می کند و به آنان یادآور می شود که به زودی برای حسابرسی به نزد پروردگارشان باز می گردند،و ذات متعال پروردگار است که حکمروای بر حق است،پس بیهودگی و پوچی و سرگرمی و بازی در آفرینش وجود ندارد.

پروردگار ما را یاد آور توحید می شود،و این که حساب مشرکان نزد پروردگارشان دشوار است و آنان رستگار نمی شوند.این سوره با گشودن در توبه و دعا به درگاه خدا که مهربانترین مهربانان است پایان می یابد.

ص:۱۴۴

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱) اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ (۲) وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنِ اَللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَ اَلَّذِينَ
هُمْ لِلزَّكٰاةِ فٰاعِلُونَ (۴) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ (۵) إِلاّٰ عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنِ
اِبْتَغىٰ وَرٰاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْعٰادُونَ (۷) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ (۸) وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ (۹)
أُولٰئِكَ هُمُ اَلْوٰارِثُونَ (۱۰) اَلَّذِينَ يَرِثُونَ اَلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۱۱)

ص: ۱۴۵

براستی مؤمنان رستگار شدند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات برجسته ترین صفات مؤمنان را بیان می کند که نشانگر رفتاری ریشه دار و ژرف در شخصیّت آنان است و تنها اعمالی عارضی نیست.فرق بین رفتار و عمل یا کردار این است:

۱-عمل یا کردار گاه پیاپی صورت می یابد و گاه ترک می شود،در حالی که رفتار(یا روش)همواره با وجود اختلاف شرایط و دگرگونیها مستمر و مداوم است.

۲-رفتار ناشی از قانع شدن و پذیرفتنی است فکری،در حالی که عمل (یا کردار)چنین نیست،و تابع نیّتها و عوامل نفسانی گوناگون است،پس چه بسا عملی از شخصی در دو وقت صورت گیرد ولی با دو نیّت متناقض،مثلا نماز یک بار برای عبادت و دیگر بار برای ریا در برابر مردم باشد.

امّا صفات نمونه ای که مؤمنان بدان آراسته اند عبارت است از:

۱-خشوع(یا تسلیم کامل)که همان ایمان حقیقی است.

۲-روی گرداندن از کار لغو و بیهوده.

۳-عطا(زکات).

۴-محدود ساختن شهوتها(انواع خواهشهای نفسانی).

۵-رعایت امانتها و پیمانها.

۶-مواظب بودن و نگه داشت واجبات و حدود.

شک نیست که این صفات به فضل خدا دارندهٔ خود را به زودی به باغ

بهشت می رساند.

شرح آیات:

اشاره

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ -به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.» بیگمان رستگاری مؤمنان و رسیدنشان به سعادت خویش به«بسم اللّه» است نه به ذات خودشان.

صفات مؤمنان

۱-خشوع(یا تسلیم کامل پیکر و روان)به خدا

[۱-۲]

خشوع آن شرارهٔ ایمانی است که در دل شعله می کشد،و پرتو آن به دیگر انواع سلوك و رفتار منتشر می شود.پس ایمان در حقیقت همان خشوع است که به معنی تسلیم خود به ارادهٔ خدا از طریق ملزم شدن به رسالت او،و فرمانبرداری از اولیاء اوست.ممکن است انسان به چیزی عالم و از آن آگاه شود ولی بدان ایمان نیاورد.زیرا ایمان تنها علم و آگاهی نیست،بلکه مؤمن کسی است که خود را تسلیم معرفت و شناخت کند و کاملا به حق تسلیم شود.

نفس خاشع(و کاملا تسلیم شده به حق)تکبّر و بزرگ خویشتنی نمی کند، زیرا اگر تکبّر در دل انسان،گر چه به اندازهٔ دانهٔ خردلی،یافت شود مانع خشوع(و تسلیم مطلق)خواهد شد،هم چنان که نفس خاشع و تسلیم شدهٔ به حق از سنگدلی به دور است،زیرا /۸ سنگدلی نفس را چون صخره و تخته سنگی می کند که کشت بر آن نمی روید و امواج نور را نمی پذیرد.

بنا بر این خشوع(تسلیم مطلق به حق)همان صفت اصلیی است که مؤمنان بدان آراسته اند،و بلکه خود همان ایمان است.

« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ -به تحقیق رستگار شدند مؤمنان*آنان که در نمازشان خشوع می ورزند.» در واقع رستگاری مؤمنان،و کامیاب شدنشان به سعادت در آن است که

نماز خود را با خشوع(تسلیم مطلق به حق)می گزارند.چه خشوع در نماز بیش از هر چیز و هر وقت دیگر جلوه گر می شود،و از این رو امام حسن(ع)هر گاه برای نماز وضو می ساخت رنگش زرد می شد،و خطوط چهره اش چنان دگرگون می گشت که کسی که او را می شناخت در آن حال تشخیصش نمی داد که هموست.دین به خشوع قلبی امر کرده نه به خشوع ظاهری در نماز،و در خبر منقول پشت در پشت از پیامبر خدا(ص)آمده است که گفت:

«آنچه خشوع جسم افزون بر خشوع دل باشد همان فزونی نزد ما نفاق و دورویی است».

دین از سرگرم شدن به چیزی در ضمن نماز نهی کرده است زیرا این حالت با خشوع دل منافات دارد.امیر مؤمنان(ع)گوید:

«مرد باید در نماز خود خشوع کند،زیرا کسی که دلش نسبت به خدای عزّ و جلّ خشوع ورزد،دیگر اندامهایش نیز خشوع می کنند،پس به چیزی دیگر سرگرم نمی شود» (۱) .

۲-روی گرداندن از بیهوده

[۳]

زیرا دل مؤمن خاشع است،پس آگاهانه احساس مسئولیّت می کند، مگر نه آن که کاملا به حق تسلیم شده است و می داند که به زودی از تمام کارهای خرد و کلانش مورد باز پرسی قرار می گیرد،و بر او حساب می کنند؟وی می داند که زندگی جدّی است،و بیهودگی و پوچی در آن وجود ندارد.در حالی که آن کس که نمی داند فراسوی زندگی او پاداشی است،و می باید زندگی خود را به گونه ای درآورد که با رهنمود آن پاداش مناسب باشد،زندگی را سرگرمی و بازیچه می گیرد.

« وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ -و آنان که از بیهوده روی گردانند.» کسی که بیماری در حالی خطرناک دارد،اگر بر گروهی بگذرد که بازی

۱- ۳) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۲۸.

می کنند آیا همراه آنها به بازی خواهد ایستاد؟هرگز...همچنین است حال مؤمن، زیرا دل او سخت مشغول اندیشیدن به هدفها و مسئولیتهای خویش در زندگی است، چندان که او را از مسائل کوچک و کم ارزش زندگی باز می دارد.حتی اگر چیز بیهوده ای نیز پیش آید و بخواهد او را سرگرم دارد وی اهتمامی بدان نمی ورزد،قرآن دربارهٔ ایشان نمی گوید:آنان خود به جستجوی بیهودگی نمی پردازند بلکه می گوید:

« عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ -یعنی اگر کسی بکوشد و بخواهد بر آنان تأثیر گزارد،آنان تحت تأثیر او و بیهودهٔ او قرار نمی گیرند و از آن روی بر می گردانند.

«لغو»در سخنان امامان اهل بیت(ع)تفسیر شده است به گوش فرا دادن بدانچه گوش دادن به آن حلال و روا نیست،که شامل فحش،و غیبت،و کندوکاو در آیات خدا می شود.

در حدیث پشت در پشت از ابی عبد اللّه صادق(ع)در تفسیر این آیه آمده است:

«اگر کسی به باطل سخنی بر تو بست یا نسبتی به تو داد که در تو نیست، برای خدا از او روی گردان».

و در حدیثی دیگر«لغو»تفسیر شده است به آوازه خوانی،و سرگرمیهای بیهوده،و در حدیثی دیگر به شنودن سخن قصّاص و داستان پردازان خیالباف.امّا امام امیر مؤمنان(ع)گوید:

«هر سخنی که در آن یادی از خدا نباشد لغو است.» (۱)

۳-عطا

[۴]

« وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ -و آنان که زکات را می پردازند.» و زکاتی که قرآن در اینجا ذکر می کند،تنها ده یکی نیست که مسلمان بر نه چیز،یعنی غلّات چهارگانه،و چارپایان سه گانه،و دو نقدینه(طلا و نقره)

۱- ۴) -همان مصدر،ص ۵۲۹.

می پردازد،بلکه زکـات کامل است، ۸/ و زکـات هر چیز بر حسب همـان چیز و منـاسب با آن است.پس زکات دانش انتشار و پراکندن آن و زکات مقام بذل و بخشش آن، و زکات مال انفاق و پخش کردن آن،و زکات تندرستی فعالیّت است.

در واقع نگرش مؤمنـان به زنـدگی از خشوع و تسـلیم آنـان است به حق که در رسالتهای پروردگارشان تجسّم و تبلور پـذیرفته است.پس برای آن که نسـبت به خـدا خاشع و تسـلیم محض هسـتند به شـرایع و قوانین او عمل می کننـد،و پروردگارشان را به وسـیلهٔ انفـاق بر نعمتهـایی که داده است سـپاس می گزارنـد زیرا هر نعمـتی را از او می داننـد،و کلمـهٔ«فـاعلون»از«معطـون عطا کنندگان»فرق دارد،زیرا اسـتمرار و دوام انفاق پیاپی را می رساند و رفتار است نه حالتی زودگذر،یعنی کردار و کارشان همان زکـات است.حقیقت این است که زکـات در قرآن همواره قرینـهٔ صـلات (نماز)آمـده،و نماز جز با زکات پـذیرفته نمی شود و اسلام بر آن تأکید کرده است.

در حدیثی از امام صادق(ع)آمده است:

«کسی که یک قیراط از زکات خودداری کند،نه مؤمن است نه مسلمان و نه کرامتی دارد» (۱) .

۴-محدود ساختن و مهار کردن شهوتها

[۵]

خداوند انسان را دارای غرایز گوناگون آفریده است،و این نیست مگر برای آن که از آنها بهره برد،امّا به شـکلی مناسب.و تنها مؤمناننـد که از این غرایز به مصـلحت خود بهره می کشـند،زیرا بر نفس خود تسـلّط دارنـد،و از سرکشـی شـهوتها،بـا خشوع و تسلیم به حق،جلوگیری می کنند.

« وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ -و آنان که شـرمگاه خود را نگه می دارنـد.» «حفظ»در اینجا یعنی نگهداری به اضافهٔ پایبندی به شریعت و مراعات

ص:۱۵۰

۱- ۵) -همان مصدر،ص ۵۲۹.

آن،و جهت دادن به غریزه بر طبق آن.نگهداری و حفاظ بر شرمگاه از ناحیه بهداشتی نیز هست،و آن از طریق عدم زیاده روی در شهوت و پایبند بودن به راههای شرعی آن است.

[۶]

« إِلاّٰ عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ -جز بر همسران یا آنچه به ملکیّت خود در آورده اند...» ۸/ از کنیزان.

« فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ -که(در نزدیکی با آنان)مورد سرزنش قرار نمی گیرند.» یعنی نزد خدا از این بابت مؤاخذه نمی شوند،زیرا شهوتهایشان را در محل مناسب خود به کار برده اند.و شاید در این آیه اشاره به خطا بودن دوری جستن کلّی از شهوتهاست،و این که وسوسه های شیطان است که در دل کسانی که به اندازهٔ متعارف خود به ممارست شهوتها می پردازند،بذر سرزنش می کارد،و بر مؤمن است که بدان اعتنایی نکند.

[۷]

« فَمَنِ ابْتَغىٰ وَرٰاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعٰادُونَ -و کسانی که غیر از این دو بجویند از حدّ خویش تجاوز کرده اند.» کسانی که در خور مجازات در دنیا با حدود شرعی هستند و در آخرت با عذاب خوار کننده.«العادی»یا«المعتدی»:کسی است که از حدود تجاوز کند.

در این آیه فساد هر گونه بهره گیری از شهوت در غیر مورد خود بیان شده است،چون بر انگیختن شهوت با نگریستن به زن بیگانه،و عکس عریان،و فیلمهای جنسی(سکسی)،یا با شنیدن داستانهای عشقی.

امّا نوادر جنسی،و عادت پنهانی(استمناء)،و سپوختن چارپایان،این آیه به صراحت از حرام بودن آنها سخن می گوید.

و در حدیث از امیر مؤمنان-علیه السّلام-آمده است:

«بنده از خداوند بسیار دور است اگر همّت او صرف شرمگاه و شکمش

باشد».

هم از آن حضرت است:

«شرمگاهها به سه گونه حلال است:هم آغوشی به میراث(نکاح دائم)،و هم آغوشی بدون میراث(نکاح موقّت یا متعه،در اصطلاح عامّه-صیغه)،و هم آغوشی به مالکیّت یمین(نکاح کنیز)» (۱) .

۵-اداء امانتها و پیمانها

[۸]

روابط مؤمنان با مردم بر اساس پایبندی به تعهّدها و مسئولیتها استوار است،نه بر بی مبالاتی و بی بند و باری،پس اگر چیزی را از کسی گرفتند این امر از دیدگاه آنان تبدیل به کرامت و بزرگواریی می شود که اگر آن را به صاحبش باز نگردانند به شخصیّت ایشان زیان می زند،و موجبی فراتر از این که مؤمنان را وادار به ردّ امانتها می کند خشوع و تسلیم محض و پروای ایشان نسبت به خداست.

انگیزه ای انسانی و انگیزه ای دینی،از این رو امانت و پیمان را مراعات می کنند.

پیمان و امانت هر دو یک چیز است،انسان در برابر دیگران مسئول چیزی است که می گیرد(امانت)و چیزی که می گوید(قول و پیمان).

« وَ اَلَّذِینَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ -و آنان که امانتها و پیمانهای خود را مراعات می کنند.» تعبیر در این آیه بسیار دقیق است آنجا که قرآن کلمۀ«راعون- مراعات کنندگان»را به کار گرفته و نگفته است:(ردّوا الأمانه-امانت را باز گرداندند)و این به دو سبب است:

اوّل:برای این که شامل هر دو کلمۀ پیمان و امانت شود،پیمان را باز نمی گردانند زیرا چیزی است معنوی نه مادی.

دوّم:کلمۀ«راعون مراعات کنندگان»حتی در موضوع و مورد امانت

۱- ۶) -همان مصدر،ص ۵۳۰-۵۳۱.

دقیق تر از کلمۀ«رد کنندگان باز گردانندگان»است،چه علاقۀ شدید مؤمنان را بر حفظ اموال دیگران بیان می کند،پس فکر و همّتشان تنها بر این نیست که امانت را به هر صورت باشد بر گردانند بلکه همواره آن را«مراعات»و نگاهداری می کنند و بر آن مراقبت و محافظت دارند شاید بیشتر از دارائیهای شخصی خود،تا آن را به صاحبش بازگردانند،(البته مؤمنان چنین هستند)در حالی که بیشتر مردم را می بینیم نگهداریشان از دارائیهای شخصی خود به مراتب بیشتر از دارایی دیگران است که نزد آنهاست.

همچنین پیمان را با پایداری بر آن،و تأکید پایبندی بدان مراعات می کنند، و از بزرگترین پیمانهایی که مؤمنان چنان که باید آن را مراعات می کنند،پیمان ولایت است که آن را به شایستگانش ادا می کنند.در احادیث اهل بیت،-علیهم السّلام-تفسیر پیمان به ولایت آمده است.

۶-مراقبت بر واجبات و حدود

[۹]

قرآن پس از بیان این مجموعه از صفات ما را یاد آور اهمیّت مراقبت بر نماز می شود.شاید نمازی که در اوّل صفات ذکر کرده است از این یک که در پایان صفات مؤمن آورده است تفاوت داشته باشد.در حالی که خشوع(و تسلیم محض به حق)در نماز یعنی خود نماز که همان اصل و حقیقت ایمان است،امّا مراقبت بر نماز یعنی مراقبت و محافظت بر حدود آن،و این تأثیر و انعکاسی را که تمام ابعاد زندگی یک فرد بر نماز می گذارد روشن می سازد،پس هر انحرافی در هر بعدی بر نماز او اثر می گذارد.و همچنین محافظت و مراقبت بر نماز به معنی پایبندی به دیگر حدود شرعی است،و مؤمنان در حدود و شرایط احکام شرعی به نام جوهر و اساس آن سستی نمی ورزند،مثلا نماز را به دلیل این که خشوع اصل آن است ترک نمی کنند،که اگر آن اصل تحقق یافت دیگر رکوع و سجود اهمیّتی ندارد،چنان که بعضی از متصوّفه تصوّر می کنند،که می بینی حدود شرعی را محترم نمی شمارند بدین پندار که این حدود وسیله هایی برای رسیدن به حق است،و آنان به وسایلی دیگر به

حق رسیده اند،و چون به حق رسیده و بدان پیوسته اند تکالیف شرعی از گردن آنان ساقط است. (۱) زیرا خدا می گوید وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ (۲) -و پروردگارت بپرست تا آن یقین به تو برسد» (۳) و-به پندار آنان-«یقین»به ایشان رسیده است.

هرگز...مؤمنان راستین حدود نماز را نگه می دارند ولی تنها به حدود و ظواهر نماز بدون جوهر آن و دیگر عبادتها نیز پایبند نیستند،پس آنان از یک سو در نماز خود خاشعان و تسلیم شدگانند،برای جوهر آن و از سویی دیگر بر نماز خود محافظت و مراقبت دارند و حدود و آداب آن را مراعات می کنند(برای اطاعت امر و بر روش پیامبر اکرم).

« وَ الَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلَوٰاتِهِمْ یُحٰافِظُونَ -و آنان که بر نمازهای خود مواظبند.»

میراث بردن فردوس

[۱۰-۱۱]

چرا انسان ایمان می آورد؟ ۸/ برای آن که می داند او به بهشتی منتهی می شود که پهنای آن همچون پهنای

ص: ۱۵۴

---

۱ - ۷) -ذکر لطیفه ای برای ایضاح این گونه استدلال بی مناسبت نیست.«به قلندری خاکسار گفتند:چرا نماز نمی خوانی؟گفت:من«یا هو»یی می کشم که پدر جدّ نماز است!»-م.

۲- ۸) -الحجر۹۹/.

۳- ۹) -در این باره ذکر دو نکته خالی از فایده نیست: (۱)اغلب مفسّران و مترجمان قرآن«یقین»را به لحظۀ مرگ تفسیر و ترجمه کرده اند،پس معنی این آیه (نود و نه)از سورۀ الحجر چنین است:«پروردگارت را بپرست تا لحظۀ مرگت(که یقین و حتمی است)تو را فرا رسد». (۲)اگر«الیقین»را به معنی«علم قطعی»بگیریم ترجمه و معنی آیه چنین است:«پروردگارت را بپرست تا تو را یقین حاصل شود»و کلمۀ«حتّی تا»با توجه به فعل مضارع«یأتیک»در اینجا تعطیلی است.یعنی «برای این که تو را یقین حاصل شود»نه«تا وقتی که تو را یقین حاصل شود»که مفهوم آن را بدین گونه تأویل کنند که:بنا بر این پس از حصول یقین دیگر پرستش پروردگار نه امر شده و نه لزومی دارد!-م.

آسمانها و زمین است،و از این روی است که پس از ذکر آن صفتهای مؤمن سخن از بهشت به میان می آید.

« أُولٰئِکَ هُمُ الْوٰارِثُونَ -اینان همان میراث برانند.» این آیه را دو معنی است:

اوّل:آنچه در احادیث آمده که هر انسانی را دو خانه است.یکی در بهشت و دیگری در دوزخ.پس هر کس دوزخی شد،پرهیزگاران وارث خانهٔ او در بهشت می شوند.از پیامبر(ص)روایت کرده اند:

«هیچ یک از شما نیست که او را دو منزل نباشد،منزلی در بهشت،و منزلی در دوزخ،پس چون بمیرد و به دوزخ رود،بهشتیان وارث منزل بهشتی او شوند». (۱)

دوّم:مؤمنان فردوس را به میراث می برند که بالاترین مراتب بهشت است بدون کاری که گفتنی باشد،جز انتسابشان به بهشت،مانند کسی که بدون کار و کوششی که خود کرده باشد دارایی پدرش را فقط به سبب انتساب و وابستگی بدو به ارث می برد.

و خدای سبحانه و تعالی از انسان می خواهد که به سببی به بهشت برسد،تا وقتی مرد وارث آن شود.

« اَلَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ -آنان که فردوس را که همواره در آن جاویدانند،به میراث می برند.» /۸

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَهٍ مِنْ طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَهً فِی قَرٰارٍ مَکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا اَلنُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا اَلْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا
اَلْمُضْغَهَ عِظٰاماً فَکَسَوْنَا اَلْعِظٰامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبٰارَکَ اَللّٰهُ أَحْسَنُ اَلْخٰالِقِینَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ
إِنَّکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶) وَ لَقَدْ خَلَقْنٰا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرٰائِقَ وَ مٰا کُنّٰا عَنِ اَلْخَلْقِ غٰافِلِینَ (۱۷) وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ
فَأَسْکَنّٰاهُ فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنّٰا عَلیٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنٰا لَکُمْ بِهِ جَنّٰاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ لَکُمْ فِیهٰا فَوٰاکِهُ کَثِیرَهٌ وَ مِنْهٰا
تَأْکُلُونَ (۱۹) وَ شَجَرَهً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْنٰاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآکِلِینَ (۲۰) وَ إِنَّ لَکُمْ فِی اَلْأَنْعٰامِ لَعِبْرَهً نُسْقِیکُمْ مِمّٰا فِی بُطُونِهٰا
وَ لَکُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ کَثِیرَهٌ وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ (۲۱) وَ عَلَیْهٰا وَ عَلَی اَلْفُلْکِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

۱- ۱۰) -همان مصدر،ص ۵۳۲.

معنای واژه ها

۱۲[سلاله]

:السلاله اسم است برای هر چیز که به آهستگی از چیزی دیگر بیرون آید،و نطفه را سلاله گفته اند و فرزند را نیز سلاله خوانند.جمعش سلالات و سلائل است.پس سلاله زبده و چکیدۀ چیز است که از آن بیرون آید.

ص :۱۵۶

در خور تعظیم است خداوند،آن بهترین آفریدگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تنها راه به ایمان شناخت خداست،شناختی که کرانه های نفس را فراگیرد و به اعماق آن راه یابد.

ولی چگونه برای انسان که آفریده ای است ناتوان شعاع و عمل و تواناییهایش محدود است ممکن می شود که آفریدگار توانمند مسلّط را بشناسد؟! (۱) ما نمی توانیم خدا را بشناسیم مگر آن که خود را بشناسیم.در دعا آمده است«بار الها تو را به تو شناختم،و تو مرا به خودت راه نمودی،و اگر رهنمایی تو نمی بود در نمی یافتم که تو چه ای»خداوند سبحان خود را به ما هنگامی شناسانده است که گاه در آیات و نشانه های هستی که انسان نیز خود یکی از آنهاست،و گاه در آیه های قرآن با مفاهیمی که در آنهاست،جلوه گر ساخته است،و این بر انگیختن خردهاست به سوی مهمترین و ارجمندترین شناختها که همان شناخت خدا باشد.

اندیشیدن به مراحل گوناگون آفرینش انسان از پاره گلی،به نطفه،به لخته خونی،به پاره گوشتی تا آنجا که بشری درست اندام می شود،پس از آن که خدا روح در او دمید،و توشهٔ خرد و اراده و دیگر اندامها را بدو داد و این که او رهسپار

۱- ۱۱) -به گفتهٔ مولوی بلخی: پشه کی داند که این باغ از کی است؟ در بهاران زاد و مرگش در دی است.

وادی مرگ می شود،و نگرشی ژرف به هستی و آنچه از آیات و نشانه های خدا در آن هست،ما /۸ را به شناخت خدا راهنمایی می کند،و این شناخت-به نوبۀ خود- ما را به هشیاری نسبت به حقیقت زندگی رهنمون می شود.امّا وقتی شناخت خدا را از شناخت چیزها جدا کنیم،همه چیز تبدیل به معماهایی حیرت انگیز می گردد.

اگر به نیاز جسم به اندازه ای از مواد توجه کنیم و سپس آنها را در روغن زیتون آماده بیابیم،آیا همین امر ما را بدین حقیقت دلالت نمی کند که این جهان هستی را مدیر و مدبّری است؟ جز این که نادانی و تکبّر و عقب ماندگی بشر حجاب او در شناخت آفریدگار شود،مانند قوم نوح که وقتی پیامبرشان آنان را به پرستش خدای یگانه فرا خواند،تکبر مانع شناخت و عبادتشان شد.آنجا که گفتند:« مٰا هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ،يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ (۱) -این مرد انسانی است همانند شما، می خواهد بر شما برتری جوید»،سپس او را متّهم کردند و گفتند:« إِنْ هُوَ إِلاّٰ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ (۲) -او مرد دیوانه ای بیش نیست»،ولی او به پروردگار خود توکّل کرد،و بر تکذیب آنها از او یاری طلبید.

شرح آیات:

اشاره

[۱۲]

وقتی انسان پروردگار خود را بشناسد،پیوستگی وی بدو فراتر از آن کسی است که از بیم دوزخ یا علاقه مندی به بهشت ایمان می آورد،پس ایمان حقیقی آن است که از شناخت و قانع شدن برخاسته باشد،مانند ایمان علی(ع)که دربارۀ خدا می گفت:

«پروردگارا تو را از بیم دوزخت یا به امید بهشتت نپرستیدم،براستی تنها تو را شایسته پرستش دیدم و از این رو پرستیدمت».

ص :۱۵۸

۱- ۱۲) -همین سورۀ مؤمنون،وسط آیۀ ۲۴.

۲- ۱۳) -همین سوره،صدر آیۀ ۲۵.

راه شناخت خدا عبارت است از:

۱-اندیشیدن دربارهٔ خویشتن

و از این خاستگاه است که خدا حقیقت خود را به انسان می شناساند.

«هر که خود را بشناسد خدا را شناخته است».

پس قرآن می گوید:

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَهٍ مِنْ طِینٍ -هر آینه ما انسان را از زبده ای از گل آفریدیم.» انسان از زبده ای از گل زمین بر می آید،و خدا او را از گل تبدیل به نطفه می کند.

[۱۳]

« ثُمَّ جَعَلْنٰاهُ نُطْفَهً فِی قَرٰارٍ مَکِینٍ -سپس او را نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم.» اوّل در پشت پدر،و دوم در زهدان مادر،و«النّطفه»همان آب اندک باشد.

اندیشیدن در آفرینش انسان ما را به شناخت بعضی از نامهای نیک خدا دلالت می کند،چگونه خدا از خاک بی جان نطفه ای زنده را آفرید؟و چگونه آن را از پشت پدر تا زهدان مادر،در آن قرارگاه امن به ودیعه نهاد،و نمو و بالیدن او را تأمین کرد تا بشری درست اندام شد،و آن گاه عقل را بدو الهام کرد و ذات سبحانش چیزها را مسخّر و رام او ساخت؟ برخی ادّعا می کنند که اینها تصادف است،آیا ممکن است به تصادف ناگهان یک یاخته پدید آید؟یکی از عالمان گوید:این ادّعا یا پندار بدین گفته می ماند که انفجاری در چاپخانه تصادفا سبب چاپ و نشر مجموعهٔ دایره المعارف بریتانیکا با تمام علومی که در آن مندرج است شد!و عالم غربی دیگری گوید ادّعای تحوّل یاختهٔ زنده بر اثر تصادف شبیه داستان خیالی زیر است:

(مردی بر روی سیّارهٔ زمین،ضمن مجموعهٔ شمسی،ضمن کهکشان ما

می زیست.در همسایگی کهکشان ما کهکشانی دیگر وجود داشت،و در یکی از مجموعه های شمسی آن،در یکی از ستارگانش،و در یکی از اقلیمهایش رودی بود که ماهیی داشت.آن گاه تصادفا این مرد قلاّب ماهیگیری خود را پرتاب کرد،آن قلاّب از سیّارهٔ ما پرید و مجموعهٔ شمسی را در نوردید و از کهکشان ما گذشت و داخل کهکشان دوّم و سپس مجموعهٔ شمسی معیّنی از آن کهکشان و همان ستاره و همان اقلیم و همان رودخانه شد و سر آن ماهی بدان قلاّب بند شد)! [۱۴]

« ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً آن گاه از آن نطفه،لخته خونی آفریدیم...» /۸ یعنی آن نطفه تبدیل به دو نطفهٔ پدر و مادر شد،و به یکدیگر پیوستند و لخته خونی شدند.

« فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً -پس از آن لخته خون،پاره گوشتی آفریدیم...» «المضغه»مقداری گوشت است که به اندازهٔ جویدن باشد.

« فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ -و از آن پاره گوشت استخوانها آفریدیم و استخوانها را به گوشت پوشاندیم؛بار دیگر بدو آفرینشی دیگر دادیم.در خور تعظیم است خداوند،آن بهترین آفرینندگان.» ملاحظه می شود که در آیات(۱۲-۱۴)هفت فعل آمده است که نقش ارادهٔ الهی را در تحوّلاتی که انسان از حالت گل تا تبدیل به بشری درست اندام می پیماید،بیان می کند.این هفت فعل عبارت است از:آفریدیم،قرار دادیم، آفریدیم،آفریدیم،پوشاندیم و دادیم،و این برای آن است که انسان تصوّر نکند این قانون طبیعی است که می آفریند،هرگز...بلکه خداست که مسلّط و مدبّر فراتر از قانون است« وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱) -و حال آن که از این مخلوق غافل

۱- ۱۴) -مؤمنون/۱۷.

نبوده ایم.» و از اینجاست که می گوییم امور انسان به دست خداست،پس انسان از لحاظ تکوینی تسلیم تدبیر اوست،چرا از لحاظ تشریعی و رفتاری سر سپردهٔ او نیست؟!در اینجا ملاحظه ای مهمّ وجود دارد و آن این است که خداوند در تمام مراحل نگفته است«تبارک اللّه-در خور تعظیم است خدا»مگر در مرحلهٔ آخرین که در آن عقل را به انسان داده است،و اینجاست که باید صاحب این فضل را تجلیل کنیم و بگوییم« فَتَبٰارَکَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِینَ -در خور تعظیم است خداوند،آن بهترین آفرینندگان».

[۱۵-۱۶]

« ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ لَمَیِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ تُبْعَثُونَ -و بعد از این همهٔ شما خواهید مرد*باز در روز قیامت زنده می گردید.» قرآن بدین گونه ما را از شناخت خود و دگرگونیهای آفرینش به قدرت خدا که هیچ چیز آن را ناتوان نمی سازد،می کشاند،و از قدرت خدا به زنده شدن بعد از مرگ و در نتیجه به مسئولیت،و همچنین می بینیم که روش قرآن همان یاد آوری حقایق علمی است برای غنی ساختن هشیاری انسان ۸/ با حقایق تا نقش و وظیفهٔ خود را در این عالم هستی احساس کند.

۲-اندیشیدن به هستی

[۱۷]

« وَ لَقَدْ خَلَقْنٰا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرٰائِقَ -و بر فراز سرتان هفت آسمان بیافریدیم...» هفت آسمان که هر یک را راهها و فلک آن و طبیعت آفرینش بر آن و پیرامون آن است.

کلمهٔ«طرائق»در اینجا چه معنی می دهد؟آیا همان آسمانهای هفتگانه است،یا راههای آنها؟و آسمانهای هفتگانه چیست؟آیا هفت غلاف و پوشش برای این ستارگان است که از آنها محافظت می کند؟یا همان هفت کرده است؟یا هفت کهکشان؟یا هفت عالم است؟که تمام کهکشانهایی که بشر تا کنون

شناخته و یا خواهد شناخت در آینده جزء یک عالم از آن عالمها قرار خواهد گرفت، و جز خدا و کسی که او بخواهد از رازش آگاه شود،نمی داند که در عالمهای دیگر چه وجود دارد؟ مهمّ این است که دقّت آفرینش خدا را همان گونه در یک نطفه می بینی که در آسمانها می یابی،و هماهنگی آفرینش میان نطفه و آسمانها دلیلی است فطری بر وحدت اندازه سنجی و تدبیر-سبحان اللّه-! « وَ مٰا کُنّٰا عَنِ الْخَلْقِ غٰافِلِینَ -حال آن که از این مخلوق غافل نبوده ایم.» پس خدا آسمانها را آفرید،و اوست که آنها را به تدبیر خود می گرداند،و بر آنها تسلّط مطلق دارد،و روش و سنّت او در تمام آفرینش نیز چنین است،نه چنان که یهود ادّعا می کنند که:او هستی را آفرید و سپس آن را هم چنان رها کرد.پس او -سبحانه و تعالی-گر چه برای زندگی قوانینی قرار داده،امّا هموست که آنها را چنان که می خواهد و هر گونه می خواهد جاری می سازد.

[۱۸]

سلطۀ او بر قوانین و سنتهای جاری،در حکمت رسای او تجلّی می کند،پس باران به طور تصادفی و بی حساب نمی بارد،بلکه برای مصلحت و زنده کردن زمین از آسمان می بارد.

« وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنّٰاهُ فِی الْأَرْضِ -و از آسمان به اندازۀ نیاز آب فرستادیم و آن را در زمین جای دادیم...» ۸/ بارانی که از آسمان می بارد به اندازۀ نیاز حال و آیندۀ زمین است،پس اگر تمام دریاها بخار شود و به ابرها و سپس به باران تبدیل گردد سیلها به وجود می آورد و کشاورزی و دامداری را نابود می کند،چنان که طوفان نوح(ع)کرد،و بر عکس این اگر بارانها کم شود و برای مردم کافی نباشد بی یقین از تشنگی می میرند،ولی آن که نیازهای انسان را آفرید در کنارش چیزهایی را به اندازۀ خود آفرید،پس در زمین مخزنهایی نهاد که آبهای زمستانی را برای تابستان نگه می دارند.

کسی که مخزنهای زیر کوه ها(چون غار جعیتا در لبنان) (۱) را دیده باشد می داند که خدا چگونه در زهدان این کوه ها مخزنهایی تعبیه کرده که باران زمستان را پذیرا می شوند تا در طول تابستان به صورت نهری جاری شود.

امّا آیا این حقیقت علمی بدین معنی است که باران از ارادهٔ خدا به دور است؟هرگز.

« وَ إِنّٰا عَلیٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ -و ما بر نابود کردنش توانا هستیم.» نمونه ای از فقدان بارندگی به ارادهٔ خدا،مطلبی است که دربارهٔ صحرای بزرگ افریقا می گویند،که روزی به سبب فرو ریختن بارانها بر آن دارای کشت و زرع و آباد بوده،اما اکنون به ندرت آسمان آن رنگ ابر به خود می بیند و دانه های شن،اگر بارانی بیاید،آن را به سرعت فرو می برند.

[۱۹]

پس از آن که خداوند یاد کرد که باران به ارادهٔ اوست و آن را فرو می بارد و هر وقت خواست آن را می برد،اکنون روند سوره دیگر بار بر می گردد و برخی منافع آب را توضیح می دهد که مهمترین و بزرگترین آنها تأثیرش در کشاورزی است،و این یاد آوری برای آن است که انسان فریب نخورد و دستخوش غرور نشود که چون خیرات و برکات را دید تکبر ورزد و از ستایش خدا باز ایستد.

« فَأَنْشَأْنٰا لَکُمْ بِهِ جَنّٰاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ لَکُمْ فِیهٰا فَوٰاکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ -با آن آب برایتان بوستانهایی از خرما و انگور پدید آوردیم.شما را در آن باغها میوه هایی بسیار است که از آنها می خورید.» افزون بر خوردن که انسان از باغها و بوستانها بهره می جوید، ۸/ نعمتهای دیگر در درختان وجود دارد.مگر نه این که جنگلها و مزارع باعث بارش آسمان می شوند و موجب افزایش ذخیره سازی آب زمین به سبب ایجاد حوضه های زیرزمینی آب و افزون شدن گوشت پرندگان و خوراک چارپایان می گردند،و از فرسودگی خاک و حرکت خزندهٔ شنهای روان صحرایی که برای شهرها خطرناک است جلوگیری

۱- ۱۵) -نمونهٔ آشناتر از این غارها،غار علی صدر در همدان است.م.

می کنند؟هم چنان که در برابر بادهای سوزان مقاومت می ورزند و هوا را در تابستان و زمستان لطیف می سازند،-و افزون بر همهٔ اینها-مواد اولیّهٔ صنایع گوناگون محسوب می شوند،و انسان در ساختن منازل و تهیهٔ لباس،و جاده سازی و پل سازی و امثال اینها بدان تکیه دارد.

و بر سر تمام اینها،فضاهای سبز و خرم را تشکیل می دهند که برای خرد و کلان دلپذیر و فرح افزاست.

این آفرینش خداست،پس ما را بنگر که او را چگونه شکر می گزاریم؟! [۲۰]

« وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنٰاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ - و درختی است که در طور سینا می روید.روغن می دهد و آن روغن برای خورندگان،نان خورشی است.» این درخت همان زیتون است و«طور»کوه کوچک باشد و«سینا»نام کوهی است که در آن مزارع زیتون وجود دارد،و هر جایی که در آن زیتون درختکاری شود در زبان عربی«سیناء»نامیده می شود.درخت زیتون درختی است مفید،و از فواید آن این که روغن می دهد و غذایی خوب«صبغ للآکلین» برای خورندگان تشکیل می دهد.

در این آیات خداوند از سه میوه نام می برد:خرما و انگور و زیتون که در واقع سود بخش ترین میوه ها برای انسان است و آدمی بدانها نیازهایی گوناگون دارد.

[۲۱]

همانند میوه ها،می بینیم که جاندارانی گوناگون به صورتی آفریده شده اند که ما می توانیم آنها را رام کنیم و از آنها بهره جوییم.

« وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعٰامِ لَعِبْرَةً -و شما را در چارپایان عبرتی است...» «العبره»کلمه ای است که از عبور گرفته شده،یعنی در حدود خود چیزها نایستیم،بلکه ۸/ از آنها به دلالتهایشان تحوّل یابیم و پی ببریم،پس چون شتر را دیدیم که مدّتی طولانی گرسنگی و تشنگی را تحمّل می کند و این مقاومت او به ما کمک می کند که بیابانهای پهناور را در نوردیم،و بسیاری منافع دیگر،نباید در این حدّ بمانیم و شتر را بزرگ داریم یا بپرستیم،بلکه بر ماست که آفرینندهٔ او را بزرگ

بدانیم و تجلیل کنیم.

« نُسْقِیکُمْ مِمّا فِی بُطُونِها -از آنچه در شکمشان است شما را سیراب می کنیم...» از شیر و فراورده های آن.

« وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ کَثِیرَهٌ -و از آنها شما را سودهای بسیار است...» از کرک و پشم و پوست آنها و...و...

« وَ مِنْها تَأْکُلُونَ -و از آنها می خورید.» گوشت و چربی آنها.

[۲۲]

و بعضی از چارپایان چون شتران و خران و استران و اسبان بدین کار می آیند که وسیلهٔ خوبی برای حمل و نقل باشند.

« وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ -و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.» و بدین سان می بینیم که زندگی سرشار از نعمتهای خداست،چارپایان در خشکی به ما سواری می دهند تا به دریا برسیم و آنجا کشتی را می یابیم که ما را به پهنهٔ دریا جابجا می کند.

سخن پایانی:

دل پاکیزه،و گوش باز و هوشمند،و دیدهٔ حقیقت بین شرط پذیرا شدن نور معرفت الهی است که از نشانه های آشکار او بر می خیزد و ساطع است،پس به هر جا بنگری هماهنگی و ترتیب و تنظیم و تدبیری می بینی، ۸/ و رابطهٔ عمیق میان آفریدگان و طبعا میان انسان و چیزهایی را که برای او آفریده اند می نگری.

انسان از زبده ای از گل آفریده شده و پروردگار او را در دگرگونیهایش رهبری کرده،آن گاه پس از آن که به جهان آمده است تمام موجبات رفع نیازمندیهای خود را برابر خویش حاضر و آماده یافته است.آسمان را چون سقفی محفوظ یافته و آب را دیده است که از آن آسمان فرو می بارد و آب اصل و مایهٔ هر خیر و برکت است،و کشاورزی را یافته که با نیازمندیهای گوناگون او تناسب

ص: ۱۶۵

دارد،و جانداران را دیده که برای او رام و تسخیر شده اند.آیا اینها او را بر آن نمی دارد که به پروردگار جهانیان فروتنی ورزد و تسلیم او باشد؟ /۸

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۳۹]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا
إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً ما سَمِعْنا بِهذا فِي آبائِنَا اَلْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ
فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّى حِينٍ (۲۵) قالَ رَبِّ اُنْصُرْنِي بِما كَذَّبُونِ (۲۶) فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اِصْنَعِ اَلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا فَإِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ
اَلتَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ اَلْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لا تُخاطِبْنِي فِي اَلَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷)
فَإِذَا اِسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى اَلْفُلْكِ فَقُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِي نَجّانا مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۲۸) وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبارَكاً وَ
أَنْتَ خَيْرُ اَلْمُنْزِلِينَ (۲۹) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ وَ إِنْ كُنّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰) ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنا فِيهِمْ رَسُولاً
مِنْهُمْ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۲) وَ قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اَلْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِي
اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ
(۳۴) أَ يَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلاّ حَياتُنَا اَلدُّنْيا
نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ كَذِباً وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قالَ رَبِّ اُنْصُرْنِي بِما
كَذَّبُونِ (۳۹)

معنای واژه ها

۲۵[جنّه]

:جنون،دیوانگی.

پروردگارا،اکنون که تکذیبم می کنند یاریم کن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در روند گفت و گو از ایمان در این سوره،این درس از سرانجام کسانی که بر خدا کبر و بزرگی فروختند و به رسالت الهی و نمایندهٔ آن ایمان نیاورند با ما سخن می گوید.این درس پس از یاد آوری قرآن از نشانه های خدا می آید،برای آن که گردنه ها و دشواریهایی را که از موانع راه ایمان و بزرگترین آنها استکبار است برطرف سازد.در آن هنگام نمایندهٔ ولایت در زمین پیامبر خدا نوح(ع)بود که قومش استکبار نمودند و بزرگی فروختند و به گفتار او گوش فرا ندادند و می پنداشتند که او

هـم چنـان بشـری است عـادی،پس ممکـن نیسـت کـه بـه گفتـه او سرسـپارند و در زمیـن خـود را برتر و فراتر انگاشـتند،آیا سرانجامشـان چه بود؟ خـدا به نوح فرمود که کشتیی بسـازد و چون سـاختن کشتی پایان یافت طوفانی همه جا را فراگرفت،آن گـاه خـدا آنچه را در آن کشتی بود نجـات داد و دیگران غرق کرد و قـدرت و علم خـدا در زمین به دست نوح ظهور و تجلّی کرد.

بنا بر این موجبی برای استکبار و بزرگی فروختن بر کسـی که نمایندهٔ این ولایت است وجود ندارد،و ما هیچگاه معتقد نیستیم که اگر او را رد کنیم این ردّ ما چیزی از واقعیّت را تغییر دهـد.زیرا او هم چنان ولیّ می مانـد خواه ما بپذیریم یا نپذیریم،و اگر ولاـیت تشریعی او را /۸ به رغبت و دلخواه خـود نپـذیریم از لحـاظ تکوینی بناچـار و نـاخواست خواهیم پـذیرفت،و مـا را در گذشتگان عبرت و پندی است.

در واقع ولاـیت نوح خود به خود و از جـانب او نبود بلکه ولاـیتی بود به فرمـان و به قـدرت خـدا،از این رو از پروردگـار خود درخواست که او را در منزلی مبارک که در آن خیر و امنیّت باشد فرود آورد.

داستان قوم نوح با دیگر اقوام بعـد از آن-که از سـرانجام پیشـینیان خود پند نگرفتند-تکرار شد.و این سنّت و قانون کلّی الهی است.خدا آنها را نابود کرده است زیرا پیامبر را تکذیب کردند و بر رسالت بزرگی فروختند و سببهای آن چنین بود:

۱-آنهـا به پیـامبر به نظر مـادّی می نگریسـتند چه کسـی را می خواسـتند که صـاحب مـال و مقام باشـد،امّا اگر پیامبر نظیر آنها بـود،می پنداشـتند کـه اگر از او اطـاعت کننـد زیـان خواهنـد دیـد،و فرامـوش کرده بودنـد که ارزش حقیقی انسـان به داشـتن ارزشهای معنوی و کردار و رفتار شایسته و در نتیجه به اذن خداست.

۲-گردنـهٔ اسـتکبار بود که دوّمین گردنه و مـانع در راه ایمـان به رسالتهـاست:شک در رسـتاخیز،از این رو گفتنـد:او شـما را به رستاخیز پس از مرگ و بعد از آن که خاک و استخوان شدید وعده می دهد.براستی که این وعده ای

است بعید،سپس گفتند:بلکه وعده ای دروغ و رستاخیز همین زندگی دنیاست که در آن می میریم و زنده می شویم.

آنها بـدین گمراهی خود ادامه دادنـد و نوح را تکذیب کردند که بر خدا دروغ می بندد و تصـمیم گرفتند که هرگز بدو ایمان نیاورند و سخنش را باور نکنند.

این تکذیب بر دل نوح(ع)آن بندهٔ صالح که شـناخت پروردگار سراسـر قلب تسـلیم شدهٔ او را فرا گرفته بود،و خود از خویشتن قــدرتی ســراغ نــداشت،ســخت گران آمــد،و بـه درگــاه پروردگــار خـود دعـا کرد و گفـت:« رَبِّ انْصُـرْنِی بِمـا کَـذَّبُونِ - پروردگارا،اکنون که تکذیبم می کنند،یاریم کن».

شرح آیات:

[۲۳]

در آیات پیشـین نعمتهای خدا را بر بشـر دیدیم،ولی از چه روست که می بینیم انسان با وجود تجلّی در همه چیز،به او ناسپاسی و کفر می ورزد،و میـان خود و شـناخت او پرده هـایی دروغین می آویزد و از نشـانه های ذات متعال او روی می گردانـد؟ « وَ لَقَدْ أَرْسَـلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ -هر آینه نوح را بر قومش فرسـتادیم،گفت:ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید.شما را خداوندی جز او نیست.آیا پروا نمی کنید؟» همانا تسلیم و سر سپردگی انسان به نیروهای دیگر است که او را از شـناخت خدا و فرمانبرداری از او دور می کند.این آیه مشکل قوم نوح را بیان می کند،آنها به نیروهایی دیگر سر سپرده بودند.آیهٔ بعدی به دو نیرو از آنها توجّه می افکند:

[۲۴]

نخست:خود پرستی که آنها را به جانب بزرگی فروشی نسبت به حق راند.

« فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً -مهتران قومش گفتند:این مرد انسانی است همانند شما،می خواهد بر شما برتری جوید.اگر خدا می خواست

فرشتگانی را می فرستاد...» اگر انسان حق را ملاک و میزان قرار می داد نه خود را،پروایی نداشت که به چه کسی تسلیم می شود،وقتی آن کس نمایندهٔ رسالت و رفتار الهی بود.

دوّم:تقلید از پدران.

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ -ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده ایم.» [۲۵]

این دو سبب بود که آنها را وادارد پیامبر خدا،نوح(ع)را متّهم به جنون کنند.

« إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ -او مرد دیوانه ای بیش نیست.یک چند بر او صبر کنید.» شناخت و معرفت به انسان نزدیک است و دسترسی بدان برای او آسان، ولی آدمی به کبریا تقلید یا کوردلی گرفتار می شود،و بدین سان تا می تواند از ایمان و معرفت دوری می گزیند.ما برای آن که ایمان را در نفوس خود بیافرینیم باید با کبر و بزرگی فروشی بستیزیم و قسمتی از عادات و تقلیدهای منفی خود را که پیشینیان بر آن می رفته اند تغییر دهیم /۸و بلکه حتی عادات نیکویشان را نیز که به علّت تغییر شرایط مناسب نیستند و شایسته تر است که عاداتی دیگر جایگزین آنها شود،ترک گوئیم.

نکته ای باقی است که ناگزیر باید از خلال داستان نوح و قومش گفته شود و آن این است که:آنها هنگامی که می خواستند رهبری الهی را انکار کنند اصلا خدا را انکار کردند،و برای آن که ایمان کامل شود التزام به رهبری الهی ناگزیر است و از این روست که پیامبر خدا(ص)گفت:

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرگش مرگ جاهلیّت است».

و امام علی(ع)راست و درست گفت وقتی که فرمود:

«کسی که حکیمی او را ارشاد و راهنمایی نکند هلاک می شود».

ص :۱۷۰

کسانی که رهبری الهی را انکار می کنند منحرفند،و بر آنهاست که در ایمانشان شک و تردید کنند،زیرا اگر واقعا مؤمن بودند نسبت به کسی که خدا بر آنها گماشته تسلیم می شدند و رهبری او را می پذیرفتند و زندگی خود را بر حسب فرمان خدا برنامه ریزی می کردند نه بر حسب پایبندی به گذشته،البته اصالت (اصول گرایی)نیکوست امّا نه به حساب بدعت گذاری در حدود موضوعی واقعی.

[۲۶]

«قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ -گفت:پروردگارا،اکنون که مرا تکذیب می کنند یاریم کن.» در واقع اطمینان آن پیامبر به حتمی بودن پیروزیش،و تأییدش از جانب خدا بود که او را واداشت چنین دعایی کند،و اگر این بر چیزی دلالت داشته باشد همان دلالت بر وجود ایمان مطلق به خدا نزد پیامبران و انبیاء و اولیاء است.

[۲۷]

وقتی نوح از قوم خود کفر و انکار را احساس کرد از خدا یاری خواست تا به آنها نشان دهد و برایشان روشن سازد که در عمل نماینده و مظهر ولایت الهی است،پس یاری بدو رسید،و این دلالت بر آن دارد که هر چه فشارها بر مأمور رسالت بیشتر شود و او به وظیفهٔ خود در اصلاح ادامه دهد همان قدر پیروزی و ۸/ یاری خدا نزدیکتر می شود،و پیروزی خدا به کسی که عوامل ذاتی و مادّی بدو کمکی نمی کند،به شرط آن که نهایت کوشش خود را به کار برد،بدو نزدیک است.

یاری خدا همواره به صورت غرّشها و زلزله ها نمی آید،بلکه بخشی از آنها بر دست مؤمنان جاری می شود.مگر نه پروردگاری که فرمان داد آسمان و زمین طوفانی هولناک پدید آورند می توانست برای نوح کشتیی بیافرینند،و سپس بدو فرمان دهد که بر آن سوار شود؟ولی او اراده کرد که نوح نیز خود در نجات خویش و کسانی که با او ایمان آورده اند مشارکت و همکاری کند.

در احادیث آمده است که پس از آن که نوح به درگاه پروردگارش دعا کرد جبرئیل برای او دانه هایی خرما آورد و بدو گفت:نجات تو در این است،آنها را بکار.وی آنها را کاشت تا درخت خرما شد و پس از سی سال بدو فرمان داد که

میوه را بخورد و دانه اش را بکارد،و همچنین بار دیگر،سپس به او فرمان داد که ساقه های خرما را بکند و از آنها کشتی بسازد،و هنگامی که آغاز به ساختن آن کرد،خداوند با علم و قدرت خود او را در رعایت خود داشت،و قومش چون بر او می گذشتند ریشخندش می کردند زیرا در سرزمینی کشتی می ساخت که اصلا دریایی نداشت.

«فَأَوْحَیْنٰا إِلَیْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنٰا وَ وَحْیِنٰا -به او وحی کردیم که کشتی را زیر نظر ما و به وحی ما بساز.» ما به تو نزدیکیم،به تو می نگریم و به تو مساعدت می کنیم.

گوییم:زیر نظر خدا یعنی زیر رعایت و سایهٔ او،و وحی،اشاره به علم و معرفتی است که خدا به نوح(ع)داد.

«فَإِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ -و چون فرمان ما در رسید و آب از تنور بیرون زد...» در نور الثّقلین (۱) آمده است«به نوح گفتند:چون دیدی آب از تنور بیرون می زند،تو و همراهانت در کشتی سوار شوید،از این رو چون آب از تنور فوران کرد همسرش او را آگاه ساخت و او سوار شد».

شاید آن تنور در جایی مرتفع نهاده شده بوده،و چون آب از آن فوران کرده دلیل بر حدوث امری است خارق قوانین طبیعی که واقع شده است و از این روست که آن را برای نوح(ع)علامتی برای آغاز طوفان قرار داده اند.

«فَاسْلُکْ فِیهٰا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ -و از هر جنسی دو تا و نیز کسان خود را به آن ببر.مگر آنان که پیش از این دربارهٔ آنها سخن رفته است...» زیرا آنها غرق خواهند شد.

«وَ لاٰ تُخٰاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ -و دربارهٔ ستمکاران با

ص:۱۷۲

۱- ۱۶) -ج ۳،ص ۵۴۳.

من سخن مگوی که آنها همه غرقه شدگانند.» این اشاره است به محبّت نوح به قوم خود،و این که چگونه امید هدایت آنها را داشت،ولی خدا او را از این که دربارهٔ ستمکاران با او گفت و گویی کند منع کرد.

[۲۸]

« فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ -چون خود و همراهانت به کشتی نشستید.» یعنی بدان سفینه(کشتی اقیانوس پیما).

« فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجّٰانٰا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ -بگو:سپاس خدایی را که ما را از مردم ستمکاره رهایی بخشید.» هنگامی که یاری خدا می رسد واجب است که او را سپاس گزاریم،و به یاد آوریم که پیروزی از خود ما نیست،و این برای آن است که دستخوش غرور نشویم،و خدا به نوح فرمود که او را سپاس گزارد تا قومش نپندارند که وی خداست و اوست که آنان را نجات داده است.

[۲۹]

« وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلاً مُبٰارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ -و بگو:ای پروردگار من،مرا فرود آور در جایگاهی مبارک که تو بهترین راهبرانی.» پس نپندار که نیازت به خدا تمام شده است،بلکه تو در هر لحظه بدو نیازمندی،پس آن کشتی در منطقه ای بی کشت و دام بر زمین نشست،و کلمهٔ برکت(مبارکا)دلالت بر همان چیزی دارد که دو کلمهٔ تکامل و رشد به علاوه مفاهیم و اندیشه های دیگر بر آنها دلالت دارد.و هنگامی که از خدا درخواست می کنیم در چیزی به ما برکت مرحمت فرماید و زندگی ما را بدان کامل کند از او درخواست می کنیم که در ابعاد زندگی تکامل به ما مرحمت کند.

و درخواست نوح از پروردگارش جایگاه مبارک را درخواست و دعایی است بر این که نزول او را بر زمینی که دورهٔ پایان نعمتهای خدا بر آن رسیده قرار ندهد، بلکه آغاز رشد و نمو و تکامل آن باشد.و در عمل هنگامی که بر زمین نشستند به بنای تمدّن آغاز کنند، ۸/ و به حساب گذشتگان نخورند و زندگی نکنند.مؤمنان نیز

ص :۱۷۳

وقتی پیروز می شوند و طاغوت را سرنگون می کنند می دانند که نقطهٔ آغاز کار است و از آن زمان مسئولیّت دشوارتر آنان در دنیای تکامل و تمدّن آغاز می شود.

[۳۰]

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ وَ إِنْ کُنّٰا لَمُبْتَلِینَ -در این داستان عبرتها و پندهاست،و ما همانا آزمایندگانی بودیم.» دنیا همه وقت بر یک شکل و هموار نیست،پس انباشته از دشواریها و مشکلات است،و مسئولیّت ما آمادگی برای زندگی در چنین دنیایی است،نه این که عزم و ارادهٔ خود را از دست بدهیم یا ارادهٔ ما در برابر دشواریها سست شود.

و در گفتهٔ خدا«و إن کنّا لمبتلین»تأکیداتی بر بلا و آزمایش وجود دارد.

[۳۱]

« ثُمَّ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ -و بعد از آنها مردمی دیگر بیافریدیم.» «قرن»در تعبیر قرآنی همان نسل یا امّت است.زیرا با یکدیگر هم قرن و معاصرند.ما نمی دانیم که آن نسل کدام بودند،شاید قوم ثمود بودند که با بانگ و خروشی بلند هلاک شدند،یا قوم عاد که از لحاظ تاریخی به قوم نوح نزدیکتر بودند.

شاید پنهان داشتن نام آنها بدین هدف است که آنها را به زمان ما نزدیکتر قرار دهد،و این که عذاب دروغگویان سنّت و قانونی است الهی که تنها به یک قوم بدون قومی دیگر یا عصری بدون عصر دیگر اختصاص ندارد.از این رو امیر مؤمنان-علیه السّلام-در حالی که قوم خود را اندرز می دهد،گوید:

«ای مردم،خداوند است خواسته است که بر شما جوری نرود و نخواسته است که شما را گرفتار بلا و آزمون کند،شکوهمند است گوینده ای که گفت(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ وَ إِنْ کُنّٰا لَمُبْتَلِینَ -در این عبرتها و پندهاست،و ما همانا آزمایندگانی بودیم) (۱) ».

خدا به ما جور و ستم نمی کند،بلکه ما را می آزماید،و بر ماست که همواره

۱- ۱۷) -همان مصدر،ص ۵۴۴.

از آن پروا داشته باشیم،چه ابتلا و آزمون به قومی بدون قوم دیگر اختصاص ندارد و همه در معرض آزمون قرار می گیرند.

[۳۲]

« فَأَرْسَلْنٰا فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ -و از خودشان به میانشان پیامبری فرستادیم که:خدای یکتا را بپرستید،شما را خدایی جز او نیست.آیا پروا نمی کنید؟» بار دیگر تأکید می کنیم:دعوت انبیا مجرّد یا ناقص نبوده است،بلکه دعوتی دارای دو جهت و صورت بوده:اول:ساقط کردن گردنکشان و طاغوتها،و دوم:بر پا داشتن حکم خدا،زیرا ولایت اولیاء او،و جواب قوم آنها دلیل بر همین است...

[۳۳]

« وَ قٰالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ -گروهی از مهمتران قومش گفتند...» اشرافی که سلطه و چیرگیشان بر مردم مورد تهدید قرار گرفته بود،آنهایی که قرآن آنها را«الملأ-مهتران»می نامد،آنها بودند که پیش از دیگران به مخالفت با پیامبران پرداختند،و چرا به مخالفت می پرداختند؟قرآن می گوید:

« اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْنٰاهُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا - آنان که کفر ورزیدند و دیدار آخرت را دروغ شمردند و در این دنیا به ایشان عیش و نعمت داده بودیم...» پس سببها سه چیز است:

۱-کفر آنان،و پرده افکندشان میان خویشتن و حقیقت.

۲-تکذیبشان نسبت به آخرت.

۳-شاد خواری و عیش و عشرتشان در زندگی دنیا،و سرمستی و غرورشان از نعمتها.آنجا که شادخواریشان بدین دعوت مورد تهدید قرار گرفت،زیرا بر پایه ظلم و ربودن مال دیگران و بهره کشی بنا شده بودند و رسالتها با تمام این امور مبارزه می کنند.

(گفتند)« مٰا هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّٰا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّٰا تَشْرَبُونَ -این مرد انسانی است همانند شما،از آنچه می خورید می خورد و از آنچه

می آشامید می آشامد.» ٨/ یعنی این از طبقه و طبیعت شماست،پس او را اطاعت نکنید،و هر گاه بدانیم که بیشتر گردنکشان و طاغوتـان مردم سـاده را بـدین سـان گمراه می سازنـد که عنصـر و نژاد آنان از نژاد دیگر مردم برتر است و آنان از نظر ذاتی و ارثی از دیگران متمایزنـد و نیرومنـدتر و توانگرتر از دیگراننـد،آن گـاه بعـدی از ابعاد این آیه را در می یابیم،باری این بزرگ مآبان!به مردم می گوینـد:ما از انبیاء سـزاوارتریم به طاعت و باید از ما فرمانبرداری کنید،زیرا انبیاء خود از طبقهٔ محرومانند،مثل شما می خورند و مانند شـما می نوشـند پس شایسـتگی رهبری ندارند،در حالی که ما -یعنی طاغوتان گردنکشان-در خورد و خوراک از دیگر مردم متمایز و برتریم.

[٣۴]

« وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ -و اگر از انسانی همانند خود اطاعت کنید زیان کرده اید.» وقتی زندگی انبیاء را مـورد بررسـی قرار می دهیـم می پنـداریم ایشـان مردانی تنومنـد و بلنـد بالاـ بـوده انـد و ایشـان را درون هـاله ای از ارزشـها و اعتبارهـای مـادّی به تخیّل در می آوریم،اما اگر تصوّر کنیم که ایشان مردمی بوده انـد چوپان،با جامه های درشت و ژنـده و با این همه یکی از همانـان نزد فرعـونی می آیـد که در کـاخ بـا شـکوه خویش بر اریکـهٔ قـدرت و شوکت نشسـته و لشـکریانش پیرامونش صف کشـیده انـد،و شـهرت و آوازه اش آفاق را در نوردیـده و آن گاه این چوپان عادی از آن سـلطان والا جاه می خواهد که از او اطاعت کند و فرماندهی را بدو سپارد،آن گاه میزان دشواری ایمان آوردن به ایشان را در می یابیم.

[٣۵]

« أَ يَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُراباً وَ عِظاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ - آیا به شـما وعـده می دهد که چون مردید و خاک و اسـتخوان شدید،شـما را از گور بیرون می آورند؟» آیا ممکن است خاکهای پوسـیده دیگر بار باز گردد و اسـتخوانهای پوک و پوسـیده بشری شود؟! [٣۶]

« هَيْهاتَ هَيْهاتَ لِما تُوعَدُونَ -این وعده ای که به شما داده شده

است بعیـد است،بعیـد.» یعنی بعید است آنچه رسولان وعده داده اند تحقّق پذیرد،و انسان دیگر بار پس از مرگ زنده شود.در این مـورد احتمـالی دیگر برای این کلمه وجـود دارد و آن این که کفّـار امور را به عقب افکنـده می انگاشـتند و به آینـدهٔ دور موکول می پنداشـتند تا آنجا که می گفتند اگر رستاخیزی هم حقیقه وجود داشته باشد موکول به زمانی بس بعید و بسیار دور از روزگار ماست،همچنین گناهکاران نیز جزای اعمال را موکول به آینـده ای بسـیار دور می انگارند.و در دعا آمده است:«مرا بر گریسـتن بر خویشـتن کمک فرمای چه عمر خود را به آرزوجویی و به آینـده افکندن تباه کردم»و در حدیث آمده است که بیشتر چیزی که دوزخیان از آن شکایت می کنند همان«به آینده افکندنها،و خواهم کردنها»است.

[۳۷]

« إِنْ هِيَ إِلّاٰ حَيٰاتُنَا الـدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ -جز همین زنـدگی دنیوی ما هیچ نیست،به دنیا می آئیم و می میریم و دیگر بار زنده نمی شویم.» /۸ منبع و سرچشمهٔ این اندیشه کفر نسبت به خدا و شک کردن در قدرت ذات متعال اوست.

[۳۸]

آن گاه تهمت را متوجّه شـخص پیامبر و رسول کردنـد،اوّل گفتنـد او مردی است هماننـد شـما،سـپس ادّعا کردند که افکار او خطاست و اکنون بدو نسبت افترا بر خدا می دهند.

« إِنْ هُوَ إِلّاٰ رَجُلٌ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً وَ مٰا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ -این مردی است که به خـدای یکتا دروغ می بندد و ما به او ایمان نمی آوریم.» ایمـان حق است،و روز آخرت حق است،ولی تمـام اینها وقتی در کردار شایسـته نمودار نشود و در نظام اجتماعی در زنـدگی دنیا مجسّم و متبلور نگردد،چه سودی دارد؟ این گروه با پلیـدی و مکرشان همانند تمام گمراه کنندگان و راهزنان جریان تاریخند که کوشیدند دین را از دنیا جدا سازند،میان ایمان به خدا از یک سو و تطبیق

نظام دینی موجود بر زمین از سویی دیگر،از این رو گفتند:خدا حق است،ولی این مرد(رسول)نمایندهٔ او در زمین نیست و ولایتی از جانب او ندارد.

[۳۹]

سرانجام وقتی پیامبرشان از آنها مأیوس شد به درگاه پروردگار خویش دعا کرد:

«قالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِما کَذَّبُونِ -ای پروردگار من!اکنون که تکذیبم می کنند،یاریم کن.» این است آن کلمه ای که نوح(ع)گفت و چنان آثاری بر جای نهاد که در طول زمان آیت و نشانه و عبرتی برای مردمان شد،و خداوند بدین سان به کسی که ارزشها را بر خویشتن تطبیق می دهد یاری می رساند.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۰ تا ۴۹]

اشاره

قالَ عَمّا قَلِیلٍ لَیُصْبِحُنَّ نادِمِینَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ اَلصَّیْحَهُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْناهُمْ غُثاءً فَبُعْداً لِلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ (۴۱) ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِینَ (۴۲) ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا کُلَّ ما جاءَ أُمَّهً رَسُولُها کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ (۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ (۴۵) إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالِینَ (۴۶) فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ (۴۷) فَکَذَّبُوهُما فَکانُوا مِنَ اَلْمُهْلَکِینَ (۴۸) وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۴۹)

نصیب مردم ستمکاره دوری از رحمت خدا باد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از آنجـا که قرآن به خودی خود شـفاست،و از آنجا که سورهٔ مؤمنون به درمان نفوس بیمار از طریق عبرتهای گذشـتگان برای پاکسازی دلها می پردازد و دلها را به نور درخشان ایمان پیوند می دهد،و از آنجا که ایمان امری مختص به قومی خاصّ نیست و متعلّق به تمام اقوام است،رونـد قرآنی در اینجا سـرانجام کسانی را یاد آور می شود که به تکـذیب پیامبران پرداختنـد و امثال آنان را بیم می دهد که هنگامی که عذاب الهی بر آنان فرود آید نادم و پشـیمان خواهند شد و در خواهند یافت که آن عذاب هولنـاک نتیجه و پـاداش کارهای خودشان است،و همچنین آن بانگ غریو آسایی که یکی از اقوام پیشـین را فرا گرفت سـزای عادلاـنه غفلت و بی خبری و انکارشان بود که آنان راماننـد خس و خاشاکی دسـتخوش سـیل خروشان کرد و گرفتار لعنتشان ساخت و از آنجا که مردمی ستمکاره بودند از رحمت خدا دور ماندند.

آن گاه خداونـد قومی دیگر بیافریـد و سـنّت ذات متعال او دربارهٔ ایشان نیز جریان یافت،و هر بار به تکـذیب پرداختند به آنان مهلت داد تا مـدّتشان سپری شـد و اجلشان فرا رسـید،امّا آن لحظه که مهلتشان سـر رسـید هیـچ تأخیر و تقـدیمی در آن نبود،و پیامبران یکی پس از دیگری آمدنـد ولی آن مردم ایشان را تکـذیب می کردند، از این رو خداوند نیز آن اقوام را یکی پس از دیگری هلاک کرد تا سرنوشتشان تبدیل

به داستانهای اندوهبار و قصه هایی عبرت آموز شد و هیچ اثری از وجودشان باقی نماند جز آن که در حافظهٔ تاریخ عبرتها و مثالها و نیز نعمتهای الهی از آنها به یادگار ماند و از آنجا که ایمان نیاوردند از رحمت خدا دور و محروم ماندند.

به نظر می رسد زندگی این اقوام تقریبا شبیه یکدیگر بوده است،ولی در مورد فرعون و همراهانش وضع تفاوت داشته و از این رو نام او جداگانه آمده است،بدین معنی که موسی و هارون را پروردگارشان نزد آنها فرستاد و آنها گردنکشی و استکبار کردند و به طغیان و گردنکشی در زمین پرداختند و گفتند:شگفتا!چگونه است که این دو به ما فرمان می دهند به ایشان ایمان بیاوریم و از آنها اطاعت کنیم در حالی که قومشان همهٔ ما را عبادت می کنند و می پرستند؟!و این تکبّر و گردنکشی آنها را خوار و ذلیل ساخت و به تکذیب آن دو فرستادهٔ الهی پرداختند،و از این رو سنّت جاری الهی در خصوص هلاک کردن تکذیب کنندگان در حق آنها نیز جاری و ساری گردید.

امّا خداوند ارادهٔ هلاک آنان را نفرموده بود بلکه می خواست آنها را هدایت کند و از همین رو بود که پیامبری همراه با کتابی رهنما نزد آنان فرستاد.

شرح آیات:

[۴۰]

پس از آن که یکی از پیامبران(هود یا صالح)قوم خود را دعوت کرد،و آنها بر ضد او گردنکشی کردند و بدو بزرگی فروختند،وی از درگاه خداوند مسئلت کرد که او را یاری کند،آن گاه خطاب الهی چنین نازل شد:

« قٰالَ عَمّٰا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نٰادِمِينَ -گفت:به همین زودی از کرده پشیمان می شوند.» پس پایانشان نزدیک است و خواهند دانست که چنان سرانجامی نتیجه کردار خودشان است،و پشیمان خواهند شد.بیان الهی که گوید:(عمّا قلیل- به زودی)برای آن است که آنها پاداش خود را دور و بعید می شمردند و می گفتند:

«دور است،دور است».

ص :۱۸۰

« فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَهُ بِالْحَقِّ -پس به حق بانگی سخت آنان را فرو گرفت...» در قرآن کلمهٔ«به حقّ»بسیار تکرار شده،خدای تعالی گوید:

«إنا ارسلنا رسلنا بالحق-ما رسولان خود را به حقّ فرستادیم.» « إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً -ما تو را به حق مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.» و امثال این.کلمهٔ«بالحقّ»چند اندیشه را می رساند:

۱-زندگی بر پایهٔ سنّتها و قوانینی نهاده شده که هیچ کس نمی تواند از آنها تجاوز کند و بر ماست که خود را با آن سنّتها و قوانین سازگار سازیم،و گرنه ارادهٔ خدا اقتضا می کند که خود را با آنها تطبیق دهیم،مانند کافری که به خدا سجده نمی کند ولی علی رغم او سایه اش به درگاه حق سجده می گذارد و بر خاک کشیده می شود.

۲-این قوانین و نظامها عبث و بیهوده و بدون حکمت نیست و تساهل بر نمی دارد،و اگر انسان با آنها مخالفت ورزد خود هلاک و نابود می شود.

۳-براستی قدرت و تدبیر خداوند محدودیّتی ندارد ولی با وجود این -ذات متعال او-چیزی را بدون همین قوانین و سنّتهایی که خود وضع کرده انجام نمی دهد مگر در حالات و مواردی خاصّ زیرا او خود فوق این قوانین است.

پس از لحاظ نظری قدرت خدا فوق هر قدرتی است،امّا ذات متعال او خود ابا دارد که عدالت را در عالم هستی جز به رحمت و حکمت مجری سازد،پس هر گاه اراده کند انسانی را گرفتار عذاب سازد آن عذاب را به اندازهٔ گناه او و به روشی متناسب با آن فرو می فرستد.

پس کسی را که آب را می پرستد در نیل غرق می کند و آن را که به نیروی خود می بالد به وسیلهٔ تند باد بر می اندازد،و بر سر متکبر بانگی از بالا می فرستد،و این بانگ که در این درس از آن سخن می رود بانگی است حق و برای آن برخاسته است که حق را به مرحلهٔ تطبیق و اجرا درآورد.

« فَجَعَلْنٰاهُمْ غُثٰاءً -پس مانند زباله خشکشان کردیم...» الغثاء همان زباله و زوایدی است که هنگام سیل گرد می آید یا در پشت بندهای رودها جمع می شود،آلودگیها و زوایدی که برای انسان سودی ندارد،و پایان متکبران نیز چنین است و هلاک آنها عاطفهٔ هیچ کسی را بر نمی انگیزد،زیرا مردمی ستمکارند و از این رو لعنت شبانه روزی بدرقهٔ راهشان می شود.

« فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ -ای نصیب مردم ستمکاره دوری از رحمت خدا باد.» [۴۲]

هنگامی که خدا آنان را هلاک می کند هیچ توجّهی به آنان ندارد زیرا وجودشان هیچ چیزی به ملک او نمی افزاید و از عدم و هلاکشان هیچ کاستی و خسرانی حاصل نمی شود،از آنجا که« أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - (۱) چون بخواهد چیزی را بیافریند،فرمانش این است که می گوید:موجود شو؛پس موجود می شود.» ۸/ از این رو قومی دیگر را جز آنها بیافرید.

« ثُمَّ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ -و بعد از آنها مردمی دیگر بیافریدیم.» [۴۳]

و هر یک از امّتهای این نسلها را اجل و مهلتی محدود بود.

« مٰا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهٰا وَ مٰا يَسْتَأْخِرُونَ -هیچ ملّتی از اجل خود نه پیش می افتد و نه تأخیر می کند.» یقین آدمی بدین حقیقت که فرصت دنیا محدود است و چون اجلش فرا رسد نمی تواند آن را به تأخیر اندازد او را بر آن می دارد که از پروردگار خود پروا داشته باشد و پرهیزگاری کند زیرا می داند که پایانش مهلتی است که بر شخص او معلوم نیست و هر لحظه ای ممکن است عذاب او را در بر گیرد.

آیات قرآنی عادتا به جماعت و گروه(امّت،ملّتها یا طائفه،...)اشاره

۱- ۱۸) -یس ۸۲/.

می کند زیرا انسان طبعا مدنی و اجتماعی است و خواه و ناخواه در برابر دیگران مسئولیّت دارد.

[۴۴]

سنّت خداوند در زندگی بر این جاری است که برای هر امّتی راهنما و پیامبری می فرستد.

« ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا -سپس پی در پی پیامبران خود را فرستادیم...» که یکدیگر را در خصوص همان برنامه و همان هدف تأیید می کردند.

« كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً -هر بار که پیامبری بر ملّتی آمد تکذیبش کردند و ما نیز آنها را از پس یکدیگر به هلاکت رسانیدیم...» هم چنان که خدا پیامبران را یکی پس از دیگری می فرستاد،آن امّتهای تکذیب کننده را نیز یکی پس از دیگری به هلاکت می رساند.

« وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ -و آنها را به داستانهای اندوهبار تبدیل کردیم...» کلمۀ«احادیث»در اینجا جمع احدوثه است نه جمع حدیث،و أحدوثه به معنی حادثۀ ناگواری است که دهان به دهان نقل می شود و موجب عبرت می گردد.

« فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ -ای نصیب مردمی که ایمان نمی آورند دوری از رحمت خدا باد.» یعنی محرومیّت و دوری از رحمت و حق نصیب آنان باد.

[۴۵]

یکی از امّتهایی که خداوند برای آنها پیامبرانی فرستاد و آنها ایشان را تکذیب کردند امّت فرعون بود.

« ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسى وَ أَخاهُ هارُونَ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ -آن گاه موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلایل روشن فرستادیم.» مراد از آیات همان تورات است،امّا«سلطان اللّه»یا قدرت خدا همان اژدها و دیگر نشانه ها و معجزات بود.

[۴۶]

« إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ -نزد فرعون و مهتران قومش...»

در اینجا مقابله و رویارویی است.در یک سو موسی و هارون قرار دارند و در سوی دیگر فرعون و مهتران قوم او،و بدین سان تمام پیامبران به نزد طاغوتان زمان خود و اطرافیان جیره خوار و صاحبان منافع و مصالح پیرامون آنها اعزام شده اند.

هر کس در داستان موسی و فرعون نیک بیندیشد در می یابد که این قضیّه موضوعی بسیار عظیم بوده است.چه خداوند دو تن(موسی و هارون)را به رسالت می فرستد و این امر نشان از عظمت مسئولیّت دارد.مسئولیّت انتقال تمدّن از مردابی عفن که فرعون و گروه او در آن دست و پا می زدند به قلّهٔ رفیع و شامخ یکتاپرستی و ایمان،و موسی از بزرگترین پیامبران خداست،و داستانهای موسی شبیه و نزدیک به واقعیّت وضع امّت اسلامی است،زیرا بشریّت هم چنان در شرایطی شبیه به همان دورانی که قوم موسی می زیستند به سر می برد،هنوز مستکبران،قوم فرعونهای زمین دیگر مردم را به استضعاف می کشند،و آنان را گروه گروه و متفرّق می سازند،و خود بناحق در زمین بزرگی می فروشند.از این رو ما نیازمندیم که بدین داستان نیک بیندیشیم تا هشیاری و عزم و جهادمان افزون شود تا خداوند اذن پیروزی و نصرت را به ما مرحمت فرماید.و از همین روست که قرآن نزدیک به هفتاد بار این داستانها را یادآور شده و به عبارات گوناگون باز گفته است.

امّا آیا فرعون و مهتران قوم او سخن پیامبر خدا،موسی و برادرش هارون(ع) را پذیرفتند؟هرگز...

« فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً عٰالِينَ -پس گردنکشی کردند که مردمی برتری جوی بودند.» گاه ممکن است انسان استکبار ورزد و بزرگی بفروشد ولی از دستمایه های استکبار چیزی نداشته باشد از این رو او را خوار و حقیر و فقیر می بینی...ولی گاه انسان استکبار می ورزد و دستمایه های ظاهری این بزرگی فروشی را نیز فراهم آورده،مانند فرعون که در زیر قصر او نهرها روان بود و بر ملّت مصر تسلّط داشت و زمام زندگی آنان را در قبضهٔ قدرت ظاهری خود گرفته بود.

[۴۷]

از این رو چون موسی و برادرش به رسالت نزد آنان آمدند،آنها آن دو

را تکذیب کردند.

« فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ -و گفتند:آیا به دو انسان که همانند ما هستند و قومشان بندگان ما بودند،ایمان بیاوریم؟» و چرا نگفتند که آن دو بندگان مایند و ما را می پرستند؟ برای این که در واقع آن دو فرعون را نمی پرستیدند و به طاغوت تسلیم نشده بودند،بلکه قوم آن دو(یعنی بنی اسراییل)بودند که به فرعون و اطرافیانش تسلیم شده و سر سپرده بودند.

[۴۸]

« فَكَذَّبُوهُما فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ -آن دو را تکذیب کردند و خویشتن را به هلاکت افکندند.» به وسیلۀ غرق شدن.

[۴۹]

« وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ -هر آینه ما به موسی کتابی دادیم،باشد که هدایت شوند.» کتابی که خداوند به وسیلۀ موسی برای آنان فرستاد بدین هدف بود که آنها را به راه راست هدایت کند،ولی آنان از آن کتاب بهره ای نبردند.

براستی خداوند مردم را برای این نمی آفریند که گروهی هلاکشان سازد، بلکه برای آن که با رستگاری به آنان رحمت کند و در دنیا رهنماییشان کند و در آخرت بهشت را نصیبشان سازد،اما این خود مردمند که این همه را رد می کنند و چنین سعادتی را نمی پذیرند.

تمام این آیات از ما دعوت می کند که بدانها بیندیشیم و آنها را بر خویشتن و اجتماع خود تطبیق دهیم،پس ما می توانیم که یا موسی شویم و یا فرعون،و این در صورتی است که در زندگی حامل رسالت موسی باشیم ۸/ یا رهسپار وادی گمراهی فرعون.در حدیث آمده است:

«خوشا بر آن کس که از هواپرستی فرعون سر بتافت،و به پرهیزگاری موسی گردن نهاد»و هر چند راهها و گونه های عذاب متفاوت و مختلف است، انتقام الهی در حقیقت یکی و یکسان است و بر ماست که اگر از راه هدایت خدایی

انحراف جستیم هرگز عذاب را از خود دور نشماریم و نپنداریم که بی مجازات خواهیم ماند.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۰ تا ۶۲]

اشاره

وَ جَعَلْنَا اِبْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (۵۰) يَا أَيُّهَا اَلرُّسُلُ كُلُوا مِنَ اَلطَّيِّبَاتِ وَ اِعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (۵۴) أَ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي اَلْخَيْرَاتِ بَلْ لاَ يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ اَلَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ (۵۹) وَ اَلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي اَلْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱) وَ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (۶۲)

معنای واژه ها

۵۳[زبرا]

:کتابهایی.

ص :۱۸۶

مؤمنان چه کسانند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از آنجا که سورهٔ مؤمنون ما را یاد آور واقعیّت ایمان می شود،این درس در این سورهٔ مبارک-چنان که پیداست-به بیان مقیاس و محک حقیقی مؤمن اختصاص یافته است.در حالی که در درسهای پیشین سرانجام انکار و عناد با اصل ایمان یاد آوری شده است.

مریم و پسرش(ع)دو آیت و نشانه اند که پروردگار آن دو را در قرارگاهی بر شده از زمین که در آن جای آسایش و آب روان وجود داشت مسکن و مأوی داد،و این دلیل بر آن است که خداوند-سبحانه و تعالی-پیامبران را برای آسایش بشر فرستاده است،و از این روست که به ایشان امر فرمود که از چیزهای پاکیزه و خوش بخورند و کار نیک و شایسته انجام دهند.

راه پیامبران یکی است،گر چه اهل کتاب با یکدیگر اختلاف یافتند و به سبب اموال و فرزندانی که به دست آوردند به گروه هایی پراکنده شدند و هر یک به گروه خود دل بستند و شادمان گشتند،و پنداشتند که خداوند،هم چنان خیرات و برکات را بر آنان فرو می بارد،و در نیافتند که شاید این استمرار خیرات نوعی استدراج باشد که آنان را پلّه پلّه به سوی سرانجامی تلخ روانه کند تا وقتی مهلتشان سر آمد گریبان آنان را بگیرد.

امّا نیروی ایمان را نزد کسانی می یابیم که مهربان و دلسوزند،از بیم خدا اندیشناکند،و به آیات و نشانه های او پاسخ مثبت می دهند،برای پروردگار خود شریک نمی تراشند،و حتی در آنچه به درگاه خدا تقدیم می کنند اطمینان کامل

ص :۱۸۷

ندارنـد و هم چنـان /۸ بیمناکنـد زیرا ایمـان دارنـد که به سـوی پروردگـار خود بـاز می گردنـد و بایـد جوابگوی اعمـال خود باشند.از این رو در انجام دادن کارهای نیک شتاب می ورزند و در این کار بر یکدیگر پیشی می جویند.

البته این سـخن بدین معنی نیست که خداوند آنان را سر تا سر در مسئولیّتها غرقه ساخته،بلکه پروردگار مهربان ما هیچ کس را جز به اندازهٔ طاقت و توانش مکلّف نکرده و خداوند تمام اعمال ایشان را به سود آنان می نویسد و ثبت و ضـبط می کند و در این مورد به ایشان ظلم و ستمی نمی شود.

این است راه هدایت و رستگاری مؤمنان.بگذارید ما نیز بدین راه رهسپار شویم.

در آیات این درس مقیاسهایی دقیق برای ایمان می یابیم که اندک خللی در آنها نیست.

شرح آیات:

اشاره

[۵۰]

هـدف از گرد آمـدن مؤمنـان دشوار سـازی امور بر مردم نیست،بلکه مراد پـاکیزه سـاختن و پـاک کردار نمودن آنهاست تا از نعمتهـای خـود بیشـتر سـود برنـد،و دیگر این که مـورد رحمت خـدا قرار گیرنـد.و بیـان این مطـالب و تجسّم آنهـا در وجـود و زندگانی عیسـی و مادرش مریم(ع)است که خداوند آن دو را در قرارگاهی آرامبخش قرار داد که ایشان را در بر گیرد و آبی زلال و گوارا به آن دو بزرگوار بنوشاند.و بدین سان است که خداوند برای پیامبران و مؤمنانی که از خطّ آنان پیروی می کنند اراده فرموده است که چیزهای پاکیزه بخورند و کارهای نیک و شایسته انجام دهند و خدا را سپاس گزارند.

بر آدمی حرام است که نعمتهای خـدا را بخورد و با انجام دادن کارهای پلید نسـبت بدو نافرمانی کند،هم چنان که حرام خوار نمی تواند کارهای نیک و شایسته را به صورت کامل خود انجام دهد،مگر نه آن که پروردگار سبحان ما می گوید:

« وَ الَّذِی خَبُثَ لاٰ یَخْرُجُ إِلاّٰ نَکِداً (۱) -و زمین بد،جز اندک گیاهی از آن برنیاید»؟! « وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً -و پسر مریم و مادرش را آیتی ساختیم...» مریم بی آن که همسری داشته باشد عیسی را بزاد و عیسی نیز در حالی که کودکی در گهواره بود با مردم سخن گفت(و این هر دو از نشانه ها و آیات الهی است).

« وَ آوَیْنٰاهُمٰا إِلیٰ رَبْوَةٍ ذٰاتِ قَرٰارٍ وَ مَعِینٍ -و آن دو را بر بلند جایی که قرارگاهی و آب روان داشت جای دادیم.» /۸ پس از آن که آن دو به مسکن نیاز داشتند،خداوند آن مأوی را که زمینی مرتفع بود و امتیازاتی داشت برای آن دو فراهم کرد،امتیاز این قرارگاه آن بود که از حشرات و موجبات بیماریها به دور بود،و چنین است که وقتی پروردگارمان به ما امر می کند تیمّم کنید می گوید:« فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً (۲) -بر خاکی بلند و پاکیزه تیمّم کنید».

یکی از معانی«صعید»بخشی مرتفع از زمین است،و در علم زمین شناسی آمده است که زمینهای مرتفعی که دارای آب نیز باشند از لحاظ ایمنی و کشاورزی و بهداشتی بهترین جایها هستند.

مفسّران از خود می پرسند:این قرارگاه مرتفع کجا بوده است؟آیا شهر ناصره در فلسطین بوده،که مریم-علیها السّلام-از بیم جان پسر خود،عیسی -علیه السّلام-از گزند یهودیان بدانجا پناه جسته است؟ یا منطقه ای مخصوص در مصر بوده که مریم و پسرش مدّتی چند در آن زیسته اند؟

۱- ۱۹) -الاعراف/۵۸.

۲- ۲۰) -النساء/۴۳.

آیا در دمشق یا در شهر رمله بوده که آن دو چندی در آنجا زیسته اند؟ و یا جز همان محلّی نبوده است که مریم در پیرامون خود بیت المقدّس وضع حمل کرده است (۱) .

در روایتی پشت در پشت از امامان باقر و صادق-علیهما السّلام-آمده است که:

«الربوه-(جای مرتفع)،حیرهٔ کوفه و اطراف آن است و القرار (قرارگاه)،مسجد کوفه،و المعین(آب گوارا)فرات است». (۲)

به هر صورت،در این آیه درسی است دربارهٔ انتخاب و گزینش جایی مناسب برای سکونت،چنان که در آیهٔ بعد ما را یاد آور ضرورت انتخاب چیزهای پاکیزه برای خوراک می شود.

[۵۱]

این نعمتها برای آن است که جسم آدمی نیرو گیرد و بر پای بماند، ولی هدف دورتر از آنها این است که انسان جسم و پیکرش را برای خیر خود و مردم به وسیلهٔ کردارهای نیک به کار گیرد.

این ندای خداوند به تمام پیامبران و پس از ایشان به مؤمنان بوده است که بخورند،امّا تنها نه برای آن که زندگانی کنند یا از این نعمتها لذّت برند،بلکه برای آن که کردارهای نیک و شایسته کنند.

«يٰا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ -ای پیامبران،از چیزهای پاکیزه و خوش بخورید و کارهای شایسته کنید که من به کارهایی که می کنید آگاهم.» مسئلهٔ مهمّ در کردار این است که خالصانه و فقط برای خدا انجام گیرد تا نتایج خود را-در دنیا و آخرت-به بار آورد.و آیا جز کسانی که همواره نظارت خدا را بر خویشتن و علم و آگاهی او را بر خود احساس می کنند،خالصانه و تنها

ص: ۱۹۰

۱- ۲۱) -رجوع کنید به تفسیر نمونه،ج ۱۴،ص ۲۵۲.

۲- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۴۴.

برای خـدا کار می کننـد؟!بر مؤمنان واجب است که به موجب آنچه شـرع و عقل به آنان فرمان می دهـد و به ایشان دیکته می کند،بی آن که به خرسندی مردم چشم داشته باشند،عمل کنند.

پیداست که اسـلام مردم را به عقل و خردشان ارجاع می دهد،خردی به دور از هوی و فشارها که خداوند همان را حجّت میان خود و بندگان قرار داده است.

پس چیزهای پاکیزه و خوشـی که این آیه ما را به بهره گیری از آنها فرا می خواند، چیزهایی که عقل و خرد را اسـتوار سازد،و همچنین است مراد از کردارهای شایسته.شـرع عقل را به تکاپو می افکنـد و آن را متبلور می سازد و بدان شـکل می بخشد.در حدیث آمده است:

«خرد سفیری است پنهان و سفیر خردی است آشکار».

[۵۲]

مقیاسـهایی که خداوند سبحان برای سنجش ایمان وضع کرده،چنان است که حقیقت بسیاری از کسانی را که ادّعای ایمان می کننـد آشـکار می سازد، زیرا مقیاس ایمان و حقیقت آن نه آن چیزی است که بشـر ادّعا می کند یا بدان باور دارد،بلکه چیزی است که خداوند به عنوان قانون و سنّت الهی وضع کرده و خود از واقعیّت هر انسان و هر اجتماعی به خوبی آگاهی دارد.

دشواری قضیّه در این است که انسـانی که در احسـاس ساده به ایمان راستین خویش غرق شـده و چنین پنـداری به سـرش راه یافته خطای این ادّعای خود را جز بعد از فوت وقت در نمی یابد.یعنی هنگامی که مرگ او را از سـرای آزمون و کار و کردار به سرای حساب و پاداش منتقل می کند و در آنجا نمی تواند هیچ چیزی را در مورد خویش تغییر دهد یا جبران کند.

بنا بر این ناگزیر باید مقیاسهای شخصی خود را به کناری بگذاریم و به جست و جوی مقیاسها و میزانهای حقیقی الهی بر آییم که حجّت میان ما و خداوند سـبحان به هنگام حساب و پاداش است.نه برای آن که دیگران را قانع سازیم که مؤمن هستیم،زیرا آنان با دیدن انجام دادن شعائر ظاهری به وسیلهٔ ما یا خودشان بدین امر قانع می شوند که انجام دهندهٔ این شعائر و ظواهر مؤمن است،وانگهی آدمی

از این گونه قانع شدن مردم نسبت به ایمان خویش چه سودی جز بعضی مصالح محدود و حقیر در این دنیا می برد؟و چه بسا که حقیقت امر او روزی بر مردم نیز آشکار شود.مهمّ این است که خداوند از ما خرسند باشد.

قرآن حکمت آموز در این آیه مقیاسی اجتماعی برای باز شناختن منافق و دور و از مؤمن وضع کرده است و آن مقیاس وحدت ایمانی است.پس اگر گروهی ادّعا کنند که مؤمنند،آن گاه بر حسب خواهشها و مصالح شخصی خود به گروه ها و فرقه هایی چند تقسیم شوند،بیگمان آن ادّعای ایشان سخیف و باطل است،زیرا مؤمنان را کلمه ای یکتا و یگانه گرد هم جمع می کند که همان کلمهٔ توحید و یکتا پرستی است،و در واقع پرهیزگاری محور فعالیّت و مظهر کردارها و زندگی ایشان است.

« وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ -هر آینه این دین شما دینی است واحد،و من پروردگار شمایم،از من بترسید.» [۵۳]

« فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً -پس دین خود را فرقه فرقه کردند...» برای شناختن مؤمنان ناگزیریم که منافقان و دورویان را که با آنان در تناقض و تضادّند بشناسیم،در حالی که مؤمنان بر اساس ارزشها و رهبری رسالتی متوجّه وحدت و یگانگی هستند،و با شتاب برای نیل به وحدت به تمام معنی کلمه می کوشند،آن گروه دیگر در راه تفرقه و تقسیم رهسپارند.کلمهٔ«فتقطّعوا»بیانگر مبالغه در تقطیع و گسیختگی و چندین دستگی است به گونه ای که هر جماعتی همواره و پی در پی مورد تقسیم و تفرقه قرار گیرد.

« كُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ -و هر فرقه ای به روشی که برگزیده دلخوش بود.» اساس در این تفرقه و تقسیم شدن به اجزاء مختلف همانا فریفته شدن به نیرویی است که هر یک از فرقه ها از لحاظ افراد و مال و افکار نزد خود می انگارند، در حالی که می بینیم مؤمنان از بیم پروردگارشان بیمناکند،نه دلخوش،آن گونه

شادمانی و دلخوشی همان نشانهٔ غرور و فریفتگی است و پیداست که حالت خودپسندی را منعکس می سازد.

در واقع این دلخوشی همان سبب مستقیم چند دستگی و تحزّب است.زیرا فرد را کوته بینان نظر می کند و فراخنای سینهٔ او را تنگ و دشوار می سازد،و هدفهایش را کوچک و بی مقدار و خودش را حقیر و خوار و توانمندیهایش را سست و بی اعتبار می کند.

چنین کسی خود خواه و خود پسند می شود و برای دیگران فضیلت و ارزشی قایل نیست و هدفهای بزرگی را که نیاز به وحدت و هماهنگی انبوه کوششها دارد نمی بیند و بدانها نمی نگرد و نمی اندیشد.

[۵۴]

قرآن این گروه را که خود پسندی و دلخوشی بر آنها غلبه کرده به غریقی تشبیه می کند که آب از هر سو او را فرا گرفته است.

« فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتّٰی حِینٍ -آنان را تا چندی در غوطه وری در گمراهیشان رها کن.» پس چیزی جز صاعقهٔ عذاب که ناگهان بر سرشان فرود آید،بیدارشان نمی کند.

[۵۵-۵۶]

پرسش این است که دلخوشی و شادمانی این گروه برای چیست؟ برای آن که نهایت آمال و آرزوهایشان این است که صاحب مال و فرزندان شوند،و از فرط خود خواهی و خویشتن پسندی از مال و فرزندان که به آنها اختصاص دارد،می بینی که این دو را مقیاس و وسیلهٔ سنجش خیر و صلاح قرار می دهند،و می پندارند که اگر افکارشان درست نمی بود و خداوند از آنان خشنود نبود این اموال و فرزندان را به دست نمی آوردند،و در نتیجه دستیابی آنان بر این دو مزیّت در دنیا دلیل صلاح آنان و دستیابیشان بر رستگاری در آخرت است،چنان که یکی از گویندگانشان گفته است:

«هر گاه نزد پروردگارم باز گردم بیگمان خیری بیش از آنچه اکنون دارم نزد او خواهم یافت».

ص :۱۹۳

جهان مادّی امروز میزان پیشرفت را در درآمد ملّی می شمارد، کسی می پندارد که خدا با اوست زیرا از جهت قدرتمندی و ایجاد ترس و هراس در زمین از دیگران برتر است،و بر دلارهای خود می نویسد«با تکیه بر خدا»آن گاه با آن اموال با سرنوشت ملّتها بازی می کند-هرگز و هرگز خدا چنین نمی کند-او ستمگران را بر بشریّت مسلّط نمی سازد و از آنان خشنود نمی گردد.

« أَ یَحْسَبُونَ أَنَّمٰا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مٰالٍ وَ بَنِینَ* نُسٰارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرٰاتِ -آیا می پندارند که آن مال و فرزندان که ارزانیشان می داریم*برای آن است که می کوشیم خیرهایی به آنها برسانیم؟...» آیا آن گروه تصوّر می کنند که خیر و کمال در داشتن افراد و اموال است؟ و ما وقتی این چیزها را به آنان دادیم شیفتهٔ آنان بودیم یا از آنان خرسند بودیم؟! « بَلْ لاٰ یَشْعُرُونَ -نه،که آنان در نمی یابند.» زیرا خیر حقیقی فقط همان چیزی است که قرآن می گوید،نه آن چیزی که آنها به دست آورده و مالک آن شده اند.و نیز خیر در وجود کسانی متبلور شده است که آیات بعدی از آنان سخن می گوید:

[۵۷]

« إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ -آنهایی که از خوف پروردگارشان لرزانند.» پس مؤمنان عمل می کنند،اما بدانچه تقدیم می کنند مغرور و فریفته نمی شوند،بلکه بر خویشتن بیمناکند،زیرا می دانند که این پیکرها طاقت تحمل شعلهٔ آتش را ندارد،در نتیجه تمام کوشش و شغل شاغل آنان نجات دادن خود از دوزخ است،و این عبارت در دعا تکرار می شود که«ما را از عذاب دوزخ بازدار»و در آیه ای قرآنی آمده است:

« فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّٰارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فٰازَ (۱) -و هر کس را از آتش دور سازند و به بهشت در آورند به پیروزی رسیده است».

ص: ۱۹۴

۱- ۲۳) -آل عمران۱۸۵/.

این آیه و آیات بعد از آن بر تفاوتهای موجود میان اجتماع مؤمن و اجتماعی دیگر که بنا بر مصالح ۸/ شخصی بر اساس مال و افراد بنا شده تأکید می کند،و آن تفاوتها از این قرار است:

الف-بیم داشتن از کردار،بدین معنی که مؤمنان هیچگاه اعمال نیک خود را به چیزی محسوب نمی دارند و همواره احساس تقصیر خدمت و کوتاهی در عبادت آنان را بیمناک نگه می دارد زیرا احساس می کنند که به خشنودی خدا نرسیده اند،و این احساس عزیمت و پافشاری آنان را بر تقدیم چیزهایی افزونتر و به کار بردن اخلاصی ناب تر وا می دارد.امّا منافقان به اعمال خود دلخوش می شوند و آنها را بزرگ می شمارند و از آنجا که خود را در حد کمال و دوری از گناه می بینند انتقاد نسبت به خویشتن را نمی پذیرند،در حالی که آن گروه مؤمن انتقاد سازنده را با کمال میل استقبال می کنند و می پذیرند.تا آنجا که خود خویشتن را متّهم به قصور و کوتاهی در عمل می کنند که شاید اشتباهی کرده یا غفلتی ورزیده باشند.محور این مقایسه همان وجود بیم در دسته ای و فقدان آن در دستهٔ دیگر است.پس مؤمنان هر چه انجام می دهند هم چنان ارادهٔ انجام بقیّهٔ آن را دارند و از تقصیر در عمل بیمناکند و گریبان خود را از چنگ دوزخ رها نمی شمارند.

در نهج البلاغه از امیر مؤمنان امام علی-علیه السّلام-در توصیف مؤمنان آمده است:«اگر خدا رخصت کبر ورزیدن را به یکی از بندگانش می داد،بیقین چنین منّتی را بر پیامبران گزیده و دوستانش می نهاد،لیکن خدای سبحان بزرگی فروشی را بر آنان ناپسند دید و فروتنیشان را پسندید.پس پیامبران(از روی فروتنی) گونه های خود را بر زمین چسبانیدند،و چهره های خود را به خاک مالیدند،و برابر مؤمنان فروتنی نمودند و خود مردمانی مستضعف بودند.خدایشان به گرسنگی آزمود و به سختی مبتلاشان فرمود،و با ترس و بیمها امتحانشان کرد و با زیر و زبر کردنشان در سختیها،ایمانشان را پدید آورد.پس مال و فرزندان را میزان خشم یا خشنودی خدا مینگارید و آزمایش و امتحان او را نشانهٔ توانگری و توانایی

میندارید». (۱)

و لقمان پسر خود را اندرز داد و بدو گفت:

«از خدای عزّ و جلّ بترس چنان که اگر نیکی جن و انس را تقدیم کنی باز هم تو را عذاب کند و چنان به خدا امیدوار باش که اگر گناهان جن و انس را مرتکب شوی بازهم بر تو رحم خواهد کرد». (۲)

و ما در سیرت اولیاء خدا مطالبی می خوانیم که ما را در نظر خویشتن(در مقایسه با ایشان)بسی خوار و کوچک می سازد،ما نسبت به تکلیف خود در کجاییم و تا کی از سرنوشت خویش غفلت می ورزیم،و نمی دانیم که آیا ما را برای بهشت آفریده اند یا سرانجام به کام آتش دوزخ خواهیم رفت؟! سعید بن جبیر دربارهٔ سیرت زید بن علی بن حسین-علیه السّلام- گوید:

به محمد بن خالد گفتم:زید بن علی در دلهای مردم عراق چه جایگاهی دارد؟گفت:من از مردم عراق با تو سخن نمی گویم،ولی از مردی که در مدینه به نازلی موسوم است با تو سخن می گویم،وی گفت:من میان مکه و مدینه با زید هم سفر بودم.او نماز واجبش را می گزارد و آن گاه میان این نماز و نماز دیگرش هم چنان نماز می گزارد،و سر تا سر شب را نماز می خواند و تسبیح می گفت و تکرار می کرد:« وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مٰا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۳) -براستی که بیهوشی مرگ فرا می رسد.این است آنچه از آن می گریختی».

وی شبی بر ما به امامت جماعت نماز گزارد،سپس خود این آیه را تا نزدیک نیمه شب تکرار کرد،من بیدار شدم و دیدم که او دستهایش را به سوی آسمان برداشته و می گوید:پروردگار من،عذاب دنیا برایم از عذاب آخرت آسانتر است،سپس به آواز بلند بگریست.من برخاستم و به خدمتش رفتم و گفتم:ای

۱- ۲۴) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۹۲،ص ۲۱۴.

۲- ۲۵) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۴۷.

۳- ۲۶) -ق۱۹/.

فرزنـد رسـول خـدا امشب زاری و گریه ای از تو دیـدم که هرگز ندیـده بودم و سـبب آن را در نمی یـابم.گفت:وای بر تو ای نازلی من امشب هنگامی که در حال سـجود بودم دیـدم دسـته ای از مردم با جامه هایی که دیـدگان نظیر آنها را ندیـده اسـت برخاسـتند تـا پیرامـون مرا که هم چنـان در سـجود بودم گرفتنـد.آن گـاه بزرگ آنـان که دیگران از او حرف شـنوایی داشـتند گفت:آیا او همین است؟گفتنـد:آری.گفت:ای زیـد مژده باد تو را که در راه خدا کشـته می شوی و به دارت می آویزند و می سوزاننـدت،و از آن پس هرگز آتش دوزخ دامـانت را نخواهـد گرفت.من نالان و زاری کنان بیـدار شـدم.به خـدا سوگنـد،ای نازلی من خوش دارم که بارها و بارها مرا بسوزانند و در عوض خداوند کار این امّت را اصلاح کند. (۱)

ب-پـذیرفتن حق،بـدین معنی که مؤمنان اگر بر خطا برونـد زود در می یابند و از راه خطا باز می گردند زیرا آنان حق را-و نه شخص خود را-محور زنـدگی خویش قرار داده انـد،و از خشوع و سر سپردگی ناشـی از ایمان آگاهند و می دانند که تسـلیم شدن به حق در دنیا بهتر از تن سپردن به عذاب آتش دوزخ در آخرت است.

[۵۸]

«وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ -و آنهایی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورنـد.» آنان در برابر حقایقی که در آیات خدا می بینند سـینه ای باز و آغوشـی گشاده دارند،و بر اثر گروه بندیها و تقلیدها و حزب سازیها،خود را از انجام دادن خیرات باز نمی دارنـد،بلکه در جست و جوی حق هسـتند،هر جا که باشـد،حتّی اگر مخالف مصالـح یا آداب و رسوم یا خود پسـندی شخص آنان باشد.

[۵۹]

«وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لاٰ یُشْرِکُونَ -و آنهایی که به پروردگارشان شـرک نمی آورنـد.» ج-توحیـد و یکتا پرستی ایشان نسبت به خداوند در دیگر ابعاد و جوانب زندگی،از سیاسی و اجتماعی و...و...جلوه گر می شود.پس وقتی رهبریی را

۱- ۲۷) -بحار الانوار،ج ۴۶،ص ۳۰۸.

بر می گزینند آن را به انگیزه ایمانشان اختیار می کنند نه بر اثر خواهش دل یا بدین سبب که فلان کس همشهری اوست یا هم حزب اوست یا از طایفهٔ اوست و بدین جهت رهبر اوست،هرگز...بی یقین تنها مقیاس آنان آن چیزی است که خدا می گوید و از آن خشنود می شود.

هراس از کوتاهی

[۶۰]

« وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مٰا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ رٰاجِعُونَ -و آنهایی که همهٔ آنچه را باید ادا کنند ادا می کنند،و باز هم دلهایشان ترسان است که باید نزد پروردگارشان باز گردند.» د-در حالی که منافقان از اندك کاری که انجام می دهند دلخوش و شادمانند،این گروه مؤمنان را می بینی که همواره در حال بخشش و تقدیم و ایثار همراه با بیم از خدا و ترس از تقصیر و کوتاهی در خدمت و طاعتند،زیرا اگر موضوع تنها مربوط به خشنودی مردم می بود،با عطا و بخششی که به آنان می کردند خشنودی آنان را به دست می آوردند،ولی مؤمنان در صدد جلب خشنودی خدایند که کسی جز با اخلاص در عمل بدان نایل نمی شود،و آنان یقین ندارند که اعمالشان در درگاه خداوند پذیرفته می شود که ذات متعال او عزّ و جل گفته است:

« إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۱) -که خدا(قربانی)پرهیزگاران را می پذیرد».

بیم از تقصیر مؤمنان را وادار به عطا و بخشش بیشتر می کند،زیرا احساس کمال کردن مانع ادامهٔ پیشروی و استمرار عطا و ایثار می گردد.وقتی مردی از امام صادق-علیه السّلام-سبب بیم و نگرانی مؤمنان را پرسید،حضرتش بدو پاسخ داد«آنها بیم دارند که مبادا نیکیهایشان پذیرفته و بدیهایشان آمرزیده نشود»و چه قدر خلل و نقصانها که در کارهای نیکی که می کنیم وجود دارد که بیگمان بعضی

۱- (۲۸) -المائده۲۷/.

از آنها سبب نپذیرفتن آنها می شود.

پس ما نمی توانیم به تأکید مطمئن باشیم که رستگار شده ایم،پس بگذار در عطا و بخشش و انفاق خود در مرز و سطح معیّنی متوقّف نشویم و هم چنان ادامه دهیم و نیز دلخوش و شادمان نگردیم که این دلخوشی و شادمانی از سپاهیان شیطان است.

[۶۱]

در واقع بیم اینان از تقصیر و کوتاهی آنان را وادار به کار خیر و بلکه شتافتن در آن می کند.

ه-« أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ -اینان هستند که به کارهای نیک می شتابند...» مسابقه در میان اینان برای کسب شهرت نیست بلکه برای خود کار نیک است،و این صفتی است کاملا متعارض و متناقض با آنچه اجتماعی منافق در آن به سر می برد،پس در حالی که می بینی این گروه منافق سرگرم افزون طلبی بر یکدیگر در اموال و فرزندانند،آن گروه مؤمن در انجام دادن کارهای نیک با یکدیگر مسابقه گذاشته اند.

« وَ هُمْ لَها سابِقُونَ -و در آن بر یکدیگر سبقت می گیرند.» در این آیه احتمال دو معنی می رود:

اوّل:ذات آنان با خیر و بخشش و کردار نیک سرشته شده و این صفات پسندیده زاییدۀ شرطی معیّن نیست،بلکه زاییدۀ ملکه ای راسخ در ذات ایشان است، مثلا در حالی که آنان اکنون صدقه می دهند،ذاتشان پیش از این حامل این معنی خیر(یعنی کمک به ناتوان)بوده است.

دوّم:شتافتن به خیر،بدین معنی که ایشان همواره در کار خیر بر دیگران پیشی می جویند و مجالها و وسیله هایی جدید برای کردار رسالتی کشف می کنند و می یابند،و این ویژگی نتیجۀ اهتمامی است که برای تحوّل و پویایی مسیر حرکت خود می ورزند /۸و این امر آنان را وامی دارد که مجالها و ابعادی تازه برای پیشرفت در مسیر کار نیک و شایسته یا رویارویی با گردنه ها و مشکلاتی که مانعشان می شود

ص:۱۹۹

جست و جو کنند.

این گروه همواره برای کسب خشنودی خدا می کوشند و در اندیشهٔ یافتن راه و روشهایی تازه برای کار نیک و انجام دادن آن هستند.

[۶۲]

«وَ لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا -بر هیچ کس جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی کنیم...» خداست که انسان را آفریده است،و او به قدرت و طاقت آدمی آگاهتر است،از این رو او را جز به اندازهٔ توانش مکلّف نمی سازد،و بر انسان واجب است که به اندازه کمال سعی و کوشش و امکان خود در راه خیر بکوشد.پس اگر چنین کرد تکلیف از او ساقط می شود و گرنه به اندازهٔ بقیّهٔ توان خود که آن را بکار نبسته باشد مسئول است.

پس تا وقتی که انسان توانایی دارد باید عمل کند و به اندازهٔ تواناییش ببخشد و به قدر توانش بکوشد،بنا بر این نباید یکی از ما بگوید:من کار نیک کردم و فلان وظیفه را کاملا انجام دادم و همان کافی است.در واقع وظیفه وقتی کاملا ادا می شود که پس از آن به وظیفه ای دیگر بپردازند،چنان که خدای تعالی گوید:

«فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۱) -چون از کار فارغ شوی،به عبادت(یا خدمتی دیگر)کوش».

پس چون کاری نیک را به پایان رسانـدی کمر به کار نیکی دیگر بنـد،و نباید یکی از ما بگوید که وظیفهٔ واجب خود را تمام کرده است،چه خدای تعالی فرموده است:

«وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ (۲) -و پروردگارت را بپرست،تا لحظهٔ مرگت فرا رسد.» پس کردار نیک تا لحظهٔ مرگ بر ما واجب است.

۱- (۲۹) -الانشراح/۷.

۲- (۳۰) -الحجر/۹۹.

از این آیهٔ کریم چنین مستفاد می شود که مسئولیّت هر انسانی بر حسب توانایی و قدرت اوست،پس مسئولیّت قویّ و توانمند با مسئولیّت ضعیف و ناتوان،و دانا با نادان و مسئول با فرد عادی و...و...تفاوت می کند.شاید این آیه بدین نکته نیز اشاره می کند که در انجام کار به خویشتن ارفاق کنیم و یکی از ما خود را به مهلکه و نابودی نکشاند، ۸/ و افزون بر طاقت خود بر خویشتن بار ننهد.امیر مؤمنان به پسرش حسن-علیهما السّلام-که دید در عبادت سختکوشی می کند گفت:

«ای پسرک من!این دین استوار است،پس با مدارا و نرمی در آن کردار کن».

بعد دیگر این آیه واقع گرایی در هدفهای عالی رسالت است.بنا بر این هدفهای شخص مسلمان باید به اندازهٔ توانمندیهای او باشد و خود را بدانچه پروردگارش مکلف ساخته مجبور و مکلّف نسازد.

« وَ لَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ -و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید...» پس اگر شخصی ادّعا کند که براستی(از کردار شایسته و نیک)خسته شده است،خداوند بر او حجّت می آورد که قدرتی بدو بخشیده ولی او تمامی آن قدرت و توان را به کار نبسته است تا ادّعای خستگی کند،و نیز دیگران را که تواناییهایی همسان او دارند بر او حجّت می آورد که آنان هم چنان می بخشند و کار نیک می کنند و دمی واپس نمی نشینند و اظهار خستگی نمی کنند.البتّه در برابر این سخت گیری در مسئولیّت،مهربانی و رحمت الهی نیز وجود دارد که در عدل و فضل خدا تجسّم یافته و نمودار می شود.

« وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ -و بر آنها ستمی نمی رود.» پس خدا انسان را برای هر کار خیری،خواه کوچک یا بزرگ پاداشی چند برابر می دهد،تا آنجا که پاداش یک کار نیک به ده برابر آن می رسد.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۳ تا ۷۱]

اشاره

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِکَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ (۶۳) حَتّٰی إِذٰا أَخَذْنٰا مُتْرَفِیهِمْ بِالْعَذٰابِ إِذٰا هُمْ یَجْأَرُونَ (۶۴) لاٰ تَجْأَرُوا اَلْیَوْمَ إِنَّکُمْ مِنّٰا لاٰ تُنْصَرُونَ (۶۵) قَدْ کٰانَتْ آیٰاتِی تُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلیٰ أَعْقٰابِکُمْ تَنْکِصُونَ (۶۶) مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سٰامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷) أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا اَلْقَوْلَ أَمْ جٰاءَهُمْ مٰا لَمْ یَأْتِ آبٰاءَهُمُ اَلْأَوَّلِینَ (۶۸) أَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ (۶۹) أَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کٰارِهُونَ (۷۰) وَ لَوِ اتَّبَعَ اَلْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ بَلْ أَتَیْنٰاهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱)

معنای واژه ها

۶۷[سامرا]

:السّمر داستان شب،قصّه پردازی شبانه.

بیشترشان حق را نمی پسندند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در روند سخن گفتن سورهٔ المؤمنون دربارهٔ محوری بودن حق در زندگی به ما یاد آور می شود که گروه کافران در غرقابهای شهوتها و گمراهیها،به دور از حق زندگی می کنند و مرتکب اعمال جنایتکارانه می شوند و آن قدر بدین تباهکاریها

ص:۲۰۲

ادامه می دهند تا خداوند ناز پروردگان آنها را(که همان رهبران فاسدشان هستند) گرفتار عذاب می سازد،آن گاه از هول آن عذاب به لابه و زاری می پردازند.امّا چه کسانی در دنیا عذاب می بینند؟همان ناز پروردگان که به آنان خطاب می رسد:

لابه و زاری مکنید،زیرا ناله و زاری به هنگام فرود آمدن عذاب سودی ندارد،و خدا به آنها کمکی نمی کند.مگر نه این که اینان وقتی آیات خدا بر ایشان خوانده می شد از آن می گریختند و نسبت بدان بزرگی می فروختند و استکبار می نمودند و در شب زنده داریهای خود سخنانی گمراهانه بر ضدّ آن آیات می گفتند؟! استکبار و بزرگی فروشی در برابر حق برای چیست؟و چرا در قرآن نمی اندیشند تا دریابند که قرآن آنان را به حقّی رهنمایی می کند که تمام پیامبران و صالحان(که بشر به فضل و فضیلت آنان اعتراف دارد)مردم را به سوی آن دعوت کرده اند.و این پیامبر را که همگان اخلاص و صداقت و امانت او را قبول دارند از چه رو انکار می کنند؟و آیا عقل باور می کند که ٨/ او دیوانه باشد؟!هرگز...بیگمان سبب انکار آنها نسبت بدو همان دعوت او به سوی حق است،و حق را بیشتر مردم (به سبب نادانی و پیروی خود از شهوتها)نمی پسندند و از آن اکراه دارند.

وانگهی عالم هستی بر وفق سنّتها و نظامهایی آفریده شده است که پاره ای از آنها را می شناسیم و به عنوان قوانین طبیعی از آنها نام می بریم،مانند:جاذبۀ زمین،و سرعت انتشار نور،و شکافتن بذر در خاکی مناسب،و پاره ای دیگر قوانینی است پنهان و غیبی همچون آمرزش خداوند نسبت به گناهکاران توبه کننده یا عذاب دادن مجرمان.

این قوانین،خواه از آن دسته باشد یا از این دسته به هر حال حق است،که خداوند بر وفق آنها آسمانها و زمین را آفریده است و چیزی است که اگر از بین برود و جای آن را هوی و باطل بگیرد،بی یقین عالم هستی در یک لحظه تباه می شود.

بر انسان واجب است که به حقی که آسمانها و زمین بر اساس آن استوار است پاسخ مثبت دهد و به عنوان دلیل بر این حکم کافی است که به زندگی انسان نظر افکنیم.آدمی ضمن شرایط و قوانینی زندگی می کند که نمی تواند خود را از آنها

بر کنار دارد مانند:گرسنگی،و تشنگی،و خواب،جز یک سنّت و قانون در میان هزاران سنّت و قانون که خداوند پس از آن که ابعاد و حدود آن را برای او بیان کرده به وی اختیار و حق انتخاب داده است.با وجود این انسان خود را تباه کرده و با داشتن همین اختیار زمین را نیز فاسد و تباه می کند.

و تو،ای انسان از این حقیقت عبرت گیر،و بدان که اگر از حق روی گردانی و از باطل پیروی کنی بیگمان زندگیت تباه می شود و دیگران را نیز فاسد و تباه خواهی ساخت.

شرح آیات:

[۶۳]

« بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا -نه دلهایشان از این سخن در پردهٔ غفلت است...» شهوتها دلهایشان را از هر طرف چنان فرا گرفته که گویی در لجنزاری متعفن رسوب کرده است.

« وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ -و آنها را کارهایی است جز این کارها که می کنند.» کارهای انسان از اندیشه و دل او سرچشمه می گیرد،و تا وقتی دلهای این گروه در /۸ گرداب شهوات غرق شده است جز کارهای بد از آنها بروز نمی کند.شاید کلمهٔ«من دون ذلک جز این که می کنند»بدین حقیقت اشاره می کند،یا به اعمال جنایتکارانه ای که با وجود زشتی و ناهنجاریش از افکار گمراه کنندهٔ آنان ریشه می گیرد و نتیجهٔ آن محسوب می شود،و براستی که پلیدی عقاید و افکار فاسد از پلیدی اعمال ناشایسته بیشتر است.

[۶۴]

« حَتّٰى إِذٰا أَخَذْنٰا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذٰابِ إِذٰا هُمْ يَجْأَرُونَ -تا آن گاه که ناز پروردگانشان را به عذاب گرفتار کنیم و ناله سر دهند.» خداوند نگفته است(تا آنان را به عذاب گرفتار کنیم)و این تغییر در لحن روند قرآنی شاید دلیل بر اندیشه ای معیّن است و آن این است که خداوند تمام

کسانی را که دلشان غرقه در گناه شـده گرفتار نمی سازد بلکه ناز پروردگانشان را گرفتار عـذاب می سازد.و آیاتی که بعد از این آیه می آیند آن را تفسیر می کنند،و این امر از ویژگیهای روند قرآنی است که آیات آن یکدیگر را تفسیر می کنند.

کلمۀ«یجئرون»از جأر است که نهایت حالت گریه و لابه و درخواست باصرار باشد.

[۶۵]

ولی دعا و درخواست ناز پرورده آن گاه که عذاب او را در بر گرفته است سودی ندارد.

« لاٰ تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنّٰا لاٰ تُنْصَرُونَ -امروز ناله سر می دهید که شما را از عذاب ما کس نرهاند.» [۶۶]

و آیۀ بعد،پاسخ به پرسشی است که فرض می شود ناز پروردگان، هنگامی که خود را با عذاب رویاروی می بینند،به عمل می آورند،آن گاه که سبب ردّ پناهجویی و لابه و زاری خود را جویا می شوند،به آنان پاسخ داده می شود:

« قَدْ كٰانَتْ آيٰاتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلىٰ أَعْقٰابِكُمْ تَنْكِصُونَ - آیات من بر شـما خوانـده می شد و شـما نمی پذیرفتید و واپس می رفتیـد.» براستی آیـات قرآنی وسـیله و سوخت موتور تحرّك و پیشـرفت است و شـرط این است که انسـان را به سوی جلو برانـد،امّا اگر قلب طبعا به عقب افتادگی و انحراف عادت کرده باشـد این وسـیله و سوخت با چنان قلبی ابـدا سازگار نیست و سودی نمی دهد بلکه به سرکشی و کفر آن می افزاید و واپس برگشتن کنایه از سیر قهقرایی و عقب گرد است.

[۶۷]

از این رو قرآن می گوید:

« مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ -به آن بزرگی و نخوت می فروختید...» یعنی به قرآن.

« سٰامِراً تَهْجُرُونَ -شب هنگـام در افسـانه سـرایی ناسـزا می گفتیـد.» تکـبر انسـان بر قرآن چیزی است،و تکبّر او به قرآن چیزی دیگر-و این بزرگتر است-زیرا این رسالت بزرگ الهی را تبدیل به وسیلۀ استکبار و بزرگی

فروشـی می کنـد،و این امر درست بر ضـدّ و نقیض هدفهای قرآن در آزادسازی انسان از پرسـتش بت و طاغوت است.یکی از مفسّران کلمهٔ«به-به آن»را در اینجا به کعبه تفسیر کرده است،که مشرکان آنجا را وسیلهٔ بزرگی فروشـی و اسـتکبار خود در زمیـن قرار داده بودنـد،در حـالی کـه دیگران آن را بـه«قرآن»تفسـیر کرده انـد کـه وجـود کلمـهٔ«آیـات»اشـاره بـدان دارد و کلمهٔ«القول»نیز در همین روند دلالت بر «قرآن»می کند.

اعراب جـاهلی،چون شب تیره می شـد و تیرگی شب بـا نور مـاه به هم می آمیخت و شـرایط افسـانه سـرایی برایشـان آماده می شـد،پیرامون کعبه حلقه می زدنـد و به گفتارهـایی لغو همچون هـذیان بیمـاران می پرداختنـد که مرادشان از آنها هیـچ معنایی حقیقی نبود.

این سـخنان بیهوده نمایـانگر میزان بی خبری و فرو رفتن آنهـا در گرداب لهو و هوی و بی هـدفی بود که آنها را به پست ترین مراحل عذاب که از آن رهایی نداشتند کشانید.اینک به دو حالت ناله و زاری و ناسزا گویی و پریشان بافی آنان بیندیشید.

[۶۸]

« أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ -آیا در این سخن نمی اندیشند؟...» در برابر آن دسته مؤمنان را می بینیم که در معانی قرآن می اندیشند،و تـدبّر از کلمهٔ الدّبر آمده که به معنی نهایت است،پس مؤمن از قرآن آغاز می کند و با عقل و خرد خود حرکت می کند و در پرتو این آیه به حقایق دست می یابد،پس می بینی که این آیه چه می خواهد و واقعیّت خارجی و تطبیق زندهٔ آن چیست.

در واقع قرآن بـدعت و چیزی بی سابقه و نو پدیـد نیست بلکه ادامهٔ رسالتهای الهی برای بنی نوع بشـر در طول زمان است و ۸/ آنان که از اجرای آن سـرمی پیچنـد یا بر آن بزرگی می فروشـند و آن را از معانی خود عاری می سازنـد هیـچ حجّت و دلیلی ندارند.

« أَمْ جٰاءَهُمْ مٰا لَمْ يَأْتِ آبٰاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ -یا برای آنها چیزی نازل شده که برای نیاکانشان نازل نشده بود؟»

ص :۲۰۶

بشر عادتا،پیشینیان صالح خود را تقدیر می کند و حافظهٔ خود را از داستانهای پرهیزگاران و مصلحان و در پیشاپیش آنان پیامبران انباشته می سازد،ولی -در عین حال-نسبت به پیامبری که آیات الهی را آورده است کفر می ورزد،و صحّت رسالت او را به زیر پرسش می گیرد،در حالی که رسالت او همانا تکمیل رسالتهای پیشین است.

[۶۹]

« أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ -یا آن که پیامبرشان را نشناخته اند که انکارش می کنند؟» هرگز...پس مردم پیامبر خدا را به راستگویی و امانت و اخلاص می شناختند،و می دانستند رسالتی که او برای ایشان آورده است همان چیزی است که عقل آنان نیز ایشان را بدان فرا می خواند،و خداوندی که قرآن را از آسمان فرو می فرستد عقلی در درون انسان آفریده است که آن را تصدیق کند و باور دارد، پس انسان می داند آنچه قرآن آورده است حق است،و همچنین هر کسی می تواند با اندکی تعقّل و خرد ورزی به پیامبر خدا راه ببرد،و دریابد آن کس که او را اندرز می دهد آیا پیامبر خداست یا مبلّغ شیطان؟ولی به شرط آن که از زندان شهوتهایی که او را در خود غرقه ساخته بیرون آید،و تنها در آن هنگام است که حقایق را به روشنی و وضوح خواهد دید.

[۷۰]

« أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ -یا می گویند که او دیوانه است؟...» آیا این سخن گفتهٔ شخصی دیوانه است که حاوی سرچشمه های حکمت، و خزاین معرفت و شناخت،و برنامه های زندگی است تا آنجا که خردمندان از دریافت کنه آنها عاجز و ناتوانند؟ و آیا دیوانه می تواند کاری را که پیامبر اکرم در تنظیم زندگی و سپس رهبری اجتماع به بهترین صورت انجام داد،عملی سازد؟ « بَلْ جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ -نه،پیامبرشان با دین حق بر آنها مبعوث شد،ولی بیشترشان حق را نمی پسندند.» هرگز...آنها حق را نمی پسندند و از این رو در آن مجادله می کنند و

پیامبری را که دعوت کنندهٔ به حق است منکر می شوند /۸ و در گفتار و کتابی که محتوی حق است نمی اندیشند.چرا بیشتر آنان حق را نمی پسندند؟زیرا آنان در گردابی زندگی می کنند که شهوتهایشان آن را در برگرفته است،و این همان فرق میان مؤمنان و کافران است.

[۷۱]

« وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ -اگر حق از پی هوسهایشان می رفت،آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه می شد...» نه تنها از ناحیهٔ غیبی الهی،بلکه از ناحیهٔ واقعی نیز چنین می شد،زیرا حقّی که قرآن آورده است تعبیری است از حقایق انسان و زندگی،عدل است که زندگی را بر پا می دارد،در حالی که ظلم منجر به تباهی و نابودی می گردد،راستی است که به مردم سود می رساند،در حالی که دروغ آنان را زیاندیده می کند،و همچنین است دیگر ارزشهای منفی و مثبت.

« بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ -ولی ما اندرزشان فرستادیم و آنها از اندرزشان روی گردان شدند.» برخی این آیه را چنین تفسیر می کنند که:قرآن برای مردم شرف را آورده است،ولی آنها از شرف خود روی گردان شده اند،و این درست است،امّا تفسیری دیگر نیز وجود دارد-که من آن را نزدیکتر به مفهوم این آیه می دانم-و آن این است که قرآن چیزی را که مردم از یاد برده اند فرا خاطر آنان آورد،ولی آنان از آن یاد آوری غفلت ورزیدند،قرآن آمده است تا آنان را روشن سازد پس چرا از آن روشنایی روی می گردانند؟.

این تفسیر تأکیدی است برای اندیشهٔ پیشین که:خداوند رسالتی را به وسیلهٔ پیامبری می فرستد،و در قلب انسان نیز رسالتی به ودیعه نهاده است،و انطباق این دو رسالت با یکدیگر دلیل بر صدق آن پیامبر است.

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۷۲ تا ۸۳]

اشاره

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرٰاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ (۷۲) وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ عَنِ اَلصِّرٰاطِ لَنٰاكِبُونَ (۷۴) وَ لَوْ رَحِمْنٰاهُمْ وَ كَشَفْنٰا مٰا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَ لَقَدْ أَخَذْنٰاهُمْ
بِالْعَذٰابِ فَمَا اسْتَكٰانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مٰا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتّٰى إِذٰا فَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بٰاباً ذٰا عَذٰابٍ شَدِيدٍ إِذٰا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷) وَ هُوَ اَلَّذِي
أَنْشَأَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ (۷۸) وَ هُوَ اَلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَ هُوَ اَلَّذِي يُحْيِي
وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلاٰفُ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلْ قٰالُوا مِثْلَ مٰا قٰالَ اَلْأَوَّلُونَ (۸۱) قٰالُوا أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا
لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنٰا نَحْنُ وَ آبٰاؤُنٰا هٰذٰا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (۸۳)

معناى واژه ها

۷۴[لناكبون]

:يعنى عدول كنندگان و منحرفان از حق.

۷۷[مبلسون]

:نااميد از هر خير.

ص :۲۰۹

با دشواریهای راه ایمان چنین می ستیزیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سورهٔ المؤمنون برای گستردن روح ایمان در دلها آمده است،ولی دلهای بیمار این روح را نمی پذیرند،پس نخست باید شفا یابند.در درس گذشته خواندیم که چگونه نپسندیدن حق ناشی از مردابهای گمراهی است که انسان در آنها غرقه شده،و موجب انکار رسالت می شود.در اینجا روند مطلب به ما کمک می کند که از گردنه هایی که راه ایمان را دشوار و صعب العبور ساخته بگذریم و در نتیجه حق به ما پاسخ گوید و دل از وسوسه های شیطان که ما را از وصول به حق باز می دارد، پاک و زدوده شود.

اوّل:بیم بر دارایی،قرآن می گوید:(ای پیامبر)تو از آنان مزدی نمی طلبی بلکه خدا خود بهترین روزی دهندگان است،و به یقین اگر آنان از حقّی که پیامبر آورده است پیروی کنند خداوند به دارایی آنان برکت و فزونی خواهد داد.

دوّم:حفظ آداب و رسوم،و قرآن می گوید:براستی که راه کج و بیراهه است-و تو ای پیامبر خدا-آنها را به راه راست می خوانی،و سبب گمراهیشان این است که به آخرت ایمان ندارند،و در پایان این درس تأکیدی بر این سبب را می خوانیم.

سوم:اگر رسالت بر حق می بود بیگمان خدا بدان وسیله هر گونه گزند و زیانی را بر می داشت،ولی وجود مقداری گزند و زیان توازن بشری را که اگر خداوند هر گونه گزندی را از او دفع کند به نافرمانی می پردازد،حفظ می کند،و با

وجود عذابی که خداوند آنها را بدان گرفتار ساخته می بینی که به پروردگار خود تسلیم نمی شوند و به درگاه او لابه و زاری نمی کنند،تا آن که عذابی سخت بر آنها فرود آید و آن گاه در ورطه و حیرت و درماندگی فرو می مانند.

پس از پاکسازی دل از این وسوسه ها،پروردگار ما را یاد آور نعمتهای بی شمار خود می شود.مگر نه این که او به ما گوش و چشم و دل داده است،آیا نباید او را سپاس گزاریم؟! اوست که بشر را به گونه ای قرار داده که در زمین به توالد و تناسل پردازد،و پس از مرگ از نو زنده و بر انگیخته شود،و زندگی و مرگ،و تدبیر شب و روز به دست اوست.آیا این حجّت کافی نیست که ما از خرد خود بهره جوییم و تعقّل ورزیم؟ هرگز...آنها-هم چنان که پدران گمراهشان می گفتند-می گویند:

چگونه خدا کسی را که مرده و استخوان پوسیده و خاک شده است دوباره زنده می کند و بر می انگیزد؟!این سخنان از افسانه های پیشینیان است.همان وعده ای است که به آنان داده شده بود و اینک به ما داده می شود! بدین سان انکار آنها نسبت به برانگیخته شدن مردگان سبب انکارشان نسبت به رسالتهای الهی شد و همچنین این انکار-به نوبهٔ خود-از حالت جهل و نادانی و بعید شمردن زنده شدن انسان پس از مرگ سرچشمه گرفت.و آخرین سخن این که:می بینیم روند مطلب از گفت و گو دربارهٔ گردنه ها و دشواریهای موجود در راه ایمان،و چگونگی غلبه یافتن بر آنها به گفت و گو از آیات و نشانه های خدا می پردازد که ما را به سوی ایمان راهنمایی می کند،و این همان روش قرآن در هدایت و راهنمایی انسان به سوی پروردگار خویش است،و با روشها و راههای بشری تفاوت دارد.طریقهٔ قرآنی هدایت بر سرشتهای اساسی تکیه می کند که از میان آنها مهمترینشان اسلوب و روش وجدانی است.پس انسان بر سرشت و فطرت ایمان آفریده شده،و خداوند،بارزترین و آشکارترین حقیقت در این عالم وجود و هستی است،و سرشت انسان او را به سوی خدا می خواند.

« فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ (1) -فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست.دین پاک و پایدار این است».

ولی چرا بشر ایمان نمی آورد؟ زیرا میان آنها و خدا حجابها و پرده هایی وجود دارد.همچون حجاب غفلت،و حجاب شهوت،و حجاب پیروی از آداب و رسوم پیشینیان،و حجاب بیم یا امید در امور دنیوی،و حجاب شک دربارۀ آخرت.و بر انسان واجب است که با این حجابها مبارزه کند و بستیزد،به ارادۀ خود،و با یادآوریهای خداوند-از طریق پیامبرانش-تا به معدن ایمان و نور درخشان الهی برسد و دست یابد.

این نظر و دیدگاه قرآنی را می بینیم که در جا به جای کتاب خدا پخش شده، و کسی که در قرآن بیندیشد این روش توجیه و راهنمایی انسان را به سوی خدا در آیات قرآن حکمت آموز به روشنی و وضوح می یابد،که من آن را روش وجدانی می نامم که با زدودن و تزکیۀ دل،و دور راندن پلیدیها و ناپاکیها از آن آغاز می شود و پرده ها را از میان بر می دارد تا دل مستقیما به نور شناخت و معرفت خدا بپیوندد،و آن گاه است که معنی این گفتۀ امام علی(ع)را در می یابیم که وقتی مردی از او پرسید و گفت:ای امیر مؤمنان!آیا پروردگارت را دیده ای؟گفت:«وای بر تو،چگونه پروردگاری را بپرستم که او را ندیده باشم؟!».پرسنده گفت:چگونه او را دیدی؟گفت:«دیدگان او را به نگریستن نبینند،بلکه دلها با حقیقت ایمان او را دریابند».

شرح آیات:

[۷۲]

یکی از گردنه های دشواری که در راه بشر به سوی ایمان مانعی ایجاد می کند این تصوّر و پندار اوست که ایمان وی را مکلّف به فداکاری مالی خواهد

ص:۲۱۲

۱- (۳۱) -الروم۳۰/.

کرد،ولی نمی داند که ایمان اجتماع را به سوی قانونی متکامل به پیش می راند که همکاری و تعاون و عدالت و فعّالیت را گسترش می دهد و در چنین اجتماعی انسان می تواند دارایی بیشتر و سعادتی افزونتر به دست آورد،گر چه آنچه را در راه خدا می پردازد از قبیل خمس یا زکات یا فعّالیت و خدمات،خسارت و زیان محسوب دارد،زیرا او نمی داند که همین گردش و تقسیم دارایی به صورت عادلانه به فعالیّت اجتماع و در نتیجه به رشد اقتصادی کمک می کند.

نگرش انسان به زندگی از خلال شناخت او نسبت به خدا،بدو می فهماند که بخشش و انفاق او در راه خدا چیزی از وی نمی کاهد،بلکه دارایی و نیکبختی او را می افزاید،وانگهی از طریق همین شناخت بر او آشکار خواهد شد /۸ که خداوند به دارایی و خدمات او نیازی ندارد،بلکه آنچه انفاق می کند برای خود و برای گردش دارایی و توزیع و تقسیم عادلانهٔ آن و به خاطر پاکسازی دل خود از پلیدی بخل و زدودن آفت طبقاتی بودن اجتماع می کند.

« أَمْ تَسْـأَلُهُمْ خَرْجاً -یا تو از آنها مزدی می طلبی؟...» «خرج»چیزی است که انفاق می کنند و گویی از اموال آنها بیرون می رود،و این کلمه در برابر«دخل»یا در آمد قرار دارد.

« فَخَرٰاجُ رَبِّکَ خَيْرٌ -مزد پروردگارت بهتر است...» چگونه پیامبری که مشمول برکت خداست از بشر ناتوان نیازمند چیزی طلب کند؟و نزد کسی که خورشید و ماه در برابر او ناچیزند دارایی جهان چه ارزش و بهایی تواند داشت؟ « وَ هُوَ خَيْرُ الرّٰازِقِينَ -و او بهترین روزی دهندگان است.» پس خدا روزی دهندهٔ اصلی است که عطا و بخشش او حدّ و اندازه،و خوار کردنی همراه ندارد،و خود بی نیاز و ستوده است.

[۷۳]

« وَ إِنَّکَ لَتَـدْعُوهُمْ إِلىٰ صِـرٰاطٍ مُسْـتَقِيمٍ -هر آینه تو به راه راستشان می خوانی.» تو،ای پیغمبر آنان را به پیروی از برنامه هایی درست برای زندگیشان

می خوانی،که در راه راستی که آنان را در صورت پیروی و پیمودن آن به هدفهایشان می رساند.مشکل آدمی در بسیاری موارد این است که هدف خود را می شناسد،ولی نیازمند به دانستن راه و وسیله ای درست است که بدان هدف برسد،و رسالتهای الهی او را به درست ترین راه برای وصول به هدفهای برترش راهنمایی می کنند.

آشکارترین مصداقهای صراط مستقیم و بلکه میزان و وسیلهٔ تشخیص صراط مستقیم رهبری خردمندانه و پیشوای عادل است که خداوند او را برای مردم شاخص قرار داده،و به وسیلهٔ او حق را از باطل باز می شناسند و این پیشوا در وجود شخص پیامبر و پس از او امامان معصوم(ع)و عالمان الهی که پس از ایشان نسبت به حلال و حرامی که خدا مقرر داشته امینند تجسّم و تمثّل یافته است.در حدیثی پشت در پشت از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است که به علی-علیه السّلام- گفت:

«آن کس که تو را به سبب دینت دوست دارد و راه تو را در پیش می گیرد، بیگمان از کسانی است که به صراط مستقیم هدایت شده است،و آن کس که از راهنمایی تو روی می گرداند و تو را دشمن می دارد و راهش را از تو جدا می کند،روز قیامت با خداوند روبرو می شود و او را از نیکی بهره ای نیست» (۱) .

[۷۴]

« وَ إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرٰاطِ لَنٰاكِبُونَ -و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند.» این بیان از آن جهت است که ایمان به آخرت سنگ بنیاد وجود علمی انسان را تشکیل می دهد،مگر نه آن که شناخت پایان کار در شناختن حقایق زندگی سهمی بسزا دارد؟کسی که حقیقت دنیا را نشناسد می پندارد که دنیا سرای آسایش و پاداش است،و وقتی این دو را نیابد تیره بختی و شقاوت او افزونتر می شود،و کسی که به آخرت ایمان نداشته باشد هدف زندگی را نمی شناسد و در جهان به دنبال هدفهایی می رود که بدو زیان می رساند و سودی برای او در بر ندارد،

۱- (۳۲) -بحار الانوار،ج ۴۶،ص ۵۴۸.

یا به ورطهٔ نومیدی فرو می افتد و خود کشی می کند،زیرا در زندگی انگیزه و مزه ای نمی یابد،و کسی که به آخرت معتقد نباشد در لجّهٔ شهوت پرستیها غرقه می شود و بدین سان از شناخت خدا دور و محروم می ماند،و به شریعتها و قانونهای الهی گردن نمی نهد و از رسالتهای الهی هدایت نمی یابد،چنین کسی در کجراهه ای دور گمراه شده است،و شاید بدین سبب است که پروردگار نگفت:إن الذین لا یؤمنون باللّه-کسانی که به خدا ایمان ندارند،بلکه گفت:« وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ -و کسانی که به آخرت ایمان ندارند».

[۷۵]

وقتی انسان از راه راست منحرف می شود خدا با او چه می کند؟ آیا بدو روزی و نعمت می دهد،که در این صورت وی به سرکشی و نافرمانی خود می افزاید؟ یا انتقام را بر او نازل می کند،و او از کجراهه باز نمی گردد و به درگاه خدا لابه و زاری نمی کند؟ « وَ لَوْ رَحِمْناهُمْ وَ کَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ -اگر بر آنها رحمت می آوردیم و آزاری را که بدان گرفتارند از آنها دور می ساختیم...» آزار و گزندهایی چون فقر و بیماری و ترس.

« لَلَجُّوا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ -باز هم هم چنان در طغیان خویش سرگشته می ماندند.» /۸ «لجّوا»یعنی وارد شدند و فرو رفتند،و خداوند در این آیه طغیان و سرکشی را به نقبی وحشتناک تشبیه کرده که هر چه خدا بدان گروه طاغی و سرکش رحم کند به جای آن که از مسیر خطای خود باز گردند بیش از پیش در باتلاق آن نقب فرو می روند و بینایی و بینش خود را از دست می دهند.

در واقع یکی از گردنه هایی که مانع راه ایمان است همان وضع و رفتار انسان نسبت به نعمتهاست که چون خداوند نعمتی را بدو ارزانی دارد گردنکشی می کند و می پندارد این گردنکشی سبب آن نعمت است،هم چنان که دولتهای سوسیالیست پیشرو گمان می کنند که نظام اقتصادی و ایدئولوژی انحرافی آنها سبب

پیشرفتشان است،یا کشورهای سرمایه داری می پندارند که نظام آنها سبب پیشرفت و تمدنشان شده است و دنیا را از جار و جنجال خود پر کرده اند که اقتصاد آزاد سبب پیشرفت است.

در حالی که می بینیم وقتی بذر سرمایه داری را در جهان سوّم کاشتند، چیزی جز عقب ماندگی بیشتر به بار نیاورد،و همچنین سوسیالیسم را وقتی به جهان پیشرفته تزریق کردند جز نکبت و درماندگی حاصلی نداد،و بدین سان در می یابیم که نه سوسیالیسم و نه سرمایه داری هیچ یک سبب پیشرفت این یا آن دولت نبوده است.

«العمه»نابینایی مادر زادی است و چنان نابینایی نمی تواند هرگز چیزی را (با حسّ بینایی)تمیز و تشخیص دهد،ولی کسی که پس از مدّتی بینایی نابینا شده می تواند بعضی چیزها را با تکیه بر حافظه و دیگر حواس خود تشخیص دهد.

[۷۶-۷۷]

همچنین اگر خدا آنها را گرفتار انواع عذاب سازد،از انحراف خود باز نمی گردند،و به درگاه او لابه و زاری نمی کنند،بلکه می بینی به جای توسّل به خدا به این و آن تکیه می کنند،مثلا راه حلّ قحطی و گرسنگی در نظر آنها تکیه کردن به کمکهای نظامهای کافر است،به جای آن که چارۀ آن را در بازگشت به سوی خدا و دست برداشتن به سوی او،و تغییر دادن خویشتن،و کوشش،و تعاون و دانش و عدالت بدانند.

« وَ لَقَدْ أَخَذْنٰاهُمْ بِالْعَذٰابِ فَمَا اسْتَكٰانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مٰا يَتَضَرَّعُونَ -به عذاب گرفتارشان کردیم پس در مقابل پروردگارشان نه فروتنی کردند و نه تضرّع.» /۸ در روایتی از امام باقر-علیه السّلام-آمده است:

«الاستکانه،همان فروتنی است،و التضرّع،برداشتن دو دست به درگاه خدا و التماس و لابه کردن با هر دو دست باشد» (۱) .

اصولا دو گونه عذاب وجود دارد:

۱- ۳۳) -بحار الانوار،ج ۴۶،ص ۵۴۹.

۱-عذاب آزمون،که هدف آن دیگر گون ساختن انسان است« فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ (۱) -آنان را به بلا و مصائب گرفتار ساختیم شاید لابه و زاری کنند»و عادتا بشر از این گونه عذاب سودی نمی برد که خود را مشمول رحمت خدا سازد.

۲-عذاب انتقام:که چون فرود آید هیچ مانعی آن را بر نمی گرداند،مانند عذابی که بر سر فرعون و قوم او آمد،زیرا او بعد از وقت و بسیار دیر ایمان آورد که فایده ای نداشت.این گونه عذاب چنان انسان را به ژرفا می کشاند که دچار حیرت و گمگشتگی می شود،یعنی مشاعرش به هم می آمیزد و در سرگشتگی و حیرت می ماند و نمی داند چه کند.

« حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِیدٍ إِذَا هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ -تا آن گاه که دری از عذاب سخت بر رویشان گشودیم،چنان که حیران و از همه جا نومید گشتند.» [۷۸]

پس از آن که قرآن گردنه های دشواری را که موانع راه ایمانند به ما یاد آوری می کند،اکنون ما را یاد آور خداوند و آیات او می شود.پس وقتی انسان گردنه های دشوار و پرده هایی را که مانع راه ایمان اویند شناخت و با نیرومندی و اراده و یاد خدا با آنها مبارزه کرد،بیگمان در آن صورت آمادهٔ شنیدن یاد خدا و فهم قرآن می شود و بیشتر بدان ایمان می آورد.

« وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ -و اوست آن که برایتان گوش و چشم آفرید...» که این دو اندام دو پنجرهٔ خرد بر روی شناخت و معرفتند.

« ...وَ الْأَفْئِدَةَ -و دلها را(آفرید)...» ۸/ که مهمتر از گوش و چشم است،زیرا اگر دل آگاه نباشد آن دو اندام دیگر فایده ای ندارند.ولی ما بر این نعمتها خدا را بسیار اندک سپاس می گزاریم.

۱- ۳۴) -الانعام۴۲/.

« قَلِيلاً مَا تَشْكَرُونَ -چه اندك سپاس می گزارید.» [۷۹]

« وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَكُمْ فِی الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ -اوست آن كه شما را در روی زمین پدید آورد و همه نزد او گرد آورده می شوید.» ذرأ به معنی آفرید و پدید آورد است،و شاید كلمۀ«فی الأرض-در زمین»برای دلالت بر این حقیقت است كه اصل آفرینش بشر خاك بوده است،و باز نیز به خاك بر می گردد و از خاك بر می خیزد و دیگر بار در رستاخیز گرد می آید.

[۸۰]

« وَ هُوَ الَّذِی يُحْيِی وَ يُمِيتُ -و اوست كه زنده می كند و می میراند...» تمام جهان با همۀ پیشرفتهای تكنولوژیك خود از این كه یك لحظه به زندگی انسان بیفزاید عاجز و ناتوان است،زیرا این كار تنها به دست خداست،و نیز اوست كه می میراند،و نه تنها انسان است كه تسلیم ارادۀ خداست بلكه هیچ پدیده ای را در این جهان هستی نمی یابی كه بدو منتهی نشود.

« وَ لَهُ اخْتِلاَفُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ -و آمد و شد شب و روز از آن اوست.چرا تعقّل نمی كنید؟» شب و روز از پی یكدیگر می آیند،نه تنها در تناوب زمانی یكسان بلكه در كوتاهی و بلندی مدّت نیز چنینند،و كسی كه بهره ای از بصیرت برده باشد و به دیدۀ دل خود به استواری و درستی تدبیر خدا دربارۀ شب و روز بنگرد به معنی زندگی و مرگ و قدرت چیرۀ خداوند بر آنها نیز آگاه می شود.

[۸۱]

انسان وقتی از این حقایق هدایت می یابد كه از خرد خود بهره جوید، امّا وقتی عقل خود را به سببهای گوناگون،همچون تقلید از پیشینیان،از كار باز می دارد،از درك این حقایق روشن و نزدیك به خود دور می شود.

« بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ -نه،آنها همان سخن گفتند كه پیشینیان می گفتند.» ۸/ [۸۲]

پیشینیان چه می گفتند؟ قرآن در اینجا ما را به سبب اصلی و ریشه دار بی ایمانی آنها ارجاع می دهد

که همانا کفر و ناباوری نسبت به آخرت است و سبب آن شک کردن یا کفر نسبت به قدرت خدا و ارادهٔ نامحدود اوست.

«قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ -گفتند:اگر ما بمیریم و خاک و استخوان شویم باز هم زنده می شویم؟» تعجّب می کردند که چگونه استخوانهای پوسیده تبدیل به بشری درست اندام می شود؟ [۸۳]

«لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هٰذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هٰذا إِلاّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ -به ما و پدرانمان نیز پیش از این چنین وعده هایی داده شده بود.اینها جز افسانه های پیشینیان نیست.» آنها می پنداشتند که این حقیقت افکاری ارتجاعی و عقب مانده است و فراموش کردند که آغاز آنان خاک بوده است و همان کسی که ایشان را نخستین بار آفریده است می تواند دیگر بار آنان را از خاک بر انگیزد.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۸۴ تا ۱۰۰]

اشاره

قُلْ لِمَنِ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَنْ رَبُّ اَلسَّماواتِ اَلسَّبْعِ وَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۹۰) مَا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحانَ اَللّٰهِ عَمّا يَصِفُونَ (۹۱) عالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهادَةِ فَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ (۹۲) قُلْ رَبِّ إِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۹۴) وَ إِنّا عَلىٰ أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ (۹۵) اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اَلسَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ (۹۶) وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزاتِ اَلشَّياطِينِ (۹۷) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸) حَتّٰى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قالَ رَبِّ اِرْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلاّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۰۰)

معنای واژه ها

۹۸[یحضرون]

:یعنی شاهد من باشند و به من نزدیک شوند و مرا از طاعت تو باز دارند.

خواهند گفت:از آن خدا، بگو:آیا پند نمی گیرید؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

رونـد قرآن در سورهٔ المؤمنون بیان گردنه ها و دشواریهای نفسانی را که مانع راه ایمان می شود مقـدّمه ای برای به یاد داشـتن خدای سبحان ساخته،و پس از آن آیاتی می آید که ژرفترین مشاعر فطری انسان را بر می انگیزد.مشاعری که از طریق

از خود پرسیهای فطری انسان را به پروردگار و آفرینندهٔ خود هدایت می کند و به گونه ای استوار قبول خود را بر و جدان آدمی واجب می سازد،از این قبیل:کیست که آسمانها و زمین را آفریده است؟کیست که فرمانروایی بر این آسمان پهناور و هستیی را که حدود آن را نمی دانیم به دست دارد؟صاحب این قدرت عالی بر ما کیست که مردم هنگام سختیها بدو پناه می جویند؟ آیات این درس به روشنی بدین پرسشها پاسخ می دهند:بیگمان او«اللّه» قاهر و برتر از همه چیز است که هیچ چیز مانند او نیست،و دلهای مردم به فطرت و سرشتی که خدا آنان را بر آن فطرت آفریده است متوجّه او می شود،و چنان که امام رضا(ع)گفته است:

«حجّت او به فطرت ثابت می شود». (۱)

در این صورت،چه چیز مانع و عایق یاد کردن از خدا می شود؟و آن گردنهٔ دشوار و مانعی که در برابر راه تقوی قرار گرفته کدام است که گاه ما را بی خبر و گاه مسحور و حیران می سازد؟و ما در نتیجهٔ فشارهای گوناگون داخلی و خارجی ارادهٔ خود را از دست داده و به حضیض تکذیب و شرک فرو افتاده ایم.

انسان از خلال مراحلی چند بدین دور تسلسل باطل کشانده می شود که عبارت است از:

۱-غفلت:وقتی انسان غافل شد نخستین سنگ بنای مانعی را که میان او و کنه حقیقت موجود فاصله می افکند بر زمین می نشاند،از این رو آشکارترین حقیقت این هستی پهناور را فراموش می کند،حقیقتی که خدای تبارک و تعالی دربارهٔ آن می گوید:

« قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ؟ (۲) - پیامبرانشان گفتند:آیا در خدا-آن آفرینندهٔ آسمانها و زمین-شکّی هست؟».

ص:۲۲۱

۱- ۳۵) -بحار الانوار،ج ۴،ص ۲۳۳.

۲- ۳۶) -ابراهیم ۱۰/.

این شکّ است که برای هوی و شهوت زمینه فراهم می سازد تا پردهٔ آن دو در برابر نور خرد و پرتو فطرت حجاب و مانع شود.

۲-آنچه باعث می شود ما از عذاب و خشم خدا به وسیلهٔ تقوی نپرهیزیم همانا حجابهای غفلت و شهوت است که انسان را در تیرگی جهل و لجاجت، بر خلاف فرمانهای خرد و احساسات درونی و فریادهای وجدانش،دچار خبط و اشتباه می سازد.

۳-سحر:که مرحلهٔ از دست دادن ارادهٔ انسانی و هشیاری و بیداری بشری است،چنان که گمراهان می کوشند دیگران را نیز گمراه سازند،و با معتقدات فاسد خود که بر اثر آنها از راه خدا به گمراهه افتاده اند بر دسته ای از مردم تأثیر می گذارند،و آنها را به ورطهٔ غفلت و شهوت می افکنند تا مشاعرشان را از آنان بربایند،پس چشمان کور می شود و حقیقت را نمی بیند،گوشها کر می شود و وحی خدای سبحان و حقایق زندگی را نمی شنود،و زبانها لال می شود و سخن نمی گوید مگر در زمینهٔ بیهودگی و لهو و اهتمامهای شخصی،و مشاعر خود پرستانه.آن گاه این همه آنان را به آخرین مرحلهٔ پایین افتادگی و سقوط فرو می افکند.

۴-تکذیب:از خود می پرسیم:چرا این حقیقت آشکار را دروغ می شماریم و کفر می ورزیم و این عقیدهٔ راسخ در ژرفنای روان بشریّت را به مسخره می گیریم در حالی که خود با هشیاری و ادراک از این مسئله آگاهیم؟ امّا آفریدگار توانا این مسئله را به عوامل نخستین آن بر می گرداند و مسئولیّت انحراف را متوجّه خود انسان می کند و می گوید:

«قَدْ جٰاءَكُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱) -از سوی پروردگارتان برای شما نشانه های روشن آمد، هر که از روی بصیرت می نگرد به سود اوست و هر که چشم بصیرت بر هم نهد به زیان اوست.و من نگهدارندهٔ شما نیستم.»

۱- ۳۷) -الانعام/۱۰۴.

۵-در این مورد یک گردنهٔ دشوار و صعب العبور دیگر نیز وجود دارد که گردنهٔ تکیه کردن به خدایان دروغینی است که خواهشهای نفسانی و تیرگیهای جهل برای توجیه واقعیّت ارتزاق،آنها را آفریده است،و اعتقاد به این که خدا را فرزندی است،یا وسایلی دیگر-غیر از آنچه خدای سبحان برای آنان بیان کرده است-که آنها را بدو می رساند،و این که خدایانی کوچک سوای اللّه وجود دارند که نزد او از انسان شفاعت می کنند.خدای سبحان بدین گفتهٔ خود بر آنان حجّت می آورد که:همانا او فرزندی نمی گیرد،و شما ای افراد بشر خود به فطرت خویش می دانید و خردهایتان شما را هدایت می کند که همانا خداست که مالک آسمانها و زمین،و صاحب عرش بزرگ،و عالم غیب و شهود و آشکار و نهان است.پس چگونه نمی دانید که او را فرزند یا شریکی نیست؟!بیگمان شما خود را می فریبید و برای خدا شریکان و فرزندانی می پندارید و می انگارید،تا خویشتن را خلاص کنید و از خشم خدا نجات دهید.

اینها بود حجابهای پنجگانه و درجه به درجه ای که مؤمن ناچار است با ارادهٔ خود-پس از ذکر خدا-آنها را از هم بدرد.این مطلبی است که از روند این درس در می یابیم آنجا که پروردگار ما می گوید:« أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ -آیا پند نمی گیرید؟» اشاره به حجاب غفلت و بی خبری است،و به حجاب شهوتها بدین گفتهٔ خود اشاره می کند که« أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ -آیا پروا نمی کنید؟»و به حجاب گمراهی و مسحور شدن بدین گفتهٔ خود اشاره می کند که« فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ -پس چرا سحر می شوید و فریب می خورید؟»و به حجاب ۸/ تکذیب بدین گفته خود که« وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ -و آنان دروغ می گویند»و سرانجام به بزرگترین و خطرناکترین حجابها که همان شرک باشد،چنین اشاره می کند و ذات سبحانش می فرماید:« فَتَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ -از هر چه شریک او می سازند برتر است».

در واقع این وسوسه ها از همزات و حملات شدید شیطان است،«همزه» مفرد همزات و به معنی حملهٔ شدید برای راندن کسی به سویی است،و شیطان انسان را به سوی کفر می راند،و شرک به خدا همان حملهٔ شدید شیطان است پس بر

انسان ناتوان غافل ستمکاره و بسیار ناسپاس واجب است که به نیرو و قدرت خدا متوسّل شود تا خود را از گزند این حمله ها نگهدارد،زیرا هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به خدای والای عظیم،و بدون توکّل به خدا و پشتگرمی و اعتماد بر او و پناه جستن به نیروی او و چنگ در زدن استوار به کلمهٔ والای او،آدمی در برابر این حملات نفسانی شیطان نیست و نابود می شود.و راست گفته است خدای والای عظیم آنجا که فرمود:

« وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّیٰاطِینِ* وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ (۱) -بگو:ای پروردگار من،از حمله های شیطانها به تو پناه می آورم*و به تو پناه می آورم،ای پروردگار من،اگر نزد من حاضر آیند».

شیطان در زندگی انسان دو نقش را بازی می کند.

اوّل:راندن او به سوی اعتقادات خطا و اقدام به کارهای انحرافی و گرچه به شکل تدریجی.

دوّم:حضور همیشگی در نفس بشری و نقش مراقبت و همراهی دائمی هر جا حرکت کند یا به فکری پردازد.و بر انسان واجب است که همواره از شیطان و وسوسهٔ وسوسه گر نهانی به خدا پناه جوید و به دژ استوار او پناهنده شود و به ریسمان محکم او چنگ در زند.

اما انسان چگونه از شیطان به خدا پناه می جوید؟و چگونه از گردنهٔ شرک و اعتقاد به این که در این عالم هستی نیرویی وجود دارد که افزون بر ۸/ نیروی خدای سبحان و متعال است،می گذرد؟ چارهٔ نفسانی گذر از این گردنه همانا یاد آوری آخرت،و عذاب روح و برزخ است.

از گفتهٔ امیر المؤمنین-علیه السّلام-به محمد بن ابی بکر(رض)دربارهٔ مرگ و عذاب قبر است که:

۱- ۳۸) -المؤمنون۹۷،/۹۸.

«ای بندگان خدا،عالم پس از مرگ-برای کسی که او را نیامرزند- سخت تر از مرگ و قبر است،پس از تنگی و فشار و تاریکی و غربت آن بپرهیزید، براستی قبر هر روز می گوید:منم خانهٔ غربت و تنهایی،منم خانهٔ خاک،منم خانهٔ کرمها و حشرات.قبر می تواند باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای دوزخ باشد».

در جایی دیگر گوید:

«ای بندگان خدا،براستی که نفسهای شما ضعیف است و پیکرهایتان نرم و نازک که به آسانی از این نیز ضعیفتر و ناتوانتر می شود،پس اگر می توانید بر پیکرها و نفسهای خود دلسوزی کنید از آنچه تاب تحمّل آن را ندارید،و بر آن شکیبایی نتوانید،و آنچه را خدا نمی پسندد ترک کنید».

قرآن مناظری بسیار از آخرت را برای ما ترسیم می کند،و هنگامی که فرشتگان برای قبض روح می آیند آدمی آن عالم را مصوّر می کند و از این رو فریاد می کشد و می گوید:

« رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ (۱) -پروردگارا مرا باز گردانید*شاید کارهای شایسته ای را که ترک کرده بودم به جای آورم».

پس او التماس می کند که چند روزی به دنیا باز گردد،و تمام تواناییها و داراییها و نیروهایش را در راه خدا صرف کند،اموال خود را به صدقه دهد و نیروی جسمانی خود را به کار شایسته بندد و چشمش را برای توجّه به آفریدگان خدا بگمارد،و بر گناهانی که مرتکب شده زار بگرید،اما جواب این درخواست و آرزو قاطع و برنده و صاعقه آساست که اگر بر کوه فرود آید آن را از هم فرو می پاشد که همانا کلمهٔ«هرگز»...است،و این که فرصت به پایان رسیده و سالهای زندگی تو سپری شده و بازگشتی ندارد.

امّا آدمی چه قدر زندگی می کند؟و ساعت مرگ او کی فرا می رسد؟تنها

۱- ۳۹) -المؤمنون۹۹/.

خداست که از آن آگاه است و دیگری جز او از آن لحظه آگاه نیست،این حقیقت بر ما آشکار می سازد که واجب است این خدایهای دروغین و جعلی را که انسان معتقد است شریک اویند،و ادامهٔ قدرت و نیروی خدای واحد محسوب می شوند از دیدگان خود بیفکنیم و در درون ضمیر خود آنها را بشکنیم،تا خالصانه خدا را بپرستیم که قیامت از آن اوست،گر چه مشرکان نپسندند.

شرح آیات:

[۸۴]

« قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ -بگو:اگر می دانید،این زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» اگر از علم خود استفاده کرده باشید-و همین استفاده است که میزان سنجش جهل و علم است-پس خدا علم را به بیشتر مردم-و گر چه به اندازه ای محدود-عطا می کند،امّا انسان تنها کی عالم می شود؟وقتی که از علم خود بهره جوید و گرنه همان جاهل است.وقتی از آنها می پرسی آفریدگار و مالک شما-و آنچه در این آسمانها و زمین وجود دارد-کیست؟و فرمانروایی عالی در دست کیست؟پاسخشان این است که:

بیگمان خداوند است،آنجا که خود فرماید:

« إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ (۱) -حکم تنها حکم خداست.حقیقت را بیان می کند و او بهترین داوران است.» و در برابر کسی که صاحب قدرت اجرایی مطلق در عالم هستی پهناور است،انسان راهی جز تسلیم و فروتنی ندارد.

[۸۵]

« سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ -خواهند گفت:از آن خدا،بگو:

آیا پند نمی گیرید.» در این صورت،پس چرا حجاب غفلت و بی خبری شما را از این پروردگار

۱- (۴۰) -الانعام/۵۷.

بزرگ که مالک زمین و تمام کسانی است که در آننـد دور می سازد؟ این سـخن اختصاص به دیگران نـدارد،بلکه شامل همهٔ ما می شود،زیرا براستی،ما هم چنان همواره در سرزمین /۸ غفلت و بی خبری به سر می بریم،و تنها وقتی که در فضای یاد آوری قرار داشته باشیم به یاد می آوریم و پند می گیریم،امّا وقتی که با شهوتی یا غضبی رویاروی شویم یاد خدا کجا می رود؟ در آن هنگام نفس بشری به آوردن بهانه ها و توجیهات متوسّل می شود تا مسئولیّت را از دوش خود بیفکند،و از این روست که پروردگار از لحاظ شرعی ذکر خود را مستحبّ قرار داده،و کسی را که او را یاد کند از مؤمنان محسوب داشته است،آنجا که گوید:

« اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ (۱) -آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته،یاد می کنند...».

پس در تمام حالات مادّی و شرایط و اوضاع نفسانی و روانی،خداوند ذکر و یاد خود را ضروری ساخته است.

اکنون می پرسیم آن یاد آوری و ذکری که مراد این آیات است کدام است؟ در واقع یاد آوری و ذکر آن است که هنگامی که می خواهی به نافرمانی و معصیتی دست بزنی یا خطایی را مرتکب شوی خدا را به یاد آوری.وقتی می بینی از درون تو،وجدانت تو را نسبت به کاری که می کنی سرزنش می کنی ناگزیر بایـد خدا را به یاد آوری تا این یاد،تو را در مبارزه با نفس یاری کند و بتوانی آن را درهم شکنی،اما وقتی این ذکر و یاد آوری را از دست دادی وجدانت می میرد،و احساس و شعور از بین می رود و در نتیجه کفّهٔ ترازو به سود ارادهٔ شریر و تبهکار در نفس انسان سنگین می شود.

[۸۶]

« قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ -بگو:

کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ؟»

ص: ۲۲۷

۱- (۴۱) -آل عمران۱۹۱/.

خدا پروردگار آسمانهای هفتگانه است،زیرا او آنها را آفریده،و آفرینش آنها را از گونه ای به گونه ای دیگر تکمیل کرده و این آفرینش را همچون کودکی که بزرگ می شود و رشد می کند عملی ساخته است.پس اوست که آسمانها را آفریده و اوست که بر آنها سیطره و چیرگی مطلق دارد،و سلطنت و قوانین و نظامهای خود را با قدرت کامل بر آنها حمل و در آنها اجرا می کند.و عرش یعنی سلطهٔ عملی بر عالم هستی،و با این پرسش مسیر استدلال منطقی بر وجود خدا کامل می شود،پرسشی که مخاطب آن عقل بشری و فطرت و سرشت انسانی است.

[۸۷]

« سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ -خواهند گفت:خدا،بگو:آیا پروا نمی کنید؟» انسان باید از کسی که این همه قدرت و چیرگی در دست اوست پروا کند، پس چرا پرده های ستیزه و لجاج و بزرگی فروشی را از برابر خود بر نمی داری؟! این بیم و پروا همان حدّ فاصل میان تقوی و انحراف،و ایمان و کفر است.

[۸۸]

« قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ -بگو:(اگر می دانید)ملکوت همه چیزها به دست کیست؟...» «ملکوت»مبالغهٔ در ملک است چنان که«جبروت»مبالغه در جبّاریّت، و«طاغوت»مبالغهٔ در طغیان است.و ملک خدا شامل تمام چیزهای آشکار و نهان می شود نه همچون دیگر ملوک و سلطانها(شاهان و صاحبان سلطه)که تنها بر ظاهر مردم تسلّط دارند نه بر باطن آنان.

« وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لاٰ يُجٰارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ -کیست آن که به همه کس پناه می دهد و کسی را از او پناهی نیست؟اگر می دانید.» خدا می تواند دیگران را از(گزند زدن به)تو باز دارد،پس او تو را پناه می دهد،ولی هیچ کس نمی تواند تو را از عذاب خدا و انتقامگیری او از تو،در صورتی که ارادهٔ عذاب و انتقام کند،مانع شود.در این خصوص اندیشه ای از افلاطون(حکیم الهی)نقل کرده اند که چنین است:اگر آسمان کمانی باشد،و بلا تیری،و تیرانداز خدا،دیگر گریزگاه کجاست؟این اندیشه را از پیامبر

خدا(ص)نیز نقل کرده اند که بر اثر آن این آیه نازل شد که« فَفِرُّوا إِلَی اللّٰهِ (۱) - پس به سوی خدا بگریزید»و تفاوت میان اندیشهٔ نخستین که منفی است و دوّمی که مثبت است در این است که این یک ما را دعوت می کند که هنگام مشاهدهٔ بلا دست بسته نایستیم،بلکه به سوی خدا بگریزیم و بدو پناه بریم،پس از دست تیرانداز هم بدو پناه می جوییم،و از خشمش به مهرش متوسّل می شویم.(همچون کودکی که وقتی از مادر خود پرخاشی بیند،هم به دامان او پناه می برد.-م.)در دعایی منقول پشت در پشت(از ائمهٔ اطهار)می خوانیم:

«از کجا مرا خیری به دست آید که خیر جز نزد تو به دست نیاید؟و از کجا مرا نجات حاصل شود که نجات دادن جز به دست تو کس را نشاید؟نه آن کس که نکویی کند از کمک و رحمت تو بی نیاز شود،و نه آن کس که بدی کند و بر تو جسارت ورزد از حیطهٔ قدرت تو بیرون رود».

[۸۹]

هر چه از این مقولات از آنها بپرسی، « سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ -خواهند گفت:از آن خداست...» ۸/ و این پاسخ را بنا بر فطرت و سرشت خود می دهند.

« قُلْ فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ -بگو:پس چرا فریب می خورید؟» از جانب دیگران فریب می خورید و مشاعر و ارادهٔ شما را می ربایند.

[۹۰]

« بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ -نه،ما بر آنان سخن راست فرستادیم و آنان دروغ می گویند.» دروغگویی مرحله ای خطرناک از کفر و انکار است،که در آن صورت بشر حق را نه از روی جهل و نادانی نسبت بدان بلکه با آگاهی و هشیاری بدین امر که به یقین حقّ است،مورد انکار قرار می دهد.

[۹۱]

از بزرگترین دروغهای آنها این بود که ادّعا می کردند خدا را فرزندی و شریکی است.و قرآن سخن این دروغگویان را نفی می کند آنجا که می گوید:

۱- ۴۲) -الذاریات ۵۰/.

« مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مٰا كٰانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ -خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست...» کلمهٔ«من»مفید معنی حصر است،و این آیه ردّی است بر کسانی که ادّعا می کنند و می پندارند خدا قدرت و تسلّط خود را به بعضی مردم سوای دیگر مردم داده است.و اگر فرض کنیم که با خدای یکتا خدایانی دیگر نیز وجود دارند:

« إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمٰا خَلَقَ -آن گاه(اگر چنین می بود)،هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می کشید...» برای آفریدگان خود نظام و قوانینی خاصّ خود می نهاد،ولی ما می بینیم همان نظامی که بر یک ذرّه و اتم حکم می کند همان است که بر کهکشان نیز حکم می راند،و اگر آنچه آنها ادّعا می کنند و می پندارند درست می بود میان آن خدایان تناقض و اختلاف پدید می آمد.

« وَ لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ -و بر یکدیگر برتری می جستند...» ما دام که ما وحدت نظام و آفرینش را لمس می کنیم پس خدا یکی است و شریکی برای او نیست.اندیشهٔ چند خدایی را در اساطیر یونان باستان زیاد می یابیم،و اندیشه ای ژرف که در این بخش از آیه آمده است این است که:اگر خدایانی غیر از اللّه(خدای یکتای بی همتا)وجود می داشتند هر خدایی قدرتی ذاتی و مخصوص به خود می داشت /٨و بیگمان می کوشید قدرت و چیرگی خود را برای تسلّط بر دیگری گسترش دهد،و در آن صورت به یقین زندگی دگرگون می گشت و این امر منجر به فساد و تباهی عالم هستی می شد.« لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا (1) - اگر در آن دو(آسمان و زمین)خدایانی وجود داشتند،آن هر دو فاسد و تباه می شدند.» « سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا يَصِفُونَ -خدا از آن گونه که او را وصف می کنند منزّه است.»

١- ۴٣) -الانبیاء ٢٢/.

و او منزّه تر و مقدّس تر از آن چیزی است که آنها او را وصف می کنند.

[۹۲]

« عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ -دانای نهان و آشکارا،از هر چه شریک او می سازند برتر است.» و اگر به فرض دسته ای خدایان دیگر جز او وجود می داشتند بی گمان او خود آگاهتر به وجود آنها می بود،زیرا او بدانچه نهان و آشکار است علم و آگاهی تمام دارد.

[۹۳]

« قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی مَا یُوعَدُونَ -بگو:ای پروردگار من،کاش چیزی را که به آنان وعده داده شده به من می نمایاندی.» از آنجا که کافران و مشرکان را به شکست و نابودی وعده داده اند.

[۹۴]

« رَبِّ فَلاَ تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظّالِمِینَ -پس ای پروردگار من، مرا در زمرهٔ ستمکاران قرار مده.» پس وقتی بلا نازل شود فراگیر و همه گیر است،و راهی برای رهایی از عذاب خدا که بر ستمکاران و مشرکان فرود آمده وجود ندارد مگر جدایی پیشاپیش از آنها،و ناپسند شمردن کارهای آنان،نه سکوت و خاموشی گزیدن در برابر آن، زیرا خداوند می گوید:

« وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لاَ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً (۱) -و بترسید از فتنه ای که تنها ستمکارانتان را در بر نخواهد گرفت».

[۹۵]

« وَ إِنّا عَلی أَنْ نُرِیَکَ مَا نَعِدُهُمْ -و ما(اگر بخواهیم که)آنچه را به آنان وعده داده ایم تو را بنمایانیم...» وعدهٔ عذاب و انتقام.

لَقَادِرُونَ

-به یقین می توانیم.» /۸[۹۶]

برای آن که از آن عذاب برهی،و با ستمکاران شریک نشوی باید با کجروی آنها از طریق درست رفتاری و استقامت خود بر راه حق و گناهان و

۱- ۴۴) -الانفال۲۵/.

نافرمانیهایشان با فرمانبرداری و طاعت خدا رویارویی کنی.شاید بتوان این آیه را صورتی آشکار از مبارزه و ظلم ستیزی شمرد،و آیه ای است روشن و آشکار برای تسلّط و قدرت خدا،و چیرگی مؤمنان به او و قدرتشان در رویارویی با دشمنان دین.

« اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ -سخن بد آنان را به هر چه نیکوترت آید پاسخ گوی،ما به سخن آنان آگاهتریم.» درست است که خدا می تواند دشمنی کافران را دفع کند و دور سازد،و درست است که هر گاه حکمت رسای او اقتضا کند چنین خواهد کرد،ولی این امر نباید موجب بد خلقی مؤمنان و زورگویی آنان در زمین شود،بلکه باید در رفتار با دیگران از اخلاقی والا برخوردار باشند و بر گزنند و آزاری که از آنها می بینند صبر و شکیبایی ورزند و برای تبلیغ دعوت دشواریهای شخصی را تحمّل کنند.

[۹۷]

« وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ -بگو:ای پروردگار من، از حمله های شیطانها به تو پناه می آورم.» «همزات»همان حملات عقب راننده است که شیطان برای گمراه ساختن و فریفتن انسان بدان مبادرت می کند،و ضرورتی ندارد که شیطان فقط همان موجود پنهانی باشد که او را تصوّر می کنیم،بلکه به صورت شهوت و میلی شدید که عارض آدمی می شود،یا انسانی منحرف که می کوشد بر آدمی تأثیری منفی بگذارد،مجسّم می گردد.

[۹۸]

« وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ -و به تو پناه می آورم،ای پروردگار من،اگر نزد من حاضر آیند.» بر مؤمن واجب است که از نشیمنگاههای شیاطین-انس و جنّ-همچون مجالس معصیت و غیبت گویی بر مردم بگریزد.

[۹۹]

انسانی که در دنیا از شیطان به خدا پناه نبرد و از خدا پروا نکند هنگامی پشیمان می شود که دیگر پشیمانی سودی ندارد،از این رو خداوند پس از آن که انسان را از شیطان بر حذر می دارد به شرح حال انسان منحرفی می پردازد که لحظهٔ مرگش فرا رسیده است و می فرماید:

« حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ -چون يكيشان را مرگ فرا رسد،گويد:اى پروردگار من،مرا باز گردانيد.» «ارجعون»(از قول آن شخص پشيمان)به صيغۀ جمع آمده براى بزرگداشت و تعظيم نسبت به خدا تا شايد بار ديگر او را به دنيا برگرداند كه با تمام توانمنديهايى كه دارد آينده اى تازه براى خود بسازد.

[۱۰۰]

« لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ -شايد كارهاى شايسته اى را كه ترك كرده بودم به جاى آورم...» ولى واى از آن حسرت و پشيمانى وقتى بدو پاسخ مى رسد:

« كَلاّٰ إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا -هرگز!اين سخنى است كه او مى گويد...» و اگر هم باز گردانده شود تغييرى نمى كند،پس براى او بهتر آن مى بود كه از رسالت الهى و نيز از فرصت دنيا بهره مى جست تا خود را نجات مى داد.

« وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ -و پشت سرشان تا روز قيامت مانعى است(كه بازگشت نتوانند).» /۸

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۱۰۱ تا ۱۱۸]

اشاره

فَإِذٰا نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَلاٰ أَنْسٰابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خٰالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ اَلنّٰارُ وَ هُمْ فِيهٰا كٰالِحُونَ (۱۰۴) أَ لَمْ تَكُنْ آيٰاتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قٰالُوا رَبَّنٰا غَلَبَتْ عَلَيْنٰا شِقْوَتُنٰا وَ كُنّٰا قَوْماً ضٰالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ (۱۰۷) قٰالَ اِخْسَؤُا فِيهٰا وَ لاٰ تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كٰانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبٰادِي يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّٰاحِمِينَ (۱۰۹) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتّٰى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ اَلْيَوْمَ بِمٰا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ اَلْفٰائِزُونَ (۱۱۱) قٰالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي اَلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ اَلْعٰادِّينَ (۱۱۳) قٰالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعٰالَى اَللّٰهُ اَلْمَلِكُ اَلْحَقُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْكَرِيمِ (۱۱۶) وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ اَلْكٰافِرُونَ (۱۱۷) وَ قُلْ رَبِّ اِغْفِرْ وَ اِرْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّٰاحِمِينَ (۱۱۸)

معنای واژه ها

۱۰۴[کالحون]

:الکلوح جمع شدن لبان به بیرون است چنان که دندانها نمایان شود.

۱۰۸[اخسئوا]

:یعنی کاملا دور و گم شوید.

همانا کافران رستگار نمی شوند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گرفتن موضع ریشخند نسبت به پیامبران خدا خطرناکترین

ص: ۲۳۴

موضع گیریهاست که از حالت بی بند و باری و این پندار که آفرینش بیهوده و بی هدف است سرچشمه می گیرد.پیداست که این آخرین درس سورهٔ المؤمنون این موضع گیری را چاره و درمان می کند،و بشر را یاد آور حسابرسی دقیق و سپس پاداش متناسبی که پس از مرگ منتظر اوست می شود.

روند مطلب چنین بیان می کند:

اوّلا:آن روابط خویشاوندی که سبب انکار و دور شدن از خدا شده است در روز قیامت(که خویشاوندیی وجود ندارد)پایان خواهد یافت.پس بر انسان واجب است که این گردنه که در راه ایمان قرار دارد او را از حرکت به سوی ایمان باز ندارد.

ثانیا:مقیاس و وسیلهٔ سنجش حق برای ارزش گذاری انسان همانا خود اوست،انسان خود همانا ترازویی است که نمایانگر ارزشهای درستی است که خرد بر اساس آنها سرشته شده است،و بدان وسیله رسالتهای الهی را فرا خاطر می آورد،و همان است که ما از ۸/ طریق آن در می یابیم در حال انجام دادن خیریم یا شرّ،پس اگر کفّهٔ ترازوی کارهای نیک انسان سنگین تر شود و نیکیهایش بیشتر از بدیهایش باشد از بهشتیان است،و گرنه از دوزخیان خواهد بود.آیاتی که حاوی این مضمون است(آیات ۱۰۲-۱۰۳)چنان که به نظر من می رسد از آیاتی در قرآن است که بیشترین حدّ بر حذر داشتن را در بر دارد،زیرا کیست که بتواند مطمئن شود -گر چه به طور نسبی-که نیکیهایش بیشتر از بدیهای اوست؟!از این رو مؤمنان هیچ لحظه و فرصتی را برای استفاده از آن به منظور انجام کار شایسته،از دست نمی دهند.

آن گاه قرآن مناظری از روز قیامت را برای ما توصیف می کند،روزی که آتش چهره های کافران و ستمکاران را چنان می سوزاند که لبهایشان به بیرون بر می گردد و تمام دندانهایشان نمایان می شود،و هنگامی که از خدا درخواست بازگشت می کنند تا کار را از سر گیرند پاسخ می شنوند:گم شوید،و این کلمه ای است که جز به سگ گفته نمی شود،شما بودید که بندگان مرا آن روز که شما را به

پرستش من می خواندند،مسخره و ریشخند می کردید،اینک به آنان بهشت را پاداش دادم و شما در دوزخید.

سیاق آیات هم چنان به بیان خطاهای این گروه ادامه می دهد،که مهمترین آن خطاها اعتقادشان بدین امر است که پس از مرگ بازگشتی نیست،و در نتیجه مسئولیّتی وجود ندارد،و از این رو به گمراهی و انحراف خود ادامه می دهند،و فرصت دنیا را که برای کاشتن بذر کردار شایسته ای داده شده که در آخرت از آن سود برند،از دست می دهند،سود بردنی که هرگز بدون داشتن ایمان خالص به خدا ممکن نمی شود.

برای آن که این سختگیری سبب نومیدی مطلق نشود،خداوند در آخرین آیهٔ این سوره دری برای امید می گشاید،آنجا که به ما یاد آور می شود که خود مهربانترین مهربانان است،و چه قدر این انسان نگون بخت است که درهای رحمت خدا را که شامل همه چیز و به فراخی بر او گشوده شده بر روی خود می بندد!

شرح آیات:

[۱۰۱]

« فَإِذٰا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلاٰ أَنْسٰابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ -چون در صور دمیده شود،هیچ خویشاوندیی آن روز میانشان نماند...» وقتی روابط خویشاوندی گسست،پس کسی دیگری را نمی شناسد،و همه کس فریاد می زند:خودم،خودم،جز مؤمنان که خدای تعالی گوید:

« اَلْأَخِلاّٰءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِينَ (۱) -در آن روز دوستان-غیر از پرهیزگاران-دشمن یکدیگرند.» « وَ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ -و هیچ از یکدیگر نپرسند.» نسبتهای خویش را نمی پرسند،از بیم شرایط و آن جایگاه،و نیز به سبب بی فایده بودن آن،زیرا در آن روز هر یک وضعی دارد که او را از توجّه به وضع

۱- ۴۵) -الزخرف۶۷/.

دیگران باز می دارد.

ائمۀ هدی-علیهم السّلام-با وجود پیوند خویشاوندی نزدیک با پیامبر خدا(ص)،خود در عبارت سختکوشی می کردند،و هر گاه کسی در این باره از ایشان می پرسید،همین آیه را بر او تلاوت می کردند.طاووس فقیه گوید:«او را -یعنی امام زین العابدین(ع)را-دیدم که از سر شب تا سحر طواف و عبادت می کرد،و چون کسی را پیرامون خود ندید چشم به سوی آسمان بر دوخت و گفت:

«الهی،ستارگان آسمانهایت فرو شدند،و دیدگان مردمانت فرو خفتند،و درهای اجابتت بر خواهشمندان گشوده شد،به درگاه تو آمده ام تا مرا بیامرزی و بر من رحمت آوری و چهرۀ جدّم محمّد(ص)را در عرصات قیامت به من بنمایانی»آن گاه بگریست و گفت:«سوگند به عزّت و شکوه تو که من با نافرمانی از تو آهنگ مخالفت با تو نداشتم و آن گاه که دست به نافرمانی از تو زدم عصیانگر نبودم و اینک هم شکایت به تو آرم،و از مجازات تو بی خبر نیستم و بر عقوبت تو اعتراضی ندارم،ولی نفسم مرا فریفت و چشم پوشی و پنهان داری تو مرا در آن کار کمک کرد،پس اکنون چه کسی مرا از عذاب تو نجات می دهد؟و اگر تو ریسمان خود را از من بگسلی به ریسمان کدام کس چنگ در زنم؟و فردا،آن گاه که به صاحبان کفّۀ سبک گناه گویند بگذرید و به سنگین کفّه ها گویند فرو افتید،در پیشگاه تو چه چاره کنم؟آیا با سبک کفّه ها می گذرم؟یا با سنگین کفّه ها فرو می افتم؟!وای بر من،که هر چه عمرم افزون شد خطاهایم نیز فزونی یافت و توبه نکردم،آیا وقت آن فرا نرسیده است که از پروردگارم شرم کنم؟!»آن گاه گریست و این شعر را بخواند:

«ای غایت آرزوها،آیا مرا به آتش می سوزانی*پس امید من کجاست،وانگهی محبّتم چه شده؟ من در زندگی کارهای زشت و ناشایست کردم*و در میان مردم هیچ کس جنایتی چون من نکرده است» آن گاه گریست و گفت:«منزهی تو که از تو نافرمانی می کنند چنان که

گویی تو آن را نمی بینی،و حلم و شکیبایی می ورزی چنان که گویی از تو نافرمانی نکرده اند،چندان /۸ به آفریدگانت با رفتار نیکو دوستی و محبّت می کنی که گویی تو به آنان نیازمندی،در حالی که ای سرور من تو از همهٔ آنان بی نیازی»آن گاه به حال سجده بر زمین غلتید.(طاووس فقیه)گوید:من بدو نزدیک شدم و سرش را بلند کردم و بر زانوی خود نهادم و چندان گریستم که اشکهایم بر گونهٔ او فرو ریخت،پس حضرتش برخاست و نشست و گفت:«کیست که مرا از ذکر پروردگارم باز می دارد؟»گفتم:منم،طاووس ای پسر پیامبر خدا،این گریه و زاری و بی تابی از چیست؟در حالی که بر ما که مردمی نافرمان و جنایتکاریم لازم است که چنین کنیم،پدر تو حسین بن علی و مادرت فاطمهٔ زهرا،و جدّت پیامبر خداست(ص).گوید:حضرتش روی به من کرد و گفت:هیهات،هیهات ای طاووس،سخن گفتن از پدر و مادر و جدّم را فرو گذار،خدا بهشت را برای کسی آفرید که از او فرمان برد و نیکی کند و گر چه بنده ای حبشی باشد،و دوزخ را برای کسی آفرید که نافرمانی کند و گر چه فرزندی قرشی باشد،آیا این گفتهٔ خدای تعالی را نشنیده ای که:« فَإِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاٰ أَنْسٰابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لاٰ یَتَسٰاءَلُونَ (۱) -چون در صور دمیده شود،هیچ خویشاوندیی آن روز میانشان نماند و هیچ از حال یکدیگر نپرسند»؟به خدا سوگند که فردا هیچ چیز به تو سودی نخواهد رساند مگر کار شایسته ای که پیشاپیش به تقدیم رسانده باشی». (۲)

[۱۰۲]

همه در برابر ترازو می ایستند و دست هر کس بر قلبش قرار دارد و منتظر نتیجه است،یا به بهشت و یا به دوزخ روانه می شود.شاید درست ترین ترازوها و وسایل سنجش همان حجّتهای خدا بر آفریدگان باشند که در دنیا ارزشهای رسالت را نمودار می سازند و ایشان پیامبران و امامانند.

« فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ -آنان که ترازویشان

ص:۲۳۸

۱- ۴۶) -المؤمنون۱۰۱/.

۲- ۴۷) -بحار الانوار،ج ۴۶،ص ۸۱.

سنگین باشد،خود،رستگارانند.» که به سوی نعمتهای بهشت می روند،و مهمتر از این به خشنودی خدا دست می یابند.

[۱۰۳]

« وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خٰالِدُونَ -و آنان که ترازویشان سبک باشد،به خود زیان رسانیده اند و در جهنّم جاوید ماندگانند.» و شاید معنی«به خود زیان رسانیده اند»این باشد که تنها فرصت خود را در دنیا از دست داده اند.

[۱۰۴]

این گروه چگونه عذابی می بینند؟ ۸/ « تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّٰارُ -آتش چهره هایشان را می سوزاند...» «اللّفح»به معنی ضربهٔ سخت شمشیر است،پس در آخرت آتش چنان بر چهرهٔ آنان می زند که گویی دم شمشیر است.

« وَ هُمْ فِیهٰا کٰالِحُونَ -و آنان در آتش لبانشان آماس کرده و برگشته است.» یعنی به سبب سوختن لبانشان و تابیدن آن به بیرون دندانهایشان نمایان شده.

[۱۰۵]

و آن گاه که دوزخیان از آتش به زاری و التماس افتاده اند به آنان ندا می رسد:

« أَ لَمْ تَکُنْ آیٰاتِی تُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِهٰا تُکَذِّبُونَ -آیا آیات من برایتان خوانده نمی شد و آنها را دروغ می انگاشتید؟» [۱۰۶]

« قٰالُوا رَبَّنٰا غَلَبَتْ عَلَیْنٰا شِقْوَتُنٰا وَ کُنّٰا قَوْماً ضٰالِّینَ -گویند ای پروردگار ما،شوربختیمان بر ما غلبه کرد و ما مردمی گمراه بودیم.» آنها خود با کارهایشان خویش را شوربخت ساختند،و گرنه خدا کسی را به فطرت خود تیره بخت نمی آفریند.

[۱۰۷]

و می افزایند:

« رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ -ای پروردگار ما،ما را از این آتش بیرون آور.اگر دیگر بار چنان کردیم،از ستمکاران باشیم.» فرصتی دیگر به ما بده،و ما را بار دیگر بیازمای،اگر همان کارهای ناشایست را تکرار کردیم بیگمان از ستمکاران باشیم.

[۱۰۸]

« قالَ اخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ -گوید:در آتش گم شوید و با من سخن مگویید.» «اخسئوا»یعنی برگردید(و دور شوید)،و این کلمه ای است که صاحب سگ وقتی کسی را دنبال می کند تا بدو گزندی رساند و امثال آن می گوید،و خدا از باب اهانت و تحقیر این کلمه را به آنها می گوید،و در واقع همان تحقیری که آنها خود در دنیا بر خویشتن روا داشتند آنها را در آخرت خوار و حقیر می سازد، زیرا به سطح اجرای آیات خدا ارتقاء نیافتند و در حضیض پیروی از شیطان رانده شدۀ محروم گشته از رحمت خدا فرو افتادند.

[۱۰۹]

« إِنَّهُ كانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبادِي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمِينَ -آری،گروهی از بندگان من می گفتند:ای پروردگار ما، ایمان آوردیم،ما را بیامرز،و بر ما رحمت آور که تو بهترین رحمت آورندگانی.» آری گروهی از شما،و در میان شما بودند که پروردگار خود را می خواندند و به او ایمان می ورزیدند،آنان ایمان آورده و سپس به تقصیر اعتراف کرده بودند و در راه جلب خشنودی پروردگار می کوشیدند.

[۱۱۰]

« فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ -و شما ریشخندشان می کردید،تا یاد مرا از خاطرتان بزدودند.و شما هم چنان به آنها می خندیدید.» استهزاء نسبت به مؤمنان در اصل مسخره کردن مبادئ و معتقدات ایشان است ولی این مبارزه بعدا به صورت مبارزه ای شخصی در می آید،تا آنجا که کافران با شخص مؤمنان دشمنی می ورزند و هیبت آنان را فرو می افکنند و تمام کارها و اقدامات ایشان را حقیر و ناچیز می شمارند و در نتیجه،این رفتار مانعی روانی،بدون

اندیشیدن به مبادیی که آنان مردم را بدان فرا می خوانند،می گردد.شاید همین است که قرآن در اینجا بدین عبارت بدان اشاره می کند که:« حَتّی أَنْسَوْکُمْ ذِکْرِی - تا یاد مرا از خاطرتان بزدودند».

اما گفته او که فرماید:« وَ کُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ -و شما هم چنان به آنها می خندیدید»جنبهٔ رفتاری و عملی حالت روانی آنهاست که مؤمنان را ریشخند می کردند.

[۱۱۱]

مؤمنان در دنیا در معرض انواع بلا و آزمون و مشکلات،از ریشخند و مسخره شدن و غیره قرار گرفته اند،ولی استقامت ورزیده و صبر و شکیبایی کرده اند و اکنون در آخرت پاداششان بهشت است.

« إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ -امروز آنها را به خاطر صبری که می کردند پاداش می دهم.آنها به مراد خود رسیده اند.» از این آیه پیداست که بزرگترین صبر همانا صبر بر جریحه دار شدن شخصیّت است و از این روست که می بینیم بارزترین صفات مؤمنان براستی این است که به سرزنش اعتنایی نمی کنند و از آن نمی ترسند.

[۱۱۲]

آن گاه خداوند از آنها می پرسد:

« قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ -گوید:به شمار سالها،چه مدت در زمین زیسته اید؟» تا ببینیم دنیایی که آخرت را بدان فروختید برای شما چگونه بوده است؟ [۱۱۳]

پاسخشان این است که:

« قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّینَ -گویند:یک روز یا قسمتی از یک روز،از آنها که می شمرند(فرشتگان حسابدار)بپرس.» از این اندازه سنجی مقدار تفاوت میان آخرت و دنیا از لحاظ زمان به دست می آید.

[۱۱۴]

« قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ قَلِیلاً لَوْ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ -گوید:اگر آگاهی می داشتید،می دانستید که جز اندکی نزیسته اید.»

ص :۲۴۱

اگر می دانستید که زندگی حقیقی و جاودانی پس از دنیا آغاز می شود.

آگاهی داشتن از زمان و گسترش یافتن دیدگاه انسان به دورترین نقطهٔ آینده همانا شرط اساسی تکامل است.و از آنجا که عالیترین مرحلهٔ تکامل ایمان است مؤمن زمان درنگ در دنیا را با میزان جاودانی بودن در آخرت می سنجد،و از این رو به فضیلت صبر نایل می شود زیرا در این مسابقه درست اندازه گیری کرده و مسابقه را برده است.

پیداست که توجّه به زمان و مقدار آگاهی آدمی از آن پایهٔ ایمان به آخرت را تشکیل می دهد،و قرآن حکمت آموز بدین ناحیهٔ روانی بشر می پردازد و می گوید اگر آنها آگاهی می داشتند و می یافتند که تمام فرصتی که در دنیا می گذرانند در حساب آخرت و در مقام مقایسه با آن بسیار اندک است،پس چرا در برابر این فاصلهٔ اندک آخرت جاودانی را از دست بدهند و زیان ببینند؟! [۱۱۵]

« أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ - آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی شوید؟» آیا زندگی شما در دنیا بی هدف بوده است؟ و آیا این از حکمت و دانایی است که انسان تنها برای خوردن و آشامیدن آفریده شود و سپس بمیرد؟ ۸/ [۱۱۶]

« فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ -پس فراتر است خدای یکتا،آن فرمانروای راستین...» خدا منزّه تر از آن است که انسان را بی هدفی بیافریند.وانگهی وقتی هر یک از اندامهای انسان هدفی معیّن دارند،چشم می بیند،و گوش می شنود،و دیگر اندامها هر یک به وظایف معیّن خود می پردازند،و اندامهای داخلی کار خود را می کنند،و غدد و دستگاهها و هر یاخته ای کاری را انجام می دهد که به خاطر آن کار آفریده شده،و حتی زایده آپاندیس که علم پزشکی آن را چنین می خواند در دوران کودکی نقشی معیّن دارد،آیا معقول است که آفرینش خود انسان بیهوده و بدون هدفی معیّن بوده باشد؟!وقتی ما به پیرامون خود می نگریم می بینیم که از پرتو

خورشید و نور ماه و حرکت زمین و جنبش موجودات زنده در آن گرفته تا نظامهای دیگر موجودات همه و همه برای آن آفریده شده اند که به وجود بشر خدمت کنند و هر یک برای کار و هدفی معیّن خلق شده اند،آیا در این صورت آفرینش خود انسان بدون هدف بوده است؟!منزّه است خدا!از اینجاست که شخصی از امام صادق(ع)پرسید:چرا خدا آفریدگان را آفرید؟و آن حضرت پاسخ داد:«خدای تبارک و تعالی آفریدگان خود را بیهوده نیافرید،و آنها را سر خود رها نکرد،بلکه آنها را آفرید تا قدرت خود را نشان دهد و آنان را مکلّف به طاعت خود کند».

« لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ -هیچ خدایی جز او نیست.

پروردگار عرش بزرگوار است.» پس خدا پروردگار سلطه و توانایی مطلق است،ولی توانایی مطلق او سلطه ای است بزرگوارانه و حکیمانه،و با بیهودگی نیست،تا ما را بدون هدفی آفریده باشد.

[۱۱۷]

« وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ -آن کس که جز خدای یکتا خدایی دیگر را می خواند که به حقّانیّتش هیچ برهانی ندارد،جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش خواهد بود...» حتی اگر دیگری را غیر از خدای یکتا بپرستد بدان وسیله از زیر سلطه و فرمانروانی مطلق خدا خارج نمی شود و حساب و جزای او نزد خدا خواهد بود.

« إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْكٰافِرُونَ -همانا کافران رستگار نمی شوند.» ۸/ آن بخش از آیه از حسابرسی سخن می گفت،در حالی این مقطع پایانی از پاداش سخن می گوید،و اینجاست که معادله ای میان آغاز این سوره می یابیم که می گوید:« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ -به تحقیق،رستگار شدند مؤمنان»و پایان آن که رستگاری را از کافران نفی می کند.

شرک،به ضرورت،این نیست که انسان وجود آفریننده ای جز خدا را تصوّر کند،بلکه به فرمانبرداری از اشخاص،از قبیل صاحبان مال و سلطه،بدون برهانی الهی نیز هست.

ص :۲۴۳

انسان بنا بر طبیعت خاکی خود به جانب زمین شرک کشیده می شود و می اندیشد که آن که بدو روزی می دهد پدر و مادر اوست و آن که بر او فرمان می راند همان سلطهٔ سیاسی و قدرت مسلّط بر کشور و سرزمین اوست و آن که او را هدایت می کند همان رادیو و تلویزیون است.ولی انسان با عقل و اراده و ایمان خود می تواند خود را از این طبیعت به نحو کامل برهاند و بر کند و در آسمان توحید به پرواز درآید تا ببیند همهٔ کارها و امور به دست خدایی است که وی بدو تسلیم شده و سر سپرده است.

از مشکلات انسان این است که این طبیعت حتی وقتی که وی ایمان آورده است با او همراه است،از این رو گاه بدان پاسخ مثبت می دهد و گاه با آن می ستیزد و بر آن غلبه می یابد،و شرکی که بشر بدان دچار می شود پنهان است و دل از شرک به کلّی تهی نمی شود و خالی نمی ماند،امّا خداوند به انسان مؤمن برنامه ای برای رویارویی با این مشکل و گرفتاری می دهد و می گوید:

« وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمِينَ -و بگو:ای پروردگار من بیامرز و رحمت آور و تو بهترین رحمت آورندگانی.» نیرو بخش انسان همان آمرزش طلبی است،و همراه شدن آمرزش طلبی با رحمت-در این آیه-برای آن است که ما نومید نشویم تا هنگام گناه،خواه بزرگ یا کوچک،آمرزش طلبی و توبه را ترک کنیم.

ما به نوبهٔ خود از درگاه او مسئلت داریم که بر ما رحمت آورد و ما را در زمرهٔ مؤمنانی که به رستگاری نایل می شوند قرار دهد.

سورهٔ نور

اشاره

ص :۲۴۵

فضیلت سوره:

در روایتی از حضرت ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-آمده است:

«اموال و شرمگاههای خود را با تلاوت سورهٔ النّور حفظ کنید،و زنان خود را در دژی امن در آورید،زیرا کسی که هر روز و هر شب به قرائت این سوره عادت کند،هرگز هیچ یک از اهل خانهٔ او زنا نمی کند،تا وی بمیرد و چون بمرد هفتاد هزار فرشته تا گورش او را بدرقه می کنند و همه برای او دعا می کنند و آمرزش می طلبند تا داخل گور خود شود». (۱)

زمینهٔ کلّی سوره

شرایع و قوانین پروردگار در اجتماع همچون بارویی بلند خانواده و شرف و ارزشهای انسان را مصون و محفوظ می دارد.خانواده همچون چراغی است که پرتو فطرت و نور وحی را از تند بادهای شهوت و پلیدیهای هوی حفظ می کند.

۱- ۱) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۷۰.

و نور خدا که از آسمان فرود می آید در خانه هایی قرار می گیرد که پروردگار آنها را با ذکر خود سربلند ساخته است.

موضوعات سورهٔ مبارک نور پیرامون این محور دور می زند،ولی چگونه؟ در آغاز این سوره اشاره ای می خوانیم به سوره ای که پروردگار آن را واجب ساخته و در آن آیاتی روشن فرو فرستاده است،بدین هدف که مردم را متذکّر شود،و این سوره که پروردگار واجبش ساخته است با آیات خود با حزم و چاره جویی فطرت بشر را مصون و محفوظ می دارد،بدین سان:

اوّلا-با واجب ساختن مجازات حدّ در مورد زن و مرد زناکار،و تهدیدی ضمنی و نهفته که زن و مرد مؤمن مرتکب زنا نمی شوند.

ثانیا:با استوار کردن و حمایت خانه(و خانواده)از بیهوده گویی فاسقان،و واجب ساختن مجازات حدّ قذف بر کسی که زنی شوهر دار را بی آن که چهار شاهد بیاورد متّهم به زنا کند.

سوّم:با قانونگذاری حکم لعان میان زن و شوهری که زن خود را متّهم به زنا می کند و بر آن دو واجب است که چهار بار سوگند خورند و در مرحلهٔ پنجم یکدیگر را لعن کنند.

قرآن بیماری شایعی که از لحاظ تاریخی پیرامون داستان افک دور می زند و در هر شایعه سازی باطل نیز جاری است درمان می کند.

و بدین گونه قرآن فضای جامعهٔ اسلامی را از قذف(اتّهام زنا)و شایعهٔ ناموسی(که همان قذف گروهی است)پاک و زدوده می سازد.

و به تطابق اجتماعی و سنخیّت میان زنان پلید با مردان پلید و همچنین زنان پاکدامن با مردان پاکیزه اشاره می کند.(آیهٔ ۲۶) پس از آن که درسهای نخستین این سوره فضای اجتماع را از پلیدی زنا و قذف(اتّهام به زنا کاری)و شایعه پراکنی می زداید و پاک می سازد،روند مطلب به مقرر داشتن«احترام خانه»و«آزادی انسان در درون خانهٔ خود»می پردازد و از ورود به هر خانه ای بدون کسب اجازه و انس و الفت داشتن و سلام کردن بر اهل

آن نهی می کند و می گوید در صورتی که اجازهٔ ورود به خانه ای را ندهند باز گشتن و انصراف از ورود بدان پاکیزه تر است مگر خانه های عمومی و غیر مسکون.

در چار چوب صیانت و حفاظت خانواده،قرآن فرمان می دهد که راهها و مراکز عمومی از تیرهای شیطان پاک و زدوده شود،آنجا که به مردان امر می کند چشمان خود را فرو بندند،هم چنان که همین نکته و نیز حجاب را به زنان امر می کند.

(آیهٔ ۳۱) شرع حنیف وقتی درهای فساد را می بندد،در زناشویی را باز می کند و مردم را بدان تشویق می کند و به کسانی که راه و امکانی برای زناشویی ندارند فرمان پاکدامنی می دهد و به وضع غلامان و کنیزان(از این لحاظ)می پردازد،و نیز فرمان می دهد که درخواست باز خرید بندگانی را که خیری در آنها یافت شود بپذیرند و کنیزکان جوان را که می خواهند پرهیزگار باشند وادار به زنا نکنند.(آیهٔ ۳۳) ۸/ پایه های یک خانهٔ پاک بر چه شالودهٔ استواری بالا می رود؟مگر نه آن که بر شالودهٔ وحیی که بر آن فرود می آید و ذکر خداوند که هر لحظه از آن خانه به آسمان فرا می رود؟آری.و از این روست که سورهٔ قرآن همان سور و با روی خانواده است و نور آن خانه از پرتو وحی است،و خانواده چراغدانی است،که چراغی از پرتو وحی در آن قرار دارد و شیشه ای شفّاف از بینادلان-مردانی پرهیزگار که حافظان خانواده اند-پیرامون آن را فرا گرفته است،و نور آن از پرتو درخت معرفت و شناخت افروخته می شود.چنین خانه هایی بود که خداوند به آنها اجازه داد دژهایی استوار و بلند برای وحی در سطح عموم امّت باشند،هم چنان که خانه نیز دژی است برای حفظ ارزشها در سطح خانواده.(آیهٔ ۳۸) امتی که خاندان نبوّت را گرامی ندارد،و هم چنان خانواده ای که به ارزشها اهتمامی نورزد،دیوارهایش فرو می ریزد و ارزشهایش به تیرگی و تاریکی شدید می انجامد.(آیهٔ ۴۰) نور اجتماع از خاندان نبوّت است،و نور خانواده از پرتو ارزشها و این پرتو و آن نور هر دو از نور خدا روشنایی می یابند و جلوه می نمایند.

ص:۲۴۹

آسمانها و زمین از نور پروردگار خود روشن می شوند،مگر نمی بینی که هر چه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح می گوید،و فرمانروایی از آن اوست،و اوست که ابر را به حرکت در می آورد و برق را بر می انگیزد،و شب و روز را جابجا می کند،و اوست که هر جانداری را از آب آفریده است؟آری.براستی پروردگار است که آیات روشنگر را فرو فرستاده و اوست که هر که را بخواهد به راه مستقیم هدایت می کند.(آیهٔ ۴۶) و بدین سان روند مطلب نواحی معنوی خانهٔ و خانوادهٔ والا را در بر می گیرد، سپس به موضوع طاعت و فرمانبرداری می پردازد که از مهمترین عوامل تربیت محسوب می شود و می گوید:ناگزیر باید به فرمانروایی خدا و پیامبر تسلیم شد،و به حق رضا داد خواه به سود آدمی باشد یا بر زیان او،و پس از آن که مؤمنان را با داشتن فضیلت طاعت توصیف می کند،برخی دیگر را ملامت می کند که مدّعی آن هستند و بر وجود طاعت در خود سوگند می خورند،اما چون موضوع طاعت را جدّی ببینند می هراسند و سر می پیچند.(آیهٔ ۵۳) قرآن مردم را به فرمانبرداری از خدا و پیامبر فرا می خواند،تا هدایت شوند.و یاد آور می شود که براستی خداوند به مؤمنانی که کارهای نیک و شایسته می کنند وعده داده است که آنها را جانشین دیگران در زمین قرار دهد،و به آنان امر می کند که نماز را به پا دارند و زکات بپردازند /۸ و از پیامبر فرمان برند،و از روح خدا ناامید نشوند و گرنه کافرانی ناتوان در زمین محسوب خواهند شد. (آیهٔ ۵۷) آن گاه قرآن دیگر بار به موضوع احترام خانه و خانواده باز می گردد و به ما فرمان می دهد که در برابر کودکان و خدمتگزاران احتشام و بزرگواری را حفظ کنیم، و در اوقات آسایش به خانه های یکدیگر-که همان عورت و چیزی محفوظ داشتنی است-بدون کسب اجازه و سرزده وارد نشویم.(آیهٔ ۵۹) این سوره از پیر زنان که امید شوهر کردنشان نیست فریضهٔ حجاب را بر می دارد،هم چنان که از نابینا و لنگ و بیمار(شاید برای آسان گیری نسبت به آنها)حرج و تکالیف دشوار را بر می دارد،و نیز حرج در مورد غذا خوردن در منزل

خویشاونـدان و دوسـتان را بر می دارد،و امر می کنـد که هنگام ورود به خانه ها سـلام گویند.و پس از آن که برخی از آداب اجتماع و وارد نشـدن به خانـهٔ دیگران را در هنگام گرد آوری نفرات برای جنگ یا آنچه بـدان می ماند،مگر با اجازهٔ رهبری، بیان می کنـد از این که پیامبر را بـدان گونه که یکـدیگر را صـدا می زنند،صدا کنند نهی می کند و کسانی را که در صورت وجود فتنه یا عذابی دردناک پشت سـر دیگران پنهان می شوند و آهسته آهسته بیرون می خزند بر حذر می دارد.آن گاه قرآن با یاد آوری این حقیقت که علم خـدا بر مردم احاطه دارد و آنها را از آنچه می کننـد آگاه می سازد، این سوره را به پایان می رساند.

ص :۲۵۱

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (١) اَلزّانِيَةُ وَ اَلزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اَللّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (٢) اَلزّانِي لا يَنْكِحُ إِلاّ زانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ اَلزّانِيَةُ لا يَنْكِحُها إِلاّ زانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذلِكَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ (٣) وَ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ اَلْفاسِقُونَ (۴) إِلاَّ اَلَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

خانواده با روی فضیلت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این سورهٔ مبارک با دو کلمه آغاز می شود:

نخست:کلمهٔ«سوره»که تعبیر کنندهٔ مجموعه ای متکامل از آیه های قرآنی است.

پس سوره از جهتی شبیه«سور»و دیواری است که خانه را در بر می گیرد،و آن را از دیگر خانه ها جدا و مستقلّ می سازد و از جهت دیگر مانند«سوار»یعنی دستبند و النگویی است که پیرامون مچ دست را فرا می گیرد و بدان آراستگی و زیبایی می بخشد.هم چنان که هر مجموعهٔ بشری را دیوار و بارویی است که بر آنها احاطه دارد خانواده که سنگ اصلی و بنیادی بنای اجتماع است در حکم همان دیوار است.

دوّم:کلمهٔ«فرضناها»یعنی واجب ساختیم است.پس سورهٔ قرآنی چنان آمده است که ثابت و پایدار و در اجتماع بشری واجب و استوار باشد،و اجرا و عملی ساختن آیات و مفاد آن بر تمام بندگان خدا فرض و واجب باشد.

وقتی باران از آسمان فرو می بارد هر قطرهٔ آن به سویی متفاوت با آنچه دیگر قطره ها رفته اند،می رود.امّا آیات قرآن برای آن فرود نیامده اند که اینجا و آنجا پراکنده شوند،بلکه خداوند چنین مقدّر کرده است که واحدی بهم پیوسته در درون بارویی یگانه باشند که همان قرآن کریم است و به عنوان یک مجموعهٔ جدایی ناپذیر از یکدیگر به مرحلهٔ عمل و اجرا در آیند،و ممکن نباشد که بخشی از

آنها را بگیرند و بپذیرند و بخشی دیگر را نپذیرند و رها کنند.خداوند سوره را این چنین فرض و واجب ساخته است.

همان گونه که خداوند سورهٔ قرآنی را فرض و واجب ساخته،خانواده را نیز که به منزلهٔ بارو و دژ انسان است که در زندگی اجتماعی بدان پناه می برد،فرض و واجب ساخته است و این چیزی است که این آیات از سورهٔ نور آن را تأکید می کند.

از آنجا که واجب ساختن چیزی جز به وسیلهٔ نیرو و قوّت صورت نمی پذیرد خداوند نیز حرمت خانواده را به نیروی مجازاتهایی استوار ساخته که دربارهٔ هر کس که به نظام خانواده در جامعهٔ اسلامی تجاوز کند معمول می گردد،و ما این شدّت مجازات را در مورد زن و مرد زنا کار می بینیم که بدون رحم و شفقتی به هر یک صد ضربه تازیانه می زنند.

اسلام همان گونه که مجازاتی سخت برای مرتکب عمل زنا مقرر داشته برای کسانی که به مردان و زنان پاکدامن تهمت زنا بزنند نیز مجازاتی سخت معیّن کرده است،زیرا چنان تهمتی نوعی از تجاوز به سلامت خانواده محسوب می شود که پیوندی استوار با آبروی پاک و حیثیت اخلاقی مردم دارد و خانه و خانواده ای که در معرض گزند زبان بدگویان و تهمت زنندگان قرار گیرد جای امنی برای زندگی درست نیست.

قرآن حکمت آموز همان قدر که بر حرام بودن زنا تأکید دارد بر حرام بودن تهمت زنا نیز تأکید می کند،زیرا از متّهم می خواهد که دلایل اثبات کنندهٔ کافی ارائه دهد،چون اتّهام زنا خود وسیلهٔ انتشار گناه و فحشاء است،و جامعه ای که ارزش خانوادگی در آن سقوط کرده باشد به آسانی به گرداب مفاسد و فحشاء فرو می افتد.

قرآن با وجود شدّت عملی که ناگزیر برای مبارزه با انحرافات اخلاقی در /۸ اجتماع به کار می برد،در برابر مردم دری فراخ برای توبه نیز می گشاید تا آنچه را فاسد و تباه کرده اند به درستی و صلاح باز آورند،زیرا خدای سبحانه و تعالی-که آفریدگار انسان است-خود نیک می داند که در نهاد این موجود چه بارهایی

غریزی بـه ودیعه نهـاده که لغزشـها و سـقوط او را تـوجیه می کنـد،پس اگر درهـای تـوبه را برای او نمی گشودنـد هرگز نمی توانست پس از سقوط در منجلاب از جای برخیزد.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

« سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ -سوره ای است که آن را نازل کرده ایم واجبش ساخته ایم و در آن آیـاتی روشن فرسـتاده ایم.باشـد که پنـد گیریـد.» خداونـد این سوره را فروفرسـتاده و واجب سـاخته و بـا وجود تمـام خواهشهای نفسانی بشری و شهوتها و فشارهایی که می کوشد قدسیّت و محتوای قرآن را سلب کند،خود نگهبان و نگهدار آن است.آیـات روشـنی که در این سوره آمـده، همانهاست که انسان را یادآور می شود و پنـد می آموزد،زیرا دل آدمی بر اساس حقـایق سرشـته شـده و نیـاز به یـادآوری کننـده ای دارد که نهفته هـای فطرت و سـرشت و دفینه های عقل و خرد را در آن بر انگیزد و آشکار سازد.

حدود شرعی نگهداری و نگهبانی از اجتماع

[۲]

بـا وجود آن که خـانواده از لحاظ عملی با زناشویی آغاز می شود،قرآن در این سوره از موضوع زناشویی آغاز نمی کنـد بلکه نخست مجازات زنا را یاد آور می شود، و سـبب این است که بدون وجود قانونی که خانواده را در بر گیرد و آن را از انحراف و تجاوز حفاظت و حمایت کند،تمام قوانین دیگر ساقط می شود،پس دژی که دیوار و بارویی استوار و بلند نداشته باشد که از آن حمـایت و دفـاع کنـد چه سودی دارد؟ همچنین بر زنـاشویی در کشورهای غربی چه سودی مترتّب توانـد بود،در حالی که برای هر دو طرف خـانواده(زن و شوهر)راه سـیر کردن غریزهٔ جنسـی در بیرون از منزل بـاز و آزاد است؟ بنـا بر این خانواده در واقع از هنگـامی آغـاز می شـود کـه مصـونیّت و حفـاظی،بـا واجـب سـاختن مجـازات بر کسـی که آن مصـونیّت را درهم می شکند،بدان داده شود.

« اَلزّانِيَةُ وَ الزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ -زن و مرد زنا كار را هر يك صد ضربه تازيانه بزنيد...» «الجلده»ضربه اى است كه پوست بدن انسان را لمس كند،و از آنجا كه زنا كار از راه پوست خود كه پوست جنس ديگر را لمس كرده لذّت برده است،پس بايد مجازات اين لذّت حرام را نيز از همان راه دريابد.درست است كه نفس بشرى از ديدن منظرۀ انسانى برهنه كه يكصد تازيانه مى خورد ناراحت و متألّم مى شود،ولى نبايد فراموش كنيم كه آن محكوم حرمت دين را هتك كرده است.پس اگر بدو امكان دهيم كه از چنگ مجازات بگريزد،بدان معنى است كه تمام اجتماع را در معرض فساد و تباهى قرار داده باشيم،از اين رو قرآن ما را از رأفت و مهربانى ورزيدن به زناكاران نهى مى كند زيرا سختگيرى نسبت به آنها از يك سو به صلاح خود آنهاست و از سوى ديگر مانعى است براى ديگران كه به گودال اين جنايت زشت فرو نيفتند.

« وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّهِ -و مبادا كه در حكم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحّم گرديد...» و شايد براى جلوگيرى از همين ترحّم بى جاست كه قرآن حكمت آموز بدين گفتۀ خداى سبحان تأكيد كرده است كه:

« إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ -اگر به خدا و روز قيامت ايمان داريد...» حدود(و مجازاتهاى)شرعى در جامعه ارزشى اساسى دارد،امّا بسيارى از مردم هنگامى كه مى بينند قاتلى در برابر چشم آنان اعدام مى شود،يا زنا كارى را تازيانه مى زنند،يا دست دزدى را مى برند،بدون آن كه نتيجه و پى آيند اين عمل بزرگ را دريابند،دستخوش ترحّم و دلسوزى مى شوند،در حالى كه اعدام-مثلا- مانع قتل بسيارى از مردم مى شود و در نتيجه به جامعه حيات و زندگى مى بخشد،و همچنين تازيانه زدن به زنا كار خانواده را مصون و محفوظ مى دارد،و بريدن دست دزد اموال مردم را در امان نگه مى دارد.

و همچنین اگر زنـا در جـامعه رواج یابـد خـانه هـا و خـانواده هـایی ویران و نـابود می شود،و کودکـان بیگنـاه تباه و فاسـد می گردند،یا با عقده های روانی فشرده ای پرورش خواهند یافت که خود به جنایاتی زشت و وحشتناکی تبدیل خواهد گشت.

مگر نه این که بیشتر کسانی که تمدّنها را ویران کرده اند از فرزندان خانواده های فاسدی بوده اند که شرف خانوادگی را نمی شناختند؟ ۸/ از آنجا که این دسـته از مردم تمام حقایق را نمی داننـد و در نمی یابنـد دسـتخوش ترحّمی منفی به زیان دین می شونـد و از این رو اجرای حدود و مجازاتهای شـرعی را تعطیل و ترک می کنند.امّا کسـی که به خدا ایمان دارد،و می داند که خداونـد نسبت به بندگانش از شـخص او مهربانتر و دلسوزتر است،و هنگامی که فرمان می دهد به زناکار تازیانه زنند،این امر نه تنها متضمّن مصلحت تمام مردم بلکه متضمن مصلحت شخص زنا کار نیز هست،دستخوش چنین ترحّمی نمی شود.

پروردگار ما سپس می گوید:

« وَ لْیَشْـهَدْ عَذٰابَهُمٰا طٰائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ -و باید که به هنگام شکنجه کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند.» تازیانه زدن باید در حضور مؤمنـان صورت گیرد،زیرا ارزش مجـازات تنهـا در اثر آن بر جنایتکـار نهفته نیست بلکه بایـد بر جـامعه نیز انعکاس یابـد.در واقع حدّ و مجازات زنا بر یک گونه نیست،بلکه بر حسب شـرایط و اوضاع و احوال گوناگون نوع و میزان حدّ تفاوت می کند.در حدیث شریفی که ذیلا می آید انواع حدود و مجازاتهای زنا جمع شده است:

در تفسـیر علی بن ابراهیم آمـده است که:«شـش نفر را که به جرم ارتکـاب زنـا گرفته بودنـد نزد عمر بن خطّاب آوردنـد،و او دسـتور داد که بر هر یک از آنان حدّ را اجرا کنند.امیر مؤمنان-صـلوات اللّه علیه-نزد عمر نشسـته بود،گفت:ای عمر این حکم ایشـان نیست،عمر گفت:پس تو حـدّ و مجـازات آنهـا را اجرا کن.آن گاه یکی از آنها را پیش آوردنـد و حضـرت گردنش را بزد،دومین را آوردند و حضرت او را سنگسار فرمود،سوّمین را آوردند و او را تازیانه زد،و چهارمین را نیمی از حدّ

تازیانه زد و پنجمین را تعزیر کرد(یعنی کمتر از اندازۀ حدّ بزد و تنبیه کرد)و ششمین را رها فرمود.عمر در شگفت شد و مردم متحیّر گشتند.آن گاه عمر گفت:

ای ابو الحسن چه شد که شش نفر را به جرم ارتکاب یک قضیّه آوردند و تو پنج گونه مجازات بر آنها راندی و ششمین فرد را نیز رها ساختی و در این میان حکم هیچ یک از آنها نظیر دیگری نبود؟حضرتش فرمود:آری،اوّلی مردی بود ذمّی که با زنی مسلمان به زنا آمیخته بود و بدین سان از ذمّه(و تعهّد مسلمانان بر حفظ جانش) خارج شده بود،از این رو در مورد او فرمان به قتل با شمشیر دادم.امّا دوّمی مردی بود زن دار که زنا کرده بود،او را سنگسار کردیم.سوّمی مردی بود بی زن که وی را حدّ زدیم.امّا چهارمین بنده ای بود که زنا کرده بود،او را نصف حدّ زدیم.پنجمین این عمل را به شبهه صورت داده بود او را تعزیر و تنبیه کردیم.امّا ششمین مردی بود دیوانه که عقلش را از کف داده بود و تکلیف از او ساقط شده بود» (۱) .

پاکدامنی دیوار و باروی محافظ جامعه

[۳]

« اَلزّانِی لاٰ یَنْکِحُ إِلاّٰ زٰانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّٰانِیَةُ لاٰ یَنْکِحُهٰا إِلاّٰ زٰانٍ أَوْ مُشْرِکٌ -مرد زنا کار،جز زن زنا کار یا مشرک را نمی گیرد،و زن زنا کار جز مرد زنا کار یا مشرک نمی گیرد...» طبیعت زندگی اجتماعی این است که مردان و زنان شریف-جنس تفاوتی نمی کند-جز همانندان خود را نمی جویند،در حالی که بر عکس می بینیم مردمی که از لحاظ اخلاقی فرو غلتیده اند غیر همگونان خود را می جویند،از این رو و برای خطرناک بودن آمیختگی و درهم و برهمی،خداوند می خواهد که مجموعۀ مردان و زنان زنا کار را از جامعه جدا سازد تا اجتماع را با بارویی استوار و دیواری بلند و مستحکم از پاکدامنی و شرف حفظ و حراست کند.شاید در پیوستن کلمۀ شرک به زنا،اشاره ای باشد بر این که زنا کاری خود نوعی از شرک پنهان و نهفته

۱- ۲) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۷۰.

است،مگر نه این که زنا مبتنی بر پایهٔ شهوت پرستی و هوی طلبی است؟ « وَ حُرِّمَ ذٰلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ -و این بر مؤمنان حرام شده است.» در مورد این عبارت قرآنی روایتی پشت در پشت از امامان(ع)آمده است مبنی بر این که زناشویی با زن یا مرد زناکار حرام است،و از این رو بر مؤمنان واجب است که از مجموعه های زنا کاران دوری گزینند،بلی،اگر مرد یا زن زناکار توبه کرده باشند زناشویی با آنها جایز است.

محمد بن مسلم از امام ابی جعفر-علیه السلام-دربارهٔ این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ روایت کرده است که گفت:آنها مردان و زنانی در زمان پیامبر خدا بودند که به زنا کاری شهرت داشتند،و خداوند زناشویی با آنها را نهی کرد،و مردم امروز بر همان منزلت هستند اگر کسی به چیزی از این قبیل شهرت یابد یا بدین سبب بر او حدّ اجرا کنند با او زناشویی نمی کنند.مگر آن که توبهٔ او به رسمیّت شناخته شود و پذیرفته آید». (۱)

شاید معنی سخن آن حضرت(ع)«مردم امروز بر همان منزلت هستند»این باشد که سیرت و روش پیامبر(ص)بر مردم امروز نیز جاری است.

قذف(تهمت زنا زدن به زن شوهردار)میان حدّ و توبه

[۴]

« وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمٰانِینَ جَلْدَهً وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَهً أَبَداً وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ - کسانی را که زنان پاکدامن را به زنا متّهم می کنند و چهار شاهد نمی آورند،هشتاد ضربه بزنید،و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند.» در اینجا خداوند مجازاتی سخت را بر کسانی واجب ساخته است که زنان شوهر دار پاکدامن را به تهمت زنا متّهم می کنند،بدون آن که چهار گواه عادل بر این امر بیاورند که به چشم خود آن ماجرا را دیده باشند.

۱- ۳) -همان مأخذ،ص ۵۷۲.

در این مورد تنها به ذکر مجازات شرعی چنین اتهامی اکتفاء نشده بلکه مجازاتی قضایی را که همردیف و توأم با آن است ذکر می کند،بدین معنی که شخصی که مجازات قذف(تهمت زنا بستن به زنی شوهردار)در حق او اجرا شد.

اعتبارش نیز در اجتماع ساقط می شود زیرا با این اقدام خود عدالت خویش را از کف داده است از این رو پس از آن هیچ شهادتی از او پذیرفته نمی شود،نه تنها در قضیهٔ زنا بلکه در دیگر قضایای اجتماعی چون عقود مالی،و اثبات هلال(ماه نو)و دیگر موضوعات شهادت او مسموع نیست.و این محرومیّت افزون بر تأدیب بدنی که همان تازیانه خوردن بوده،متضمّن تأدیبی معنوی است.

در قانونگذاریهای تشریعی اسلامی مجازاتی قاطع را بر زبان همچون مورد «قذف»(تهمت زنا زدن به زن شوهردار)نمی یابیم.پس اگر شخصی بگوید:

همانا فلان زن زنا کرده است،بر او واجب است که تعداد شرعی شاهدان عادل را یک جا حاضر آورد.هر گاه دو تن از آن گواهان گواهی زنا کاری دهند و سپس گویند دو تن دیگر که عین چیزی را که ما دیده ایم دیده اند،در راهند و از عقب می رسند، در حال هر یک از آن دو گواه را بی درنگ هشتاد ضربه تازیانه می زنند،زیرا چنان شهادتی ثابت نمی شود مگر آن که /۸ هر چهار تن گواه یک جا نزد قاضی حاضر شوند و بر عمل زنا گواهی دهند.اسلام که مجازات تازیانه و سنگسار را بر مرتکب زنا واجب ساخته ضمنا پذیرفتن گواهی کمتر از چهار تن را نیز منع کرده است،و آیا عمل زنا چنان صورت می گیرد که چهار تن بتوانند ناظر عینی و گواه بر آن باشند؟ دیگر جنایتها از قبیل قتل و خانه دزدی و امثال آن ممکن است در برابر مردم روی دهد،امّا در مورد زنا باید در نظر داشت که شرمی که خدا در سرشت هر انسانی به ودیعه نهاده است مانع از آن می شود که این عمل را آشکارا در برابر دیدگان دیگران صورت دهد،پس چگونه ممکن است که چهار تن به وضوح تمام این عمل را هنگام ارتکاب ببینند؟چنین وضعی صورت نمی پذیرد مگر در حالاتی بسیار نادر و دلالت بر آن دارد که چنین مجازات سختی در واقع مخصوص کسانی خواهد شد که به حدود شرعی و آداب عرف عمومی جامعه تجاوز و تخطّی می کنند.

بگذارید نصوصی را که احکام گواهی بر زنا را بیان می کنند بخوانیم:

از ابی بصیر،از حضرت ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-منقول است که:

«مرد و زن را سنگسار نمی کنند مگر آن که چهار تن گواهی بر همخوابگی و وارد کردن و داخل کردن را همچون دخول میل در سرمه دان بدهند» (۱) .

در خصوص حکمت مقرر داشتن گواهان چهارگانه،ابو حنیفه پیشوای مذهب حنفی از امام صادق-علیه السّلام-روایت می کند و می گوید:به او گفتم:آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟گفت:قتل:(ابو حنیفه)گوید:گفتم:پس چگونه است که در مورد قتل گواهی دو شاهد جایز است و در مورد زنا جز گواهی چهار شاهد جایز نیست؟به من گفت:«ای ابو حنیفه،در این خصوص چه سندی در دست دارید؟»گفتم جز حدیثی از عمر در دست نداریم که گوید:خداوند در گواهی دو کلمه را بر بندگان مقرر داشته است.حضرتش گفت:«ای ابو حنیفه، چنین نیست،در زنا دو حد وجود دارد و جایز نیست که هر دو تن بر ضد یک تن گواهی دهند،زیرا بر هر دو طرف یعنی مرد و زن حدّ واقع می شود،در صورتی که در مورد قتل،حد بر قاتل اجرا می شود و از مقتول دفع می گردد» (۲) .

اسلام از سختگیری در مسئلۀ شهادت بر زنا قصد دارد که زندگی خانوادگی را در جامعه از پراکندگی و نابودی حمایت و حراست کند،هم چنان که زنا از شدیدترین عوامل نابودی خانواده است اتّهام بدان نیز تقریبا به همان نتیجه منجر می شود،زیرا زنا از جرایمی است که بسیار زود و ممکن است مردم را بدان متّهم ساخت و این جرایم غریزه مردم بویژه صاحبان عقده های جنسی را بر می انگیزد و مانند جنایت قتل و جز آن نیست.از این رو اسلام از سویی بر مجازات آن سختگیری کرده و از سوی دیگر بر گواهی بر آن شدت عمل نشان داده

۱- (۴) -همان مأخذ،ص ۵۶۹.

۲- (۵) -همان مأخذ،ص ۵۷۴.

است،و این هر دو امر هـدفی واحد دارد که همانا حفظ و نگهبانی خانواده و پاسداری نسبت به پاکدامنی و شرف در زندگی اجتماعی است.

قرآن کسانی را که زنان شوهردار را،بدون آوردن چهار گواه،متّهم به زنا می کنند فاسق شمرده است زیرا آنها با این عمل خود بزرگترین ضربه را بر شرف جامعه،که ادیان آسمانی برای اصلاح و استوار ساختن بنای آن آمده اند،وارد می سازد.

[۵]

« إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ -مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و به صلاح آیند.زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» برای کسانی که قرآن را می خوانند تازگی ندارد که پیوستگی کلمهٔ اصلاح را به توبه ملاحظه می کنند،چه این مطلب در جایهایی گوناگون از قرآن کریم تکرار شده است،و این از آن روست که شرط پذیرفته شدن توبه آن است که انسان آنچه را با گناهان خود تباه و فاسد ساخته با توبه درست و اصلاح کند،و خداوند به گروه توبه کاران تأکید می کند که آمرزش و رحمت او شامل حالشان خواهد شد مشروط بر این که پس از انحراف به جادّهٔ حق باز گردند و با کوشش خالصانه و کردار سازنده آنچه را از کف داده اند تدارک و جبران کنند و آنچه را با گناهانشان تباه کرده اند اصلاح نمایند.پس اگر زنان شوهردار را به هرزگی متّهم کرده اند و شرف ایشان را بدین وسیله ساقط ساخته اند،بر آنها واجب است که دروغ بودن اتّهام خود را آشکارا اعلان کنند و برای اجرای مجازات حدّ بر خویشتن آماده شوند تا حیثیت اعتبار آن زنان را باز گردانند.سماعه گوید از حضرتش درباره گواهان به دروغ پرسیدم که جزای آنها چیست؟فرمود:«تازیانه ای می خورند که وقتی ندارد، و تعیین آن با امام است،و نیز آنها را دوره می گردانند تا مردم آنها را بشناسند»اما در مورد گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که:« وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَةً أَبَداً إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا -و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند»(سماعه) گوید:«گفتم چگونه توبهٔ او معلوم و شناخته می شود؟حضرتش فرمود:خود را در /۸ برابر مردم دروغگو می خواند و گفتهٔ پیشین خود را تکذیب می کند تا حد بر او می زنند و

از پروردگارش آمرزش می طلبد،و اگر چنین کرد توبهٔ او معلوم شده است». (۱)

خداوند برای کسی که پس از زنا توبه کند موجبات و اسباب زناشویی را فراهم می سازد،هم چنان که به کسی که از دزدی توبه کند و حقوق مردم را باز پس دهد روزی حلالی می رساند،و همچنین برای کسی که پس از تسلیم شدن به فشارهای سلطه که در معرض آنها قرار داشته توبه کند،جایی امن فراهم می سازد که در آن پناه جوید و آن فشارها را از دوش او بر می دارد.

خداوند بدین سان بندگان خود را به توبه و بازگشت به سوی خویش تشجیع می کند که به آنان وعده می دهد اگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند مورد آمرزش و رحمت او قرار می گیرند.

[سوره النور (۲۴): آیات ۶ تا ۱۵]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَدٰاءُ إِلاّٰ أَنْفُسُهُمْ فَشَهٰادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ اَلصّٰادِقِینَ (۶) وَ اَلْخٰامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کٰانَ مِنَ اَلْکٰاذِبِینَ (۷) وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا اَلْعَذٰابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ اَلْکٰاذِبِینَ (۸) وَ اَلْخٰامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اَللّٰهِ عَلَیْهٰا إِنْ کٰانَ مِنَ اَلصّٰادِقِینَ (۹) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ تَوّٰابٌ حَکِیمٌ (۱۰) إِنَّ اَلَّذِینَ جٰاؤُ بِالْإِفْکِ عُصْبَةٌ مِنْکُمْ لاٰ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لِکُلِّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اِکْتَسَبَ مِنَ اَلْإِثْمِ وَ اَلَّذِی تَوَلّٰی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذٰابٌ عَظِیمٌ (۱۱) لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً وَ قٰالُوا هٰذٰا إِفْکٌ مُبِینٌ (۱۲) لَوْ لاٰ جٰاؤُ عَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدٰاءِ فَأُولٰئِکَ عِنْدَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْکٰاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِی اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَهِ لَمَسَّکُمْ فِیمٰا أَفَضْتُمْ فِیهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِکُمْ مٰا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اَللّٰهِ عَظِیمٌ (۱۵)

۱- ۶) همان مأخذ،ص ۵۷۵.

معنای واژه ها

۸[یدرأ عنها]

:یعنی از او برداشته می شود.

۱۱[الافک]

:دروغ بزرگ.

[تولی کبره]

:آن که بخش عظیم چیزی را تحمّل کرده و بر عهده دارد.

مسلمانان با تهمت بزرگ منافقان چگونه روبرو می شوند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چار چوب برقرار ساختن قانون خانواده در جامعه-که قرآن در درس پیشین بیان کرد-و پس از بیانی که دربارهٔ رابطهٔ میان روح ایمانی و خانوادهٔ با ایمان در خصوص مجازات زنا و مجازات تهمت به زنا گذشت،این آیات کریم رابطهٔ سالم میان شوهر و همسرش را در مورد این مسئله حساس بیان می کند،آنجا که اسلام لعان را به عنوان راه حلی برای کسانی که همسران خود را به تهمت زنا متّهم

می کنند،به منزلهٔ عوضـی از گواهان وضع و تشریع می کند.لعان آن است که از یک طرف شوهر چهار بار بر زنا کاری همسر خود گواهی می دهـد،و هر بار گواهی او به منزلـهٔ یک شاهـد محسوب می شود،آن گاه در مرتبـهٔ پنجم می گوید در صورتی که خـود دروغ گفته باشـد لعنت خـدا نصـیبش بـاد،و از طرف دیگر،زن چهـار بـار گواهی بر مـبرّا بودن خود از آن تهمت می دهـد،و در مرتبـهٔ پنجم می گویـد که اگر شوهرش در اتّهام زنایی که بـدو زده راست گفته باشد خشم و غضب خدا بر آن زن باد.

چرا ایراد تهمت زنا به زن خود با ایراد همان تهمت به زنی دیگر تفاوت دارد؟این تفاوت به سبب وجود رابطهٔ مخصوص میان شوهر با زن خویش است.

شوهر چیزی دربارهٔ زن خود کشف می کنـد که کشف آن به وسـیلهٔ دیگران ممکن نیست،و اگر /۸ اسلام قانونی خاص برای این رابطه وضع نکرده بود،بیگمـان خـانواده هـا به سـبب فقـدان چیزی که رابطـهٔ شوهر را با زنش در حالت تهمت زنا و قـذف تنظیم کند،از بین می رفتند و نابود می شدند.

از این رو پس رونـد قرآنی متـوجّه قضیّهٔ مهمّی می شـود که همـان مسـئلهٔ «افـک»است که مورد نزول آن در این مقطع قرآنی اختصاص به تهمت زنایی دارد که بعضی افراد به همسر پیامبر(ص)(ماریهٔ قبطی)بنا بر یکی از اقوال،وارد ساختند.روند آیات بر ضرورت متوقّف ساختن امثال چنین تهمتی که در جامعه شیوع یافته و رویارویی در برابر کسی که آن را می آفریند یا رواجش می دهند، تأکید می کند.این آیات حقایق زیرین را به ذهن وحی و القاء می کنند:

اوّلا:ایراد تهمتها،عاده از جانب افرادی صورت می گیرد که گردهم جمع می شوند و قرآن آنها را«دار و دسته»می نامد.

متشـکّل شدن این دارو دسـته تجمّعی است طاغوتی،که در روابط خود بر ارزشهای اسلامی تکیه نمی کنند،زیرا آنها تهمتهایی باطل و بی اساس را می آفرینند و اخباری دروغین را به هم می بافند و افترا می زنند،و مانند افعی که زهر خود را به درون بدن قربانی خود می دمد،آن اکاذیب را در جامعه پخش و منتشر می کنند.

ثانیا:این که جامعهٔ صالح آن اجتماعی است که بر ضدّ این تهمتها مصون

و محفوظ شده و قادر است که دروغ بودن تهمت را کشف کند،و با سرعتی بسیار آن را به صاحبش بر گرداند.امّا جامعۀ بیمار و نااستوار آن است که فرزندانش تهمتهای باطل را از یکدیگر می ربایند تا بدون آگاهی از هدف پلیدی که پشت سر آن تهمتهاست و سلامت جامعه را تهدید می کند،آنها را پخش کنند،چنین جامعه ای به شتاب هر چه بیشتر فرو می ریزد و از هم می پاشد زیرا آبرو و حیثیت و نوامیس فرزندان آن اجتماع در معرض تهدید و دستخوش ولنگاری متجاوزان است.

اجتماع با فضیلت و دارای رشد فکری،بدین سان خطرناک بودن تهمتهای باطل را از همان آغاز در می یابد و می شناسد و از این رو برای محفوظ داشتن سلامت هر یک از فرزندان خود برای ردّ آن تهمتها می کوشد.

ثالثا:قرآن حکمت آموز بر نفع این شایعات نسبت به جامعۀ مؤمن ‎/۸ تأکید می کند،زیرا همین سخنان طبیعت بعضی از افراد جامعه را آشکار می سازد،زیرا تهمت زنندگان و بر انگیزندگان آن را کشف می کند و میزان کم عمقی وابستگی آنها را به مجتمع ایمانی روشن می سازد،هم چنان که کسانی را که سخنان باطل آنها را به سرعت می شنوند و می پذیرند کشف و معرفی می کند و این امر به اشخاص موجّهی که قصد اصلاح آنها را دارند فرصتی بزرگ می دهد.

شرح آیات:

اشاره

حکمت لعان در اسلام

[۶]

« وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَدٰاءُ إِلاّٰ أَنْفُسُهُمْ -و کسانی که زنان خود را به زنا متّهم می کنند و شاهدی جز خود ندارند...» بسی دشوار است که شخصی که زن خود را به تهمتی چون زنا متّهم می کند با سعادت و اطمینان زندگی کند.

اسلام برای آن که خانواده محلّی برای جنگ و زد و خورد میان زن و شوهر نباشد،و فرزندانی عقده ای به بار نیاورد که به سبب پرورش خود در محیطی و بازده و ناسالم،نسبت به جامعه کینه توز باشند،و برای آن که بر عکس خانواده را سرایی

برای آسایش و خانه ای امن و آرام سازد،لعان را وضع و تشریع کرده است که رابطهٔ میان زن و شوهر را به طور ابدی و همیشگی نهی می کند.راویان داستانی جالب توجّه دربارهٔ نزول این آیه که بعضی از احکام لعان را بیان می کند،ذکر کرده اند که چگونگی چاره جویی اسلام را در مورد مشکلات اجتماعی منعکس می سازد.این روایت که مفسّر معروف علی بن ابراهیم آن را نقل می کند می گوید که این آیه دربارهٔ لعان نازل شده،و سببش آن است که چون پیامبر(ص)از غزوهٔ تبوک بازگشت،عویمر بن ساعدهٔ عجلانی که از انصار بود نزد حضرتش آمد و گفت:ای پیامبر خدا شریک بن سمحا با زن من همبستر شده و وی از او باردار گشته است.

پیامبر(ص)از او روی بگردانید،امّا او سخن خود را تکرار کرد،دیگر بار پیامبر از او روی بگردانید تا چهار مرتبه چنان کرد،آن گاه پیامبر(ص)به خانهٔ خود رفت،و آیهٔ لعان بر او نازل شد،آن گاه عصر از خانهٔ خود نزد مردم آمد و به عویمر گفت:

همسرت را بیاور که خدای عزّ و جلّ دربارهٔ کار شما آیه ای فرستاده است.عویمر نزد زنش رفت و بدو گفت:پیامبر خدا تو را فرا خوانده است،آن زن در میان قوم خود مقام و شرفی داشت از این رو همراه گروهی بیامد و چون وارد مسجد شد پیامبر(ص)به عویمر گفت:نزدیک منبر بیایید و یکدیگر را لعان کنید.عرض کرد چگونه این کار را بکنم؟پیامبر(ص)فرمود پیش بیا و بگو:خدای را گواه می گیرم که در نسبتی که به زنم می دهم از راستگویان هستم. ۸/وی پیش آمد و آن عبارت را بگفت.آن گاه پیامبر(ص)بدو گفت:این عبارت را تکرار کن،وی آن را تکرار کرد تا چهار مرتبه شد.سپس در نوبت پنجم بدو فرمود:لعنت خدا بر تو باد اگر در نسبتی که به زنت داده ای از دروغگویان بوده باشی.وی در نوبت پنجم گفت که هر آینه لعنت خدا بر«وی»باد اگر در نسبتی که به زن خود داده است از دروغگویان بوده باشد. (۱) سپس پیامبر(ص):بیگمان اگر دروغ گفته باشی این لعنت شامل تو می گردد.

ص :۲۶۷

۱- ۷) -همان مأخذ،ص ۵۸۰.

آن گاه به وی فرمود:به کناری برو،سپس به زن او گفت:تو نیز همچون او گواهی بده و گرنه حدّ را بر تو اجرا می کنم،آن زن به روی افراد قوم خود نگریست و گفت:من این افراد را در این عصرگاه رو سیاه نمی کنم.آن گاه پیش آمد و گفت:خدا را گواه می گیرم که عویمر بن ساعده در نسبتی که به من داده از دروغگویان است.پیامبر خدا بدو فرمود:این عبارت را تکرار کن،و او آن را چهار بار تکرار کرد.سپس پیامبر(ص)به وی گفت:در مرتبهٔ پنجم خود را لعنت کن که اگر در نسبتی که شوهرت به تو داده از راستگویان بوده باشد.آن زن در نوبت پنجم گفت:هر آینه خشم خدا بر«وی»باد اگر شوهرش در نسبتی که به وی داده از راستگویان بوده باشد.آن گاه پیامبر خدا(ص)به وی گفت وای بر تو که اگر دروغ گفته باشی مشمول این لعنتی.سپس پیامبر خدا(ص)به شوهر وی گفت:برو که از این پس این زن هرگز بر تو حلال نباشد.عرض کرد:ای پیامبر خدا مالی که بدو داده ام چه می شود؟پیامبر(ص)گفت:اگر دروغ گفته باشی دستت از آن مال بسی کوتاه است و اگر راست گفته باشی آن مال در عوض آن که وی شرمگاه خود را به تو واگذار و حلال کرده بوده از آن اوست.

و معنی آیه این است که اگر کسی زن خود را متّهم کند و نتواند چهار گواه شرعی در موردی این چنین بیاورد،باید چهار بار سوگند بخورد که در نسبت زنایی که به زنش می دهد راست می گوید.

« فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِينَ -هر یک از آنها را چهار بار شهادت است به نام خدا که هر آینه از راستگویان است.» [۷]

« وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَيْهِ إِنْ كانَ مِنَ الْكاذِبِينَ -و بار پنجم بگوید که خشم خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد.» هنگام لعان شخص می گوید:«لعنه اللّه علیّ-لعنت خدا بر من»اگر از دروغگویان باشم،ولی خدای ۸/ سبحانه و تعالی می گوید:«إنّ لعنه اللّه علیه- همانا لعنت خدا بر او»با ضمیر«او»تا چنان به نظر نرسد که این لعنت بر کسی است که این عبارت را در قرآن می خواند.

[۸]

« وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذٰابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكٰاذِبِينَ -و اگر آن زن چهار بار به خدا سوگند خورد که آن مرد دروغ می گوید، حدّ از آن زن برداشته می شود.» پس اگر زن چهار بار بر دروغگو بودن شوهر خود به خدا سوگند بخورد،حدّ از وی برداشته می شود،و تازیانه و سنگساری در کار نیست،و اگر چنین نکند(و سوگند نخورد)چنان است که گویی وی تهمت زنایی را که شوهرش بدو وارد کرده تصدیق کرده است.

[۹]

« وَ الْخٰامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهٰا إِنْ كٰانَ مِنَ الصّٰادِقِينَ -و بار پنجم،زن بگوید که خشم خدا بر او باد اگر مرد از راستگویان باشد.» یعنی مرد در ادّعایی که در حق وی کرده و تهمتی که به وی زده است گفته باشد،و همچنین خود را لعنت می کند که اگر مرتکب زنا شده باشد،و در نتیجه اتّهامی که شوهرش بر وی وارد ساخته درست بوده باشد.

[۱۰]

« وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّٰهَ تَوّٰابٌ حَكِيمٌ -چه می شد اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی بود؟و اگر نه این بود که خدا توبه پذیر و حکیم است؟» اگر فضل خدا و امکان توبه به درگاه او نمی بود،بیگمان کسانی که زنان خود را قذف می کردند و متّهم می ساختند گرفتار عذاب می شدند زیرا قذف نزد خدا تهمتی بزرگ شمرده می شود،و بر کسی جایز نیست که به صرف گمان یا انتقام طلبی دیگران را متّهم سازد.جواب«لولا-اگر نه این بود»از خلال روند عبارت معلوم است،و شاید آیۀ ۱۴ نیز اشاره به همین معنی دارد،آنجا که پروردگار ما سبحانه و تعالی می گوید:« وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمٰا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ -اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت ارزانیتان نمی بود،به سزای آن سخنان که می گفتید شما را عذابی بزرگ در می رسید».

ص :۲۶۹

آنچه در این جا تفکّر را بر می انگیزد و بایـد بدان نیک اندیشـید،دامنه و میزان اعتماد اسـلام بر روح«ایمان»در نظامها و قوانین اجتماعیی است که وضع می کنـد،زیرا به عنوان مثال،سوگنـد یکی از سـتونهای نظام اسـلامی در امر قضاوت است،و هنگامی که جامعه روح ایمان و التزام بـدانچه را می گویند و بدان سوگند می خورند از دست می دهد /۸ نمی تواند ارزشهای رسالت را به مورد اجرا در آورد،و در نتیجه به هر حال نظام آن جامعه نمی تواند نظامی اسلامی باشد.

با وجود آن که جوامع بشری امروز به پایه ای از پیشرفت تکنولوژی نایل آمـده که آدمی را به حیرت می افکنـد،هم چنان در نظامهـا و قوانین اجتمـاعی و انسـانی ناکـام است.از این رو در اجتمـاع بی ایمان کمتر کسـی را می توان یافت که به خاطر چند دینار از سوگنـد خوردن دروغین به خـدا پرهیز داشـته باشد،در صورتی که فرزندان جامعهٔ با ایمان از سوگند خوردن به دروغ سخت پرهیز دارند و اجتناب می کنند.

اگر به تاریـخ نسـل اوّل مسـلمانان نظر افکنیم،در می یـابیم که نظـام قضـایی در آن روزگـار تـا چه حـد کامیـاب و موفّق بوده است.در آن عصـر همهٔ کارهای اجتماع اسـلامی از جانب حکومت اسـلامی به سـهولت می گذشته و تمام مشکلات آن بدون هیچگونه دشواری حلّ می شـده است،زیرا مؤمنان سـخت پرهیز داشـته اند که خدا را دسـتمایهٔ موضوع سوگند خود قرار دهند گر چه آن سوگنـد راست و به حقّ بوده باشد،تا آن جا که برخی از ایشان حاضـر بوده اند که از حق خود در گذرند و مبالغی کلان از مال خود را بدهند امّا حاضر نبودند که به نام خدای بزرگ سوگند بخورند.

داستانی از امام زین العابدین را به عنوان شاهدی بر این مدّعا نقل می کنیم:

یکی از زنان طلاق داده شـدهٔ او نزد قاضـی بر ضـد او دعوایی برد و مطالبـهٔ مهری به مبلغ چهارصد دینار کرد،چون آن دو نزد قاضـی حاضـر شدنـد و دعوایشان مطرح شـد، امام منکر مطالبه ای شد که آن زن می کرد.قاضـی از امام(ع)خواست تا سوگند بخورد،ولی آن حضرت نپذیرفت و محکوم شد،و تمام مهر مورد ادّعای آن زن را

پرداخت.چون از محضر قاضی بیرون آمد پسرش امام باقر(ع)از او پرسید:ای پدر چرا به خدا سوگند نخوردی؟مگر حق با تو نبود؟امام(ع)فرمود:چرا حق با من بود،ولی خدا بسی بزرگتر از آن است که من به خاطر چهارصد دینار به نام او سوگند بخورم.

ایشان بدین گونه پرهیز داشتند و سوگند خوردن را سخت و دشوار می دانستند و پایه های اجتماع اسلامی بر این اساس نهاده شده است.

سازندگان افک،آن تهمت بزرگ و مسئولیّت جامعهٔ مسلمان

[۱۱]

« إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ -کسانی که آن دروغ بزرگ را ساخته اند گروهی از شمایند...» کسانی که به همسر پیامبر تهمت زدند چه کسانی بودند؟ این پرسشی است که مهم نیست با بردن نام اشخاص بدان پاسخ گوییم، بلکه موضوع مهم برای ما طبیعت آن دار و دسته و هدف آنها از آن تهمت است.

هدف آن تهمت کاستن از کرامت و حیثیت پیامبر(ص)بوده است و آن دارو دسته کسانی بوده اند که با یکدیگر بند و بستی بر پایهٔ مصالح مادّی داشته اند نه بر پایهٔ ارزشها،و قرآن برای آن که احتمال تصوّری غلط پیرامون این قضیّه را از اذهان مؤمنان بزداید ایشان را مخاطب می سازد و می گوید:

« لاَ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ -مپندارید که شما را در آن شرّی بود.نه،خیر شما در آن بود...» زیرا سرانجام به زودی منتهی به خیر خواهد شد،بدین اعتبار که آزمایشی است برای جامعهٔ مسلمان،و اگر مؤمنان بر این قضیّه و امثال آن غلبه کنند و فایق آیند اجتماعشان جامعه ای با فضیلت و قادر بر پایداری در برابر فشارها و مشکلات گوناگون خواهد بود.

« لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ -هر مردی از آنها بدان اندازه از گناه که مرتکب شده است به کیفر رسد...»

ص:۲۷۱

هم چنـان که انسان مسـئول رفتار و حرکات خویش است،تهمت آفرینان بر ضـدّ پیامبر(ص)نیز بار مسـئولیّت سـخن خود را در سرای دنیا با رسوا شدن و آشکار گشتن شایعات باطل خویش،و در آخرت با تحمل عذاب دردناک بر دوش می کشند.

« وَ الَّذِی تَوَلّٰی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذٰابٌ عَظِیمٌ -و از میـان آنهـا آن که پیرتر است و بیشترین این بهتـان را به عهـده دارد به عـذابی بزرگ گرفتار می آیـد.» پیـداست که رونـد آیه به سـر کردهٔ این دارو دسـته که بار سـنگین این گناه را بر دوش دارد و متحمّل عـذابی بزرگ می شـود،اشـاره می کنـد.عادت اقتضـا می کنـد که این دار و دسـته سـرکرده و بزرگی داشـته باشـند که منبع و سرچشـمه سـرهم بنـدی کردن این تهمت بوده یا لا اقل بـدان جهت و قانونمندی داده باشد.و به نظر می رسد که کهنسالان که روزگار زندگیشان سپری شده، /۸ و احساس می کنند که آفتاب عمرشان بر لب بام است و نزدیک به غروب و افول است،هم آناننـد کـه ایـن تهمـت را شـایع و پخش کرده انـد،زیرا آنهـا پیش از دیگران منفی بـاف و حسـود بـوده انـد،و شایـد مراد از کهنسالترین در اینجا همان پیر گروه منافقان در روزگار رسول اکرم(ص)بوده باشد.

تـا اینجـا مطلب مقصود بر«خود آن تهمت»بود،امّـا گفتـار آینـده متوجّه جنبه ای دیگر از این قضـیّه می شود،آنجـا که خـداوند مسئولیتی را که در برابر نظیر چنین امری بر دوش اجتماع می افتد معیّن می کند و می گوید:

[۱۲]

« لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً وَ قٰالُوا هٰذٰا إِفْکٌ مُبِینٌ -چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدند،مردان و زنـان مؤمن به خود گمـان نیک نبردنـد و نگفتنـد که این تهمتی آشـکار است؟» بر اجتماع با ایمان لازم است که پیش از هر موضعگیری ماجراهایی را که پشت صحنهٔ بهتان و جعل آن دروغ بزرگ می گذشته دریابد و بشناسد،زیرا این موضوع منحصر تنهـا به شـخص پیامبر نبوده بلکه شامل آنان نیز می شـده و سـلامت اجتماع آنان را تهدیـد می کرده،دارو دسـتهٔ یاد شـده نمی خواسته اند تنها از کرامت

پیامبر بکاهند و حیثیت حضرتش را لکّه دار کنند بلکه می خواسته اند شرف امّت اسلام را نیز از طریق شایعه پراکنی باطل بر ضدّ رهبری آن بکاهند و لکّه دار کنند،و هنگامی که مؤمنان برای پذیرفتن شایعاتی که این دار و دسته می پراکندند و سم پاشی می کردند همصدایی نشان می دهند و به همسر پیامبر(ص)گمان بد می برند،آیا از آن پس شرفی سالم و درست برای امّت باقی می ماند که در معرض زخم زبان آن گروه منافق قرار نگیرد؟! بنا بر این بر کسانی که این تهمتها را می شنوند لازم است که در صدد شناختن طبیعت آن برآیند و عوامل و عناصری را که در وراء آن قرار دارد بشناسند،و بر اجتماع نیز واجب است که دارای فضیلت و رشد باشد و اندیشه ها و شخصیّتها را ارزیابی کند و بسنجد.

مبارزه ای جدّی که امروز میان استعمار و جنبشهای رسالتی-که هدفش درهم شکستن موجودیّت استعماری جاهلیّت و برقراری حکومت عادلانهٔ اسلامی است-جریان دارد،صورتی است زنده از همان مبارزه ای که دیروز میان منافقانی که آن تهمتها را می ساختند با جامعهٔ مؤمن به رهبری پیامبر در جریان بوده است.

اکنون که استعمار با تمام نیروهای شیطانی خود می کوشد کرامت امّت اسلامی را از طریق انتشار اتّهامات بر ضدّ جنبشهای رسالتی خدشه دار سازد، تکلیف واجب امّت اسلام امروزه دقیقا همان مسئولیّت و تکلیف مؤمنان آن روزگار است تا خود را در این پیکار طرف مقابل بدانند و عوامل و عناصر استعماری را که در ورای این اباطیل و تهمتهای گوناگون بر ضدّ فرزندان بیگناهشان قرار دارد کشف و رسوا سازند.

خداوند سبحانه و تعالی می گوید:هدف این اتّهامات قبل از هر چیز سلامت معنوی اجتماع است،و بر اجتماع واجب است که نسبت به خود خوش گمان باشد و به گونه ای جدّی با این اتّهامات برخورد کند« لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً وَ قٰالُوا هٰذٰا إِفْکٌ مُبِینٌ -چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند و

نگفتند که این تهمتی آشکار است؟»و باید اجتماع از وارد کنندگان اتهام دلایلی قوی و کوبنده بخواهد.پس اگر کسی بدون دلیل دیگری را به جاسوسی متّهم کند،در واقع اتّهام زننده خود جاسوس است،زیرا جاسوس کسی است که به مصالح استعمار بر ضدّ جنبشهای آزادیبخش رسالتی خدمت می کند،و اسلام به ما فرمان می دهد که به عنوان یک امر واجب الاطاعه همچون تکلیفی شرعی و اسلامی با این اشخاص رویاروی شویم و برخوردی جدّی کنیم،آنجا که می گوید:

[۱۳]

« لَوْ لاٰ جٰاؤُ عَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ -چرا چهار شاهد بر ادّعای خود نیاوردند...» تا آنچه را بر ضدّ سلامت اجتماع و رهبری آن جعل کرده اند اثبات کنند.

« فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشُّهَدٰاءِ فَأُولٰئِکَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْکٰاذِبُونَ پس اگر شاهدانی نیاورده اند،در نزد خدا در زمرهٔ دروغگویانند.» زیرا سخنشان در واقع عاری از هر دلیلی بود،و حتّی اگر راست هم می گفتند نیز دلیلی نداشتند،و براستی نشر فکری که دلیلی بر آن وجود ندارد،گر چه از روی سادگی و بی اطّلاعی باشد،خطایی بزرگ محسوب می شود.

«برای اثبات نادانی انسان کافی است که چیزی بگوید که نمی داند و از آن آگاهی ندارد،بلکه حتی اگر تمام چیزهایی را که می داند نیز(در زمان و مکان غیر مناسب)بگوید برای احراز نادانی او کافی است» (۱) .

پس انتشار دادن تهمتی که دلیلی بر آن وجود ندارد به همان نتیجه ای منجر می شود که دروغ پرداز برای آن می کوشد.

امروزه عوامل و نظامهای استعماری بهتانهایی را به هم می بافند و آنها را در جامعه پخش می کنند تا زبان به زبان بگردد و همچون بیماری وبا منتشر شود،و براستی اجتماع با فضیلت آن اجتماع است که بهتان زنندگان را متّهم کند و حتّی اگر راستی بی دلیل هم گفته باشند معتقد باشد که آنها دروغگویانند،زیرا نشر

۱- ۸) -این مضمون و محتوای حدیثی است پشت در پشت منقول از امام حسن بن علی-علیهما السّلام-.

قضیه ای مجمل و بی دلیل نیز کذب و دروغ محسوب می شود،زیرا کاستن و از بین بردن ارزش انسان با فضیلت-که خدا او را با کرامت و شرف آفریده،و خواسته است که با کرامت زندگی کند،و آبرویی نیک پشت سر خود باقی گذارد-عینا همان دروغ است.

ممکن است انسان در آنچه می گوید راستگو باشد،ولی وقتی در تعیین موقعیّت و مشخصات سخنی که می گوید خطا کند دروغگو می شود(یعنی سخنش مطابق با واقع نیست).و بر عکس این،در مضمون حدیثی پشت در پشت آمده است:

«دروغ به خاطر اصلاح در نزد خدا راست محسوب می شود» (۱) .

کلمهٔ«عند اللّٰه-در نزد خدا»در این آیه دلالت بر آن دارد که گر چه آنها به نظر خود راستگو باشند ولی در نزد خدا دروغگویانند و جزای دروغگو را دریافت می کنند،و شاید این امر از آن رو باشد که جوانب و شرایط محیط بر سخن خویش را مراعات نکرده اند.

[۱۴]

قرآن بر ناهنجاری و درشتی این خطا تأکید می کند،بنا بر این سخنی ساده که بدون علم و آگاهی و اثباتی بر زبان بسیاری از مردم می گذرد خطرهای جدّی بزرگی در پشت سر خود دارد،و اگر خداوند بر مردم مهربان نبود بیگمان آنان را گرفتار عذابی بزرگ می کرد.

« وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مٰا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ -اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت ارزانیتان نمی بود،به سزای آن سخنان که می گفتید شما را عذابی بزرگ در می رسید.» به سبب سخنان بدی که در گرداب آن افتاده بودید.

[۱۵]

« إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِكُمْ مٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ /۸ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ -آن گاه که آن سخن را از دهان یکدیگر

ص :۲۷۵

۱- ۹) -شاید سعدی از همین حدیث تأثّر پذیرفته که گفته است:دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز.م.

می گرفتیـد و چیزی بر زبان می راندیـد که دربارهٔ آن هیچ نمی دانستید و می پنداشتید که کاری خرد است،و حال آن که نزد خـدا کاری بزرگ بود.» زیرا انسان بـدون آن که خود را دریابـد خدمتگزار و بوق تبلیغات اسـتعمار می شود.این آیهٔ کریم چه قدر ما را متنبّه می سازد!چون بسـیاری از ما آنچه را می شـنود باز می گوید،و نمی داند که آن گفتار بر ضدّ شـخص او و دین او یـا اجتمـاع او هست یـا نیست،پس واجب است که آدمی از روی علم و اثبات سـخن بگویـد نه آن که هر چه را دیگران می گویند نقل قول کند.

اگر مقیاس و وسـیلهٔ سـنجش اجتماع ایمانی را رفتار و برخورد افرادش با تهمتها و بهتانها قرار دهیم،در می یابیم که بسـیاری از اجتماعـاتی که امروز وجود دارد از ضـابطه و خصوصـیّات اجتمـاع ایمانی خارج است زیرا در آن اجتماعات بهتانها را همچون کودکان که به سوی یکـدیگر توپ پرتاب می کننـد،به جانب یکـدیگر می افکننـد و آنها را همچون بیمار جذامی که میکرب پخش می کند،بین خود منتشر می سازند.

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۶ تا ۲۲]

اشاره

وَ لَوْ لاٰ إِذْ سَـمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مٰا یَکُونُ لَنٰا أَنْ نَتَکَلَّمَ بِهٰـذٰا سُـبْحٰانَکَ هٰذٰا بُهْتٰانٌ عَظِیمٌ (۱۶) یَعِظُکُمُ اَللّٰهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَـداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۷) وَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمُ اَلْآیٰـاتِ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۸) إِنَّ اَلَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِـیعَ اَلْفٰاحِشَةُ فِی اَلَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فِی اَلـدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۲۰) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ مٰا زَکیٰ مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ سَـمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۱) وَ لاٰ یَأْتَلِ أُولُوا اَلْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ اَلسَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی اَلْقُرْبیٰ وَ اَلْمَسٰاکِینَ وَ اَلْمُهٰاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اَللّٰهُ لَکُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۲)

ص: ۲۷۶

بعد اجتماعی شایعه پراکنی باطل

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از ویژگیهای قرآن کریم در بررسی و طرح موضوعات گوناگون این است که بدون بیان ابعاد مختلف هر موضوع و دیگر قضایایی که بدان مربوط می شود دست از مطلب نمی کشد.

با وجود آن که مناسبت گفت و گو از افک(بهتان و دروغ بزرگ)و شایعه پراکنی باطل در اجتماع،بیشتر موضوع خانواده است که واجب است با دیواری استوار و بلند از سلامت معنوی احاطه شود،قرآن حکمت آموز این بحث و گفت و گو را کاملا سرشار می سازد تا ما را از بیشتر ابعاد و جوانب موضوع آگاه کند، و از میان ابعاد گوناگونی که این سوره در این درس بحث می کند بعد اجتماعی شایعه پراکنی باطل است و این که اصولا موضعگیری اجتماع والا و با فضیلت نسبت به شایعه پراکنیها و شایعه سازان چه باید باشد.

نقاط روشنگر

اوّلا:ضروری است که اجتماع پیشاپیش موضعگیری ثابت و مشخّصی

ص :۲۷۷

نسبت به شایعات داشته باشد.خداوند در وجود هر انسانی عقلی به ودیعه نهاده که به وسیلهٔ آن می تواند از درستی /۸ یا نادرستی افکاری که در اجتماع منتشر می شود آگاه گردد،زیرا هر موضوع درستی نور و پرتوی از حقیقت دارد،و از این رو هدفها و منشأ شایعه شناخته و درک می شود.

ثانیا:بر مؤمنان راستین واجب است که هر چه بیشتر در پیرامون رهبری رشید خود حلقه زنند تا روشهای درست و شایسته را برای مقاومت در برابر شایعات هنگامی که در اجتماع پراکنده می شود،بیاموزند.

ثالثا:بر فرزندان جامعهٔ مؤمن واجب است که پای به جای پای شیطان نگذارند و از او پیروی نکنند زیرا نخستین گام آنان را به نهادن آخرین گام نیز وا می دارد تا اجتماع را بکلّی ویران و نابود سازد.

به عنوان مثالی بر این امر خاطرنشان می شویم که هنگامی که شخصی سخنی باطل را شنید و آن را منتشر کرد،در واقع به سبب فریفته شدن به گناه از آن دفاع و پشتیبانی می کند و این امر او را بر آن می دارد که به دارو دسته ای که آن سخن را شایع کرده اند بپیوندد و بدین سان در دام دشمن می افتد.و از اینجاست که اسلام تأکید می کند که بر انسان مؤمن واجب است که پای جای پای شیطان ننهد و از او پیروی نکند،بلکه هشیار و بیدار باشد و از نهادن نخستین گام خطا بپرهیزد تا کار به نهادن آخرین گام غلط نیانجامد.

رابعا:در منطق اسلام هدف وسیله را توجیه نمی کند،پس درست نیست که مؤمنان برای رسیدن به هدفهای خود راههای پیچ در پیچ و خطا را بپیمایند،زیرا آن راهها نه تنها به هدف نمی رسند،بلکه رهنورد خود را به فحشا و کارهای زشت و ناپسند می کشانند.

پس ممکن نیست که باطل راه رسیدن به حق باشد،هم چنان که ممکن نیست جنبش ایمانی از راه انتشار دروغ و کوشش برای تأثیر گزاری بر مردم با نیرنگ و گمراه سازی به پیروزی برسد،و اصولا چنین روشهایی از صفات جنبش رسالتی نیست زیرا ناشایست و دروغ جز ناشایست و دروغی همسان خود نزاید،و

همانا فحشا زاییده و نتیجهٔ مجموعهٔ انحرافات ساده ای است که در نزد آدمی و در نهاد اجتماع انبوه و افزون می گردد.

خامسا:هدف نهفته در ورای افک(دروغ و بهتان بزرگ)و انتشار ۸/ شایعات دروغین همانا از بین بردن وحدت جامعهٔ مؤمن است،از این رو بر افراد چنان اجتماعی واجب است که از شخصی که به انتشار شایعات گسترده و در نتیجه پراکندن اجتماع با بهتان و افترا می پردازد،با گذشت و احسان نگذرند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۶]

« وَ لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مٰا یَکُونُ لَنٰا أَنْ نَتَکَلَّمَ بِهٰذٰا -چرا آن گاه که این سخن را شنیدید نگفتید:ما را نشاید که آن را باز گوییم...» خداوند به عنوان موضعگیری استوار مؤمنان،بر ایشان واجب ساخته که شایعات را باز نگویند و به انتشار آن بین صفوف جامعه کمک نکنند،و هیچ سخنی را بدون آن که ثابت شده و دلایل بسیار و شواهد کافی داشته باشد نپذیرند،و گفتهٔ خدای تعالی که« وَ لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ -چرا آن گاه که این سخن را شنیدید» یعنی:آیا هنگامی که سخنی می شنوید که در آن طعن و اتّهام به دیگران وجود دارد،با خاموشی و سکوت با آن روبرو می شوید؟ آن گاه قرآن ضرورت سنجیدن و ارزیابی شایعات را با ارزیابی ناشی از عقل،نه از روی هوی بیان می کند.

« سُبْحٰانَکَ هٰذٰا بُهْتٰانٌ عَظِیمٌ -پروردگارا تو منزّهی،این تهمتی بزرگ است.» ساده نیست که انسان به دیگران تهمت زنا بزند،این امر تا وقتی دلیلی بر آن اقامه نشده بهتان است،آری.متّهم بیگناه و بری از تهمت است تا آن که مجرمیّت او به اثبات برسد،همچنین قذف(تهمت زنا به زوجه)که بهتان است،مگر آن که درستی آن ثابت شود.

اینجا اندکی بر سر کلمهٔ«سبحانک-منزّهی تو»درنگ می کنیم.در

واقع ما این کلمه را بر زبان نمی آوریم مگر آن گاه که چیزی بسیار حیرت انگیز را ببینیم،و از آنجا که بیم داریم،به چیزی غیر از خدا سر بسپاریم که فکر و استقلال و ارادهٔ ما را از ما سلب کند،می گوییم:سبحان اللّٰه منزّه است خدا،برای آن که در برابر حالت حیرت زدگی و در شگفت شدنی که منجر به نوعی شرک پنهانی می شود،مقاومت کنیم.پس تنها خداست که منزّه است و بزرگ است و...نه آنچه می بینیم یا آن که بدو می نگریم و به دیدهٔ ما بزرگ می نماید.تسبیح گویی در اینجا برای چیست؟ ۸/ حقیقت این است که این آیهٔ کریم به ضرورت توجّه به خداوند در حالت گرفتاری به تعارض و تضادّ اشاره می کند،زیرا نفس آدمی مایل به تصدیق هر سخنی است که در اجتماع شایع می شود،بویژه آن که آن سخن از کهنسالان یا صاحبان مقامات اجتماعی صادر شده باشد،و بر ماست که با یاد خدا در برابر چنین گرایشی مقاومت کنیم،زیرا یاد خدا به مناعت و پایداری مؤمن می افزاید تا در مقابل تأثیر پذیری از فشارها و شگفت زدگی نسبت به دیگران،و سر سپردگی به گمراهی مقاومت کند،و در نتیجه عقل آدمی را بدو باز می گرداند،و به او فرصت می دهد که با روش درست بیندیشد و نیز به انسان استقلال و نیرو و اطمینان می بخشد،همچون لنگری که به کشتی امکان می دهد در میان امواج پایدار بماند.

[۱۷]

« یَعِظُکُمُ اللّٰهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ -خدا شما را اندرز می دهد که اگر از مؤمنان هستید،بار دیگر گرد چنان کاری مگردید.» یعنی اگر براستی مؤمن هستید دیگر بار از آن اظهارات دروغ تأثّر نپذیرید، گویی همگان را مخاطب قرار می دهد،گر چه کسانی که آن بهتان دروغ را زدند دار و دسته ای کوچک از ایشان بودند،و گفتهٔ خدای تعالی خود دلالت بر اندک بودن آنها دارد که گوید:« إِنَّ الَّذِینَ جٰاؤُ بِالْإِفْکِ عُصْبَةٌ مِنْکُمْ -کسانی که آن دروغ بزرگ را ساخته اند گروهی از شمایند»و این برای آن است که تمام جامعه دریابد که مسئول است،زیرا بدان دارو دسته اجازه داد که دروغ خود را در میان اجتماع منتشر کنند و آنها را به جای خود ننشاند و آن اتّهام را به خود آنها برنگرداند.

[۱۸]

« وَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ -خدا آیات را برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است.» او مصالح شما را می داند،و شما را با حکمت رسای خود بدانچه سعادتتان در آن است راهنمایی می کند.

[۱۹]

سیاق مطلب جزای کسانی را که به شایعه پراکنی در اجتماع می پردازند و عاده از بیماران روانی هستند،بیان می کند.بررسیهای علمی جدید تأکید کرده است که مبتلایان به عقده های جنسی همان کسانی هستند که برای نشر شایعات مجعول و آفریدهٔ بیماری روانی خود می کوشند،چون خود از نقایص جنسی رنج می برند می کوشند که آن شایعات را بپراکنند تا از اجتماع انتقام بگیرند، گویی سبب کاهش این غریزه در وجود آنها اجتماع بوده است یا دست کم با این سخنان خود را تسلّی می دهند تا عوض آنچه از دست داده و فاقد آنند و عقده های جنسی خود چیزی بیابند و به دست آورند.خدای تعالی گوید:

« إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ -برای کسانی که دوست دارند دربارهٔ مؤمنان تهمت زنا شایع شود،در دنیا و آخرت عذابی درد آور مهیّاست...» زنا کاری هیبت و هراسی دارد که از شرم و شرف بشری سرچشمه می گیرد و ضمیر و و جدان انسان بر آن شرم و حیا سرشته شده است.هنگامی که زنا در جامعه ای شایع شود هیبتش از دیدهٔ مردم فرو می ریزد و در منجلاب آن غوطه ور می شوند و از ارتکاب پی در پی آن پروا و پرهیزی نمی کنند.

فحشاء به مجرد بازگو کردن سخنان پلیدی که آدمی شنیده است به دیگران شایع و منتشر می شود،و این چیزی است که دیوار شرف و شرف افراد اجتماع را فرو می ریزد،آن گاه فرد این جا نه انسانی را که قلبش تباه و بیمار است به کردار نیک و شایسته فرا می خواند،و نه مردم را نصیحت می کند که کاری کنند که خیرشان در آن باشد بلکه در جستجوی شایعه ای باطل بر می آید تا آن را منتشر کند و اندیشه ای خبیث و مرده تا آن را زنده کند و به هر سو پخش نماید،زیرا او خود اهل

فحشا است و گر چه آن را به زبانش انکار کند یا به اکراه خود از آن تظاهر نماید، اگر به ژرفی بدو بنگری می بینی که وی با سخن خود واقعیت خویش را بیان می کند نه حقیقت دیگران را،و به نظر می رسد که تعبیر قرآنی« یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ - دوست دارند تهمت زنا شایع شود»دلالت بر گرایش روانی این گروه به اشاعه و انتشار فحشا دارد،که یا به سبب کراهیّت اجتماع نسبت بدان،یا کراهیّت گروه متّهم از آن و یا از آن رو که اینان خود عملا مرتکب فحشا می شوند، می خواهند آن را میان تمام مردم منتشر کنند تا خود از سرزنش مردم و عذاب و جدان آسوده شوند.

بر انسان واجب است که در برابر چنین تمایلی در نفس خود مقاومت کند و به انگیزۀ این گرایش شیطانی در نقل تهمتهایی چنان عامل دست نشود.

سپس قرآن گفتار راستین خود را بدین سان پایان می دهد که خدا به حقایق آگاه است.

« وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ -خدا می داند و شما نمی دانید.» شما طبیعت مردم،و انگیزه هایی را که آنها را به جعل بهتانهایی بر ضد این و آن بر می انگیزد نمی شناسید،پس روا نیست که به هر کسی اعتماد کنید و سخنش را باور نمایید،بلکه بر شما واجب است که هر سخنی را در صورتی که از لوث علاقه به انتشار فحشا پاک و بری باشد،تحقیق کنید و مطلب بر شما ثابت شده باشد.

[۲۰]

« وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ -چه می شد اگر فضل و رحمتی که خدا به شما ارزانی داشته است نمی بود؟...» این که برای شما پیامبری فرستاده و فرصت هدایت را به نحوی فراوان به شما داده-اگر این فضل الهی نمی بود-هرگز یک تن از شما پاکیزه نمی ماند، یعنی از ورطۀ اتهام ناروا و بهتان زنی دیگران رهایی نمی داشت.

پیداست که مراد از«فضل»همان هدایت(قرآن و رسالت)است و مراد از «رحمت»نعمتهای مادی(امنیّت و سلامت و هر آن چیزی است که انسان را از

افتادن به گرداب جنایات گوناگون باز می دارد).

« وَ أَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ -و اگر نه این بود که خدا مهربان و بخشاینده است.» و پیداست که جواب«لولا-اگر نه آن بود»همان است که در گفتهٔ خدای تعالی در آیات آینده بدان اشاره می شود که:« مٰا زَكىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً -هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید».

[۲۱]

شیطان اعمّ از نوع جنّی آن که از آدمیزاد موجودی خونریز می سازد یا نوع انسان گونهٔ آن که بوقها و دامهای او زندگی امروز ما را انباشته است،یکباره ما را دعوت به کارهای زشت نمی کند،بلکه اندک اندک و گام به گام ما را بدان کجراهه می کشاند،و بر ما واجب است که از پیروی او در نخستین گامها پرهیز کنیم تا بیشتر و بیشتر در ما طمع نبندد.

« يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ -ای کسانی که ایمان آورده اید،پای جای پای شیطان مگذارید...» وقتی که خدا فضل و رحمت خود را بفراوانی به انسان ارزانی داشته پیروی از شیطان برای چیست؟! ۸/ کسانی که از گامهای شیطان پیروی می کنند سعادت و هدایت مردم را محقّق نمی سازند.بسیارند کسانی که خود را برای رسیدن به حکمرانی و سپس اجرای عدالت و آزادی برای مستضعفان نامزد کرده اند ولی در گرداب جنایات ترور و کشتار و انتشار فحشا و منکر فرو غلتیده اند،و رستگار نشده بلکه فاسدتر از روزگار پیشین خود گشته اند.شیطان وابستگان حزب بعث را در عراق به همین شعارها فریفت ولی وقتی آنان به حکومت رسیدند عراق را ویران کردند و خود مورد لعن و نفرین ملّت قرار گرفتند.

براستی سلطه ای که بر اساس دروغ و بهتان پایه گذاری شده باشد،هرگز در راه خدا و خدمت به مستضعفان نبوده و نمی باشد.از این رو قرآن می گوید:

« وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ -و هر

که پای به جای پای شیطان گذارد،بداند که او به فحشا و منکر فرمان می دهد...» انسان نباید گمان کند که شیطان روزی برای او دلسوزی و خیر اندیشی خواهد کرد،و شاید مقصود از« لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ -از گامهای شیطان پیروی مکنید»پیروی از وسایل و راههای اوست،پس هدف وسیله را توجیه نمی کند،بلکه هدف وسیلۀ مناسب برای رسیدن به مقصود را محدود و معیّن می سازد.

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ مٰا زَکیٰ مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً

-و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی بود،هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید...» «لولا-اگر نه آن می بود»حرف امتناع برای امتناع و ادات شرط در این مقطع آیۀ کریم است«و فضل»مصدری است نایب از فعل شرط،امّا جواب شرط،گفتۀ خدای تعالی است که:«ما زکی-روی پاکی را نمی دید».

و شاید این جواب خود جواب«لولا»در آیۀ پیشین باشد که فرمود:

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ

-اگر فضل و رحمتی که خدا به شما ارزانی داشته است نمی بود؟و اگر نه این بود که خدا مهربان و بخشاینده است(چه می شد)؟»(جواب این است که«هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی دید».-م).این آیه به میزان دشواری رهایی از دامهای شیطان اشاره می کند،و از این رو بر ماست که هرگز در سایۀ غرور نیارامیم و از خطر استدراج یعنی رفته رفته گرفتار شدن به دامهای شیطان و پلّه پلّه خزیدن به قعر گناهکاری غافل نمانیم،بلکه به خدا توکّل کنیم و همواره بر حذر و بسیار بیدار و هشیار باشیم.

« وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ -ولی خدا هر کس را بخواهد پاکیزه می سازد...» ۸/ و این امر از طریق پیامبران و هدایت و توفیق صورت می گیرد،و با نعمتهایی که خدا به فراوانی به آنان ارزانی می دارد،آنان را از آرزوهای شیطان بدور و

بی نیاز می سازد.

« وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ -و خدا شنوا و داناست.»

موضع درست

[۲۲]

« وَ لاٰ یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَهِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبیٰ وَ الْمَسٰاکِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ -و توانگران و آنان که گشایشی در کار آنهاست،نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مسکینان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند...» گویند:پس از آن که حادثۀ افک(آن بهتان بزرگ)روی داد،مسلمانان قرار گذاشتند که با مشرکان به کلّی قطع مراوده کنند(و به اصطلاح امروز آنها را بایکوت کنند)،پس با آنها زناشویی نکنند،و چیزی از اموال خود را به آنها ندهند و آنها را به مساجد خود دعوت نکنند و الی آخر،و این همان چیزی بود که دشمنان می خواستند که ببینند اجتماع با ایمان به کلّی از بقیّۀ جامعه گسیخته و منزوی و تنها شده است،پس واجب بود که هشیاران اجتماع اسلامی متوجّه این گام شیطانی باشند و در برابر آن ایستادگی کنند،از این رو خداوند مؤمنان را از اجرای آن قرار سختگیری و قطع مراوده نهی کرد،و معنی آیه این است که بهره مندان از نعمتها برخورداری از بخشش و ترک صلۀ رحم و خویشاوندی پیمان نبندند و سوگند نخورند.

هم چنان که گفتیم:مقصود از«فضل»دین و هدایت،و مراد از«السّعه- گشایش»مال و نعمتهای مادّی است،و معنی آیه بدین تفسیر چنین می شود که:بر کسانی که خداوند با هدایت و مال به آنان نعمت بخشیده واجب است که به خویشاوندان و مسکینان و مهاجران-گر چه در ورطۀ گناه آن«افک»و تهمت زدن افتاده بودند-چیزی از نعمتهایی که خود دارند بدهند و کمک رسانند.

« وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا -باید ببخشند و ببخشایند.» و از آنچه گذشته در گذرند،شاید مراد از«عفو-بخشش»پی جویی نکردن بر گذشته است و مراد از«صفح-گذشت»آن چیزی است که سبب بر گرداندن

پیوند اجتماع می شود.

وظیفهٔ امّت اسلامی پس از رویدادهایی همچون افک(تهمت زنی بزرگ) و آنچه باعث تفرقه و اختلاف می شود،کوشش به سوی وحدت برای بنا نهادن موجودیّت جدیدی است که بر پایهٔ وحدت و یگانگی نهاده شده باشد.

« أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ -آیا نمی خواهید که خدا شما را بیامرزد؟و خداست آمرزندهٔ مهربان.» چه بسا مؤمنان کسانی را که بر ضدّ ایشان تهمت زده اند مؤاخذه کنند،ولی آیا برائت و برکنار بودن کامل خود را از وارد کردن چنان اتّهامی به دیگران تضمین می کنند،در حالی که همگان در معرض مرتکب شدن خطا در حق دیگران قرار دارند؟ از این رو سزاوار است دیگران را عفو کنند تا خداوند نیز عفو کنندگان را مورد بخشایش قرار دهد.در عمل نیز به محض آن که این آیهٔ کریم نازل شد مسلمانان،به امید بخشایش الهی،بی درنگ گفتند عفو کردیم و گذشتیم.

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۳ تا ۲۹]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنٰاتِ اَلْغٰافِلاٰتِ اَلْمُؤْمِنٰاتِ لُعِنُوا فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اَللّٰهُ دِينَهُمُ اَلْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ اَلْمُبِينُ (۲۵) اَلْخَبِيثٰاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ اَلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثٰاتِ وَ اَلطَّيِّبٰاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ اَلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبٰاتِ أُولٰئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلىٰ أَهْلِهٰا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهٰا أَحَداً فَلاٰ تَدْخُلُوهٰا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ اِرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهٰا مَتٰاعٌ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ (۲۹)

ص: ۲۸۶

معنای واژه ها

۲۶[مبرّأون]

:بری و بر کنار،پاک شدگان.

۲۹[جناح]

:حرج و گناه.

بازدارندهٔ دینی و اثر آن در نگهداری اجتماع

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

روند مطلب در اینجا پیرامون دو قضیّهٔ اساسی دور می زند:

اوّل:بیم دادن و هشداری به زبانی تند که خداوند خطاب به کسانی می کند که زنان پاکدامن بی خبر از فحشا را متّهم به زنا می کنند،و این افراد را از آتش دوزخ،بدان روز که امکان انکار افترایشان برای آنها وجود ندارد،بر حذر می سازد،و این هشدار و خطاب برای آن است که مانع دینی را در و جدان مردم زنده کند،تا اجتماع از حضیض مشاجرات بی ارزش به اوج آداب والا ارتقا یابد.

دوّم:پس از آن که آیات پیشین از ضرورت حفظ و حمایت معنوی

خانه های مسلمانان با ما سخن گفتند،آیات این درس از ضرورت نگهداری و حراست ظاهری آن خانه ها در برابر ورود بیگانگان با ما سخن می گویند،زیرا (چنان که پیامبر(ص)گوید):خانه ها حرم انسانند.پس نباید کسی که صاحب خانه نیست جز با کسب اجازه و به دست آوردن موافقت ساکنان خانه بدان وارد شود،و پیش از ورود ناگزیر باید نام خدا را که بدان انس و الفت دارند بر زبان آورد و به بانگ بلند بگوید تا اهل خانه صاحب صدا را بشناسند،و پس از آن به سلام آغاز کند،و اگر پاسخی از اهل خانه نشنید باید به همان جایی بازگردد که از آن آمده و به زور وارد خانه نشود و کبر و بزرگ نمایی و علاقهٔ به گناهکاری او را وادار به ورود قهری نسازد زیرا چنان ورودی از جانب او نه تنها تجاوز به اهل آن خانه است بلکه تجاوز به تمام جامعه محسوب می شود.

شرح آیات

اشاره

[۲۳]

« إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ -کسانی که به زنان پاکدامن و بی خبر از فحشا و مؤمن تهمت زنا می زنند،در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برایشان عذابی است بزرگ.» ممکن است زنی در لانهٔ فساد و مظانّ زنا کاری باشد،چنین زنی مسئولیّت این تباهکاری را تحمّل می کند،همچون زن زیورنمای بی حجابی که از این خانه بدان خانه می رود،و حرکات ولنگارانهٔ شبهه آمیزی می کند،خود را در دایرهٔ اتّهام قرار می دهد و موجب می شود مردم بر ضدّ او سخنانی بگویند.

امّا زنی که از این تهمت بی خبر و از مظانّ آن دور است باید به نیکوترین صورت محترم داشته شود،و هر کس وی را متّهم کند در دنیا ملعون است،یعنی از خیر به دور و نزد مؤمنان مطرود است،و در آخرت نیز ملعون است و خدا او را از رضوان خود دور می کند و به عذابی بزرگ گرفتارش می سازد.

ص :۲۸۸

گواهی اندامها

[۲۴]

« يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ -روزی که زبانهاشان و دستهایشان و پاهایشان به زیانشان بر کارهایی که می کرده اند شهادت دهند.» هر یک از اندامهای انسان روز قیامت بر ضدّ او گواهی می دهد،و نخستین اندام کسانی که زنان پاکدامن را متهم به زنا کرده اند گواهی می دهد زبانهای آنهاست که بدون ارادهٔ آنها زبان به رسوا ساختنشان می گشاید،سپس دستهای آنان است که با آنها به مواضع تهمت اشاره کرده اند(چه عادتا گوینده برای تعبیر مقاصد خود زبان و دستش را به کار می برد)،سپس پاهای آنان است که به وسیلهٔ آنها برای انتشار تهمت در بزرگترین پهنهٔ ممکن جامعه دوندگی کرده و با سخن چینی و سم پاشی کوشیده اند میانهٔ مردم فساد افکنند و روابط اجتماعی را آشفته سازند و برهم بزنند. ۸/ مفسّران روزگاران پیشین در برابر این آیه در شگفت مانده بودند،نه در مورد گواهی زبان-که امری است طبیعی- بلکه در مورد گواهی پاها و دستها.

بعضی از آنان گفته اند:همانا خداوند در هر اندامی زبانهایی آفریده است که دربارهٔ کردار انسان سخن می گویند،و برخی دیگر گفته اند که:همانا خداوند است که خود از جانب اندامها سخن می گوید چنان که به گونه ای با موسی سخن گفت.ولی ما امروز با وجود دستگاههای الکترونیک پیشرفته،در این بار نیازی به اندیشهٔ بسیار نداریم تا چگونگی گواهی دادن دستها و پاها را دریابیم.دانش جدید با تجربهٔ عملی ثابت کرده است که هر سخن یا حرکت و اقدامی که از انسان سر بزند،آثارش در چیزهای موجود در پیرامون او همچون دیوار و سقف و هوا و غیره (و طبعا در اندامهای شخص او)ترسیم و ضبط می شود.

هر گاه انسان مراقبت الهی را بر خود احساس کند و این باز دارنده و مانع دینی در وجدان او رشد و نموّ یافته باشد،هرگز آگاهانه مرتکب نافرمانی نمی شود.

[۲۵]

« يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ -آن روز که خدا جزایشان را

ص: ۲۸۹

به تمـامی بدهـد...» آن گـاه که حقیقت برای آنهـا کشف شود،و بطلاـن چیزی که ادّعـا می کردنـد روشن گردد،و بداننـد که خداونـد همه چیز حتی احساسـات و مشـاعر و نیّتهـای قلبی آنـان را بر آنها حساب می کرده،پاداش تمام اینها را جزء به جزء و ذرّه به ذرّه به تمـامی به آنـان می دهـد.و دین انسـان آن چیزی است که بـدان ملـتزم است،پس اگر به اسـلام ملتزم بوده باشـد خداونـد همان را روز قیامت بـدو باز می گردانـد،و همچنین اگر به جرم و گناهکاری ملتزم بوده روز حساب همان گناهکاری پیشاپیش او می رود و بر همان مجازات می شود.

« وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ -و بداننـد که خدا حقیقت آشـکار است.» زیرا او تابناکترین و آشـکارترین حقایق است،این حقیقت به آسانی و سـهولت هر چه تمامتر بر سـرشت سالم و فطرت آدمی جلوه گر می شود،بی آنکه نیازی به بحثهای فلسفی یا برهانهای پیچیـده در میان باشـد،ولی مردم با کارهای خطای خود،بر دلهای خویش پرده های غفلت می آویزند،و پروردگار خود و نامهای ۸/ نیکوی او را،از روی اراده و نه بـا جبر،از یـاد می برنـد،و آن گـاه که روز قیامت این پرده ها از آنان فرو افتد آن حقیقت بزرگتر«اللّه»بر آنان جلوه گر می شود،همچون کسانی که برای نخستین بار به حقیقتی هدایت شده اند.

[۲۶]

« اَلْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثٰاتِ وَ الطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰاتِ أُولٰئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ -زنـان ناپـاک برای مردان ناپـاک و مردان ناپـاک برای زنـان ناپـاک و زنـان پـاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک.آنها از آنچه درباره شان می گویند منزّهند.

آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست.» وجهۀ نظر مفسّران دربارۀ این آیه متعدّد و گوناگون است.گروهی گفته اند:این آیه اشاره دارد به این که گفتارها و کردارهای پلیـد برای پلیدان و بر عکس این در مورد گفتارها و کردارهای پاک،و برخی دیگر گفته اند:زنان

ناپاک برای مردان ناپاک و بر عکس آن دربارۀ زنان پاک.

امّا پیداست که این آیه بر حقیقتی اجتماعی و اساسی تأکید می کند و آن این است که انسان نمی تواند نام خود را در سیاهۀ تبهکاران و بدان ثبت نماید و آن گاه با نیکان زندگانی کند،بلکه ناگزیر باید سرانجام در عمل با کسانی زندگانی کند که نامش را در سیاهۀ ایشان ثبت کرده است.(که گفته اند:کند همجنس با همجنس پرواز.-م.) امّا این در بخش دوّم خود تأکید بر توانایی اجتماع والا بر بنای موجودیّت مستقل،به دور از زبانهای بدگو و مفتری،و تهمتهای دروغین دارد،و این چیزی است که دستیابی بر آمرزش خدا و رزق نیکوی او را زمینه چینی می کند و فراهم می آورد.

حرمت خانه

[۲۷]

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلیٰ أَهْلِهٰا ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ -ای کسانی که ایمان آورده اید،به خانه هایی غیر از خانۀ خود بی آن که اجازت طلبیده و بر ساکنانش سلام کرده باشید،داخل مشوید.این برای شما بهتر است.باشد که پند گیرید.» این آیه و آنچه پس از آن می آید مجموعه ای از آموزشهای مربوط به حرمت خانه را برای ما مطرح می سازد،آنجا که می سزد انسان در درون منزل خود،جامه های خویش را بیرون آورد و از عادتهای اجتماعی خسته کننده رها شود و به طبیعت خود بیاساید و نفسی آسوده بکشد و احساسات نهفتۀ خود را نشان دهد، ۸/ و با همسر خود خلوت کند و رازها و عواطف خود را بدو بیان کند و شاید بخواهد با وی هم آغوش شود.پس پیش از آن که به خانه ای غیر از خانۀ خود گام نهی،ناگزیر باید آداب ورود را مراعات کنی که از آن جمله است:درخواست انس و الفت و دادن اشاره ای پیشاپیش برای آهنگ ورود،و به تعبیر قرآنی«پروا و لطف».کلمۀ

استیناس از لفظ«انس»گرفته شـده و ضـرورت مراعات جوانب عاطفی را می رسانـد، نه کلمات خشن،یا بانگ بلند یا در کوفتن سخت را،بلکه بر نرمش و محبت و لطف ورزی و دوسـتداری دلالت می کند.در خبر آمده است که«استیناس(یعنی درخواست انس و الفت کردن)عبـارت است از بیرون آوردن کفش و سـلام گفتن (به اهـل خـانه)» (۱) و از ابی ایوب انصـاری نقل شـده است که گفت:به پیامبر(ص) عرض کردیم:ای پیامبر خدا استیناس چیست؟گفت:این که مرد به تسبیح و ستایش و تکبیر سخن گوید و بر اهل خانه آوای سرفه بر آورد (۲) و سپس سلام گوید تا حسن نیّت و سلامت قصد خود را اشعار کند.این ترتیب از طبیعت بشـری نیز دور و نسـبت بـدان نـادر و شـگفت نیست بلکه بـا آن هماهنـگ و همراه است.همچنین است دیگر احکـام و آداب در اسـلام که همه بـا سـرشت و عقـل بشـر موافقت و مطـابقت دارد،و این آن چیزی است که این آیه که انسان را به یاد آوری بر می انگیزد بـدان اشـاره می کنـد.باری،بسـیاری از حقـایق را مردم می شناسـند و بـا آنهـا آشـنایی دارنـد، ولی آنها را فراموش کرده اند و نیاز بدان دارند که بیندیشند تا آنها را به یاد آورند.

[۲۸]

« فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهٰا أَحَداً فَلاٰ تَدْخُلُوهٰا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ -و اگر در خانه کسـی را نیافتیـد،داخل مشویـد تا شـما را رخصت دهنـد.و اگر گویند:باز گردید؛باز گردید.این برایتان پاکیزه تر است...» اگر کسـی که صلاـحیّت دادن اجـازهٔ ورود را دارد در خانه نبود،یا مالک خانه وجود داشت ولی اجازهٔ ورود نـداد بایـد مراجعه کننـده بـدان خـانه باز گردد،و در این کار پاکیزه سازی جامعه نهفته است،یعنی اخلاقیّات و روابط پاکیزه را در جامعه رشـد می دهـد،متون اسلامی بر کسب اجازهٔ ورود و آداب آن پیش از وارد شدن به خانه ها تأکید بسیار کرده اند.

۱- ۱۰) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۵۸۵.

۲- ۱۱) -همان مأخذ.

مردی از پیامبر خدا(ص)با در آوردن صدای سرفه و تنحنح اجازۀ ورود می خواست.پیامبر(ص)به زنی که روضه نام داشت فرمود:نزد این مرد برو و بدو بیاموز و به او بگوی:بگو سلام بر شما،آیا وارد بشوم؟آن مرد این سخن را شنید /٨ و به وی هم چنان گفت،آن گاه(پیامبر،ص)بدو گفت:«وارد شو» (١) .

مردی از رسول اکرم پرسید آیا اجازۀ ورود خواستن از مادر ضرورتی دارد؟ و افزود که مادر مرا خدمتگزاری جز من نیست آیا هر بار که نزد او می روم باید از وی اجازۀ ورود بگیرم؟پیامبر(ص)فرمود:آیا دوست داری که مادرت را برهنه ببینی؟آن مرد گفت:نه،حضرتش فرمود:پس از وی هر بار اجازۀ ورود بگیر. (٢)

روش پیامبر(ص)چنین بوده است.جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرد و گفت:«پیامبر خدا به قصد دیدار فاطمه-علیها السلام-بیرون آمد و من در خدمتش بودم چون به در خانۀ وی رسید،دست بر در نهاد و آن را به درون راند و سپس گفت:سلام بر شما.فاطمه-علیها سلام-گفت:سلام بر تو ای رسول خدا.پیامبر گفت:آیا وارد شوم؟فاطمه گفت:ای رسول اللّه،وارد شوید،پیامبر گفت:با کسی که همراه من است وارد شوم؟فاطمه گفت ای رسول اللّه من پوششی بر سر ندارم،پیامبر گفت:دستۀ ملحفه را بگیر و با آن سر خود را بپوشان وی چنان کرد.آن گاه پیامبر گفت:سلام بر شما،وی گفت:و سلام بر تو ای رسول اللّه.پیامبر گفت:آیا وارد شوم؟فاطمه گفت:آری،ای رسول اللّه.پیامبر گفت:من و آن کس که همراه من است(هر دو وارد شویم)؟فاطمه گفت:آری با آن کس که همراه دارید وارد شوید» (٣) .

اسلام بدین ظرافت و دقّت و مهرورزی ما را ادب آموخته است.

شایسته است که به پایان این آیات هشیارانه توجّه کنیم،زیرا عادتا پایان آنها کلیدهای آنهاست،چنان که آیات اخیر این سوره کلیدهای آن است،و در

١- ١٢) -همان مأخذ،ص ۵٨۶.

٢- ١٣) -همان مأخذ.

٣- ١۴) -همان مأخذ،ص ۵٨٧.

اینجا خدای تعالی می گوید:

« وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ -و خدا به هر کاری که می کنید آگاه است.» پس از آن که مجموعه ای از قوانین و نظامها را طرح می کند،چرا چنین می گوید؟پاسخ این که:

شاید برای آن که انسان قدرتی عجیب در پیچاندن و بازی کردن با قانون دارد به گونه ای که آن را تبدیل به پوستی بی مغز و محتوی می سازد،و برای آن که خدای سبحان مردم را از پرسه زدن و سعی در پیماندن نظام اسلامی بر حذر دارد آنان را به ملزم شدن به دقّت و اخلاص بدان بر می انگیزد و تشویق می کند،و به آنان یاد آور می شود که حقیقت اعمال ایشان را می داند و آنان را گریزی از دلسوزی و خیر اندیشی در اجرای احکام نیست،ممکن است انسان اهل خانه ای را بفریبد و هنگام ورود بدان خانه صاحبانش را بدین پندار افکند که وی به دنبال هدفی شرافتمندانه است و در واقع بر خلاف آن بوده باشد،ولی نمی تواند خدا را بفریبد، زیرا او به هر چه مردم می کنند آگاه است.

ورودی این چنین،مانند آن است که بدون اجازه وارد شده باشد و با آن فرقی ندارد،زیرا اگر اهل آن خانه از قصد بد او آگاه می بودند،به او اجازهٔ ورود نمی دادند.

بسیاری از موارد تبهکاران از حرفه ها و مشاغلی استفاده می کنند که برای ورود به خانه ها به آنها کمک می کند،بدین بهانه که می خواهند خدماتی معیّن را انجام دهند از قبیل درست کردن برق،یا تلفن،یا آویختن پرده و تعمیر اثاث خانه، و بدین وسیله فرصتی مناسب می یابند که از وضع درون منزل مردم و نوامیس آنان مطّلع شوند و بر مؤمنان جاسوسی کنند،و نمی دانند که با این حرکت مرتکب دو گناه می شوند:

نخست:گناه ورود به منزلی بدون اجازه،زیرا هدف آن ورود بدو تباه است.

دوم:گناه فساد کردن در زمین.

و اگر اینان از گیر آگاهی اهل خانه یا مقامات قانونی و شرعی برهند و بگریزند از حیطهٔ علم و آگاهی مطلق خدا هرگز نمی رهند و نمی گریزند.

[۲۹]

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهٰا مَتٰاعٌ لَكُمْ -بر شما گناهی نیست اگر به خانه های غیر مسکون که متاعی در آن دارید داخل شوید...» زیرا آن خانه ها(و اماکن عمومی)برای منفعت عامّه قرار داده شده،چون مهمانسراها،و گرمابه های عمومی،یا محلّهای بازرگانی،و دفاتر خدمات گوناگون،و امثال آنها،ولی ورود ۸/ بدون هدف معیّن به آنها نیز جایز نیست،گر چه ورود بدون اجازه به این اماکن مجاز شناخته شده است.

« وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ -هر چه را آشکار سازید یا پنهان دارید خدا به آن آگاه است.» از نیّتها و هدفها(هر چه را پنهان داریـد،او می دانـد)و این دعوتی است برای رشد مانع و مراقب دینی در و جدان انسان،برانگیخته از احساس او به وجود مراقبتی الهی بر خویشتن.

پس کسانی که به محلهای بازرگانی وارد می شوند،مثلا نه برای آن که کالاهای عرضه شده در آنها را بخرند بلکه برای آن که از خستگی پیاده روی و ازدحام بازار بیاسایند یا از تهویهٔ مطبوع آن محل در تابستانی گرم یا زمستانی سرد استفاده کنند،یا وارد اداره ای می شوند،نه برای آن که در آنجا کاری دارند،بلکه برای گفت و گو دربارهٔ مسائل خصوصی با دوستان خود که کارمند آن اداره هستند...و چیزهایی دیگر از این قبیل.این اشخاص باید بدانند که اسلام چنین کارهایی را به آنان اجازه نمی دهد و روا نمی شمارد زیرا این کارها متضمّن زیانهایی اجتماعی است که اثر آن جز با گذشت زمان پدیدار نمی شود،هم چنان که این رفتارها با اخلاق والا،و خصلتهای عالی منافات و تناقض دارد،و اگر این اشخاص خود را به جای صاحبان آن اماکن و سراهای عمومی بگذارند هرگز راضی نمی شوند که دیگری چنین کارهای خلافی با خود آنها بکند.

ص :۲۹۵

[سوره النور (۲۴): آيات ۳۰ تا ۳۳]

اشاره

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبٰائِهِنَّ أَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنٰائِهِنَّ أَوْ أَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوٰاتِهِنَّ أَوْ نِسٰائِهِنَّ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ أَوِ اَلتّٰابِعِينَ غَيْرِ أُولِي اَلْإِرْبَةِ مِنَ اَلرِّجٰالِ أَوِ اَلطِّفْلِ اَلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلىٰ عَوْرٰاتِ اَلنِّسٰاءِ وَ لاٰ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مٰا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱) وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ إِمٰائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرٰاءَ يُغْنِهِمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لْيَسْتَعْفِفِ اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ نِكٰاحاً حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَلَّذِينَ يَبْتَغُونَ اَلْكِتٰابَ مِمّٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ فَكٰاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اَللّٰهِ اَلَّذِي آتٰاكُمْ وَ لاٰ تُكْرِهُوا فَتَيٰاتِكُمْ عَلَى اَلْبِغٰاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اَللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرٰاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳)

ص: ۲۹۶

معنای واژه ها

۳۰[یغض]

:الغض اصلش نقصان است گویند غضّ در صفتی یا چشمش یعنی آن را از دست داد.

عزبهایتان را که شایسته باشند همسر دهید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با ادامهٔ گفت و گوی گذشته دربارهٔ حدود شرعی برای غریزهٔ جنسی،و پس از آن که قرآن حرام بودن زنا و قتل نفس و نیز حرام بودن ورود به خانه های مردم را جز پس از انس و الفت خواهی و سلام کردن بیان کرد،این درس حدّی دیگر را که حرام بودن نگریستن به نامحرم و ضرورت حجاب است و موضوعات مهمّی را که تحت این عنوان قرار می گیرد،بیان می کند.

اسلام حجاب را واجب ساخته است تا انگیزش جنسی را در راهها و مجاری شرعی مفید برای آن محدود و معیّن کند و عفّت و پاکدامنی و کرامت زن را حفظ نماید و در جامعه موقعیّتی مناسب به وی بدهد.

اسلام به زن در خانوادهٔ کوچک یا خانوادهٔ بزرگ وی آزادی می دهد...

یعنی نزد همسرش یا پدر و پسر و برادر و برادرزادگان و خواهرزادگان و پدر شوهران، و در نتیجه تمام کسانی که بر اثر نسب یا به سبب زناشویی بر وی محرم می شوند.

امّا آیا برای زن جایز است به لحاظ آن که زن است در برابر هر زنی زیباییها و زینتهای خود را آشکار کند؟ /۸ هرگز...اسلام با گفتهٔ خود:«أو نسائهنّ-یا زنان

آنـان»زنـانی را که جـایز است زن در برابر ایشان زیباییها و زینتهای خود را آشـکار سازد محـدود و معیّن کرده است.پس برای زن جـایز نیست که در برابر زنـان غیر مؤمن زیباییها و زینتهای خود را آشـکار سازد،و این مطلبی که متون اسـلامی بر آن نصّ صریح دارند.

اما در مورد مردانی که دارای احساسی خاصّ نیستند،چون نابالغان و دیوانگان،زن حق دارد که در برابر آنها حجاب را مراعات نکنـد،زیرا هـدف از حجـاب-چنـان که پیش از این گـذشت-محـدود سـاختن«انگیزش جنسـی»در اجتمـاع است،و از آنجا که احساسات جنسـی در این قبیل افراد تقریبا مرده است، مانعی ندارد که در برابر آنها زیباییهای و زینتهای خود را آشکار سازد،و همچنین است در مورد کودکانی که به مرحلهٔ مردی نرسیده و هنوز تمیزی نمی دهند.

اسـلام پس از آن که غریزهٔ جنسی را محدود می سازد،به تشویق بر زناشویی می پردازد،اگر غریزهٔ جنسی از نیرومندترین غرایز بر انگیزانندهٔ انسان نمی بود،هیچ کسـی مسـئولیتهای زناشویی را متحمّل نمی شد.ما بسـیاری را می بینیم که برای گریز از اقدام به مسـئولیّت زناشویی سـرکوبی و محرومیّت جنسی را تحمّل می کنند، و اگر در اجتماع راههایی دیگر برای ارضای این غریزه پیدا شود بسیاری از اشخاص تن به مسئولیّت زناشویی نمی دهند.

اسـلام هنگامی که مردم را به زناشویی فرا می خوانـد مشـکلات روانی را که مانع آن می شود نیز بررسـی و درمان می کنـد،و مهمترین آنها ترس از مسـئولیّتهایی است که بارزترین آنها مسـئولیّت خرج کردن و تأمین زندگی برای خانواده است.از این رو خداونـد به زناشویی کننـدگان وعـده می دهـد که به آنان برکت بخشد و روزی آنها را به اندازهٔ نیازشان برای آنها بفرسـتد،و این چیزی است که سـنّت خـدای سـبحانه و تعـالی آن را اقتضـا می کنـد،زیرا انسان وقتی احساس نیاز نکنـد تنبلی و اهمال می ورزد،ولی هنگام نیاز نیروهایش شکفته می گردد،و خدای تعالی نیز بدو روزی می رساند.

ص :۲۹۸

شرح آیات:

اشاره

[۳۰]

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ -به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فرو گیرند و شرمگاه خود نگه دارند...» حفظ و نگهداری کامل و مطلق و در هر زمینه ای،پس برای انسان جایز نیست که به هر وسیلهٔ شبهه آمیزی-آن گونه که فقها آن را نامیده اند-شهوت خود را بر انگیزد،پس نگریستن به روی زن بیگانه یا حتی زن خویشاوند،یا ۸/ نظر به شبهه و به هدف و قصد انگیختن شهوت به عکسها و فیلمها،تمامش حرام است زیرا این وسایل غریزهٔ جنسی را که خدا به نگهداری آن فرمان داده است،بر می انگیزد.

« ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ -این برایشان پاکیزه تر است...» پاکیزه تر است از این که دست خود را در لجنزارهای فساد انباشته از میکربهای خطرناکی بگذارند که بیم آن می رود که به جسم انسان وارد شوند،و آیا اگر آدمی خود را از آنها محفوظ دارد و از جایهایی که هستند دور نگهدارد،آن میکربها به درون جسم او راه خواهند یافت؟! همانا غریزهٔ جنسی از نیرومندترین غریزه های بشر است،پس اگر برانگیخته شود تمام سدها را در برابر خود فرو می ریزد،و به هر سویی روان می شود، و چه بسا که صاحب خود را به جنایاتی هولناک وادارد.وقتی از آمار جنایات جنسی در کشورهای غربی که گرفتار تباهی و هرزگی شده اند آگاه می شویم دچار حیرت و دهشت می گردیم،و اگر برگهای دادگاههای جنایی را برای یافتن انگیزه هایی که در وراء جنایات بزرگ قرار دارد بررسی کنیم در می یابیم که در پشت بیشتر آن جنایات غریزهٔ جنسی نهفته است.

اگر محیطهای زندگی را از وسایل تحریک کننده انباشته کنیم و غرایز را از لحاظ انگیزش و تهییج کاملا سیر و سرشار سازیم توالی و تکرار پی در پی ارضای غرایز جنسی بر اعصاب فشار می آورد و موجب بیماریهای خطرناک بسیاری برای مردان و بویژه جوانان می گردد،و این از آن روست که ارضاء و فارغ کردن این غریزه

به نحو همیشگی مقدور نیست،آن گاه جوانی هیجان این غریزه در وجود او استمرار می یابد به شریک زندگی خود قناعت نمی ورزد،و هر چند جنس مخالف فتّان و دل انگیز باشد اقناع نمی شود،بلکه به گودال موارد نادر و غیر طبیعی سقوط می کند و سپس به دامان مخدّرات،این ژرفنای وخیمی که آیندۀ تمدّن بشری را تهدید می کند، فرو می غلتد.

بر انگیختن هیجانهای جنسی در همین حدّ مفاسد خود متوقّف نمی شود و بدان بسنده نمی کند،و در این خصوص آثاری خطرناکتر نیز وجود دارد...مگر نه آن که بر انگیختن غرایز جنسی بزرگترین تیشه ای است که شیطان به ریشه و اساس خانواده می زند و موجب شیوع اختلافات خانوادگی و رواج طلاق و زنا و افزون شدن فرزندان حرامزاده و در نتیجه تباه کردن نسل آینده می شود؟ /٨ پس چه نعمت بزرگی است که اسلام با تحریم نگریستن به بیگانه و پاکسازی محیطهای عمومی از گزند تیرهای ابلیس به بشر ارزانی داشته است؟! « إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ -زیرا خدا به کارهایی که می کنند آگاه است.» پس اگر کسی از چنگ قانون بگریزد،یا حکمران از پیگرد او عاجز باشد، در واقع نمی تواند از نظر خداوندی که از وضع آن که طبق قانون رفتار می کند یا با آن مخالفت می ورزد آگاه است،چه در ظاهر و چه در باطن پنهان بماند و بگریزد.

پس برای انسان بهتر آن است که وجدان خود را نگهبان و مراقب اعمال خویش سازد،تا خدا به خشم نیاورد که سزاوار عذاب گردد.

[٣١]

« وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ - و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فرو گیرند و شرمگاه خود نگهدارند...» زیرا مسئولیّت میان مرد و زن مشترک است.ولی ملاحظه می کنیم که خداوند وقتی حجاب را واجب می سازد آن را بر زن واجب می سازد،و هنگامی که به فرو گرفتن چشم امر می کند نخست به مرد فرمان می دهد،زیرا نگریستن مرد به زن بیشتر بر انگیزندۀ فتنه است تا نگریستن زن به مرد.و شاید دیدگان زن و نگاههای

فتنه انگیز وی مردان را پیش از آن که زن را فاسد کند،فاسد می سازد،و این به چگونگی ترکیب فیزیولوژیک بر می گردد،و احتمال همسازی مرد با زن در صورتی که مرد به زن بنگرد بیشتر احتمال همسازی زن با مردی است که زن بدو نگریسته باشد.

در حدیثی پشت در پشت از امیر مؤمنان-علیه السّلام-آمده است:

«در بدن چیزی کم سپاس تر از چشم نیست،پس آنچه را چشم می خواهد بدو ندهید،زیرا شما را از یاد خدا غافل می سازد.آن گاه(پیامبر،ص)گفت:شما را حق یک نظر برای نخستین بار به زن هست،امّا آن نظر را با دوّمین نظر دنبال مکنید،و از فریفتگی و فتنه بپرهیزید.هر گاه یکی از شما زنی را دید و او را خوش آمد،باید نزد همسر خویش بیاید،زیرا نزد همسر او نیز نظیر آنچه در دیگری دیده است یافت می شود» (1) .

خداوند در این آیه کلمۀ« مِنْ أَبْصارِهِمْ -از دیدگان خویش»را در تعبیر قرآنی به کار برده است که دلالت بر بعضی از موارد دارد پس هر نظری حرام نیست، بلکه همانا نظر شبهه ناک و نظر بدانچه خدا حلال نکرده است حرام محسوب می شود.

کلمۀ«غضّ»در لغت به معنی فرو گرفتن و به پایین افکندن است،و مقصود آیه این است که چشمان خود را به پایین افکنند.انسان نمی تواند جهان را تغییر دهد،ولی می تواند خود را بر حسب حکم شرع تطبیق دهد،پس هر گاه منظری حرام را دید می تواند از دو راه از آن دوری ورزد:یا آن واقعیّت خارجی فاسد را از بین ببرد،و یا آن که چشم خود را از آن برگیرد،و خداوند نفرموده است که بکلّی چشم خود را ببندد زیرا در این کار احتمال خطر سقوط و سرنگون شدن به گودالی وجود دارد.

قرآن فرو گرفتن چشم و نگهداری شرمگاه را به یکدیگر مربوط می سازد،

1- 15) -همان مأخذ،ص 589.

زیرا این هر دو امر در نگهداری مرد یا زن از زناکاری به هم کمک می کنند،مگر نه آن که آغاز زنا همانا یک نگاه دزدانه است؟!

حدود شرعی حجاب

« وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُیُوبِهِنَّ -و زینتهای خود را جز آن مقدار که پیداست آشکار نکنند و مقنعه های خود را تا گریبان فرو گذارند...» این بخش از آیه حجاب شرعی را که واجب است زن مسلمان مراعات کند،بیان می کند.و این حجاب چنان که بعضی فقیهان آن را تفسیر کرده اند،و در احادیث آمده این است که واجب است زن تمام پیکر خود را بپوشاند بجز چهره،و دو کف دست و دو قدم و سورمهٔ چشم و حنا و انگشتری که ظاهر ساختن آنها جایز است،وانگهی بر زن واجب است که روسری یا مقنعه ای بپوشد که سینه و گردن را بپوشاند.

در حدیثی از ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-که یکی از یارانش از او پرسیده آمده است که:(راوی)گفت:به حضرتش گفتم:مرد کدام بخش از اندامهای زنی را که محرم او نیست می تواند ببیند؟فرمود«چهره و دو کف دست و دو قدم». (1)

زن در دورهٔ جاهلیّت نیز روسری می پوشید،ولی زینت خود را بر مردان آشکار می کرد،بدین گونه که روسری را پشت گوش خود می افکند،تا گوشواره هایش آشکار شود،و گردن و گلو و قسمتی از سینهٔ خود را نیز آشکار می ساخت و در نتیجه زیباییها و جذابیّتهای خود را نمایش می داد.آن گاه این آیه آمد که به زنان مؤمنان دستور می دهد مقنعه بپوشند به گونه ای که موی و گوشها و گردنها و سینه هایشان پیدا نباشد.در روایتی پشت در پشت از امام ابی جعفر باقر

۱- ۱۶) -همان مأخذ،ص ۵۸۹.

-علیه السّلام-آمده است که سبب آمدن این آیه چنین بود:

جوانی از انصار در مدینه با زنی روبرو شد،زنان در آن هنگام مقنعه هایشان را به پشت گوشهایشان می افکندند،آن جوان به وی که از سمت مقابل می آمد نگریست و چون از کنار او گذشت هم چنان بدان زن نگریست و وارد کوچه ای تنگ شد که آن را نام برده است-یعنی فلان کوچه-و مرد هم چنان چشم در پشت آن زن داشت و در این هنگام صورتش به استخوان یا پاره شیشه ای که در دیوار قرار داشت برخورد و بشکافت،چون آن زن برفت مرد به خود نگریست و دید که خون بر جامه و سینه اش می ریزد.گفت:به خدا سوگند که باید نزد پیامبر بروم و او را از این رویداد آگاه کنم.راوی گوید:خدمت پیامبر آمد و چون پیامبر خدا او را دید بدو گفت:این چه وضعی است؟وی به حضرتش ماجرا را باز گفت،آن گاه جبرییل این آیه را فروآورد:« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ -به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فرو گیرند و شرمگاه خود نگه دارند.این برایشان پاکیزه تر است» (۱) .

امّا زینت آشکار را واجب نیست بپوشانند،و در حدیث منقول از امام صادق(ع)آمده است که:«عبارت است از سورمه و انگشتری» (۲) .

« وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبٰائِهِنَّ أَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنٰائِهِنَّ أَوْ أَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوٰاتِهِنَّ أَوْ نِسٰائِهِنَّ -و زینتهای خود را آشکار نکنند،جز برای شوهر خود یا پدر خود یا پدر شوهر خود یا پسر خود یا پسر شوهر خود یا برادر خود یا پسر برادر خود،یا پسر خواهر خود یا زنان همکیش خود...» از این آیه در می یابیم که نشان دادن زیباییها و جذابیّتهای زن جز به زنان مؤمن جایز نیست، ۸/و در حدیث از ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-آمده است

۱- ۱۷) -همان مأخذ،ص ۵۸۸.

۲- ۱۸) -همان مأخذ،ص ۵۹۲.

که:

«برای زن جایز نیست که خود را در برابر زنان یهودی و نصرانی برهنه کند زیرا آنان این را برای همسران خود توصیف می کنند» (۱) .

« أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ أَوِ التّٰابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ -یا بندگان خود یا مردان خدمتگزار خود که رغبت به زن ندارند...» و آنان نابالغان و دیوانگان و کسانی هستند که غریزهٔ جنسی در آنها مرده است همچون پیران کهنسال و جز ایشان از کسانی که شهوت جنسی را از دست داده اند،امّا آنچه بعضی ادّعا می کنند که برای زن جایز است که زینت خود را به خدمتگزار و نگهبان نشان دهد،خواه در خانه یا مدرسه یا اداره،خطایی است بزرگ که با آموزشهای قرآن مخالفت دارد.بنا بر این برای زن جایز نیست که زینت خود را جز برای کسانی که پیشتر در این آیه ذکر شده است،نشان دهد.

« أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلىٰ عَوْرٰاتِ النِّسٰاءِ -یا کودکانی که از شرمگاه زنان بی خبرند...» پس چون کودک به مرحلهٔ مردان برسد یا در این زمینه صاحب تمیز و تشخیص شود،بر زنان حرام است که زینت خود را در برابر او نمایان سازند.

« وَ لاٰ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مٰا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ -و نیز چنان پای خود را بر زمین نزنند تا آن زینت که پنهان کرده اند دانسته شود...» و شهوت جنسی مرد را بر انگیزد،از این رو برای زنان شایسته نیست با بوی عطری که پراکنده می شود و جلب می کند،به میان مردان بیگانه بیرون آید،و این امر دلالت بر آن دارد که اسلام نه به ظاهر و پوسته ها بلکه به مغز و جوهر امور توجّه و عنایت دارد زیرا داشتن حجاب باطنی را نیز بر زن فرض و واجب می سازد.

از همین جاست که بعضی فقیهان شنیدن صدای زن بیگانه را حرام شمرده اند،یا این که زن در گفتار خود چنان نرمشی به کار برد که مرد را بر انگیزد و

۱- ۱۹) -همان مأخذ،ص ۵۹۳.

تحریک کند،و شاید از مضامین این آیه آن است که زن کفش /۸ یا نعلینی بپوشد که هنگام راه رفتن وی از آن صدایی برخیزد که مردم را متوجّه او کند،در حالی که اگر آن پاپوش نمی بود کسی هنگام عبور وی بدو توجّهی نمی کرد.

« وَ تُوبُوا إِلَى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ -ای مؤمنان، همه به درگاه خدا توبه کنید،باشد که رستگار شوید.» انسان معصوم آفریده نشده است،در این صورت شگفت نیست اگر به لغزشهای نافرمانی در افتد،ولی شگفت این است که آن لغزشها را با توبه چاره و درمان نکند.پیامبر(ص)هر روز صد بار از پروردگار خود آمرزش می طلبید.

[۳۲]

اسلام مردم را به زناشویی تشویق می کند تا کانالی پاکیزه برای نیرومندترین غریزه بشر باشد،از این رو خدای سبحان گوید:

« وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ - عزبهایتان را و غلامان و کنیزان خود را که شایسته باشند،همسر دهید.» زیرا آنان بشری هستند که همان غرایز و همان نیازمندیهای شما را دارند.

«أیّم»مفرد«أیامی»است و کلمه ای است که بر کسی اطلاق می شود که زناشویی نکرده،خواه زن یا مرد،امّا فراهم ساختن وسایل و تسهیلات لازم برای همسری مسئولیّتی است اجتماعی همانند دیگر مسئولیّتها.

این آیه جوان عزب و زناشویی ناکرده را شامل می شود خواه آزاد باشد یا بنده،که بر اجتماع واجب است تمام آنها را همسر دهد.

از آنجا که بزرگترین موانع روانی در برابر زناشویی بیم از مخارج عائله مندی است،پروردگار سبحان،این مانع را بدین گفتهٔ خود بر طرف می سازد که:

« إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ -اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت،که خدا گشایش دهنده و داناست.» پس قدرت او فراخ و فضل او گسترده است،و علم او بر هر چیزی احاطه

ص :۳۰۵

دارد،و هیچ چیز او را ناتوان نمی سازد.اگر در این آیه و از خلال آن دربارهٔ سنّتهای خدا در زندگی بیندیشیم،در می یابیم ۸/ که به گردونهٔ زندگی بدون زناشویی،که برجسته ترین مظاهر تعاون میان جنس بشر است،نمی گردد.مگر نه آن که احتیاج مادر و باعث اختراع است،و مگر نه آن که احساس مسئولیّت انگیزه ای نیرومند است که در وجود انسان نهاده شده؟!همانا روزی خدا در زمین نهفته شده،و توانمندیهای انسان در وجود خود او نهفته است،وقتی این توانمندیها شکفته شود روزی خدا نیز با امید و نیازمندی و به وسیلهٔ سعی و کوشش بیرون خواهد آمد.

و از اینجاست که در روایتی پشت در پشت از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است:

«هر کس زناشویی را از بیم مخارج عائله مندی ترک کند به خدای عزّ و جلّ بدگمان شده است،همانا خدای عزّ و جلّ می گوید:اگر بینوا باشند خدا به کرم خود توانگرشان خواهد ساخت». (۱)

آری،پیامبر به بینوایان سفارش می کرد که زناشویی کنند تا خداوند به ایشان فراخ معاشی دهد.

امام صادق(ع)روایت می کند که جوانی از انصار نزد پیامبر خدا آمد و از نیازمندی شکایت کرد.پیامبر بدو فرمود:«زناشویی کن»آن جوان گفت:من شرم دارم که دیگر بار نزد پیامبر خدا بروم،آن گاه مردی از انصار خود را بدو رسانید و گفت:مرا دختری است زیبا روی،و آن دختر به همسری او در آورد،(امام صادق) گوید:پس خدا بدو گشایش معاش داد،و آن جوان نزد پیامبر آمد و حضرتش را خبر داد.آن گاه پیامبر خدا گفت:ای گروه جوانان!بر شماست که زناشویی کنید. (۲)

تشویق اسلام بر زناشویی تا بدانجاست که امام صادق-علیه السّلام-

ص:۳۰۶

۱- ۲۰) -همان مأخذ،ص ۵۹۵.

۲- ۲۱) -همان مأخذ،ص ۵۹۶.

می گوید:

«دو رکعت نمازی که مرد زن دار بگزارد بهتر از هفتاد رکعتی است که مرد زن نگرفته بگزارد» (۱) .

و از پیامبر خدا این سخن او را روایت کرده اند که گفت:

«هر که زناشویی کند نیمی از دین خود را احراز و مسلّم کرده است».

و گفت:

«بی مقدارترین مردگان شما آنانند که زناشویی نکرده باشند» (۲) .

[۳۳]

وقتی انسان موفق به زناشویی نمی شود یا در اقدام بدان توانایی ندارد باید پاکدامنی ورزد،و به ایمان پناهنده شود،نه آن که در زمین فساد کند یا سبب رواج فحشا در جامعه شود.

« وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ نِكٰاحاً حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ - آنان که استطاعت زناشویی ندارند،باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان گرداند...» پیامبر(ص)گفت:

«هر کس از شما که می تواند زناشویی کند باید همسری گیرد،و هر کس توانایی ندارد باید روزه بگیرد،زیرا روزه برای او حفاظی است».

روند آیه به مناسبت گفت و گو از مسئولیّت زناشویی به چاره جویی مشکلی اجتماعی که در آن روزگار حادّ بوده است می پردازد،و آن مشکل بردگان است، که جنس ذکور آنان بدون زناشویی می مانند و با رنج بی همسری می زیستند،و حفرهٔ فسادی را تشکیل می دادند،از این رو خدا باز خرید آنان را فرمان داد تا از بردگی آزاد شوند،و مانند دیگران زناشویی کنند.

« وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتٰابَ مِمّٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ فَكٰاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً

ص: ۳۰۷

۱- ۲۲) -همان مأخذ.

۲- ۲۳) -همان مأخذ.

و از بندگانتان آنان که خواهان باز خرید خویشند،اگر در آنها خیری یافتید،باز خریدشان را بپذیرید...» مکاتبه(-باز خرید)آن است که بنده نزد صاحب خود می آید تا با مبلغی که قسط بندی می شود خود را از او باز خرید کند، /۸ و از هر کس که برده ای دارد سزاوار است که این برنامه را به بردهٔ خود پیشنهاد کند،و اگر آن برده موافقت کرد و توانست خود را باز خرید کند آزاد می شود،و این عمل را مکاتبهٔ مشروط نامیده اند، نوعی دیگر از باز خرید نیز وجود دارد که آن را مکاتبهٔ مطلق گویند،بدین معنی که برده بر حسب توانایی خود مبلغی را که گردن او را از بند بردگی آزاد می کند، می پردازد.

« وَ آتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اللّٰهِ الَّذِی آتٰاکُمْ -و از آن مال که خدا به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید...» از سهم« وَ فِی الرِّقٰابِ - در خصوص بردگان»که یکی از مستحقّان زکات هستند و در احادیث آمده است که صاحب برده یک پنجم یا یک چهارم مبلغ را از عهدهٔ آنان بر می دارد و کسر می کند.

امّا دربارهٔ کنیزان،در جاهلیّت با جسم آنان سوداگری می کردند،که در این مورد در اسلام نهی صریح آمد:

« وَ لاٰ تُکْرِهُوا فَتَیٰاتِکُمْ عَلَی الْبِغٰاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا -و کنیزان خود را اگر خواهند که پرهیزگار باشند به خاطر ثروت دنیوی به زنا وادار مکنید...» این آیه دو تفسیر ظاهر و باطن دارد:تفسیر ظاهر آن که عبد اللّه بن ابی کنیزان خود را وادار به زنا می کرد تا از زنا کاری آنان مالی اندوزد،این کنیزان از کار او به پیامبر(ص)شکایت کردند و این آیهٔ کریمه نازل شد که:«و لاـ تکرهوا...»و از این رو براستی جایز نیست که اجتماع راه را برای چنان اشخاصی باز گذارد که دست به پلیدترین سوداگری بزنند که همان سوداگری

ص :۳۰۸

به وسیلهٔ پیکر زنان است.

« وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ -هر کس که آنان را به زنا وادارد،خدا برای آن کنیزان که به اکراه بدان کار وادار گشته اند آمرزنده و مهربان است.» جامعهٔ فاسد،و اقتصاد منحرف،و در نتیجه فقر گزنده،عواملی بودند که زنانی را که به فطرت شریف بودند وادار می کردند که به انحراف پناه جویند و زنا کاری را پیشهٔ خود سازند،از این رو خداوند توبهٔ آنها را در این خصوص می پذیرد.در حدیث در تفسیر این آیهٔ کریم آمده است:

«اعراب و قریش کنیزان را می خریدند،و باجی سنگین بر آنها می نهادند ۸/ و می گفتند:بروید،و زنا کنید و مال فراهم کنید و بیاورید،از این رو خدای عزّ و جلّ آنان را از این کار نهی کرد» (۱) .

شاید این آیه نیز اشاره می کند به ضرورت رفع موانع اجتماعی که دختران را به اکراه به زنا وامی دارد،مانند افزونی مهرها،و وضع شروط سنگینی برای زناشویی -که خداوند آنها را مقرر نکرده است-و اسلام با قدرت با این موانع رویارویی می کند.در سیرت(پیامبر اکرم)آمده است که:پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله- ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به مقداد بن اسود به زنی داد،تا هزینهٔ زناشویی کاسته شود و مردم به پیامبر تأسّی کنند و بدانند که گرامیترین آنان نزد خدا پرهیزگارترین ایشان است» (۲) .

اسلام بر مساعدت در کار زناشویی برای تسهیل صورت گرفتن این برنامهٔ اساسی تمدّن تشویق و تشجیع کرده است.در حدیث منقول از امام باقر-علیه السّلام-آمده است:

«در روز قیامت،که هیچ سایه ای جز سایهٔ عرش وجود ندارد،سه کس در

ص:۳۰۹

۱- ۲۴) -همان مأخذ،ص ۶۰۲.

۲- ۲۵) -همان مأخذ،ص ۵۹۷.

پناه سایهٔ عرش خدا قرار می گیرند:مردی که برادر مسلمان خود را زن داده،یا بدو خدمت کرده،یا رازش را پنهان داشته است». (۱)

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۴ تا ۴۰]

اشاره

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ آيٰاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ وَ مَثَلاً مِنَ اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۳۴) اَللّٰهُ نُورُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ اَلْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ اَلزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّةٍ يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اَللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَضْرِبُ اَللّٰهُ اَلْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اَللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصٰالِ (۳۶) رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ اَلزَّكٰاةِ يَخٰافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ اَلْقُلُوبُ وَ اَلْأَبْصٰارُ (۳۷) لِيَجْزِيَهُمُ اَللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ (۳۸) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمٰالُهُمْ كَسَرٰابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ اَلظَّمْآنُ مٰاءً حَتّٰى إِذٰا جٰاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اَللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّٰاهُ حِسٰابَهُ وَ اَللّٰهُ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمٰاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشٰاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ إِذٰا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰاهٰا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اَللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

ص: ۳۱۰

۱- ۲۶) -همان مأخذ،ص ۵۹۹.

معنای واژه ها

۳۹[بقیعه]

:قیعه جمع قاع و آن زمینی است گسترده که در آن سراب باشد.

۴۰[بحر لجّیّ]

:لجه البحر بخش بزرگ دریا که امواجش بر یکدیگر سوار می شوند و ساحل از آنجا دیده نمی شود.

خانه هایی که خدا رخصت داد ارجمندش دارند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در واقع نوری که در طبیعت جلوه گر می شود همـان نوری است که در قلب بشـر پرتو می افکنـد،زیرا سرچشـمه یکی است،و خداست آن که آسـمان و زمین را در دست قدرت خود نگه می دارد،و اگر تسـلّط ذات متعال او نمی بود سنگ بر سنگ قرار نمی گرفت،و اگر فیض رحمت او نمی بود هیچ چیزی از هستی باقی نمی ماند.

پس هستی قائم به خود نیست بلکه وجودش وابسته به نور بقایی است که خدا بدان مددش می رساند.

به عنوان مثـالی بر این حقیقت-بـا آن که خداونـد والاـتر از امثـال است-اگر چراغ از پرتو افکنی بـاز ایسـتد بیگمـان تـاریکی بیدرنگ می رسد،و این بدان معنی نیست که آفرینش چیزها به قدرت خدا همانند نوری است که از چراغ می تابد،

هر گز...بلکه به اراده ای است که به زمان نیاز نـدارد،و رنجی متحمّل نمی شود،و همانا فقط لحظه ای ارادهٔ آفریده شده و دمی رحمت بخشیده شده است.

اسلام چیزی جز حکمت استوار بر پایهٔ این اندیشه نیست که:« وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (۱) -زمین به نور پروردگارش روشن شد»و شاید ما آن را به نام بینشـهای نور بنامیم،که اینک مجال گفت و گو از ابعاد پهناور اسلامی آن نیست،و ما فقط برای آن این مطلب را بیان و عنوان کردیم تا جنبـهٔ دیگر آن را بشناسـیم،و آن این است که نوری که در دل ۸/ و در جامعه وجود دارد همان نوری است که در زندگی تشریعی انسان وجود دارد،و همان است که در زندگی تکوینی او نیز موجود است.

و اگر خـدای تعـالی فیض نور خود را از آسـمانها و زمین بـاز دارد در کمتر از یـک لحظه هر دو نابود می شونـد،همچنین اگر فیض نور رسالتش را از بشر در زندگی تشریعی و اجتماعیشان بازدارد بیگمان ظلم و تیرگی حکمفرما خواهد شد.

از این رو نور خـدا در تشـریع همچون چراغی است در چراغـدانی(و مشـکاه- چراغـدان،محفظه ای است که در دیواری تعـبیه کننـد و درون آن را شـیشه نصب کننـد تـا نـور چراغی را که در آن نهـاده انـد بازتابانـد و افزون کنـد)و وظیفـهٔ آن چراغـدان بازتاباندن و متمرکز ساختن نور است.بهترین روغنی که در آن عهد برای ایجاد روشـنایی به کار می رفت روغن زیتون بود که درختش را بر فراز کوه ها می کارنـد و هنگام بر آمـدن آفتاب تا نیمروز سـمت چپ کوه سایه نمی گیرد و از نیمروز تا غروب نیز سـمت راسـتش سایه گیر نیست.پس درختی است نه شـرقی و نه غربی،و هر چه آن روغن صافی تر بود نورش نیز پرفروغتر بود...و بنگرید که وقتی مایهٔ روشـنی چراغی روغن زیتون باشد و چراغ در چراغدانی در پشت شـیشه قرار گیرد چه قدر نورش تابنـاک و درخشـان خواهـد شـد؟! همچنیـن نـور خداونـد کـه بـه صـورت وحی به پـایین می تابـد و در دل پیـامبر پـاک نهـاد پاکیزه(ص)جای می گیرد،همچون چراغی است که پرتو خود را از روغن

۱- ۲۷) -الزمر ۶۹/.

ناب می گیرد و می تاباند،و پیامبر این چراغ را با شیشهٔ سنّت و رفتار شریف محاط می سازد تا تمام آن را در چارچوب اهل بیت پاکیزهٔ خود-علیهم الصلاه و السّلام- قرار دهد که بیش از هر چیز به چراغدانی پاکیزه می مانند که هم نور را حفظ می کند و هم نوری بر نور می افزاید.

براستی خانه های ایشان که خداوند رخصت داده رفعت یابد،چراغدانی برای رسالت بود،زیرا همواره ذکر خدا را که از دلهای دوستداران خدا بر می خاست در برداشت،و از سوختی فرخنده که همان نماز و روزه و بیم و پروای الهی است افروخته بود،و چنین خانه ای نمونهٔ والا و برتر آن خاندان خجسته و برکت یافته است که روند قرآنی در سورهٔ نور صفات نمونه ای آن را بیان می کند.

همچنین از این آیه ضرورت قرار دادن نور ایمان را در چراغدان خانواده در می یابیم،و این امر برای تربیت جان بشری و پرورش عوامل خیر در آن است تا خیرات و ۸/ برکاتش دو چندان شود،همچون درخت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی،پاکترین و پرورنده ترین پرتوهای خورشید رسالت را می گیرد و جذب می کند، همچنین از این آیات در می یابیم که خانوادهٔ صاحب فضیلت و والا را دو دیوار استوار است:

دیواری مادّی که همان خانه ای است که بر بیگانه حرام است حریم آن را بشکند،و دیواری معنوی که با ارزشهای والا بالا می آید و رفعت می یابد،و خانه ای که خداوند رخصت داده است که ارجمندش دارند و رفعت یابد همانا خانه ای است که ذکر و تسبیح خدا آن را محصون و محفوظ می دارد،و فرزندان آن خانه به کسب معاش حلال خود می پردازند بی آن که تلاش معاش آنان را از یاد پروردگارشان باز دارد.بدین سان خانواده از وظیفهٔ انسان پاسداری و نگهبانی می کند،انسانی که خداوند او را به عنوان چراغی برای زندگی آفریده است،از چهار جانب او-اعمّ از اراده و عقل و عواطف-نور می تابد و پرتو می افشاند،و اگر این نور را رها کند و بی حفاظ گذارد که بادهای شهوت بر آن بوزند بیگمان خاموشش می کنند یا دست کم از نورش می کاهند،ولی ضمنا مردمی را می یابی که از اساس نوری ندارند،آنها

خود را در گورهای ظلمات کفر و انکار قرار می دهند،همچون شبی تیره که امواج شهوت آن را آگنده و ابرهای غفلت آن را پوشانده است،و هرگز راهی برای فهم حقیقت نمی یابند.

شرح آیات:

اشاره

خدا نور آسمانها و زمین است

[۳۴]

« وَ لَقَدْ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ آيٰاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ -به تحقیق برای شما آیاتی روشنگر نازل کردیم...» آیات روشنگر آیاتی است که راه را به مردم نشان می دهد و روشن می سازد، و آنان را نزدیک به حقایق قرار می دهد،روش قرآن در فهماندن حقیقت همان روش یاد آوری و بر انگیختن خرد و عقل در جهت و به سوی آن است.پس حقایق وجود دارند و انسان نیز آنچه را برای کشف آنها لازمست در اختیار دارد،ولی نیاز به کسی دارد که او را بر آنها دلالت و بدانها راهنمایی کند و حقایق را به یادش آورد، و این امر از طریق نشانه ها و آیاتی صورتی می گیرد همچون پند آموزیها و عبرتهای تاریخی که بدانها اشاره می کنند.

« وَ مَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ -و داستانهایی از کسانی که پیش از شما بودند...» تا شما از تجربه های دیگران پند آموزید و عبرت گیرید و به شناخت و رهیابی خود بیفزایید.

« وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ -و نیز اندرزهایی برای پرهیزگاران.» کسانی که از عقوبت خدا می ترسند،اما کسی که از عقوبت خدا نمی ترسد،از قرآن بهره ای نمی برد،چنین کسی مانند کور است که از نور خورشید بهره نمی جوید.همچنین است قرآن که حاوی دانش و حکمت و اندرز است،و در آن آیاتی است که سنّتهای خدا را بیان می کند که بشر را دانش افزاید،سپس مثالهایی از امّتهای گذشته می زند که بشر را حکمت افزاید،سپس آن دانش و این

حکمت را مستقیما به زندگی خواننده می پیوندد و این اندرزی است برای کسی که اندرز پذیر باشد.

[۳۵]

« اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ - خدا نور آسمانها و زمین است.مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد...» آفرینشی از پس آفرینشی،و دم به دم به خواست بی چند و چون او از نورش بهره مند می شوند،و هم چنان که این کار را در عالم تکوین(طبیعت)انجام می دهد در عالم تشریع(احکام)نیز چنان می کند که فیض پیامبران و رسالتهای خویش را به ما ارزانی می دارد،و دم به دم به آدمی نور(عقل)می بخشد تا بدان وسیله رسالت را دریابد و بفهمد.

نور خدا همان گونه که در طبیعت متجلّی است در تشریع و قانونگذاری و احکام نیز جلوه گر است.و چه بسا که این آیه مثال دوّم را بیان کند.در یکی از تفسیرها آمده است که مقصود از چراغدان همانا قلب پیامبر(ص)است و چراغ همان رسالتهای الهی است که آن را بر دلهای پاک نازل ساخته است.

« اَلْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ -آن چراغ درون آبگینه ای است...» می توانیم آبگینه را در اینجا به عقل تأویل کنیم که نور رسالت را پذیرا می شود،مگر نه این که عقل رسول و مظهر درون و باطن است،و مگر نه آن که همان حجّت درون است و تصدیق آنچه خدا نازل کرده به وسیلۀ عقل انجام می پذیرد؟!همچنین ممکن است آن را به مردان صالح تأویل کنیم که رسالتهای الهی را حفظ می کنند،و این تأویل در حدیث نیز آمده است.

« اَلزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ -آن آبگینه چون ستاره ای است درخشنده...» در پاکیزگی و نابی و درخشندگی خود،پس هنگامی که این آبگینه کدر و آلوده می شود آن نور پوشیده و پنهان می گردد،و همچنین است امر /۸ در مورد عقل که به خواهشها و هواها آلوده می گردد،و حقیقت را به چشم خود نمی بیند و به گوش خود

نمی شنود،و از این رو چراغ وحی بدو سودی نمی رساند جز اندکی،ولی کسی که نفسش متذکّر و عقلش تابان باشد رسالت را تأیید می کند،و هیچ چیز او را از رسالتهای پروردگارش باز نمی دارد و منصرف نمی کند.

« یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبٰارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ -از روغن درخت پر برکت زیتون افروخته باشد...» زیرا آن چراغ نیاز به روغنی دارد که بر اثر آن بسوزد و روشن شود،و اگر بخواهیم آن درخت پر برکت را تأویل کنیم،گوییم براستی آن درخت،درخت دانش و پرهیزگاری است.زیرا شناخت و معرفت به چراغ وحی سوخت می رساند و درخشش و نور آن را در چراغدان قلب می افزاید،و در این خصوص نیز روایت پشت در پشت آمده است.

« لاٰ شَرْقِیَّهٍ وَ لاٰ غَرْبِیَّهٍ -نه خاوری است و نه باختری...» بلکه در جایی است که برکتهای آن به تمام جهان پخش می شود،بدون آن که به سرزمینی اختصاص داشته و به سرزمینی دیگر اختصاص نداشته باشد،و شاید این کلمه به استقامت در پرهیزگاری و تقوی اشاره می کند،زیرا فشارهای زندگی پرهیزگاران را به راست و چپ متمایل نمی کند،نصوصی که این آیهٔ کریم را تفسیر کرده متعدّد است و ما در زیر مطلبی را که در تفسیر این آیه از امام علی بن حسین آمده ذکر می کنیم:

«دربارهٔ گفتهٔ خدای عزّ و جلّ« کَمِشْکٰاهٍ فِیهٰا مِصْبٰاحٌ -چون چراغدانی که در آن چراغی باشد»گفت:آن چراغدان نور دانش است در سینهٔ پیامبر(ص).

« اَلْمِصْبٰاحُ فِی زُجٰاجَهٍ -آن چراغ درون آبگینه ای»:آبگینه سینهٔ علی است،که علم پیامبر به سینهٔ علی منتقل شد،پیامبر علی را تعلیم داد.

« اَلزُّجٰاجَهُ کَأَنَّهٰا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبٰارَکَهٍ -آن آبگینه چون ستاره ای درخشنده از روغن درخت پر برکت زیتون افروخته باشد»گفت:نور دانش است.

« لاٰ شَرْقِیَّهٍ وَ لاٰ غَرْبِیَّهٍ -نه خاوری است و نه باختری»گفت:نه

یهودی است و نه نصرانی.

« یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ -روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد» گفت:دانایی که از آل محمد است /۸ پیش از آن که دانشی را از او بپرسند،خود از آن سخن می گوید.

«نور علی نور-نوری افزون بر نور دیگر»:یعنی امامی مؤیّد به نور دانش و حکمت از پی امامی دیگر از آل محمد(ص)و این از روزگار آدم باشد تا قیام قیامت،پس ایشان سفارش شدگانی هستند که خدای عزّ و جلّ آنان را در زمین خود جانشینانی ساخته و حجّتهای خود بر آفریدگانش قرار داده است،و زمین در هیچ عصری از یکی از آنان تهی نمی شود». (۱)

« یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ -روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد...» انسان درست و معتدل-دارای عقل پاکیزه-دارای علمی پاکیزه،به دور از هواها و خرافات است.پس نفس او بی آلایش و شفّاف است و به کوچکترین اشاره ای می نگرد تا حقایق را کسب کند،و این آیه-چنان که به نظر من می رسد-بدین اشاره می کند که تقوی-که همان روغن چراغ زلال و پاکیزهٔ وحی است-همانا طریق هدایت و راه شناخت و معرفت،و مهد حکمت و استوار اندیشی است،پس روشنی حقایق را برای بشر می افزود،و گر چه آتش وحی و نورش بدان نرسیده باشد،از این رو پروردگار ما پس از آن گوید:

« نُورٌ عَلیٰ نُورٍ -نوری افزون بر نوری دیگر...» پس نور وحی از نور تقوی نیرو و سوخت می گیرد،و وحی به نور عقل فزونی می یابد،جز این که توفیق هدایت ناگزیر باید از جانب خدای سبحان برسد.

« یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشٰاءُ -خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می نماید...»

۱- ۲۸) -همان مأخذ،ص ۶۰۴.

پس خداوند است که هر یک از بندگانش را که بخواهد به نوری که آن را می فرستد راهنمایی می کند،و آن نور پرتو وحی و نور محمّد(ص)و سنّت هدایت یافتهٔ او،و نور اهل بیت طاهرین او-علیهم السلام-است.

« وَ یَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ -و خدا برای مردم مثلها می آورد،زیرا بر هر چیزی آگاه است.» ۸/ پس با دانش خود نور رسالت را به نور عقل افزود،و برای هیچ کس ممکن نیست که بدون مشیّت و خواست او از این نور بهره جوید،و این امر میسّر نخواهد شد مگر آن که انسان عبودیّت و پرستش خود را خالصانه منحصر بدو کند.

و شاید این که خدای متعال گفت:«لنوره-به سوی نور خود»و نگفت:

«بنوره-به نور خود»برای این است که انسان را به وسیلهٔ نور رسالت خود به سوی نور رحمت خویش رهبری می کند.

خانه های خدا

[۳۶]

براستی،نور رسالت باید در خانهٔ والا و خانوادهٔ با فضیلت قرار گیرد تا افروختگی آن افزون شود،امّا خانه و خانواده ای که انباشته از عقده های روانی و صفات پست باشد،نه تنها نور در آن افروختگی نمی یابد بلکه فرو می نشیند و کاستی می گیرد و به تیرگی منجر می شود.

در آن خانه های والا نفوس پاکیزه رشد و نمو می یابد،و خرد روشن نیرو می گیرد،زیرا خانه هایی است که یاد و نام خدا در آنها بسیار می گذرد،و خداوند بدان خانه ها رخصت می دهد که به سوی آسمان وحی بلندا گیرند و رفعت یابند،و چنان خانه هایی محلّ عبادت و تسبیح در آغازها و پایانهای روز است،به وسیلهٔ مردانی که یاد و نام خدا را فراتر از هر یاد و نام و برتر از تجارتی نهاده اند که آنها را از پروردگارشان باز نمی دارد،و مانع بر پای داشتن نماز و دادن زکات از طرف آنان نمی شود.

« فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّهُ أَنْ تُرْفَعَ -در خانه هایی است که خدا رخصت داده

ارجمندش دارند...» این خانه ها،همان خانه های پیامبران و صدّیقان و صالحان است،و اگر خداوند رخصت نداده بود که ارجمند و والا- شمرده شوند و مردانش بهترین مردان،و زنانش بهترین زنان،محسوب شوند و از جملهٔ آنان امامان و اولیاء،و بانوی بانوان و رهبر زنان نیکوکار یعنی اهل بیت رسالت باشند،چنین شایستگی برای آن خانه و خاندان محقّق نمی شد.در واقع مردم بندگان خدایند،و اوست که امامان و سروران را برای آنان به گزین می کند،و مردم را نسزد که خود اختیار کار خویش را به دست داشته باشند،حتی فرمانبرداری مردم از پیامبران خدا چیزی است که جز با اذن و رخصت خداوند صورت نمی گیرد.پروردگار ما،عزّ و جلّ گفته است:« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ (۱) -هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آن که دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند»و در حدیث پشت در پشت /۸ از امام باقر(ع)در تفسیر«خانه ها»که در اینجا آمده،نقل شده است:

«همانا آن خانه ها،خانه های انبیاء و پیامبران و حکما و امامان هدایت است» (۲) .

امّا چرا این خانه ها رفعت یافته و والا شمرده شده است؟بیگمان به وسیلهٔ ذکر خدا.

« وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ -و نامش در آنجا یاد شود...» همانا ذکر خدا از دلهایی پاک بر می خیزد که همان چراغدان نور خداست.

« يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ -او را در آنجا هر بامداد و شبانگاه تسبیح گویند.» پس چون به استقبال روز روند پروردگار خود را تسبیح می گویند،و بامداد خود را با تقدیس و ستایش او زنده می سازند تا دیگری جز او را نستایند و تقدیس

۱- ۲۹) -النساء۶۴/.

۲- ۳۰) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۶۰۸.

نکنند،و چون خورشید روی به نهانگاه نهد و به استقبال سیاهی شب روند به تسبیح پروردگارشان می پردازند تا دلهایشان را از پلیدیهای زندگی بشویند و با دلهایی پاک به بستر خود روند و سر بر بالین گذارند.

[۳۷]

براستی نور خدا در و جدان و ضمیر این تسبیح گویان جلوه گر می شود زیرا ایشان فراتر از عوامل سرگرم کنندهٔ زندگی هستند،پس بیم خسارت در تجارت و تبادل مصالح و منافع در خرید و فروش که ممکن است این هر دو آنان را از ذکر خدا و ادای تکالیف واجبشان باز دارد،در کار نیست.

« رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ -مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی از یاد خدا بازشان ندارد.» و از این رو می بینی که آنان از دریچهٔ وحی به زندگی می نگرند و شرایع و قوانین دین را در آن اجرا می کنند،و بنا بر این فشارهای معاش و زندگانی آنان را از اجرای احکام دین باز نمی دارد.

« وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیتاءِ الزَّکاةِ -و از نمازگزاردن و زکات دادن(بازشان ندارد).» زیرا بیم معاد نزد ایشان از بیم خسارت در بازرگانی و خرید و فروش برتر است.

« یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ -از روزی که دلها و دیدگان در آن روز دگرگون شوند هراسناکند.» پس آنان همواره بر حذرند زیرا می ترسند که مبادا در رستاخیز بر دینی غیر از دین خدا بر انگیخته شوند و کارهای نیکشان پذیرفته نیاید و کارهای بدشان آمرزیده نشود.

[۳۸]

« لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ -تا خدا به نیکوتر از آنچه کرده اند جزایشان دهد،و از فضل خود بر آن بیفزاید،و خدا هر که را خواهد بی حساب روزی دهد.» پس خدا بدان بسنده نمی کند که برای بهترین کارهایشان به آنان پاداش

دهـد،بلکه از فضـل و لطف خود بر آن می افزایـد،زیرا او بی نیـاز توانگری است که افزونی بخشـش جز بر جود و کرم او نمی افزاید.

[۳۹]

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمٰالُهُمْ کَسَرٰابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مٰاءً حَتّٰی إِذٰا جٰاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّٰاهُ حِسٰابَهُ وَ اللّٰهُ سَرِیعُ الْحِسٰابِ -اعمال کافران چون سـرابی است در بیابانی.تشنه،آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد،و خدا را نزد خود یابـد که جزای او را تمام بدهـد.و خدا زود به حسابها می رسد.» آدمی قطع نظر از ایمان یا کفرش،و درست رفتاری یا انحراف خـود،همواره می کوشـد که کارهـایش ثمر بخش باشـد و او را به هـدفها و آرزوهـایش برسانـد،ولی تنهـا انسـان مؤمنی که از آموزشهای آسمانی پیروی می کند به سرانجام سعادتمندانه می رسد و شخص کافر با وجود رنجی که به خود می دهد به هیچ یک از هدفهایش نمی رسد.

ای کاش قضیّه در همین حدّ متوقّف می شد،امّا وی افزون بر شـکست در رسـیدن به سـعادت خود را در برابر پروردگاری می یابد که مراقب اعمال اوست و همه را حساب می کند و به سزای کفر او عذابی سخت برایش آماده کرده است.

آدمی نبایـد گمان کنـد که حسابرسـی خـدا تنها مخصوص به روز آخرت است بلکه نتیجهٔ کردارش را در زندگی دنیوی خود نیز می بیند اگر خوب بوده باشد خیر می بیند و اگر بد بوده باشد بد می بیند،و خدا زود حساب می کند.

[۴۰]

« أَوْ کَظُلُمٰاتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشٰاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ إِذٰا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَرٰاهٰا ۸/ وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ -یا هماننـد تاریکیهایی است در دریای ژرف که موجش فرو پوشـد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره، تاریکیهایی بر فراز یکدیگر،آن سان که اگر دست خود را بیرون آرد آن را نتواند دید.و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد،هیچ نوری فرا راه خویش نیابد.»

ص :۳۲۱

همچون کسی که در تاریکیهای اعمال منحرف خود فرو رفته،و در زندگی هیچ چیزی از راه خود را نمی بیند بلکه بدانجا رسیده که اگر دستش را به چشمش نزدیک کند آن را نمی بیند،و این به سبب نافرمانی و سرکشی اوست نسبت به پروردگارش که باعث شده است نور از عقل و چشم و گوشش سلب شود،پس در تیرگی دیجور ناپیدا کرانه گیج و گمراه شده است و این آیهٔ کریم بیان می کند که اعمال کافر خود به خودی خود تیرگی و ظلمت است،و آیا کسی که خدا برای او نوری در زندگی قرار نداده راهی خواهد یافت؟! و آخرین سخن:در آیات این درس کمال جمال و غایت زیبایی را می یابیم،پس از آن که آیهٔ نخست به ما یاد آور شد که قرآن آیاتی است روشنگر،و مثل و اندرز،آیهٔ دوّم ما را به جلوه گریهای نور خدا در آسمانها و زمین آگاه و بینا ساخت...و به عنوان مثال آنجا که به صورت وحی در چراغدان قلب پیامبر تجلّی می کند و نور بر نور می افزاید،و پس از آن که آیهٔ نور-که این سوره بدان عنوان نامگذاری شده-جزئیّات این نور را به ما یاد آور شد آنها را با مثل واقعی برای مجسّم ساختن این نور تفسیر کرد:

الف:این خانه های نبوّت است که بر اثر ذکر خدا والا و رفیع منزلت گشته،و همچون مثلی است برای چراغدانی که چراغ را پذیرا می شود«مثل نوره کمشکاه».

ب:یاد و نام خدا در آنها می تابد و می درخشد،همچون چراغی که در چراغدان می تابد«فیها مصباح».

ج:صالحان در این خانه ها همچون دیوارهایی نگهبان ذکر خدایند،مانند شیشه برای چراغ،و در عین حال دژهای دین و میخهای استوار دانش و فضیلتند «چراغ در شیشه».

از این رو صبح و شام پروردگار خود را تسبیح می گویند و تجارت و خرید و فروش آنان را سرگرم نمی سازد.

د:شعایر خدا،از بر پا داشتن و دادن زکات بر شانه های آنان بلندا می گیرد،

و این شعایر سوخت و نیرو بخش راه توحید،و روغن بر افروختن نور وحی در سر تا سر آفاق جهان است« یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَکَةٍ ».

ه:آن گاه روند مطلب ما را از پاداش آنان آگاه می سازد که خداوند از فضل خود افزون بر عملشان به ایشان می بخشد«نور علی نور».

قرآن از سوی دیگر صفات کفر را بیان می کند تا میزان فاصلهٔ میان این دو طرف را به ما نشان دهد:

الف:در حالی که در این جا چراغداران یا خانه های سرفراز را می بینیم،در آن طرف جز سرابی در بیابانی که حقیقتی ندارد،و فاقد دیوار و حدود و موانع طبیعی است نمی یابیم.

ب:در اینجا نور گسترش می یابد و منتشر می شود،امّا در آن جا تیرگیها بر فراز تیرگیها و موجهای دریا وجود دارد که ابرهای شب و تاریکی آنها را پوشانده است.

ج:در اینجا خانه هایی سرافراز و والا،که نور رسالت آنها را ارجمند و جلیل می سازد و ذکر و نام بر زبان مردان وارسته از دنیا بلندا می گیرد،و بر بندگان احترام بدین خانه ها و بزرگداشت اهل آنها،و فرمانبرداری از ایشان واجب است،امّا در آن سوی تیرگیها بر فراز تیرگیها انبوه شده،نه سر پناهی از شرّ و نه حمایتی در برابر خطر وجود دارد،آنان طاغیان و سرکشانند و فرمانروایانشان ستمگرانی هستند که بیزاری جستن از آنها واجب است.در تفسیر امامان هدایت آمده است که ظلمات «فتنه های بنی امیّه» (۱) است و در مورد کسانی که روش جاهلی طاغیان و ستمگران اموی را تعقیب می کنند نیز همین حکم جاری است.

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلطَّیْرُ صَافّٰاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ (۴۱) وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِلَی اَللّٰهِ اَلْمَصِیرُ (۴۲) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یُزْجِی سَحٰاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکٰاماً فَتَرَی اَلْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ فِیهٰا مِنْ بَرَدٍ فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشٰاءُ یَکٰادُ سَنٰا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصٰارِ (۴۳) یُقَلِّبُ اَللّٰهُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی اَلْأَبْصٰارِ (۴۴)

۱- (۳۱) -همان مأخذ،ص ۶۱۱.

معنای واژه ها

۴۳[یزجی]

:الإزجاء و التزجیه دور کردن و راندن باشد.

[رکاما]

:یعنی متراکم و انبوه و فشرده بر یکدیگر.

[سنا]

:درخشش و پرتوتابی.

همه نماز و تسبیح او را می دانند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چگونه از حقیقتی مهم که آیات درس پیشین بدان پایان یافت آگاه شویم که گفت:« وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ -و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد،هیچ نوری فرا راه خویش نیابد»؟و چگونه خود را به درجهٔ مردانی برسانیم که صبح و شام خدا را تسبیح می گویند و چیزی آنان را از این کار باز نمی دارد؟

ص :۳۲۴

روند این درس پاسخ می دهد:با شنیدن تسبیح کردنهای آفریدگان« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ -آیا ندیده ای که هر چه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی خدا هستند؟...» بیا و به پرندگان در حال پرواز بنگر که به آوازهای گوناگون پروردگار خود را تسبیح می گویند،و خدا نیایش و تسبیح آنها را می داند،و از آنچه می کنند آگاه است.

خداوند ملک و تسلّط خود را بر آسمانها و زمین گسترانیده،و هر گاه بخواهد آن دو را می گیرد،و سرانجام به سوی اوست.

اوست که ابرها را می راند،سپس آنها را انبوه و متمرکز می کند و متراکم می سازد،و آن گاه از خلال آنها باران می فرستد، /۸ پروردگار با آن باران هر یک از بندگانش را بخواهد سیراب می کند،و آن را از هر که بخواهد باز می دارد،و چون دو پاره ابر به یکدیگر برسند آذرخشی پدید می آورند که برقش چشمها را خیره و کور می سازد.

و همچنین خدا شب و روز را می گرداند،و در این رفت و آمد شب و روز عبرتی است برای بینا دلان.

و بدین سان خدا با برهان رسای خویش تو را به ذات خود راهنمایی می کند:

پس اوّلا:حقیقتی را که در هر چیزی جلوه گر و بر زبان هر جانداری جاری است یعنی تسبیح و تقدیس خدا را به تو نشان می دهد.

ثانیا:ملک و تسلّط خود را به تو یاد آور می شود.

ثالثا:تو را از لطایف نظم و حسن تدبیر خود آگاه می سازد.

پس اگر از بینادلان باشی این عبرت برای هدایت تو کافی است.

شرح آیات:

اشاره

تدبیر خدا نشانهٔ ملک و مالکیّت اوست

[۴۱]

ملک و تسلّط فراگیر خدا در تدبیر او در شئون هستی،و دگرگونیهای

مستمرّی که در آن مشاهده می کنیم جلوه گر می شود.هستی ثابت نیست بلکه همواره در حرکت و تبدیل است،شب از پس روز می آید،و روز را شب فرا می گیرد،و ابرها می آیند و می روند،و بارانها بین حالت بارندگی و انقطاع رفت و آمدی دارند.

این حرکت به خودی خود دلیل بر وجود کسی است که آن را به جنبش در آورده،و نظام آن دلیل حکمت و قدرت فراگیر و گستردهٔ اوست،کیست که ابرها را بدین سوی و آن سوی می راند؟ ۸/ و چرا ابرها در ارتفاعاتی ثابت متراکم می شوند و به ژرفای فضا نمی روند؟و چرا به همان اقیانوسهایی که از آنها برخاسته اند باز نمی گردند و به جای آن که بر زمین خشک ببارند و آن را سیراب کنند بر آن اقیانوسها فرو نمی بارند؟و چرا در پیاپی آمدن شب و روز پریشانی و بی نظمی حاصل نمی شود؟و چرا...و چرا...؟الخ.

براستی این ظواهر طبیعت(و بسیاری چیزهای دیگر)دلیل حکمت رسای آفریدگار ابداع کنندهٔ سبحان است،و شاید گفتهٔ ذات متعال او:« یُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ -خدا شب و روز را می گرداند»اشاره ای به ضرورت نگریستن به دگرگونیهای زندگی و تحوّلات آن باشد،پس لحظه دمیدن آفتاب،لحظه غروب، لحظه های فرارسیدن بهار و خزان،لحظه های باران...و امثال آنها انسان را به راز زندگی هدایت می کند.

و همچنین تحوّلات اجتماعی و سیاسی بزرگ،همچون پدید آمدن جنگها و سقوط دولتها و ایجاد دولتهایی دیگر سنّتهای خدا را در اجتماع منعکس می سازد و نشان می دهد،زیرا قوانین و ساختارهای زندگی در همین لحظات کشف می شود، آیا ناظران سیاسی از راهی دیگر جز از خلال پدیده ها و تحوّلات مهم قوانینی را که بر جهان سیاست حکمفرماست در می یابند؟ باران می بارد،و زمین خشک را سیراب می کند و آن زمین سبز و خرّم می شود،و طبیعت بر سفرهٔ گستردهٔ آن غنا می پذیرد و جانوران و پرندگان به فعالیّت در می آیند.براستی که این دگرگونیها معانی تازه ای را بر دلهای پاکیزه می افکند و از این رو به تسبیح و تکبیر پروردگار خود می پردازند.

ص :۳۲۶

وقتی انسان بدانـد که زیورها و دلخوش کننـده های زندگی همواره تغییر می کند،و هیچ ملکی و ثروتی و جاه و مقامی پایدار نمی مانـد،در آن صـورت بـدانها دل نمی بنـدد و اطمینـان نمی یابـد بلکـه بـه ذات زنـده ای اطمینـان می یابـد کـه هرگز نمی میرد.پس اگر سلطان به زوال حکمرانی و توانگر به نابودی دارایی بیندیشد هرگز استبداد و بخل به خرج نمی دهد،و نفس او جز به پروردگار خود،حقّی که هرگز دیگرگون نمی شود،آرام و قرار نمی یابد.

و چنین است که پروردگار ما را از تسبیح آفریدگان یادآور می شود و می گوید:

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافّاتٍ - آیا ندیـده ای که هر چه در آسـمانها و زمین است و نیز مرغانی که در پروازند تسبیح گوی خدا هستند؟» به ستایش خدا تسبیح می گویند،و این آیه دلالت بر آن دارد که هر آفریده ای قادر بر تسبیح است،و این که خداونـد غیر خردمندان را به صـفت خردمندان وصف کرده است ما را دلالت بر آن می کند که هر جانـداری شـعوری دارد که به انـدازهٔ آن پروردگارش را تسبیـح گوید.خـدای تعالی فرمایـد:« وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ (۱) -و هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید».

شنوا بودن گوش جان بینادلان به آنان امکان می دهد که تسبیح هر جانداری را در آسمانها و زمین بشنوند،زیرا آنان از پوست به مغز و از برون به درون راه می برنـد،و از دلالتها و شواهـد به سوی حقّ نهان عبور می کنند،پس برای آنان جنبش ماهیان در دریاها،و زد و خورد جانوران وحشـی در جنگلها و آوای پرندگان در آسمان،تنها کوششی بیهوده برای باقی ماندن نیست،بلکه هم چنان متضمن محتوایی است ربّانی و ابعادی فراتر از مادّه،یعنی تسبیح و نیایش و کوششی به سوی بالاتر و فراتر

۱- ۳۲) -الاسراء۴۴/.

از این عالم است.

چگونه آن دل پاکی که به هر جانداری متوجّه می شود تسبیح او را می شنود، و نماز و نیایش او را می بیند و می نگرد که اگر یکی از جانداران در معرض بلایی واقع شود می داند که سببش آن بوده که ذکر خدا را از یاد برده است،خود تسبیح نگوید؟ در روایتی از ابی عبد اللّه صادق-علیه السّلام-آمده است:

«هیچ پرنده ای نیست که در بیابان و دریا شکار شود و هیچ یک از وحوش نیست که صید گردد مگر آن که تسبیح را فروگذار کرده باشد» (1) .

« کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ -همه تسبیح و نماز او را می دانند.و خدا به هر کاری که می کنند آگاه است.» /۸ هر کاری،از ذکر و تسبیح و تمام عبادتها و کارهای نیک و شایستهٔ دیگر، و این همان است که انسان را وادار به اهتمام ورزیدن در عبادت و توجّه به پروردگار جهانیان می سازد.

همچنین از امام ابی جعفر باقر-علیه السّلام-در تفسیر این آیه آمده است:

«همانا خدای عزّ و جلّ را فرشته ای است به شکل خروسی سفید که سرش زیر عرش است و پاهایش در بن طبقهٔ هفتم زمین،او را بالی است در خاور و بالی در باختر،و تا او بانگ برنیارد خروسها بانگ برنیاورند،و چون بانگ بر آورد دو بال خود را بر هم زند و سپس بگوید:سبحان اللّه،سبحان اللّه،منزّه است خدای بزرگی که هیچ چیز چون او نباشد،(حضرتش گفت):آن گاه خدای عزّ و جلّ بدو پاسخ می دهد و می گوید:هیچ کس که آنچه را تو می گویی بفهمد و دریابد هرگز سوگند دروغ به من نمی خورد». (2)

ص: ۳۲۸

۱- ۳۳) -همان مأخذ،ص ۶۱۳.

۲- ۳۴) -همان مأخذ.

این آیه ما را یادآور علم خدا بر همه چیز،حتّی بر زوایای پنهان نیّت پرندگان می شود.

[۴۲]

« وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ -از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین و بازگشت همگان نزد اوست.» هم چنـان که آغـاز از اوست پایـان نیز به نزد اوست،و در این حقیقت-که تمـام شواهـد عقلی به اثبات آن بر می خیزد،و جلوه هایش در سرتاسر طبیعت نمودار می شود-بزرگترین اندرز برای شخص اندیشمندی وجود دارد که حجابهای غفلت یا شهوت چشـم و بینـادلی او را نپوشانـده باشـد،و بزرگـترین انگیزنـده برای تـوجّه دادن او بـه جـانب ذات مسلّط و حکیـم بـاری تعـالی است،بـدان سـان که کردار خود را خالصـانه به خاطر پروردگار کریم خود انجام دهـد و از هیـچ کس جز او پاداش و سپاسـی نخواهد،و از کسی جز او نترسد و پروا نکند.

این آیه ما را به حکمفرمایی و سلطهٔ مطلق خدا بر جوهر چیزها دلالت می کند و این که اوست که به قدرت خود زمام حقایق را به دست دارد که زایل و نابود نشوند.

[۴۳]

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یُزْجِی سَحٰاباً -آیا ندیـده ای که خـدا ابرهایی را به آهسـتگی می رانـد؟» ۸/ پس جـایی برای تصادف و وقوع خود به خودی،یعنی دروغی که منکران ساخته و پرداخته انـد وجود ندارد،و ممکن نیست این نظام و ساختار بدون تدبیر کننده ای حکیم ایجاد شـده باشد،و او همان خداست که ابرهایی را که میلیونها تن وزن دارد به کمال سـبکی و نرمی در طبقات فراز آسمان به حرکت در می آورد و می راند.

« ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ -سـپس آنهـا را به هم می پیونـدد...» اگر ابرها انبوه و فشـرده نشونـد باران نمی بارد،بعلاوه ابرها حاوی بارهای منفی و مثبت هسـتند و اگر چنین نباشند برای کشاورزی سودی ندارد،پس آذرخشی که موادّ ضروری برای پرورش گیاهان را فراهم می آورد مرکّب از امواج

ص :۳۲۹

الکتریکی نیرومندی است که از برخورد میان آن امواج پدید می آید.

« ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً -و ابری انبوه پدید می آورد...» برای آن که باران را فروبارد،پس بی آن که ابرها متراکم و انبوه شوند بارانی نمی بارد،و انبوه و متراکم شدن ابرها صورت نمی گیرد مگر از طریق قوانینی که خدای سبحان در خصوص آنها جاری کرده است.

« فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ -و قطرات باران را بینی که از خلال آن بیرون آید...» «ودق»دانه های نم نم باران در حال تکوین و بیرون آمدن از میان ابرهاست.

« وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ فِیهٰا مِنْ بَرَدٍ -و از آسمان،از آن کوه ها که در آنجاست تگرگ می فرستد.» ابرها در آسمان همچون کوه ها در زمین هستند،از لحاظ ستبری و تفاوت ارتفاعهای خود،و انسان هنگامی که با هواپیما از فراز ابرها می گذرد و از شهری به جایی سفر می کند،می تواند بر این حقیقت آگاه شود و آن را از بالا بنگرد.

و شاید در این آیه اشاره به حقیقتی است که دانشمندان آن را یاد می گویند که:طریقهٔ تشکیل یافتن«تگرگ»این است که قطرهٔ آب از ابرها فرو می چکد، سپس از طبقات بسیار سرد می گذرد و منجمد می شود،آن گاه بادهای سخت آن را از نو به بالا می برند،و میان کوه ها و ابرها بالا و پایان می رود،هر بار ابری بگذرد ۸/ مقداری بیشتر از آب را با خود می برند،و باز فرو می ریزد و-دیگر بار-ابرها آن را به بالا می برند تا آن که سنگین می شود و به زمین فرود می آید.گاه دانه های تگرگ به اندازهٔ تخم مرغی فرو افتاده است.

« فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشٰاءُ -و هر که را خواهد با آن می زند و از هر که خواهد بازش می دارد...» از بندگانش،و تمام آفریدگانش،پس در این صورت این امر بر اثر تصادف و خود به خودی نیست.

« يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ -روشنایی برقش نزدیک باشد که دیدگان را کور سازد.» به سبب شدّت درخشش رباینده حاصل از تهی کردن بارهای الکتریکی عظیم بین ابرها...

و بدین سان ما در این پدیدهٔ طبیعی مژدهٔ خیری به نزول رحمت خدا(یعنی باران)می یابیم و نیز هشداری سخت به عقوبت و مجازات الهی که اگر نازل شود هیچ چیز را باقی نمی گذارد و در نمی گذرد و زندگان را به کلّی نابود می کند.

بین ایمان و علم

[۴۴]

« يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ - خدا شب و روز را می گرداند.خردمندان را در این عبرتی است.» خدای سبحان است که شب و روز به دست قدرت اوست و او آن دو را به قدرت خود می گرداند،و این عبرت و اندرزی است برای صاحبان بصیرتهای نافذ و خردهای روشن،مگر نه آن که خدا می گوید:« وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ - و آن که خدا راهش را به هیچ نوری روشن نکرده باشد،هیچ نوری فرا راه خویش نیابد»؟و مگر نه آن که دربارهٔ کافران می گوید:« أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ -یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف»؟ و این بدان معنی است که کسی که ایمان ندارد راز زندگی را نمی فهمد، هم چنان که تحوّلات و دگرگونیهای اجتماعی را در نمی یابد،و کسی جز بینادلان نمی فهمد خداست که شب و روز را می گرداند،کسانی که دارای دید حقیقی و برگرفته از ایمان هستند،و این دلالت بر آن دارد که شناخت خدا آغاز هر شناخت و معرفت است و کفر به خدا انحرافی است که رفته رفته انسان را به هر انحرافی می کشاند.

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۵ تا ۵۲]

اشاره

وَ اَللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنٰا آیٰاتٍ مُبَیِّنٰاتٍ وَ اَللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۴۶) وَ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنٰا ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَ مٰا أُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ (۴۷) وَ إِذٰا دُعُوا إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذٰا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَ إِنْ یَکُنْ لَهُمُ اَلْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ (۴۹) أَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ اِرْتٰابُوا أَمْ یَخٰافُونَ أَنْ یَحِیفَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۵۰) إِنَّمٰا کٰانَ قَوْلَ اَلْمُؤْمِنِینَ إِذٰا دُعُوا إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَ مَنْ یُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اَللّٰهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰائِزُونَ (۵۲)

معنای واژه ها

۴۹[مذعنین]

:مطیعان و منقادان.

۵۰[یحیف]

:ستم با کاستن از حق.

ص: ۳۳۲

انگیزه ها و نتایج اطاعت مصلحتی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پروردگـار مـا بـا یادآوری آفرینش جانـداران،ما را به چیرگی و قـدرت خود آگاه می سازد.مگر نه این که همه چیز را از آب آفریده است؟اما به میزان تفاوت و فاصلهٔ میان جانداران بنگر،برخی از آنها بر شکم خود می خزند مانند مارها،و برخی بر دو پا راه می رونـد و بعضـی بر چهارپا،بـدین سان پروردگار قدرتمند هر چه را بخواهد به وجود می آورد،تا ما را به قدرت خود که بر هر چیز احاطه دارد آگاه سازد.

این آیات قرآن ما را یاد آور پروردگار می شود،و خداوند هر کس را بخواهد به راه درست هدایت می کند.

هـدایت و رهیابی تنها اعتراف زبانی نیست بلکه بایـد به هنگام داوری فرمانبرداری و اطاعت آن را گواهی کنـد و راست بودن آن اعتراف را نشان دهد.

برخی از افراد ادّعـای فرمـانبرداری می کننـد امّـا وقـتی اگر حـق مخـالف بـا خـواهش یـا مصالـح آنهـا باشـد از آن روی می گردانند.هرگز...اینان مؤمن نیستند.پس ایمان تنها اعتراف به هنگام موافقت حق با مصلحت و پشت کردن بدان هنگام مخالفت آن با مصلحت فردی نیست.سبب این رفتار دو گانه و تفاوت موضع گیری چیست؟ آیا در دلهای آنان بیماری جسمانی و کینه و دنیا دوستی وجود دارد یا در مورد درستی و صـدق رسالت تردید دارند؟یا می ترسـند که پروردگار در حکمی /۸ که پیامبر آن را صادر می کنـد به آنها سـتم کنـد؟واقعیّت این است که آنها هنگامی که از داوری و عدالت الهی روی می گردانند خود به خویشتن ستم می کنند.

نشانهٔ ایمان چیست؟بیگمان فرمانبرداری به هنگامی است که پیامبر آنان

را دعوت می کنند تا میان ایشان داوری کند،و این فرمانبرداری نجات و رستگاری آنان را در بردارد زیرا آنان از خدا و پیامبرش اطاعت کرده و از خداوند پروا داشته و نسبت بدو پرهیزگاری کرده اند.

اکنون پرسش زیر باقی می ماند:

رابطهٔ این آیات با محور اصلی سورهٔ نور(که عبارت از خانواده و قضایای اجتماعی و پرورشی پیرامون آن است)چیست؟ برای پاسخگویی بدین پرسش می توان گفت:

اوّلا:قرآن تنها به بیان درمانهایی که بیماریها و انحرافات اجتماعی را بر طرف می سازد اکتفاء نمی کند بلکه خود همان درمان و شفای عوارضی است که در دلها وجود دارد و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.قرآن به دادن نسخه های سطحی و ساده اکتفاء نمی کند بلکه برای درمان انحرافات اساسی و بنیادی می کوشد، و از اینجاست که می بینیم یک آیهٔ قرآنی حکمی شرعی را به ما باز می گوید و ضمنا مجازات یا پاداش الهی را در برابر آن حکم به ما یادآور می شود.

پس حکم بیان و نسخه ای است برای درمان،امّا تهدید به مجازات و تشویق به پاداش نیک خود،همان درمان است،زیرا هر یک از دو امر پرورش یا بیم دادن به نفس بشری نیرویی از نوع ارادهٔ استوار می بخشد که در برابر انحراف مقاومت کند.

قرآن در این سوره با ما از خانوادهٔ با فضیلت سخن می گوید که یکی از ویژگیهای آن خانواده ایمان به خداست،و خانه ای که این خانواده را در بر گرفته همان خانهٔ ایمان است که نام و یاد خدا در آن بسیار است...و این درمان انحرافی است که خانواده در درون اجتماع به دام آن می افتد،و درمانش این است که:

واجب است ایمان به خدا همراه با ذکر و تسبیح انحرافات بشری را از میان ببرد.

افزون بر این،قرآن بدین حدّ نیز اکتفاء نمی کند،بلکه از طریق انتشار و گسترش روح ایمان در دل مردم به دادن خود دار و نیز اقدام می کند.از این روست که می بینیم به تفصیل از ایمان به خدا و یادآوری ارزشهای حقیقی و توجّه به

پروردگار آسمانها و زمین...و جز آن با ما سخن می گوید.

ثانیا:در واقع هر انحرافی در بشر برخاسته از انحرافی دیگر است،و انحرافات یکی پس از دیگری به دنبال هم می آید تا به بزرگترین انحراف در زندگی انسان می رسد که همان کفر نسبت به خدا و دور شدن از هدایت اوست،و این همان گمراهی دور و با فاصلۀ بسیار از راه درست است.

قرآن در همان حال که به درمان این انحرافات فرعی می پردازد، خود گمراهی دور را(که همان کفر باشد)نیز درمان می کند.از این رو می بینیم که سوره ها و آیات و درسها و عبرتهای قرآن به ذکر خدا آغاز می شود و بدان پایان می یابد، زیرا ذکر خدا براستی،همان محوری حقیقی است که تمام قضایا پیرامونش دور می زند.

ثالثا:بیگمان مهمترین صفت انسان در خانوادۀ با فضیلت،و صفتی که واجب است خانواده برای تمرکز و پرورش آن در وجود فرزندان خود بکوشد،همان صفت فرمانبرداری مستقیم و درست از حق است.

افراد انسان از لحاظ فرمانبرداری حالات گوناگون دارند:

الف:برخی اصولا بر ضدّ نظام و هر سلطه ای هستند،و گرچه آن سلطه شرعی و قانونی باشد و حتی بر ضدّ هر گونه نصیحت و خیر اندیشی نیز رفتار می کنند و این امر آنها را به صورت موجودی وحشی و هیجان زده در می آورد.

ب:برخی خوار و ذلیل پرورش می یابند و به هر نوع رهبری گردن می نهند، و به هر کس و هر نظامی تسلیم می شوند،و به هر گونه فرمان و تعلیماتی گوش فرا می دهند،چنین اشخاصی شبیه به کالایی هستند که هر کس بخواهد آنها را می خرد.

ج:برخی بر اساس فرمانبرداری از خواهشها و شهوتها و در نتیجه پیروی از هر کس که امیال آنها را اقناع و ارضا کند بار می آیند،قطع نظر از این که وی بر راه درست باشد یا منحرف،عادل باشد یا ظالم، ۸/ و در واقع بیشتر مردم از این نمونه هستند و از کسی فرمان می برند که مال یا سلطه را در اختیار دارد.اینان نیز مانند آن

دو گروه پیشین فاسدند.

د:گروه چهارم کسانی هستند که فرمان می برند،ولی نه به خاطر شهوتها و مصالح،و نه به سبب علاقه به اطاعت کورکورانه،بلکه از ارزشها اطاعت می کنند.

فرمانبرداری چنین اشخاصی از هر کس برانگیخته از حق دوستی و ایمان آنان به ارزشهای والاست.این است همان انسانی که واجب است خانوادۀ با فضیلت برای پرورش و بار آوردن مواهب و شکل دادن به شخصیّت او بکوشد.

قرآن حکمت آموز در نیمۀ این سوره از ضرورت فرمانبرداری با ما سخن می گوید،و این که واجب است اطاعت فقط محض خدا باشد نه به خاطر مصالح یا ترس از هر سلطۀ بشری.و این همان نقطۀ اساسی و محوری برای ساختن انسان والاست در خانوادۀ با فضیلت است.

وانگهی خانوادۀ با فضیلت از انسان مطیع خدا آغاز می شود و بدو نیز پایان می یابد.پس پدری که به شهوتهای زودگذر،و مصالح فریبنده و شریکان دروغین برای خدا همچون سلطان ستمگر،و صاحبان مال تسلیم نمی شود،می تواند فرزندانش را آزادگانی به بار آورد که در برابر انحراف خود و اجتماع مقاومت ورزند.

رابعا:اگر به ژرفی دربارۀ موجبات حقیقی انحرافهای بشری پژوهش کنیم، در می یابیم که از فرمان بردن انسان از شهوتها سرچشمه می گیرند،پس کسی که به دنبال شهوت خود نمی رود دست به دزدی نمی زند،زیرا آن که دزدی می کند برای آن می دزدد که توانگرتر از دیگری شود،آیا این شهوت نیست؟ همچنین انسان دروغ می گوید یا ستم می کند،یا از مردم می هراسد،در حالی که می داند تمام اینها راه سقوط و سرنگونی در پستی و رذالت است.

هنگامی که انسان این بیماری خود را درمان کند دیگر انحرافاتی که وی از آنها رنج می برد ٨/ نیز طبعا به سبب درمان شدن ریشۀ فساد درمان خواهد شد.

شرح آیات:

اشاره

[۴۵]

« وَ اللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ -و خدا هر جنبنده ای را از آب بیافرید.» بیگمان هر کسی مورچه ای ریز را که تقریبا به چشم نمی آید دیده است که چگونه در جستجوی روزی خود بر می آید و چگونه تمام اعضای داخلی و اندامهای گوناگونی را که جانوران بزرگ و عظیم دارند حائز است؟و با غریزه ای که خدا در وجود او نهاده و راهنماییش کرده می داند که چگونه واجب است دانه ای را که به دست آورده پیش از ذخیره سازی از هم بشکافد تا در دل خاک رشد نکند و سبز نشود،و شگفت این که مورچه تمام دانه ها را به دو قسمت می شکافد جز دانۀ ذرّت را که آن را چهار پاره می کند،گویی آموخته است که اگر دانۀ ذرّت را دو نیمه کنند،ممکن است هر نیمۀ آن نیز بروید و سبز شود،و دانه های دیگر چنین خاصیّتی ندارند.همچنین وقتی مورچه جایی را می یابد که در آن خوراکی وجود دارد می رود و به زودی با سپاهی از مورچگان باز می گردد تا همگی در انتقال و ذخیره سازی آن یاری و همکاری کنند،بنگر چگونه این امر را به دیگر مورچگان رسانیده و به چه زبانی با آنها سخن گفت؟ خدا این مورچۀ کوچک را از آب آفریده و آن فیل ستبر درشت را که چون بنگری از دیدنش می هراسی نیز هم چنان از آب آسمان آفریده است،و همین گونه است دیگر جانوران خشکی و دریایی و پرندگان و حشرات و بر سر آنها انسان.

در واقع گوناگونی آفرینش و نظام مدوّنی که هر گونه ای بر حسب سلسله ای معین از تکامل در زندگی پیش می رود،به ما ایمان به خدا و قدرت بی پایان او را عطا می کند که می بینیم همۀ آنها را با تمام تنوّعی که دارند از آب آفریده است.

« فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ -بعضی از آنها بر شکم می روند...» مانند خزندگان.

« وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ -و بعضی بر دو پا می روند...»

مانند انسان.

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ –و بعضی بر چهار پا می روند...» مانند چهار پایان.

« يَخْلُقُ اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ –خدا هر چه بخواهد می آفریند،زیرا خدا بر هر کاری تواناست.» مردی از امام صادق(ع)پرسید:چرا خداوند تمام این جانداران را آفرید؟ حضرتش(ع)بدو پاسخ داد:از آن رو خدای عزّ و جلّ انواع آفریدگان را آفرید که انسان نگوید که آیا خدا می توانست جانداری با فلان صفات بیافریند؟ پس آنچه از انواع جانداران را که ممکن است انسان تصوّر کند آفریده است،و اگر در عصر آدمی نباشد در دورانهای پیشین بوده و اگر در محیط او نباشد در محیطهای دیگر وجود دارد. (۱)

پس پروردگار ماست که خواسته است و اراده و مشیّت او غالب و چیره است،و تو نیز به نوبهٔ خود محکوم ارادهٔ او هستی،در این صورت نافرمانی و سر پیچی برای چیست؟ [۴۶]

در عین حال که خداوند این آیات را نازل کرده است که ما را یادآور نشانه های خود شود،بشر به فضل و رحمت خدا نیازمند هدایتی است مستقیم که ذات متعالش به هر کس از آدمیان که بخواهد اختصاص می دهد تا به راه درست هدایت شوند،و این هدایت نعمتی است بزرگ و هدفی والا که هر کس را بدان دسترس نیست.

« لَقَدْ أَنْزَلْنٰا آيٰاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ – به تحقیق آیاتی روشنگر نازل کردیم و خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند.» بنا بر این بر تو واجب است که با فرمانبرداری از خدا و نزدیکی جستن بدو با

۱- ۳۵) –این روایت نقل به مضمون شد نه به عین عبارت.

کارهای شایسته برای به دست آوردن این هدایت بکوشی.

[۴۷]

البتّه کسانی نیز وجود دارند که مدّعی ایمان هستند ولی واقعیّت آنها بر خلاف چیزی است که ادّعا می کنند.

« وَ یَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ -و می گویند:به خدا و پیامبرش ایمان آورده ایم و اطاعت می کنیم.پس از آن،گروهی از آنان باز می گردند.و اینان ایمان نیاورده اند.» [۴۸]

براستی درست ترین ترازوی ایمان همان فرمانبرداری به هنگام مرافعه است،اگر شخص به حق و لو آن که بر خلاف میل و مصلحتش باشد تسلیم شود و عدالت را که به سود طرفش باشد قبول کند و به رضای خود در صورتی که قاضی عادل بر ضدّ او حکم دهد،بگذرد ایمانش حقیقی است و گرنه ادّعای ایمان پذیرفته نیست.

« وَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ - چون آنها را به خدا و پیامبرش خوانند تا میانشان حکم کند،بینی که گروهی اعراض می کنند.» [۴۹]

و از آنجا که فرمانبرداری آنها از خدا و پیامبر از مصالح مادّیشان سرچشمه گرفته اگر امر به مصلحتشان باشد اطاعت می کنند و مردم را به اطاعت دعوت می کنند،امّا اگر امر چنین نباشد آنها با حکم خدا مخالفت می ورزند و از شریعت او روی می تابند،و اگر یکی از آنها بداند که اگر نزد حاکم شرعی برود بیگمان بر ضدّ او حکم خواهد کرد،به نزد حاکم ستمگری می رود تا بتواند با دادن رشوه قوانین را به بازی گیرد.

امّا به دادگاههای اسلامی قاطع که به حق حکم می کنند نمی رود مگر آن که بداند در قضیهٔ خود سود می برد و برنده می شود،و در چنین حالتی از همهٔ مردم به جانب حکم و داوری اسلامی شتابنده تر است و بیش از همهٔ مردم دعوت به پذیرفتن و حفظ آن می کند.

ص: ۳۳۹

« وَ إِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ -و اگر حق با آنها باشد می آیند و به حکم گردن می نهند.» [۵۰]

و این نوع رفتار گونه ای از فرمانبرداری مصلحتی و ایمان منفعتی است که در اسلام مردود است.امّا انگیزهٔ چنین ایمانی چیست؟ ۸/ « أَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ یَخافُونَ أَنْ یَحِیفَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ -آیا در دلهایشان مرضی است یا در تردید هستند یا بیم آن دارند که خدا و پیامبرش بر آنها ستم کنند؟نه،آنان خود ستم پیشگانند.» کسانی که از بازگشت به فرمانبرداری از خدا و حکم پیامبر می هراسند یکی از گروه هایی هستند که صفاتشان در زیر می آید:

اوّلا:صاحبان دلهای بیمار:

کسانی که برای استکبار و بزرگی فروشی در زمین و سر پیچی از فرماندهی شرعی پیامبر با رهبری او مخالفت می کنند.بنی امیّه و جز آنها،از تیره های قریش بر محمد(ص)-یعنی فرماندهی شرعی-حسد می بردند زیرا او از خاندان بنی هاشم بود که آقایی و برتری خود را بر دیگر خاندانها اثبات کرده بود،و همین امر آنها را به حسد ورزی با این خاندان برانگیخت،و سپس بر رسالت و فرماندهی نتیجه شده از آن رشک ورزیدند.

و این نوعی از بیماریهای قلب است که صاحبش به گرفتن موضع گریز و تنفّر ضد هر کس که به اخلاق و رفتار والا و پاکیزه آراسته است،می شتابد تنها برای آن که وی مردم را به دور محور وجود خود گرد آورده و بر او برتری یافته است.

ثانیا:تردید:

حالت شکّی بر دل بعضی چیره می شود و او شخصیّتی نگران و مضطرب می گردد که در هر چیزی شکّ می کند و به همین گونه در رهبری رسالتی نیز به سبب شکّ اصلی خود در دین شکّ و تردید می کند.

ثانیا:بیم از ستم:

دسته ای دیگر نیز وجود دارنـد که به تمرّد نسبت به فرمانـدهی رسالتی می پردازند زیرا بیم آن دارند که اطاعت از آن سبب زیانشان گردد،چنان که اگر بخواهد حقوق ستمدیدگان را به آنان بازگرداند،اینان آن حرکت عادلانه را ظلمی نسبت به خود می شمارند،در حالی که ستمگر حقیقی آن کسی است که خون مستضعفان و بیچارگان را می مکد،و به حساب محرومان خوشگذرانی می کند،و ستمی نیست که خدا حقوق مستضعفان را از مستکبران باز بستاند،بلکه این عین ۸/ عدل و کمال انصاف است،و بس بعید است از خدا یا پیامبر او که به احدی ستم کنند،بلکه آنان که با خدا و پیامبرش مخالفت می ورزند به همین سببها خود ستمگرند.

[۵۱]

در مقابل اینان که می گویند اطاعت کردیم،و سپس در لحظهٔ جدّی با فرماندهی و رهبری رسالتی مخالفت می ورزند،و به مصالح و امیال شخصی خود روی می آورند،مؤمنان راستین و کسانی را که می بینیم که چون گفتند اطاعت کردیم بر سر گفتهٔ خود می ایستند،و مصالح شخصی خود را با استواری قدم برای مصلحت اسلام و مسلمانان فدا می کنند و به تمام فرمانهای فرماندهی با وجود سختی و برندگی آن پاسخ مثبت می دهند.

« إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ -چون مؤمنان را به خدا و پیامبرش فرا خوانند تا میانشان حکم کند،سخنشان جز این نیست که می گویند:

شنیدیم و اطاعت کردیم.اینان رستگارانند.» [۵۲]

زیرا احکام و قانونهای خدا و آموزشهای پیامبر گرامی او را می گیرند، و در معاملات اقتصادی و سیاسی و قضایی خود و دیگر چیزها-به تمامی-به موجب آنها رفتار می کنند،هم چنان که این کار را در امور پرستشی و عبادی خود چون نماز و روزه و جز آن انجام می دهند.هیچ رویدادی نیست که خداوند حکمی در آن داده باشد و اینان آن حکم را پیروی نکنند.همچنین بر فرزندان امّت اسلامی

واجب است که به نـدای علمای اسـلام هنگامی که آنان را به راه خـدا در حکومت و سـیاست و اقتصاد،و دیگر شؤون زندگی فرا می خواننـد،پاسـخ مثبت دهنـد،نه این که گـاه به غرب و گـاه به شـرق روی آورنـد و به جست و جوی برنـامه ها و راهها و احکام آنها پردازند.

« وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اللّٰهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰائِزُونَ -و کسانی که از خـدا و پیامبرش فرمان می برند و از خدا می ترسـند و پرهیزگاری می کنند،رستگارانند.» زیرا کسانی که دارای این صفتهای سه گانه(فرمانبرداری،بیم و پرهیزگاری)هستند سببهای ایمان حقیقی را کامل کرده اند و از این رو به رستگاری از جانب خدا نایل می شوند.

آنان براستی از بیم مجازات خوار کننـده و عـذاب دردناک الهی از خـدا و پیامبرش فرمان می برنـد،و از آنجا که بیم و پروا ۸/ شعور و احساسـی است موقّت که با گذشت زمان در نفس بشری پنهان می شود،آنان آن را با پرهیزگاری محکم و استوار می کننـد و این پرهیزگـاری همـان التزام و پایبنـد بودن دقیق به آموزشـهای اسـلامی از خرد و کلان آنها،و اهتمام کامل به اجرای تمام فرمانهای الهی است.

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۳ تا ۵۷]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمٰانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُلْ لاٰ تُقْسِمُوا طٰاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اَللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَیْهِ مٰا حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ مٰا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مٰا عَلَی اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ (۵۴) وَعَدَ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی اَلْأَرْضِ کَمَا اِسْتَخْلَفَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ اَلَّذِی اِرْتَضیٰ لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لاٰ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۵۵) وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّکٰاةَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مُعْجِزِینَ فِی اَلْأَرْضِ وَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ وَ لَبِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۵۷)

وحشتشان را به ایمنی بدل می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این درس در چارچوب گفتار پیشین دربارهٔ فرمانبرداری از فرماندهی شرعی که خدا بدان فرمان داده است-یعنی طاعتی که یکی از هدفهای پرورش سالم است-بیان می کند که مقیاسی واحد و حقیقی برای شناختن میزان تسلیم انسان نسبت به پروردگارش،و در نتیجه شناختن میزان عمق و راست بودن ایمان او وجود دارد،و آن مقیاس همان میزان فرمانبرداری انسان از فرماندهی رسالتی است که در فرمانهای خدای سبحان شکل یافته و مجسّم شده است.

فرمانبرداری مورد نظر همان فرمانبرداری مستقیم و درست در اوقات سختی و آسایش است نه تنها به هنگام رفاه و آسایش،زیرا ممکن است انسان آمادهٔ فرمانبرداری باشد،ولی در حدود قضایای ساده ای که نیاز به کوششی فراوان از جانب او نداشته باشد،امّا وقتی بدو فرمان می دهند که دشواریهایی بزرگ را در زندگی در نوردد،همچون جهاد،وی رویگردان می شود و خسران دیدهٔ دنیا و آخرت

ص: ۳۴۳

می گردد.بسیاری از این کسان تنها به ایمان تظاهر می کنند و به استوارترین و سخت ترین سوگندها قسم می خورند که هنگام سختی و دشواری از رهبری اطاعت کنند،امّا وقتی رهبری به آنان فرمان بیرون رفتن برای مبارزه را می دهد عهد شکنی می کنند،پس در این صورت ادّعای صرف آنها با سوگند پوششی است برای نفاق و دورویی آنها.

پروردگار ما سبحانه و تعالی بر ضرورت فرمانبرداری از فرماندهی شرعی، چون پیامبر(ص)و اولی الامر تأکید می کند،و این که واجب است پس از آن انسان نسبت به آینده نگران نباشد،زیرا خداوند آنجا که به مؤمنانی که کردار شایسته می کنند وعده پیروزی و پشتیبانی داده توفیق آنان را تضمین نموده و تأکید کرده است که پیامبر رسالت را آورده است و شما طاعت و فرمانبرداری را آورده اید.

در لحظهٔ پیروزی انسان تمام لحظه های دشواری را که گذرانده است فراموش می کند،از این رو خدای سبحان به مسلمانان مؤمن تأکید کرده که آنها را، پس از هلاک کردن دشمنانشان،در زمین جانشین دیگران خواهد ساخت،هم چنان که این امر را در مورد کسانی که پیش از آنان ایمان آورده و کردار شایسته کرده بودند تحقّق بخشیده است.البته جانشینی به خودی خود هدفی را تشکیل نمی دهد، بلکه وسیله ای است برای هدفی والاتر که همان اجرای حکم خداست،و پس از آن پرستش خدا به تنهایی و فروافکندن و محور کردن سلطهٔ خدایان باطل و دروغین.

قرآن در این درس سخن را به درهم کوفتن اندیشهٔ کافرانی پایان می دهد که باورشان شده بر انجام هر چیزی قادرند،زیرا برای هیچ کس امکان ندارد که در برابر جنبش و موج ایمانی که رسالت الهی آن را فرماندهی و رهبری می کند،و مؤمنان راستین آن را صادر می کنند ایستادگی ورزد،پس کافران در زمین قدرت اعجاز ندارند و نمی توانند که حرکت تاریخ را از گام نهادن و پیشروی،ضمن قوانین خدا در طبیعت و اجتماع،باز دارند.

ص :۳۴۴

شرح آیات:

اشاره

[۵۳]

« وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ -به خدا قسم خوردند،قسمهای سخت،که اگر به آنها فرمان دهی از دیار خود بیرون روند...» به معرکه نبرد و میدان جهاد،با غلیظ ترین قسمهای ممکن بر این امر سوگند خوردند،امّا آیا انسان راستگو برای آن که به وعدهٔ خود وفا کند نیازی به سوگند خوردن دارد؟ « قُلْ لاٰ تُقْسِمُوا طٰاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ -بگو قسم مخورید،طاعتی نیکو و در خور بیاورید...» طاعت حق شناخته شده است زیرا عمل آن را گواهی می کند و نیازی به قسم ندارد،آیا /۸ انسان در بدیهیّات محتاج به قسم خوردن است؟طبعا هرگز چنین نیست...زیرا آن امور قضایایی هستند شناخته شده و موجبی برای قسم خوردن در آن موارد وجود ندارد.از این رو واجب است که طاعت و فرمانبرداری در زندگی شخص مسلمان پایه ای ثابت و استوار و جزئی از موجودیّت و هستی او باشد،پس موجبی ندارد که آن را در زمرهٔ نوادر و مستثنیاتی قرار دهد که صاحبش برای مبرهن ساختن راستگویی خود در آن موارد نیاز به قسم خوردن دارد،بلکه واجب است این فرمانبرداری را تبدیل به قضیه ای ثابت و پایدار در زندگی خود سازد.

« إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ -خدا به کارهایی که می کنید آگاه است.» پس اگر رهبری رسالتی را با سوگند خود فریب می دهید،هرگز نمی توانید پروردگار خود را که از آنچه می کنید آگاه است،فریب دهید،و اگر عمل شما پست و تباه باشد هرگز سوگند نمی تواند چیزی از طبیعت پلید آن را تغییر دهد، هر چند آن سوگند شداد و غلاظ و مؤکّد بوده باشد.

ص :۳۴۵

[۵۴]

« قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَيْهِ مٰا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مٰا حُمِّلْتُمْ -بگو از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید.پس اگر رویگردان شوید بر پیامبر است آنچه بدو تکلیف کرده اند و بر شماست آنچه به شما تکلیف کرده اند...» فرمانبرداری از پیامبر-و همچنین از فرماندهی شرعی پس از او-همانا طریق فرمانبرداری از خدای سبحان است،و فرمانبرداری از خدا بدون فرمانبرداری از پیامبر معنایی ندارد.آنان که می گویند تنها کتاب خدا برای ما بس است خطا می کنند،زیرا آنها فرمانبرداری از فرماندهی رسالتی را که خداوند بر آنان فرض و واجب ساخته تا برنامه ها و راههای دقیق و جزئی تغییرات گوناگون زندگی را برای آنان معین سازد،مردود می شمارند.

خدای تعالی نگفته است:بگو از خدا و پیامبر اطاعت کنید،با آن که اطاعت از پیامبر ادامۀ همان اطاعت از خداست،بلکه کلمۀ«أطیعوا فرمان برید» را تکرار کرده تا بر اطاعت دوم مستقیما تأکید کرده باشد و این برای آن است که فرمانبرداری دوّم بر بسیاری از مردم دشوار است.

فرمانبرداری از خدا در مورد اموری است ثابت،امّا فرمانبرداری از پیامبر -که همان فرمانبرداری از خداست-عبارت از پیروی از برنامه و راهی است عملی در قضایای سیاسی و شرعی و دگرگونیهای زندگی عامّه،مانند حوادث تازه ای که روی داده است.

کسی که این حقیقت را نفهمد بیگمان در معرض سر پیچی و تمرّد نسبت به پیامبر و کسی است که بعد از آن حضرت جانشین او شده است.

« فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَيْهِ مٰا حُمِّلَ -پس اگر رویگردان شوید،بر پیامبر است آنچه بدو تکلیف کرده اند...» و عبارت است از رساندن رسالت و گزاردن پیام.

« وَ عَلَيْكَمْ مّا حُمِّلْتُمْ –و بر شماست آنچه به شما تكليف كرده اند...» و عبارت است از پذيرفتن آنچه وى بدان فرمان مى دهد.

خداوند هر كسى را جداگانه پاداش مى دهد،بى آن كه مسئوليّت مردم را بر دوش پيامبر(ص)نهد،هم چنان كه پيامبر را نيز مكلّف نساخته است كه فرمانبردارى را بر مردم فرض و تحميل كند.

« وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا –و اگر از او اطاعت كنيد هدايت يابيد...» زيرا بدين وسيله به فهم حقيقى زندگى مى رسيد.

از اين آيه به تأويل گفتهٔ خداى سبحان در آيه اى كه پيشتر گذشت پى مى بريم كه:« وَ اللّٰهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ –و خدا هر كس را كه بخواهد به راه راست هدايت مى كند»زيرا مى فهميم كه فرمانبردارى از پيامبران و سفارش شدگان همان وسيلهٔ هدايت و مخالفت با ايشان همانا راه گمگشتگى است.

« وَ مّا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ –و بر پيامبر جز تبليغ آشكار هيچ نيست.» با وجود آن كه ما به عنوان مسلمان به اين انديشه اعتقاد داريم،ولى وقتى مى خواهيم آن را به مرحلهٔ اجرا در آوريم /۸ بر ما گران مى آيد،زيرا انسان به طبع خود مى كوشد از مسئوليّت بگريزد و خطاها را بر دوش ديگران بيفكند،يا انجام ندادن تكاليف خويش را بر عهدهٔ رهبرى اندازد،هر چه باشد،پس پسر گناه را به گردن پدر مى افكند،و شاگرد به گردن استاد،و مدرّس به گردن مديريّت مدرسه و مديريّت مدرسه به گردن وزارتخانهٔ مربوط به خود،و همچنين...

هر يك از ما براى آن كه از سنگينى بار مسئوليّتى كه آسمانها و زمين و كوه ها از آن خوددارى كردند،خلاص شود،از چپ و راست تهمت مى زند و در اين مورد حتى از رهبرى نيز فروگذار نمى كند بلكه سهم بيشتر اتّهامات را نصيب رهبرى مى سازد،و اين خود در عين حال انديشه اى گمراهانه است.

[۵۵]

« وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ -خدا به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند...» در اینجا باید به سه پرسش پاسخ داد:

یکم:رابطهٔ میان این وعده که پس از امر به فرمانبرداری خدا آمده با آن امر چیست؟ ۸/ دوم:چرا قرآن بر کلمهٔ«منکم از شما»تأکید کرده است؟ سوم:معنی جانشین کردن در زمین چیست؟ پاسخ،اوّل:برای آن که اطاعت از فرماندهی کاری است بسیار دشوار،و ممکن نیست که آدمی همواره با تمام اخلاص آن را مراعات کند،مگر آن که در پشت آن هدفی معیّن وجود داشته باشد.

وقتی گروهی با ایمان برای تحقّق جانشین شدن در زمین می کوشند و فعّالیت می کنند،افراد آن مرحله به مرحله و اندك اندك از خود خواهی خویش می کاهند و فرود می آیند و خود را در بوتهٔ فرماندهی ذوب می کنند،و این امر بر هر یک از آنان جامهٔ شخصیّتی جدید می پوشاند،که همان شخصیّت مجموع آنها و حیثیّت دسته جمعی است و در نتیجه شخصیّت فرماندهی و رهبری را مجسّم می سازد.

دوم:کلمهٔ«منکم از شما»برای آن آمده است که بیان کند جانشین سازی سنّتی است که در مورد پیشینیان وجود داشته،امّا محدود و منحصر به آنها نیست بلکه در مورد ما و مؤمنانی که پس از ما می آیند نیز جریان می یابد،زیرا این سنّت و قانون منحصر به دسته ای در زمانی معیّن نیست بلکه کافی است دو شرط(ایمان و کردار شایسته)تحقق یابد تا این سنّت جریان خود را در هر

اجتماعی در پیش گیرد.

امّا پاسخ پرسش سوّم:

الف:گروهی از مفسّران گفته اند(استخلاف جانشین کردن)یعنی رفتن گروهی از مردم و در آمدن گروهی دیگر به جای آنها.

ب:بعضی دیگر گفته اند معنی استخلاف همانا گرامی داشتن مؤمنان به وسیلهٔ خداست بدین سان که ایشان را پیشوایان و امامان مردم قرار می دهد،تا به اجرای شریعت بپردازند،هم چنان که پیامبران و سفارش شدگان و شایستگان«از» مؤمنان را پیش از ایشان جانشین ساخت.

واقع این است که جانشینی بدان معنی که در تفصیل(الف)آمده معنایی تنگ و محدود برای این کلمه است،چه همهٔ مردم جانشین کسانی هستند که پیش از اینان بوده اند،حتّی کافران نیز چنین هستند،و موجبی برای تخصیص وجود ندارد،زیرا خداوند به مؤمنان وعدهٔ خلافت عامّه داده است.

و به طور عموم جانشینی(و خلافت)در زمین همان رهبریی است که خداوند به گروهی از مردم می بخشد،زیرا ایشان از ارزشهایی که بر آنان نازل شده پیروی می کنند.

در این صورت واقع جانشینی(و استخلاف)یعنی دو امر:

یکم:این که خداوند به مؤمنان سلطه و چیرگی می بخشد و آن را به استواری برایشان ممکن می سازد.

دوم:این سلطه جز به اذن خداوند نیست که آن را تحقق بخشیده و بدان شرعیّت داده است.

« وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ -و دینشان را-که خود برایشان پسندیده است-استوار سازد...» پس سلطه آنان مانند هر سلطهٔ دیگر مادّی نیست،بلکه سلطه ایست روحی که ارزشهای رسالت آن را فرماندهی و رهبری می کند.

« وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ -و وحشتشان را تبدیل کند...»

وحشتی که در زیر سایه شوم سلطه های ستمگر داشتند و در برابر آن مقاومت می کنند تا دولت حق را بر پا سازند.

« أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً -به ایمنی.مرا می پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی کنند...» همانا هدف حقیقی از حکومتی که خدا به انسان می دهد تسلّط بر گردن مردم نیست،پس آن حکومت به خودی خود هدف نیست،بلکه قصد و حکمت آن همان پرستش خدا و شرک نیاوردن نسبت به اوست.

براستی فراهم شدن شرایط و امکانات رهایی از فشارهای شرک آمیز بدان نحو که انسان از دامهای بندگی گمراه کننده و بندهای مالی و سلطه ای برهد و آزاد شود،همان بزرگترین نعمتی است که خداوند به انسان می بخشد.

و معلوم است که شرک بدان اندازه که با پرستش طاغوت و سرسپردن به سلطۀ ستمگر یا به پرستیدن مال و زمین و نژاد و غیره...محقّق می شود،با پرستش بت تحقّق نمی یابد.

رد کردن شرک در واقع رد کردن ارزشهایی است که شرک از آنها تغذیه می کند و نیرو می گیرد،و شاید این همان چیزی است که ما در تعبیر قرآنی آن را ملاحظه می کنیم،که خدای تعالی نگفته است«لا یشرکون بی(شخصا)- شخصی را شریک من نمی سازند»بلکه عبارت به طور اطلاق ادا کرده و گفته است «شیئا چیزی را»که اعمّ از اشخاص و اشیاء است،و این از آن روست که کسی که به طاغوت سر می سپارد جسم او را نمی پرستد بلکه عصای زرّینی را که به دست اوست و قدرتی را که زیر سلطۀ اوست می پرستد،و همچنین است کسی که به توانگران سر می سپارد،در واقع به درهم و دینار و نقدینه سر می سپارد و تسلیم می شود.

« وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ -و آنها که از این پس ناسپاسی کنند،نافرمانند.» پس هنگامی که سلطۀ سیاسی شرعی بر پا شد،هر کس که ناسپاسی کند

و کفر ورزد فاسق و نافرمان است،زیرا /۸ هیچ بهانه و توجیهی برای ناسپاسی و کفر خود ندارد.

در واقع برای تأویل و تفسیر حقیقی و شامل این آیه باید گفت مراد هنگامی است که وعدهٔ خدا با جای گرفتن و استوار شدن دین برگزیده،در سراسر اقطار زمین،تحقّق یافته باشد.چنان که در احادیث پشت در پشت از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است که گفت:

«زمین برای من درهم نوردیده شد،و من مشرقها و مغربهای آن را دیدم،و امّت من به تمام نقاطی که برای من درنوردیده شد خواهد رسید».

و نیز آن حضرت-صلّی اللّه علیه و آله-گفت:

«در زمین خانه ای از خشت و گل یا پشم و موی (۱) باقی نمی ماند مگر آن که خدای تعالی با عزّت عزیز و ذلّت ذلیل کلمهٔ اسلام را بدان وارد می کند،آنان را که خدا عزیز دارد از اهل آن کلمه می سازد،و آنان را که ذلیل دارد با خواری و سرافکندگی بدان کلمه تسلیم می شوند» (۲) .

امّا چه وقت این امر تحقّق می یابد؟همانا هنگام قیام مهدی آل محمد(عج)چنان که در حدیثی که مورد اتّفاق تمام مسلمانان است آمده است:

«اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد،خدا آن روز را طولانی می کند تا از خاندان من مردی بیاید که همنام من است،و زمین را همان گونه که انباشته از ظلم و جور شده است از عدل و داد پر می کند».

[۵۶]

« وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ - و نماز بگزارید و زکات بدهید و از پیامبر اطاعت کنید،باشد که بر شما رحمت آورند.» بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات از قانونگذاریهای الهی است که در ضمن

۱- ۳۶) -مراد خیمه های پشمین و موئین چادر نشینان است-م.

۲- ۳۷) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۶۲۱.

مجموعهٔ فرمانبرداری از خدای سبحان در می آید،از این رو این دو اطاعت بدون فرمانبرداری از پیامبر کافی نیستند.شاید مراد از«رحمت» ۸/ در این آیه پیروزی بر دشمنان باشد.

یاری رساندن زاییدهٔ اعتماد به نفس است

به امّتی که به نیرومندیها و توانمندیهای خود بر پیروزی اعتماد ندارد یاری نمی رسانند.

پس سزاوار نیست که اشخاصی به صورت مانعی میان مؤمنان و بر پا کردن حکومت اسلامی و سلطهٔ شرع در سرزمینی که نیروی گردنکشان و ثروت توانگران یا نادانی مردم را در آن می یابند،قرار گیرند،و حتّی اعتقاد آن اشخاص دائر بر این که کافران قدرت و ارادهٔ آنها را بر مبارزه و پیروزی سلب کرده اند نیز باطل است.

پس ای مؤمن از کافران باک مدار! [۵۷]

« لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ -هرگز مپندار که کافران در این زمین عاجز کنندگانند...» گمان مبرید که سلطه های کافر ارادهٔ شما را سلب کرده و شما را به لبهٔ پرتگاه عجز و ناتوانی کشانده اند.

« وَ مَأْوٰاهُمُ النّٰارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ -جایگاهشان جهنّم است و چه بد سرانجامی است.» پس از لحاظ مادّی نیرویی ندارند که مؤمنان را از گرفتن حقّ خود باز دارند و از لحاظ معنوی سرانجامشان به دوزخ است و چه بد سرانجامی!و این بدان معنی است که خدا پشتیبانی خود را از آنها بر گرفته،پس هرگز کسی را نمی یابند که به آنها بر ضدّ مؤمنان یاری دهد،« ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكٰافِرِينَ لاٰ مَوْلىٰ لَهُمْ (۱) -این بدان سبب است که خدا یاور کسانی است که ایمان آورده اند، و کافران را هیچ یاوری نیست».

۱- ۳۸) -محمّد۱۱/.

ای کاش ما مسلمانان امروز این آیـهٔ کریم را شعار زندگی سیاسی و فعّالیتهای اجتماعی خود قرار دهیم و با بزرگترین مانع و گردنـهٔ دشوار در زندگی مسلمانان بستیزیم که باورشان گشته و معتقد شده اند کافران بر آنان برتری دارند،و می توانند آنان را از گرفتن حقّ خود،و رسیدن به هدف خویش بازدارند،در حالی که واقعیّت امر به کلّی بر عکس است.

خداوند این عقیدهٔ باطل را با وعدهٔ یاوری و پیروزی به مؤمنان،و بیان عجز و ناتوانی کافران نابود می کند.

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۱]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ اَلَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ اَلَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا اَلْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ اَلْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ اَلظَّهِیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ اَلْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اَللّهُ لَکُمُ اَلْآیاتِ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۸) وَ إِذا بَلَغَ اَلْأَطْفالُ مِنْکُمُ اَلْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اِسْتَأْذَنَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اَللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۹) وَ اَلْقَواعِدُ مِنَ اَلنِّساءِ اَللاّتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اَللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۶۰) لَیْسَ عَلَی اَلْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی اَلْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اَللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اَللّهُ لَکُمُ اَلْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)

ص: ۳۵۳

آموزشهای اسلام در ورود به خانه ها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چـارچوب گفت و گوی سورۀ نور دربـارۀ روابـط خـانوادگی و ضـرورت تنظیم آن،پروردگـار مـا در این درس از پاره ای قضایا با ما سـخن می گوید که به نظر جزئی می رسـند،ولی در واقع مهمّند،زیرا حدود خانواده را ترسـیم می کنند که از جملۀ آنهـا ضـرورت تنظیم دیـد و بازدیـد به صورتی است که خـانواده بتوانـد در مـأوا و پناهگاه خود ایمن و دور از چشـمان بیگانه بمانـد.پس بر بندگان و کودکان حرام است که وارد اتاقها شوند،مگر پس از کسب اجازه،و این امر مربوط به اوقات استراحت در شب و هنگام ظهر و پیش از نماز صبح است.

کودکانی که به حدّ بلوغ رسیده اند از این که به عادت خردسالیشان در

ص :۳۵۴

ورود به خانه ها،غیر از اوقات سه گانهٔ یاد شده،بدون اجازه وارد شوند،منع شده اند.

از آنجا که بزرگترین حکمت این امر محافظت از عفّت اجتماعی است روند مطلب بدین مناسبت از زنان بازنشسته سخن می گوید که زنانی هستند که به سبب کهولت سنّ کسی میل زناشویی با آنان نمی کند،و به آنان اجازه می دهند که مقنعه و چادر خود را کنار بگذارند به شرط آن که زینتهای خود را ۸/ که شهوت مردان را بر می انگیزد آشکار نسازند.

آن گاه روند مطلب حکم ورود به خانه و غذا خوردن از آن را در مورد خانواده های بزرگ بیان می کند،و از حکم صاحبان نقص عضو آغاز می کند که ورود تمام آنان به خانه ها(ی خویشاوندان)و خوردن خوراک در آنها بدون کسب اجازه جایز است.

شرح آیات:

[۵۸]

برای آن که فضای اجتماع پاکیزه شود،و احتشام و پاکدامنی در محیط خانوادگی باقی بماند،جایز نیست که بندگان و کودکان آزاد باشند که بدون اجازه حریم اتاقهای خواب و آسایش را بشکنند و سر زده وارد آنها شوند.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید باید کسانی که در ملکیّت شما هستند رخصت بطلبند...» یعنی غلامان و کنیزان.

« وَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ -و کسانی که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده اند...» یعنی کودکان خانواده که بر آنان واجب است در اوقاتی معیّن از صاحبان خانه اجازهٔ ورود بگیرند و آن اوقات عبارتست از:

« ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاٰةِ الْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیٰابَکُمْ مِنَ

الظَّهِيرَهِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاٰهِ الْعِشٰاءِ

-در سه هنگـام:پیش از نمـاز صـبح و هنگـام ظهر که لباس از تن بیرون می کنیـد و بعـد از نماز عشاء...» زیرا این اوقات هنگام استراحت است که مردم در خـانه هـای خود می آساینـد،پس از آن که در نمـاز جمـاعت در مساجـد حضور یـافته،یـا کارهای مختلف و فعّالیتهـای گونـاگون خود را برای کسب روزی،و به دست آوردن معـاش انجام داده اند.اسـلام بـدین سان وقت را با دقّت تنظیم می کنـد،بخشـی برای گردهمایی مسـلمانان در مساجـد تا فریضه های خود را بگزارنـد و بین خود به تبادل افکار و اخبار بپردازند،و بخشـی برای کار و کوشش،و بخشی برای آسایش و رفع خستگی،تا نیرو و نشاط بازیابند و ۸/ چرخهٔ زندگی را تکمیل کنند.

« ثَلاٰثُ عَوْرٰاتٍ لَکُمْ -سه وقتی که وقت خلوت(و پوشـیدنی) شـماست...» اوقـات و احوالی که واجب است بر دیگران آشـکار نباشـد،زیرا اوقات آسایش است.و چه قـدر انسان احساس آسایش درونی می کند وقتی که مطمئن باشد کسـی بر او وارد نمی شود و می تواند تکلّف را از خود دور کند.

« لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ عَلَیْهِمْ جُنٰاحٌ بَعْدَهُنَّ -در غیر آن سه هنگام،شـما و آنها مرتکب گناهی نشده اید...» امّا پس از آن اوقات یاد شده مؤاخذه ای بر شما و بر آنان یعنی کودکان و غلامان و کنیزان نیست اگر بدون کسب اجازه وارد شوند.

« طَوّٰافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ -اگر بر یکدیگر بگذرید...» یعنی ورود و دید و بازدید و رفت و آمدها به خانهٔ شـما پس از آن منع و توقّف بـه جریـان عـادی بیفتـد،طبعـا ایـن ورود بی اجـازه مخصـوص وابسـتگان و خویشاونـدان شـخص اسـت نه بیگانگان.

« کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیٰاتِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ -خـدا آیات را این چنین برای شـما بیان می کنـد و خـدا دانا و حکیم است.» پس او به مصالح شما دانا و حکیم است که این احکام پیشرفته و درست را

برای شما وضع کرده است.در نصّ مروی از امام باقر(ع)در تفسیر این آیه آمده است:

«انسان بر مادر و یا خواهر خود و یا دختر خویش و جز ایشان وارد نشود،مگر با کسب اجازه،و به کسی اذن ندهند مگر پس از سلام گفتن،زیرا سلام گفتن طاعت خدای رحمان است» (۱) .

فایدهٔ این حکم چیست؟ پیش از آن که بدین پرسش پاسخ دهیم ملاحظه ای مهمّ را در اینجا می آوریم:انسان معمولا ۸/ به حدود و قیود تنظیم اجتماعی اهتمام دارد ولی به جوهر و محتوای آن کمتر می اندیشد،و گاه بر عکس به جوهر و هدف این تنظیم توجّه دارد ولی در مورد حدود آن که وسیلهٔ تحقّق یافتن این هدف است تجاهل می ورزد و توجّهی نمی کند و معتقد است که این حدود و رسوم غیر مهمّ و سطحی است.

در حالی که اسلام از فرزندان خود می خواهد هم به جوهر این تنظیم و هم به حدود آن اهتمام ورزند،یعنی به هدف و وسایلی که این هدف را تحقّق می بخشد ملزم و پایبند باشند.

در واقع جوهر تنظیم اجتماعی همان فرمانبرداری خالصانه نسبت به خدای تعالی،و دور از خواهشها و مصالح آنی و تمام تعصّبات جاهلی است.و عالیترین مظاهر فرمانبرداری از خدا در فرمانبرداری از رهبری و فرماندهی رسالتی نمودار می شود که درجه به درجه پایین می آید تا به ولیّ امر که حاکم شرعی است می رسد و همچنین شامل ولیّ خانواده و سرپرستان تمام سازمانهای اجتماعی و سیاسی شرعی می شود.

خانوادهٔ با فضیلت خانواده ایست که بر پایهٔ تعاون و همکاری سازنده نهاده شده باشد،و این صورت نمی بندد مگر از طریق فرمانبرداری سالم از ارزشهای بر حق،به گونه ای که این فرمانبرداری از قانونی که آن را معیّن و مشخّص کند خالی

۱- ۳۹) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۶۲۲.

نباشـد،بلکه واجب است که در مجراهـایی قـانونی وارد شود.پس انسـان منظّم به فرمانبرداری از فرمانـدهی یا ولیّ امر یا رئیس خانوادهٔ خود اکتفاء نمی کنـد بلکه هم چنان به حـدود قوانین اجتماعی واجب نیز ملتزم است و آنها را مراعات می کنـد، شاید این قوانین دارای اهمیّتی چنـدان به نظر نرسـد،ولی وقتی در زنـدگی اجتمـاعی به مرحلهٔ اجرا درآیـد دارای سودی بزرگ می گردد،مثلا وقتی اسـلام فرد مسلمان را ملزم به وفای عهد و پایبندی به وعدهٔ خود می کند،می دانی که این امر چه قدر زندگی اجتماع را منظم می سازد و چه قدر وقت را که به هدر می رود حفظ و مراعات می کند؟و تا چه اندازه روابط اسـتوار و پاکیزهٔ مردم را محافظت می کند؟ همچنین وقتی اسلام تنظیم وقت را لازم می شمارد از آن روست که این امر نیازی است اجتماعی و ضرورتی حیاتی زیرا در آن صورت انسان نمی توانـد هر کاری را هر وقت خواست انجام دهـد و هر لحظه میل داشت دست به خریـد و فروش بزنـد و حتّی در خصـوص خوابیـدن هر جـا و هر وقت خـواست بخوابـد،بلکه برای هر یـک از فعالیّتهـا و امـور زنـدگی اوقاتی معیّن وجود دارد، ۸/ و بـا وجود آن که تنظیم وقت به نظر بسـیاری از مردم کاری ثانوی می آیـد بیشتر شبیه به قنات و مجرایی است که آب باران را از پراکنـدگی حفظ می کنـد،زیرا تعیین اوقات نیروهای انسان را از تشـتّت و پراکنـدگی محفوظ می دارد و تمام نیروها را برای جریان یافتن در مجرایی واحد گرد می آورد.

از اینجـاست که در این آیات تأکیـدی بر ضـرورت مراعات اوقات آسایش انسان می یابیم که بنا بر عادت معمولا پیش از نماز صبح و هنگام ظهر و همچنین پس از نماز عشاء است،و به عبارت دیگر تأکید بر ضرورت مراعات اوقات و برنامه های دیگران است.

و حتّی بر کودکان واجب است که در این فواصل اجازه بگیرند تا خانه ها به صورت محلّی امن باقی بمانند که انسان بتواند هر وقت خواست در آنها بیاساید.

مـا بایـد اوقات آسایش را از اوقات کار جـدا سازیم،تا وقتی برای آسایش وجود داشـته باشـد،هم چنان که وقتی به کوشـش و فعالیّت برای به دست آوردن

ص :۳۵۸

فضل و لطف خداوند اختصاص دارد،و کسی که وقتی کافی برای آسایش بیابد توانایی جدّیّت و نوآوری به هنگام کار را پیدا می کند.پس واجب است که اوقات آسایش-مانند خواب پیش از ظهر-انگیزه اش تحرّک دوباره برای کار و با روحی پر نشاط و زنده باشد.

این قانون مقداری بسیار از وقت منظّم را برای انسان فراهم می آورد که به معنی مقداری بیشتر از پیشرفت مدنی است.

سخن پایانی:

بیگمان حکمت این قانونگذاری مهمّ همانا دور داشتن کودکان از پاره ای مظاهر نامناسب و پوشاندنی در اتاقهای خواب است،که آنان را بر می انگیزد و بذر زنا دوستی را در درونشان می کارد،و حتّی موجب دشمنی ورزیدن نسبت به یکی از والدین می شود که سبب پدید آمدن عقده های جنسی و پیامدهای خطرناک منتج از آن است.

نصوص شرعی ما را از این امر بر حذر داشته و آن را نوعی از تشویق به زنا شمرده است،زیرا شرم را از میان می برد و آمیزش جنسی را عملی عادی در نظر آنان وانمود می سازد که با بروز ۸/ نخستین موجبات فیزیولوژیک بدان مبادرت خواهند کرد.

حتی در حدیث پشت در پشت از پیامبر(ص)آمده است:

«از هم آغوشی مرد با زن خود،در حالی که کودک در گهواره به آن دو بنگرد بپرهیزید» (۱) .

امّا در مورد غیر از کودکان و بندگان،در هر حال کسب اجازه بر آنان واجب است که در آیات پیشین از آن سخن رفت،و بر کودکانی که به حدّ بلوغ رسیده اند واجب است که از ورود به اتاقها،بدون اجازه خودداری کنند.

[۵۹]

« وَ إِذٰا بَلَغَ الْأَطْفٰالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا -و چون اطفال شما به حدّ بلوغ رسیدند باید رخصت طلبند...»

ص :۳۵۹

۱- ۴۰) -تفسیر نمونه،ج ۱۴،ص ۵۴۶ نقل از موسوعه بحار الانوار،ج ۱۰۳،ص ۲۹۵.

در وارد شدن(به اتاقهای آسایش شما).

« کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ -همانند کسانی که ذکرشان گذشت...» از آزادها(غیر بندگان).

« کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ -خدا آیات را این چنین برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است.» این تکرار تأکیدی است بر اهمیّت این اوامر الهی که اثری ژرف در اجتماع دارد و اگر انسان نتوانسته باشد به سبب کمی دانش و ناتوانی عقل خود بر تمام ابعاد آن آگاهی عالمانه یافته باشد آنها را دست کم می گیرد و ناچیز می شمارد و کوشش لازم برای مراعات کامل و اجرای دقیق آنها به کار نمی برد.

از این رو واجب است که حکمت و علم خدا مقیاس قوانین جامعهٔ بشری باشد،نه خواهشها و تخمین زدنهای انسان.

[۶۰]

« وَ الْقَوٰاعِدُ مِنَ النِّسٰاءِ اللاّٰتِی لاٰ یَرْجُونَ نِکٰاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ ۸/ جُنٰاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیٰابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجٰاتٍ بِزِینَةٍ -پیر زنان که دیگر امید شوهر کردنشان نیست،بی آن که زینتهای خود را آشکار کنند،اگر چادر خویش بنهند مرتکب گناهی نشده اند...» در اینجا شارع مقدس به زنان کهنسال،که کسی مایل به زناشویی با آنان نیست،اجازه می دهد که بخشی از جامه های خود مثل مقنعه و چادرهای ایشان را که سر آنان را می پوشاند بردارند،به شرط آن که با ارائهٔ جایگاههای زینت خویش خودنمایی نکنند،ولی بهتر آن است که حالتی از پاکدامنی و احتشام بر سرتاسر جامعهٔ اسلامی سایه گستر باشد.

« وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ -و خودداری کردن بر ایشان بهتر است...» پس زن گر چه کلان شده و به سنّ یائسگی رسیده باشد،حجاب احترام و هیبت او را بیشتر حفظ می کند،و بعلاوه حجاب او زنان جوان را نیز به حفظ حجاب تشویق می کند.

ص:۳۶۰

« وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ -و خدا شنوا و داناست.» پس بر چنان زنی جایز نیست سخنانی بگوید که شهوت مردان را بر انگیزد یا نیّت اقدام به حرکت حرامی معیّن کند،زیرا خداوند گفتهٔ آشکار را می شنود و از نیّت پنهان نیز آگاه است.

[۶۱]

« لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ -بر نابینا حرجی(و پروایی)نیست و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست...» یکی از مفسّران گوید:برخی از مردم در دوران جاهلیّت از رفتار با این سه گروه پروا داشتند و بر این باور بودند که خداوند بر کسانی که بدین حالات گرفتار شده اند خشم گرفته است،و از این رو از آنان دور می شدند.این آیه نازل شد تا حقیقت را بیان کند که خداوند بر ایشان خشم نگرفته است،بلکه ضرورت دارد که با نیکی با آنان معاشرت شود.در روایت پشت در پشت منقول از امام باقر-علیه السّلام-آمده است:

«اهل مدینه قبل از آن که اسلام بیاورند کور و لنگ و بیمار را از غذا خوردن با خود کنار می نهادند-و با آنها غذا نمی خوردند-و انصاری که در میان آنها بودند از لحاظ مراعات و بزرگداشت می گفتند: ٪۸ کور خوراک را نمی بیند،و لنگ نمی تواند به سبب انبوهی دیگران خود را به غذای سفره برساند،و بیمار نیز نمی تواند مانند تندرست غذا بخورد،از این رو غذای آنان را کناری نهادند و بر آن بودند که هم غذایی با ایشان متضمّن گناهی است،و کور و لنگ و بیمار نیز می گفتند:اگر ما با آنان غذا بخوریم شاید موجب آزارشان شویم،و بدین سبب خود را از هم غذا شدن با تندرستان کنار کشیدند.چون پیامبر بیامد در این باره از او پرسیدند، آن گاه خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد:« لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً (۱) -گناهی مرتکب نشده اید اگر با هم بخورید یا جدا جدا».

۱- ۴۱) -همین آیهٔ ۶۱.

شاید از روند مطلب نیز چنین استنباط کنیم که نفی حرج و پروا در اینجا یعنی جایز بودن خوردن،پس مفهوم آیه چنین می شود که بر کور پروایی نیست،و بر لنگ پروایی نیست و بر بیمار پروایی نیست،اگر از خانه های مردم غذا بخورد،اما در مورد شما،بر شما پروایی نیست که از خانه های خود یا خانه های خویشاوندان خود غذا بخورید.

و حکمت آن این است که:این افراد عناصری ناتوانند که عادتا نمی توانند رزق خود را به دست آورند،پس بر تندرستان است که از آنها کفالت کنند و اجازه دهند که این افراد به خانه هایشان در آیند و از خوراک و نیکوکاری ایشان بهره برند.

« وَ لاٰ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبٰائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوٰانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمٰامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمّٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوٰالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خٰالاٰتِكُمْ -و بر شما پروایی نیست اگر از خانهٔ خود یا خانهٔ پدرتان یا خانهٔ مادرتان یا خانهٔ برادرتان یا خانهٔ خواهرتان یا خانهٔ عمویتان یا خانهٔ عمّه تان یا خانهٔ داییتان یا خانهٔ خاله تان چیزی بخورید...» این آیه به تفصیل خانه هایی را یاد کرده است که باکی نیست انسان وارد آنها شود و از آنها چیزی بخورد.

پیداست که تنها در مقام دادن اجازه نیست بلکه در مقام تشویق بدین امر نیز می باشد،پس چه بسا که انسان از وارد شدن به خانهٔ خویشاوندان یا آشنایان و دوستان خود پروا و ملاحظاتی داشته باشد،امّا نصّ آیه این ملاحظات و پروا را بر می دارد،تا الفت و محبّت میان خانواده های گوناگون رشد یابد،و چنان که ۸/ حدیث شریف منقول از امامان(ع)می گوید:

«محبوبترین کسان از شما در نزد ما آنانند که در خانه های ما بیشتر بخورند».

زیرا نشستن بر سر سفرهٔ غذا در خانه دلها را بر روی یکدیگر می گشاید و روابط را استوار می سازد،و در نتیجه راه تعاون و همکاری میان افراد اجتماع را باز می کند.

ص: ۳۶۲

چه بسا همکاریهایی که از مجلس خوراک آغاز شده،حتی انقلابهای رسالتی بیشتر از نظیر چنین مناسبتهایی شروع شده است،پس هنگامی که نفوس به یکدیگر نزدیک شود و پرده های میان انسان و برادرش،دور از چشم و گوش دیگر مردم،برداشته شود،آنجاست که انسان به گفت و گو از آنچه مورد نظر اوست می پردازد و غمها و مشکلات خود را با برادرش در میان می گذارد و در نتیجه فضاهای مناسب گفت و شنود و تبادل افکار برای گرد آوردن امکانات و توانمندیهای گوناگون و از میان بردن دشواریها به وجود می آورد.

در واقع گردهماییهای خانوادگی در اسلام همان خشتهای اوّل و اساسی در زمینهٔ مقاومت و پایداری و فداکاری در جامعهٔ اسلامی است.ممکن است انسان نتواند در برابر ستیزه گریهای روزگار و سرکشیهای گردنکشان ایستادگی کند و به تنهایی به پیروزی برسد،ولی هنگامی که با خویشاوندان و آشنایان خود بنشیند و با آنان همکاری کند می تواند چنین کند زیرا نیرویی در خود احساس می کند که او را با دلاوری به رویارویی با هر ستیزه و مبارزه ای بر می انگیزد.

از آنجا که نشستن بر سر سفره ها با یکدیگر متضمّن فواید اجتماعی بزرگ است،می بینیم که اسلام این امر را تشویق می کند،و اگر در کشورهایی که طاغوت بر آنها حکمرواست روابط اجتماعی استوار و فعّال باشد بیگمان شمشیر سرکشی و طاغوت منشی می شکند،زیرا در آن هنگام طاغوت افراد را جدا جدا نمی زند بلکه خانواده به خانواده می زند،و خانوادهٔ نیرومند و بهم پیوستهٔ فعّال صخره ایست سخت که از پای در نمی آید،و اگر سر تا سر جامعه از طریق فرماندهیهای خود به همکاری با یکدیگر پردازند،بیگمان طاغوت مسلّط بر گردن مردم سقوط می کند.

قرآن کریم سپس حکمی دیگر می دهد که به روابط اجتماعی حرارت و دلچسبی می بخشد و می گوید:

«أَوْ مٰا مَلَكْتُمْ مَفٰاتِحَهُ -یا خانه هایی که کلیدهای آنها نزد شماست...» پس وقتی مالک کلید خانهٔ خود را به کسی می دهد،آن کس می تواند-به موجب فحوای عمل-که خبر از رضایت قلبی مالک می دهد،خوراکی را که در آن

خانه وجود دارد بخورد.

در تاریخ آمده است که:

وقتی پیامبر خدا یکی از اصحاب خود را به غزوه یا گروهی تکاور می فرستاد،آن شخص کلید خانه اش را به برادر دینی خود(یعنی کسی که پیامبر میان آن دو عقد برادری بسته بود)می سپرد،و به او می گفت:هر چه و هر قدر خواستی بر گیر،ولی این امانتداران از استفاده از این اجازه خودداری می کردند تا آنجا که بسا خوراک در آن خانه فاسد می شد.پس خداوند این آیه را نازل کرد: (۱)

و اسلام به دوست وفادار همان موقعیّتی را داد که خویشاوند دارد و گفت:

« أَوْ صَدِيقِكُمْ -یا خانهٔ دوستتان...» و در حدیث از امام صادق(ع)آمده است:

«از عظمت احترام دوست این است که او را از لحاظ هم خویی و اعتماد و ساده بودن با هم،و ترک رودربایستی به منزلهٔ خود شخص و پدر و برادر و پسر قرار داده اند» (۲) .

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتٰاتاً -و گناهی مرتکب نشده اید اگر با هم بخورید یا جدا جدا...» ۸/ پس خانواده می توانند همگی بر سر یک سفرهٔ غذا گرد آیند یا فقط افرادی بر سر سفره حاضر شوند چنان که برادر با برادر و دوست با دوست خود هم خوراک شوند.

« فَإِذٰا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً -چون به خانه ای داخل شوید بر خودتان سلام کنید.این تحیّتی است مبارک و پاکیزه از جانب خدا...» واجب است که دلها دوست و الفت گرفته،و به صف در آمده در یک سپاه

۱- ۴۲) -همان مأخذ،ص ۶۲۵.

۲- ۴۳) -همان مأخذ،ص ۶۲۶.

باشـد،و سـلام مظهر و رمز هم خوبی و پیوسـتگی دلهاست و هنگامی که مرد به برادر خود سـلام می کند،خود را با او با رابطهٔ محبّت و دوستی پیوند می دهد و تعهّد می کند که در حضور و غیاب او با او سر مسالمت و سازگاری داشته باشد.

از این رو قرآن تأکید می کند و می گوید:«فسلّموا علی أنفسکم-بر خودتان سلام کنید»یعنی این که شما یک تن را تشکیل می دهید،« تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ -درودی از جانب خدا»پس وقتی انسان به برادرش می گوید السّلام علیکم درود بر شما،خدا نیز می گوید:سـلام بر تو ای اجتماعی که افرادت با یکدیگر سازگارند و فرزندانت به یکدیگر سلام می کنند،من نیز به شما سلام تحیّت و درود خواهم بخشید«مبارکه طیّبه-مبارک و پاکیزه»و این سـلام سـبب برکت یعنی رشد اجتماعی و معنوی است،که با رشـد مادّی فاسـد نزد شاد خواران یا حکمروایان گردنکش تفاوت اساسـی دارد،بلکه همان تکامل پاکیزه و آینده ای بزرگ و شکوهمند است.

« کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ -خدا آیات را این چنین بیان می کند،باشد که تعقل کنید.» هر چه احکام قرآن حسّاس و ژرف باشـد،به همـان نسـبت در پایـان آنهـا مسـتقیما عبـاراتی از ایـن گـونه می یـابیم:«شایـد تعقّـل کنیـد»«شایـد بیندیشید»،زیرا این امر نیاز به تعقّل و تفکّر و خرد ورزی دارد تا مؤمنان اهمیّت آن را بداننـد،و فهم آن ممکن نیست مگر این که انسان عقل خود را برانگیزد و آتش زنهٔ افکارش را برافروزد.

[سوره النور (۲۴): آیات ۶۲ تا ۶۴]

اشاره

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذٰا کٰانُوا مَعَهُ عَلیٰ أَمْرٍ جٰامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ اَلَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اِسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اِسْتَغْفِرْ لَهُمُ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۶۲) لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ اَلرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعٰاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً قَدْ یَعْلَمُ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ یَتَسَلَّلُونَ مِنْکُمْ لِوٰاذاً فَلْیَحْذَرِ اَلَّذِینَ یُخٰالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۶۳) أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا وَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۶۴)

میان فرماندهی رسالتی و امّت مؤمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در پایان این سوره که از خانوادهٔ با فضیلت و ارزشهایی سخن می گوید که سزاوار است در آن رشد یابد،و برجسته ترین آنها فرمانبرداری از ولیّ امر بر انگیخته از اطاعت نسبت به ارزشهای بر حقّ است،پروردگار ما در این آیات کریم بر ضرورت فرمانبرداری از فرماندهی رسالتی در قضایای گوناگون اجتماعی تأکید می کند.

پس هر گاه مسلمانان در امری چون جنگ یا ساختمان یا هر کاری دیگر گرد آمده اند برای هیچ یک از آنان جایز نیست که خود را آهسته از آن اجتماع کنار بکشد و به دنبال کارهای مخصوص به خود رود،حتی اگر نیاز بدان کار وی را به سوی خود فرا خواند،زیرا نیاز اجتماع مهمتر از نیاز شخصی است.

آری،وی حق دارد که از فرماندهی اجازه بخواهد،و اگر فرماندهی اجازه داد،آن گاه برود و گرنه بماند.و فرماندهی نیز-به نوبهٔ خود-می تواند به هر کس

ص :۳۶۶

اجـازه دهـد،در صورتی که بدانـد دیگران برای انجـام آن کـار همگـانی کافی هسـتند، و با وجود این فرمانـدهی برای او طلب آمرزش می کند،زیرا اجازه خواستن آن شخص در چنان موقعیّتی نوعی گناه است،زیرا او از ۸/ مسئولیّت اجتماعی می گریزد.

پس از این،قرآن تأکیـد می کند بر ضـرورت تفاوت و تمیز دادن پیامبر از دیگران به عنوان فرمانده و ابلاغ کنندهٔ رسالت که او را شخصـیّتی دارای تأثیری فعّال در صـدور و واجب ساختن فرمانها و آموزشـها می سازد و آنان را که از فرمانهای او سـرپیچی کننـد به شـدّت از گرفتار شدن به فتنه بر حذر می دارد،که بارزترین نوع این فتنه ها همانا تسلّط گردنکشان یا عذاب درد آور در آخرت است.

آن گاه پروردگار ما را از ذات متعال خود پرهیز می دهـد،مگر نه این که آنچه در آسـمانها و زمین وجود دارد از آن اوست و او بـدانچه مـا بر آنیم از خیر یـا شـرّ آگـاه است؟و هنگـامی که نزد او باز گردیم تمام کارهای ما را به ما خبر می دهـد،و بر هر چیزی داناست،پس بهانه و توجیه و دورویی و نیرنگ ذاتی برای چیست؟

شرح آیات:

[۶۲]

اسلام می خواهد که اجتماعش اجتماعی همکار و متکامل و یگانه باشد،و فرماندهی همان رابط اجتماعی است که جامعه را از فروپاشـی و پراکنـدگی مصـون می دارد.و در همیـن نکتـه اسـت کـه اهمیّـت وحـدت و نشکسـتن سـتون فقرات جـامعه نهفته است.پس برای فرد جـایز نیست که به نظری پابنـد شود که او را از مسـیر عمومی امّت جـدا سـازد،و این همـان مقیاس درسـت میزان وابستگی فرد مسلمان به جامعهٔ اسلامی و پیوستگی حقیقی اوست.

اما افرادی که برای خود برنامه هایی می ریزند،و آن را بر اجتماع فرض و واجب می سازند،خواه فرماندهی آن را بخواهد یا از آن امتناع کند،ممکن نیست که بدان اجتماع پیوسته باشند،و اینان همان منافقان در منطق قرآن کریمند.

از این رو می بینیم تعبیر قرآنی می گویـد:«إنّمـا المؤمنون-همانا مؤمنان»برای تأکیـد بر این که تنها ایشاننـد که به جامعـهٔ ایمان پیوسته اند،اما

دیگران پیوندی با آن ندارند.

و همچنین قرآن می خواهد احساس مسئولیّت را در نفوس مؤمنان رسوخ دهد، و از ۸/ این آیات پیداست که بعضی از مردم می خواستند از زیر بار مسئولیّتهایشان شانه خالی کنند.

بسیار پیش می آید که انسان وقتی سنگینی مسئولیّت یا خطر آن را برای مصالح خود حسّ می کند می خواهد از تحمّل آن بگریزد،و برای آن که این احساس را پنهان سازد قبایی از بهانه ها و توجیهات برای خود می سازد.اسلام برای درمان این گرفتاری بر انسان مؤمن واجب ساخته است که به دو صفت اساسی آراسته شود که عبارتند از:

۱-فرمانبرداری و تسلیم.

۲-اجرای جدّی تصمیمات فرماندهی.

هر گاه انسان مسلمان چگونگی اندیشهٔ فرماندهی رسالتی و همچنین جهت دهی آن را بشناسد،بیگمان خود را کاملا و عمیقا بدان به گونه ای تسلیم می کند که به سبب آن به کلّی در خطّ فرماندهی محو و ذوب می شود،و تنها به پیروی تصمیمات ظاهری اکتفاء نمی کند،بلکه از روح تصمیم و هدفهای فرماندهی و رهبری پیروی خواهد کرد،حتی بدون آن که رهبری آن را عینا معین کرده باشد.در اینجا داستانی را که در ایران روی داده نقل می کنیم.

شخصی نزدیکی از رهبران انقلاب آمد و از او اجازه خواست که یکی از افراد ساواک را بکشد-ساواک سازمانی تجسسی و تروریستی وابسته به نظام به خاک سپردهٔ شاهنشاهی بود-آن رهبر پاسخ منفی بدو داد،به طوری که شگفتی حاضران در آن مجلس را بر انگیخت،و همه از او پرسیدند چرا در حالی که وی برای کشتن جنایتکاری که مردم را کشته و در زمین فساد کرده و چنین و چنان نموده،با درخواست او موافقت نمی کنید؟به آنان پاسخ داد:برای این که چنین شخصی برای انجام این وظیفه مناسب نیست زیرا اگر در این زمینه کار آمد بود نمی آمد و از من نمی پرسید که او را بکشم یا نه!در حالی که خود عاقل است و احکام شرعی و

توجّه عام را به گفته های مردمی من می داند.

و همچنین بنی اسراییل هنگامی که موسی(ع)به آنان گفت:خدا به شما امر می کند که گاوی را بکشید،او را به زیر رگباری از پرسشها گرفتند که:این گاو کدام است؟رنگش چیست؟شکلش چیست؟و چه...و چه...الخ؟ « فَذَبَحُوهٰا وَ مٰا كٰادُوا يَفْعَلُونَ (۱) -سرانجام آن را کشتند،هر چند که نزدیک بود از آن کار سرباز زنند»زیرا تسلیم روانی در میان آنها /۸ به قدر کافی وجود نداشت،و می خواستند به هر وسیله ای که باشد از زیر بار مسئولیّت شانه خالی کنند.

ایمان شخص مؤمن کامل نمی شود مگر آن که شخصیّت خود را در شخصیّت امّت ذوب و محو سازد،و خود و توجّهات خود را در زندگی به فرماندهی رسالتی بفروشد،بدین سان که در گرو فرمانهای آن باشد،هم چنان که تنها به اجرای ظاهر آن فرمانها بسنده نکند،بلکه در اعماق آنها شناور شود تا ابعاد آنها را کشف کند،و به شکلی کاملتر و با سر سپردگی قلبی تمام به مرحلۀ اجرا در آورد.

قرآن مؤمنان را بدین صفت توصیف کرده است آنجا که گوید:« فَلاٰ وَ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۲) -نه،سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آن که در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند»و تسلیم همان سرسپردگی کامل روانی است.

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ -مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند...» پس تنها ایمان به خدا تا وقتی که همراه با ایمان به پیامبر و آنچه بر آن مترتّب می شود از دریافت فرمانها و آموزشها و قانونگذاریهای الهی از پیامبر،ارزش

ص: ۳۶۹

۱- (۴۴) -البقره ۷۱/.

۲- (۴۵) -النساء ۶۵/.

حقیقی ندارد،و این چیزی است که مؤمن حقیقی را از مؤمن ظاهری متمایز می سازد.

« وَ إِذٰا کٰانُوا مَعَهُ عَلیٰ أَمْرٍ جٰامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوهُ -و چون با پیامبر در کاری همگانی باشند،تا از او رخصت نطلبیده اند نباید بروند...» یعنی بر حسب تمایلات شخصی خود از قرارگاه نمی روند،بلکه تصمیم گیری قطعی را به دست فرماندهی می سپارند.

« إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولٰئِکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ -آنان که از تو رخصت می طلبند،کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند.پس هنگامی که از تو برای پاره ای کارهایشان رخصت خواستند،به هر یک از آنان که خواهی رخصت بده...» تو به وجود این شخص نیاز داشته ای،پس حق داری بدو اجازه دهی.

« وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ -و برایشان از خدا آمرزش بخواه،که خدا آمرزنده و مهربان است.» زیرا رفتن آنها از قرارگاه گرچه با اجازه و به فرمان پیامبر بوده است،نوعی گناه است،و از این رو پیامبر را سزاست ۸/ که برای آنان آمرزش بخواهد،تا از سویی خداوند آنها را بیامرزد و این امر اعلامی باشد برای دیگران که اجازه ای مشابه با آن نطلبند،و از سوی دیگر مردم اندک اندک نروند که پیامبر در میدان تنها بماند.

در تاریخ آمده است:«این آیه دربارهٔ گروهی نازل شد که هنگامی که پیامبر خدا آنان را برای کاری گرد می آورد-به قصد اعزام به مأموریّتی با گروهی یا حضور در جنگی-بدون اجازهٔ او پراکنده می شدند،پس خدای عزّ و جلّ آنان را از این کار نهی کرد» (۱) .

در نصّی دیگر آمده است:«این آیه دربارهٔ حنظله بن ابی عیاش نازل شد،

ص: ۳۷۰

۱- ۴۶) -همان مأخذ،ص ۶۲۸ نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

بـدین معنی که او در شبی که بامـدادش جنگ احـد بود همسـری گرفته بود،پس از پیامبر خـدا اجازه طلبید،که آن شب را نزد خـانواده اش به سـر برد،آن گـاه خـدای عزّ و جلّ این آیه را فرسـتاد که« فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ -به هر یک از آنان که خواهی رخصت بـده».پس وی نزد خانواده اش به سـر برد و چون بامـداد برخاست غسل بر او واجب بود(و او فرصتی نداشت)،پس در نبرد حضور یافت و به شـهادت رسـید،آن گاه پیامبر گفت:فرشـتگان را دیـدم که حنظله را در تشـتهایی سـیمین میان آسـمان و زمین با آب باران ابر سپید غسل می دهند.و حضرتش آن را غسل دادن فرشتگان می نامید» (۱) .

[۶۳]

احترام رهبری و فرمانـدهی در تصـمیماتش واجب است بر احترام او در ظـاهر نیز منعکس شود،پس وقتی به نـام پیامبر،یا به نام فرماندهی خود همان گونه بدون احترام سخن گفتی که به نام دیگران سخن می گویی،یا هر گاه نزد پیامبر می نشینی صدایت را در برابر او همان گونه بلند کنی که در برابر دیگر بلند می کنی، یا او را از پشت دیوار اتاقها به آواز بلند بخوانی همان گونه که دیگران را صدا می زنی،بیگمان تو پس از این رفتار آمادهٔ پذیرفتن فرمانهای او و سـپس اجرای آنها نیستی،بنا بر این ناگزیر بایـد پیشـاپیش آمادگی روانی کاملی فراهم شود تا فرمانهای پیامبر یا فرمانـدهی و رهبری رسالتی که تجسّم آن در واقع اسـت دریافت گردد، چنان که فرد پیش از رفتن به مجلس پیامبر وضو می سازد یا اگر غسل بر او واجب باشـد غسل می کند،آن گاه در محضـر مبارک او به عنوان مجلسی فیض بخش و بهره دهنده می نشیند تا با تمرکز فکر خود در سخن آن حضرت از دانش عظیم او پرتوهایی برگیرد و اقتباس انوار هدایت کند و خود را به تمامی صـرف اجرای آموزشـهای او می سازد...و همچنین /۸ تا کار به اجرای فرمانهای فرماندهی و رهبری به صورتی بسیار دقیق بینجامد.

پس وقتی که به فرماندهی احترام گذاری فرمانها و جهت دهیهای آن را

۱- ۴۷) -همان مأخذ.

اجرا می کنی،و بر عکس اگر احترامش نگذاری،فرمانها و جهت دهیهای آن را به مسخره می گیری.

« لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً -آن چنان که یکدیگر را صدا می زنید،پیامبر را صدا مزنید...» این مقطع آیه دو صورت دارد:یکی ظاهری و دیگری باطن.

امّا ظاهر این است که:انسان پیامبر خدا را به نام خاصّ او نخواند بلکه به کنیه اش بخواند و هنگامی که این آیه آمد بر مسلمانان حرام شد که پیامبر خدا را به نام بخوانند،و از آن هنگام شروع کردند که او را به نام مقام رهبری و فرماندهیش «یا رسول اللّه ای پیامبر خدا»بخوانند.

امّا صورت باطن:همان ضرورت آماده شدن روانی شخص مسلمان برای پذیرفتن رهبری و فرماندهی پیامبر(ص)و هر کسی است که در جایگاه او بنشیند و به نام او حکم کند.کسی نباید بگوید این انسان است و من هم انسانم،بلی بیگمان او بشر است،ولی دارای صفتی است اعتباری که تو آن صفت را نداری،و آن این است که وی در جایگاه پیامبر نشسته است.از این رو بسیاری از فقهای ما گفته اند:«هر گاه ولیّ امر مجتهد جامع الشرائط حکمی صادر کند بر مردم-خواه مقلّدان این مجتهد باشند یا جز آنان-پیروی حکمش واجب است،بلکه حتی بر مجتهدان دیگر است که در حکمش از او پیروی کنند»زیرا وی هنگامی که حکم می کند به نام مقام و منصب خود حکم می کند،و خوار شمردن حکم او خوار شمردن مرکز اوست و خوار شمردن مرکز او خوار شمردن دین او و در نتیجه بی ادبی به ساحت مقدّس پروردگار است سبحانه و تعالی،و چنان است که این حدیث در حق امامان گوید:

«ایراد کنندۀ بر ایشان مانند ایراد کنندۀ بر ماست و ایراد کنندۀ بر ما همچون ایراد کننده بر خداست».

« قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوٰاذاً -خدا می داند چه کسانی از شما در پناه دیگری خود را پنهان می سازند و آهسته آهسته بیرون می خزند...»

یعنی آهسته آهسته و بی آن که پیامبر رفتن آنها را احساس کند یا آنها را ببیند که از مجلسش خارج می شوند،آرام به بیرون می خزند.

« فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ -آنان که از فرمان او سرپیچی می کنند باید بترسند...» مقصود از« اَلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ -آنان که از فرمان او سرپیچی می کننـد»تنها مخالفت و سرپیچی از فرمانهای ظاهر نیست بلکه مخالفت با روح فرمانـدهی نیز منظور است.

آنها می تواننـد در پناه دیگران به بیرون بخزنـد و آرام و بی صدا از جلسه بگریزند،ولی آیا چنان که می پندارند،در جایی امن و پناهگاهی قرار گرفتنـد؟ هرگز...بلکه آنها خود را در معرض فتنه و عذاب دردناک قرار می دهند، پس اگر پیامبر روزی آنها را فرا خوانـد،و فرمانهایی مستقیم دائر بر حمل سلاح،و روی نهادن به غزوه ای را مثلا به آنها بدهـد،در آن حالت در برابر دو وضعیّت قرار می گیرند:یا سر سپردن به فرمانها،که این بر خلاف میل آنهاست،و یا رد کردن فرمان-که بدین وسیله از لحاظ ظاهر و باطن از اسلام خارج می شوند و خود را زیر بار دراز دامنی از مجازات شرعی در دنیا و آخرت قرار می دهند.

بر فرض که آنها امر اوّل را اختیار و انتخاب کردند،بیگمان دشواری فراوانی در اجرای آن فرمانها می یابند،زیرا کسی که خود را برای اجرای فرمانهـای کوچـک آمـاده نسـاخته و پرورش نـداده است نمی توانـد در قضایـا و مسائـل بزرگ به اجرای فرمان بپردازد،و کسی که امروز از گرما و سرما و بیدار ماندن شبانه و مشکلات تمرین می گریزد،چگونه فردا از جنگ و کشتار نمی گریزد؟! بنا بر این بر انسان واجب است که خود را بر اساس فرمانبرداری و انضباط و تحمل دشواریها پرورش دهد و بار آورد تا از نظر بدنی و روانی برای اجرای فرمانهای مهمّ کاملا آماده باشد.

« أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ -که مبادا به آنها فتنه ای یا عذابی درد آور برسد.»

ص :۳۷۳

در حدیث پشت در پشت منقول از امام صادق-علیه السّلام-آمده است:

«سلطانی ستمگر،یا عذابی دردناک در آخرت بر آنها چیره می شود» (۱) .

و واقع این که:رابطه ای محکم میان چیر گی گردنکشان و مخالفت با فرمانهای فرماندهی و رهبری شرعی وجود دارد.

[۶۴]

« أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ -از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است.می داند که شما بر چه کارید...» یعنی براستی خداوند،و با تمام تأکید،هر چه را می کنید می داند،و قادر است از شما حساب بکشد و مجازاتتان کند،زیرا او مالک عالم هستی و وجود است.

« وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ -و آن روز که به او باز گردانده شوند.آنان را از کارهایی که کرده اند آگاه سازد.و خدا بر هر چیزی داناست.» و فردا شما را از هر چه کرده اید آگاه می کند،زیرا علم او بر انسان احاطه دارد،و معرفت انسان به این حقیقت او را مسئول گفتارها و کردارهای خود قرار می دهد،پس برای اصلاح و نیکو ساختن آنها می کوشد،تا پاداش نیک خدا را به دست آورد و از عذاب و عقوبت او دوری کند.

ص :۳۷۴

۱- ۴۸) -همان مأخذ،ص ۶۲۹.

سورهٔ فرقان

اشاره

ص :۳۷۵

سورهٔ فرقان

فضیلت سوره:

از پیامبر خدا(ص):

«هر کس سورهٔ فرقان را بخواند روز قیامت با ایمان به محشر درآید،همانا روز قیامت می آید و در آن شکّی نیست و خداوند تمام کسانی را که در گورها هستند بر می انگیزد».

نور الثّقلین،ج ۴،ص ۲ از امام رضا(ع)که گفت:

«ای ابن عمّار قرائت تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ را فرو مگذار، که هر کس هر شب آن را بخواند خدا هرگز او را عذاب نخواهد کرد،و به حسابش نمی رسد،و جایگاه او در فردوس برین است».

مجمع البیان،ج ۷،ص ۱۵۹

نام سوره:

از آنجا که این سوره حقایقی را دربارهٔ وحی بیان می کند،و مهمترین ویژگی وحی همان جداسازی میان حق و باطل است،این سوره به نام«الفرقان» نامیده شده که به آیات محکمات قرآن که تمیز دهنده میان حق و باطل است اشاره می کند.

ص :۳۷۷

زمینهٔ کلّی سوره

چار چوب اصلی این سوره رسالت است،و عظمت رسالت در درجهٔ اول از جانب فرستندهٔ آن است.

درس اوّل این سوره حقایق وحی و گردنه هایی را که در راه ایمان بدان وجود دارد بیان می کند،و ما را یادآور می شود که فرستندهٔ این کتاب و خود این کتاب و پیامبری که با آن فرستاده شده است کیست و چیست؟ اوّلا:خداست که این فرقان را فرستاده،و او پروردگار آسمانها و زمین است که این کتاب را فرو فرستاده است.

همانا خداست که تبارک و تعالی است.مگر نه این که خیر او پایدار و بر همگان گسترده است و همه را بی نیاز می کند و هیچ نمی کاهد،و ملک آسمانها و زمین تنها از آن اوست و اوست که هر چیزی را اندازه گیری کرده و مقدّر داشته است.

ثانیا:هر کس به خدا ایمان آورد رسالتهای او را می شناسد،امّا هر کس شریکانی برای او بگیرد از ایمان آوردن بدان رسالتها بهره مند نمی شود،از این رو آنها را می بینی که به رسالت تهمت می زنند و افترا می بندند،و ادّعا می کنند که رسالت اساطیر و داستانهای کهن است.

در حالی که آن کس که خدا را می شناسد و می داند که او از راز آفرینش آگاه است به رسالت که بخشی از این راز را کشف می کند ایمان می آورد.

ثالثا:گفتند:چگونه خدا بشری را به پیامبری می فرستد،شخصی که چون دیگر مردم خوراک می خورد و معاش خود را به دست می آورد،و گفتند:چرا همراه

او فرشته ای را نفرستاد،و گنجی را به دامانش نیفکند،و سپس گفتند:او مردی است سحر شده.

و بدین گونه به سبب ضرب المثل زدنهاشان برای پیامبر از راه راست گم گشتند.

پس از آن که سیاق مطلب به افتراهای آنان بـدین سان پاسخ می دهد که پروردگار قادر است به پیامبر باغها و کاخهایی دهد که چشم همه را بگیرد،ریشهٔ کفر نسبت به رسالت را بیان می کند که عبارت است از:

اوّلا:دروغ شمردن روز قیامت،و قرآن به آنان هشدار می دهد که دوزخ با جوش و خروش خود آنها را از دور فرا می خواند،و چون دست بسته بـدان درافتنـد فریادکنـان مرگ خود را می خواهنـد،آن گـاه این وضع را با باغهای بهشت که به پرهیزگاران وعده داده شده است مقایسه می کند.

ثانیا:اعتماد آنها به شریکانی که برای خدا تراشیده اند،آنجا که پروردگار به ما یادآور می شود که در آن روز که این افراد در برابر دادگاه قرار گیرند و از کسانی که آنها را می پرستیده اند اظهار نفرت و بیزاری کنند،آن شریکان بر ساخته هیچ سودی به آنان نمی رسانند.

ثالثا:همانا از سببهای کفر نسبت به رسالت فراموش کردن یاد خدا به سبب درازی عمر و استمرار نعمتهاست که همین فراموشی موجب هلاک آنهاست.

آن گاه قرآن به ردّ شبهه هایی که گذشت،یکی پس از دیگری می پردازد:

اوّلاـ:گفتنـد:چرا پیـامبر مـا خوراک می خورد و در بازارهـا می گردد؟ پروردگـار گویـد:همانا پیامبران پیشین نیز خوراک می خوردند و در بازارها می گشـتند،و نیاز مردم به یکدیگر سنّتی است الهی که در میانشان نهاده تا آن کس که بردباری می کند شناخته شود،و او خود بر آنان بیناست(۲۰).

ثانیـا:گفتنـد:چرا فرشـته ای بیم دهنـده را همراه او نفرسـتاد،پروردگار ما گویـد:این گفتار و توقّع بزرگی طلبی و گردن افرازی است. ۸/ مگر نمی دانند که اگر فرشته نازل می گشت و پرده از میان برداشته می شد،جزای آنها لازم می آمد،و آن

روز برای آنها مژده ای نبود،کردارهایشان فاش می شد و سودی به آنها نمی رساند.

روند مطلب به بیان هول و هراسهای قیامت ادامه می دهد که شاید اینان که آن را تکذیب کرده اند،یادآوری شوند.

ثالثا:از سببهای کفر به وحی،دوستان بد هستند،آنجا که ستمگر-در آن هنگامه هنگام-دستهای خود را به دندان می گزد،و بر خود شیون می کند که چرا دوستانی بد گرفت که او را از یاد خدا باز داشتند.

رابعا:پیامبر روز قیامت از دست قومش که قرآن را مهجور و متروک نهاده اند به پروردگار شکایت می کند.

خامسا:و گفتند:چرا قرآن در یک لحظه و با هم فرود نیامد؟و روند آیات پاسخ می دهد که حکمت آن استوار ساختن دلها،و مقاومت در برابر مثالهای باطل آنها با حقّ آشکار کننده است.

روند آیات از مثالهای رسالت الهی بحث می کند،بدانگاه که خدا موسی را به رسولی نزد فرعون فرستاد،چنان که نوح را نزد قومش فرستاد،و پیامبرانی نزد قوم عاد و ثمود و اصحاب رسّ(احتمالا-مردم پیرامون چاهی در انطاکیه یا رود ارس) فرستاد.سرانجام کسانی که آن رسالت را تکذیب کردند چه بود؟در واقع سرنوشت قریه ای که بر آن باران عذاب بارید مثلی است برای سرانجام این تکذیب کنندگان.آیا اینان از آنان عبرت نمی گیرند و دست از تکذیبشان نمی کشند؟! سادسا:پیامبر را به مسخره می گیرند،ولی خود از دامنۀ تأثیر او در میان خویش آگاهند،و واقعیّت این است که:هدایت از جانب خداست و پیامبر وکیل و ضامن آنان نیست،و در صورتی که آنها خواهشها و هواهای خود را به عنوان خدایان خویش بگیرند خداوند آنها را هدایت نمی کند،و قرآن بیان می کند که خداست آن که خورشید را دلیل سایه قرار داد،و سرزمینهای مرده و خشک را زنده و شاداب کرد،و امثالی بیاورد،و او راهنما و یادآوری کننده است،امّا بیشتر مردم ناسپاسند.

خدای سبحان مالک و مقتدر است،و به پیامبر فرمان داده است که با آنها

جهادی بزرگ کند،و آیات قدرت رسای خود را آشکار ساخته است،آنجا که دو دریا را به هم آمیخته و میان آن دو مانعی قرار داده و بشر را از آب آفریده است.

شاید این آیات می رساند که کسی که به رسالت کفر ورزد به زودی در معرض دشمنی مؤمنان قرار می گیرد،و آن شریکان بر ساخته هیچ سودی بدو نمی رسانند،هم چنان که اگر با آنها مخالفت ورزد زیانی بدو نمی زنند.

و پیامبر در مقابل تبلیغ رسالت هیچ مزدی نمی طلبد،و جز بر خدا اعتماد نمی کند.

خداوند به پیامبر فرمان می دهد که بدان ذات زندهٔ پایدار و استوار توکّل کند، و او را به نامهای نیکش به یاد آورد و بخواند،او آسمانها و زمین را در شش روز آفریده،و سپس بر عرش قدرت قرار گرفته است،رحمت خود را بر بندگانش می پراکند و با وجود این برخی با ناسپاسی خود از سجده بردن به درگاه ذات رحمان و بخشندهٔ او روی می گردانند.

قرآن در آخرین درس این سوره ما را یادآور نام«تبارک»می شود که بدان نام در آسمان برجهایی قرار داد،و چراغی فروزان در آن نهاد،آن گاه مثالی از واقعیّت بندگان خدای رحمان می زند،که وحی آنان را در بر گرفته،و به آهستگی و سبکی بر زمین راه می روند،و اگر نادانان آنها را مورد خطاب قرار دهند گویند:

سلام،و برای پروردگارشان شب را در حال سجده و نماز به روز آورند،و از عذاب آخرت می پرهیزند،و در مصرف میانه روی می کنند،و همراه با خدا دیگری را به خدایی نمی خوانند،و نفسی را که خدا کشتنش را جز به حق حرام کرده، نمی کشند،و به درگاه خدا توبه می کنند،و گواهی دروغ نمی دهند و اگر ناپسند و ناگواری از کسان بینند بزرگوارانه می گذرند،و دلهایشان به نشانه های پروردگارشان هشیار و بیدار است و می کوشند تا پیشوای پرهیزگاران شوند،و خداوند به پاداش صبری که کردند غرفهٔ بهشت را به آنان می دهد و در آنجا با درود و سلام روبرو می شوند.

در آخرین آیه روند مطلب نقش دعا را به ما یادآوری می کند،و شاید سبب

آن در این نکته خلاصه می شود که دعا پاسخ درود از جانب بنده به رسالتهای پروردگار است.

ص: ۳۸۲

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . تَبٰارَكَ اَلَّذِی نَزَّلَ اَلْفُرْقٰانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعٰالَمِينَ نَذِيراً (۱) اَلَّذِی لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِی اَلْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً (۲) وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لاٰ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً وَ لاٰ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لاٰ حَيٰاةً وَ لاٰ نُشُوراً (۳) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ إِفْكٌ اِفْتَرٰاهُ وَ أَعٰانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً (۴) وَ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهٰا فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ اَلَّذِی يَعْلَمُ اَلسِّرَّ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۶)

ص: ۳۸۳

بزرگ و بزرگوار است آن که این فرقان را فرستاد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس اوّل این سوره که حقایقی را دربارهٔ وحی بیان می کند، پروردگارمان به ما یادآور می شود که آن کس که این فرقان را نازل کرده است خداست که برکتهای او گوناگون و افزون است،و هدف از این فرقان که آن را بر بنده و پیامبر خود،محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-نازل کرده همان هشدار دادن به تمام مردم است.

قرآن گفت و گو از کسی را که فرقان را فرو فرستاده تفصیل می دهد.آیا اهمیّت شأن رسالت در این نیست که چه ذاتی آن را فرستاده است؟او فرمانروای مقتدر یگانهٔ یکتای بی شریکی است که همه چیز را با سنجیدگی مقدّر کرده و آنچه را که ما را به حقیقت اشیاء دلالت می کند فرو می فرستد.

در حالی که گمراهانی که با قرآن هدایت نمی شوند،شریکانی برای پروردگار خود می آورند که چیزی نمی آفرینند و حتی نمی توانند زیانی را از خود دور یا سودی را برای خود کسب کنند،و اختیار مرگ و زندگی و رستاخیز را ندارند.

شرک آوردن آنها به خدا بر آن می داردشان که بدین فرقان کفر آورند و بپندارند و ادّعا کنند که این کتاب جز دروغی از خود ساخته از جانب پیامبر با همکاری و یاری دیگران نیست.بدین سان به پیامبر ستم می کنند،و این چنین باطل می گویند.

ص:۳۸۴

و می گوینـد:همانـا این کتـاب گردآوردهٔ انـدیشه هـای پیشـینیان است که بر او املاـ می شود و او آنهـا را هر صـبح و شام می نویسد.

هر گز...نه چنین است،براستی این فرقان را آگاهی به راز آسـمانها و زمین فرو فرسـتاده است.مگر نه این که خدا همان آمرزندهٔ مهربانی است که از گناهان بندگانش در می گذرد و با فرو فرستادن وحی به سوی آنها به آنان ترحّم می کند؟

شرح آیات:

اشاره

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ -به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.»

بزرگ و بزرگوار است آن کس که این فرقان را فرستاد

[۱]

بیگمـان از برجسـته ترین ویژگیهـای قرآن کریم حکمتی است که در آن نمایان است،زیرا از جانب ذات حکیم خبیر و آگاهی آمده است،پس هیچ لفظی از الفاظ آن را نمی یابی که به صیغه ای معیّن آمده است مگر آن که در آن حکمتی باشد.

شاید سبب نامگذاری این سوره به سورهٔ«فرقان»از این قرار باشد:

اوّل:در برگرفتن این کلمه در آغاز.

ثانیا:از آنجا که انسان را برای بقا در زنـدگی دیگری که فنایی نـدارد آفریده اند،و او را از آن رو به دنیا آورده اند که خود را به تکامل رساند،و برای آن زندگی آماده شود،و راه تکامل وحی است،و سورهٔ فرقان از وحی با ما سخن می گوید،و ضرورت ایمـان به آن،و چگونگی عبور از گردنه هـایی که در راه ایمـان به وحی وجود دارد،و در پایـان این سوره نموداری از برجسـته ترین صفات مؤمنان را می خوانیم-که در عین حال-تصویری از انسان کمال یافته ای را که فرقان او را برای بهشت آماده کرده است ترسـیم می کنـد،بـدین جهـات وحی در اینجا به نام فرقان نامیـده شـده زیرا براستی انسان متکامل آماده برای بهشت را از بشری ناقص که به دوزخ افکنده می شود فرق می نهد و تمیز می بخشد.پس فرقان همان قرآنی است که

بدان عمل می کنند و از طریق آن شخصیّت بهشتیان ساخته و پرداخته می شود.

پس به وسیلهٔ قرآن حق از باطل و خیر از شرّ شناخته می شود،و هر که بدان هدایت شود،بدو فرقان(یا ملکهٔ تمیز بین حق و باطل)را می دهند،و از لحاظ قانونگذاری و تشریع به درجهٔ ولایت بر مردم ارتقا می یابد،تا آنجا که خداوند او را در زمین خود جانشین می سازد،نه به خاطر ویژگی ذاتی،بلکه بدان سبب که او -بیشتر از دیگران-رسالت خدا را در رفتار و اقدامات خود مجسّم می کند و شکل می بخشد،هم چنان که به سطح ولایت تکوینی فرا می رود،زیرا اصول رسالت را بر خود تطبیق داده چندان که بدو قدرت می بخشد زمین و آنچه را در آن است رام و مسخّر کند.

وقتی آیات این سورهٔ مبارک به کلمهٔ«تبارک»که معنی تکامل در زندگی می دهد آغاز می شود،برای آن است که به حقیقتی بزرگ اشاره کند که برای انسان به عنوان مسئول زندگی و سرنوشت خویش حائز اهمیّت است،پس اگر روزی آرزوی تکامل داشت و خواست بدان برسد،باید این حقیقت را درک کند،و گرنه از رسیدن بدان هدف بزرگ ناتوان خواهد شد.

آن حقیقت این است که انسان خود قدرت ذاتی بر تکامل ندارد و راهی برای کسب آن نیست مگر با پیوستن به سرچشمه و منبع تکامل و برکت که همانا رحمت خداست-جلّ شأنه-از طریق چنگ زدن به ریسمان او که از آسمان به سوی زمین کشیده شده،و همان قرآن است که انسان را به سوی مدارج کمال بالا می برد،و نیروهای خیرآفرینی را که پروردگار ما در نهاد او ودیعه نهاده مکشوف و آزاد می سازد.

از این رو می بینیم که این کلمه سه بار یا بیشتر به عبارتهای گوناگون در این سوره آمده است،که روند آن در نخستین از انسان می خواهد درنگ کند تا معلوم دارد که هدف بنیادی از وحی همان بیم دادن و هشدار است،زیرا انسان برای دفع شر از خود نزدیکتر و راغبتر است تا جلب خیر،پس اگر بداند که دشمنی می خواهد حریم خانهٔ او را بشکند می بینی که برای آماده شدن به قصد دفاع به تکاپو در می آید،

بیش از آن که اگر آگاه می شـد که در برابر او فرصتی برای کسب وجود دارد،و شاید همین سـبب است که بیم دادن را مقدّم بر مژده دادن قرار می دهد.

قرآن رسالتی است برای جهانیان

این آیـهٔ کریم اشاره می کند که قرآن رسالتی جهت داده شده به جانب گروهی از ابناء بشـر /٨ مستثنی از دیگران نیست،بلکه رسـالتی است بـا ابعـاد گسـترده، که تمـام بشـریّت را در بر می گیرد،و این رو شامـل همگـان و فراگیری و عمومی است،و این ویژگی از بزرگترین دلایل روشن بر این حقیقت است که این رسالت وحیی است که خدای سـبحان آن را فرستاده و از ساخته و پرداخته های پیامبر -صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم-نیست،زیرا انسان نمی تواند به سطح پیشرفتهٔ رها شدن و گسستن از خود و مصـلحت نژادی و اقلیمی و دیگر وابسـتگیهای مادّی برسد،و تنها وقتی می تواند چنین کند که به چراغدان نور بپیوندد،و از هر پیوستگی مادّی بگسلد و به خدای مقتدر چیره بر تمام حدود و قیود و دوستیها مربوط شود.

پس حدیث بودن قرآن برای بشریّت دلیل بر راست بودن آن است و دلیل است که بیگمان از جانب خدا فرستاده شده،وانگهی در حقیقت آن که برای زنـدگی برنامه می گـذارد و آن را بر انسان واجب می کنـد ناگزیر بایـد بر دو چیز آگاه باشد:انسان و هستی،پس باید طبیعت انسان و نیروهای نهفته و افزون طلبیهای او را بداند.امّا در مورد هستی،ناگزیر باید بر آن کاملا مسـلّط و چیره باشد،قوانین و نظامهای آن را نیک بداند،و این کار را به غیر خدا-سبحانه و تعالی-نسبت ندهد،که این قوانین و نظامها را در عالم به ودیعه نهاده و آنها را به دقّت سنجیده و به اندازه مقدّر و مقرّر کرده است.

« تَبَارَكَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً -بزرگ و بزرگوار است آن کس که این فرقان را بر بندهٔ خود نازل کرد تا جهانیان را بیم دهنده ای باشد.» چرا خدای سبحان کلمهٔ«عبده-بندهٔ خود»را انتخاب کرد؟

به نظرم می رسید که مقصود از این تعبیر دو امر باشد که عبارت است از:

اوّلا:این که عظمت پیامبر(ص)ناشی از بندگی او نسبت به پروردگار خویش و اخلاص وی نسبت به ذات سبحان اوست.

ثانیا:این که قرآن از اندیشهٔ پیامبر نیست،و تراوشی طبیعی از ذهن و کمال عقل او یا دلیلی بر تفاوت نژاد و عنصر او نمی باشد.

«فرقان»کلمه ای است مشتق از فرق یفرق مفارقه،و قرآن از این جهت فرقان نامیده شده /٨ که به انسان قدرت تمیز و تشخیص می دهد،و مسئولیّت اختیار را بر عهدهٔ او می نهد.

در نصّ منقول پشت در پشت از ابی عبد اللّه(ع)دربارهٔ معنی فرقان آمده است که:دربارهٔ گفتهٔ خدای تعالی«نزّل الفرقان فرقان را فرو فرستاد»گفت:

«مراد آیات محکمات است،و تمام کتاب قرآن است که پیامبران پیش از آن تصدیقش کرده اند» (١) .

در صحیفهٔ سجّادیّه از ابی محمد باقر زین العابدین-علیهما السّلام-آمده است:

«و فرقان را(فرستادی)که بدان میان حلال و حرام خود فرق نهادی،و قرآن را که قوانین احکام خود را بدان وسیله اعلام کردی» (٢) .

[٢]

وقتی انسان پروردگار خود را که فرقان را فرستاده بشناسد راستی و درستی این کتاب را می شناسد،و هر چه شناخت او به پروردگارش افزون شود تواناییش بر استفاده از کتاب او افزونتر می شود،و این کتاب نزد او به صورت مقیاس خیر و شر،و سود و زیان در می آید.و این از آن روست که هر کس که پروردگارش با نامها و ویژگیهای نیک او بشناسد و آن گاه آیات این کتاب را بر او بخوانند، جلوه گریهای پروردگارش را در آن می بیند،و در می یابد که ممکن نیست چنین

١- ١) -تفسیر نور الثقلین،ج ١،ص ٣١٠.
٢- ٢) -همان مأخذ.

کتابی جز از جانب خدای آگاه دانا آمده باشد،و دیگر هیچ شک و تردید دربارهٔ درستی رسالت پروردگارش به دل او راه نمی یابد.

بدین سان سورهٔ فرقان نخست به ما یادآور می شود که چه کسی این کتاب را فرستاده است.

« اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ ۸/ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً -آن کس که از آن اوست فرمانروایی آسمانها و زمین،و فرزندی نگرفته است،و او را شریکی در فرمانروایی نیست،و هر چیز را بیافریده است،و آن را با اندازه(و نظام و قانون)آفریده است.» همانا پاره از مردم دیگران را می پرستند،بدین باور که آنها را-چنان که می پندارند-صاحب نیروی خدایی می دانند،یا مشروعیّت آنها را ناشی از ذات خدا می انگارند،مانند این باور که پادشاه سایه خداست در زمین،یا خداوند فرمان به پرستیدن خاک و بوم و تقدیس قوم و عشیره داده است.

وقتی خداوند این دو اندیشه را درهم می شکند،در واقع بدین وسیله قاعدهٔ تمایز طبیعی میان نژادها یا ملیّتها و وطن گراییها یا هر چیزی دیگر از این قبیل را درهم می شکند.

پایان این آیهٔ کریم-با هم آهنگی و تناسب-مکمّل کلمهٔ«فرقان» است که در آیهٔ پیشین یاد شد،و آن آیه از آنچه مراد از دو کلمهٔ«فقدّره تقدیرا- پس آن را به اندازه و نظم و قانون مقدّر ساخت»که در پایان این آیه آمده،به دور نیست،زیرا فرقان آمده است تا انسان را با تقدیرها و برسنجیدنهای الهی و نظامهای ربّانی آشنا کند،و تقدیرها همان نظامها و قوانین هستند.

احادیث دربارهٔ معنای تقدیر و حدود آن مطالبی افزوده اند که ما پاره ای از آنها را در اینجا یادآور می شویم:

از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده اند که گفت:شنیدم ابو الحسن موسی بن جعفر-علیهما السّلام-می گوید:

«هیچ چیزی وجود ندارد مگر آن که خدا آن را خواسته و اراده کرده و تقدیر

نموده و گذرانده است» (۱) .

گفتم:معنی«شاء خواست»چیست؟گفت:«آغاز به کار کرد».

گفتم:معنی«قدّر اندازه گرفت»چیست؟گفت:«اندازه گیری چیزی از درازا و پهنای آن».

گفتم:معنای«قضی گذرانید»چیست؟گفت:«چون چیزی را بگذراند تنفیذ و اجرا می کند و این همان است که هیچ بازگشتی ندارد» (۲) .

تقدیر الهی مدتی طولانی پیش از آفرینش بوده است.از ابو علی بن موسی الرضا از پدرانش،از علی-علیهم السّلام-با اسناد چنین روایت کرده اند که گفت:پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-گفت:

«همانا خدای عزّ و جلّ دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند،مقادیر را تقدیر کرد،و تدابیر را تدبیر کرد» (۳) .

و امام رضا-علیه السّلام-به یونس گفت:

«می دانی تقدیر چیست؟گفت:نه.گفت:نهادن حدود است از اجلها و روزیها و بقا و فنا» (۴) .

سوای او خدایانی برساخته گرفتند

[۳]

« وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ -سوای او خدایانی دیگر گرفتند که هیچ چیز نمی آفرینند و خود مخلوقند...» روند قرآنی هم چنان جریان می یابد تا دلها را از اساطیر(داستانهای کهن و خیالی)جاهلیت پاک سازد و بگوید که هیچ خدای بر ساخته ای نیست که سوای خدای یکتا بتواند بیافریند و نو آفرینی کند.هرگز...بلکه آن خدایان دروغین خود

۱- ۳) -همان مأخذ،ج ۴،ص ۳.
۲- ۴) -همان مأخذ،ج ۴،ص ۳.
۳- ۵) -همان مأخذ،ص ۴.
۴- ۶) -همان مأخذ،ص ۵.

آفریـده و ساخته و پرداخته شـده انـد،و حتّی این انسان است که آنها را-چنان که آیات دیگر بدان اشاره می کند-خود ساخته است.اساطیری که می رسانـد که خـدا نخستین بار این خـدایان را از عدم به وجود آورد و بیافرید،آن گاه بشر به آنها منصب خدایی داد،نه خدایی که ردای یگانگی بر تن پوشید،و شلوار عزّت و یکتایی بر پا کرد،و نه از جانب خود آنها.

ما جا به جا هجوم قرآنی شدیـدی ضـد این اساطیر و افسانه های باسـتان و خرافات می یابیم که برای باطل ساختن آنها به عمل می آید و می خواهد پس از سرنگون کردن خدایان دروغین که در لجنزار پندارهای بشر ابتدایی و انسان صاحب ذهنیّت ساده و محدود روییده و خلق شده اند،دست انسان را بگیرد و به حقیقت رهنمون شود.

عقب ماندگی انسان همان مسئول اوّل و آخر گمراهی و تباهی اوست، خواه در سطح افراد /۸ یا در سطح جامعه ها و امّتها،زیرا اگر نادانی و تنگی افق دیـد و جهت گیریهای انحرافی او در قالب شـهوت و مصـلحت نمی بود،این خـدایان دروغین نیز وجود نمی داشتند.

و اگر جز این است،پس تفسیر پدیدۀ طغیان و سرکشی چیست؟آن گاه که فرد یا جامعه ای خود را برتر می انگارد و ابر قدرت می شود تا بر سـرنوشت جوامع بزرگ بشـری چنان حکمروایی کنـد که گویی خدایی است،مردم پیرامون او یا آن جامعه گرد می آیند و به درگاهش سـر می سپارند و حقیقتی بزرگتر را در این عالم هستی از یاد می برند و از این واقعیّت کسانی که آنها را می پرسـتند غافل میماننـد که آنها نیز مردمی چون ایشاننـد،از گلی چسـبناک آفریـده شـده اند،و اکنون از گوشت و پیه و استخوان و خونند.بر آنها همان قوانین و نظامات جسمی و روانی حکومت می کند که بر دیگر مردم حاکم است،و تنها آنان با چنین هاله تقدیس میان تهی وضعی یافته اند که مردم از شرّ آنها می هراسند و به خیرشان امید بسته اند.

اگر اجتماعی بخواهد این حقیقت را مکشوف سازد،تکلیفی جز این ندارد که غبار عقب ماندگی را از خود بزداید و برای خدا ترس را از وجود خود بتکاند و از

مصلحت و خواستهٔ زودگذر در راه هدفی مقدّس که همان خشنودی خداست دست بکشد،آن زمان است که طاغوت دیگر نمی تواند حتی یک لحظه بر تخت قدرت باقی بماند،زیرا عوامل سرنگونی او در ضمیر انسان و جامعه و قوانین زندگی موجود است.

مراد از خدایان دروغین و بر ساخته تنها حکمرانان نیستند بلکه بیشتر مراد از این کلمه هر چیزی است که انسان آن را تا حدّ پرستش مقدّس می انگارد،خواه این امر در حکمرانی چون فرعون تجسّم یابد،یا در قبیله ای چون قریش،یا نژادی چون یهود،یا اقلیم یا حزب یا آنچه بدین می ماند.

شاید در نادانیهای گمراهی خیال انسان این تصوّر را برای او پدید آورد که وطن چیزی است قائم به ذات،یا درفش ساخته شده از پارچه است که سرزمین و انسان را حفظ و حمایت می کند،و بدین سان آدمی تصوّر می کند که تکّه پارچه ای که وجودش چیزی نیست جز رمز و نشانه ای از محبّتی که در دلها نسبت به وطن نهفته است،اصالت دارد.

پس هر گاه وطن دوستی دستمایهٔ دشمنی و کینه نسبت به وطن دیگران شود،یا فداکاری برای آن مایهٔ خشم و عداوت بدون حق بر ضد دیگران گردد،بدین ترتیب خدایی می شود که سوای خدای یگانه می پرستندش.

بشر به سرشت خود درک می کند که در عالم هستی خدایی به جز خدای یکتا وجود ندارد،و همو آفریننده وی است،و قوانین او را وضع و مقرّر می کند،و بر او تسلّط مطلق دارد،و براستی هموست که پیامبر خود را به رسالت فرستاده که آن قوانین را بیان و آشکار می کند،اما انسان به دعوتهای شیطان و نفس که پس از تبلور و تجسّم در عالم واقعیّت خارجی به صورت خدایانی تقدیس شده در آمده اند،پاسخ مثبت می دهد.

اگر انسان لحظه ای درنگ کند و پیش خود بیندیشد،و دعوتهای شیطان،و فشارهای نفس را بر پرتو سرشت و خرد عرضه کند،به یقین حتما تیرگی انحراف از دلش بر طرف می شود،و بیگمان در می یابد خدایانی که سوای خدای یکتا می پرستند

مالک هیچ چیز نیستند،بلکه خدای یکتا مالک آنها و مالک کسی است که آنها را سوای ذات متعال او می پرستد.

روند آیات تا آنجا انعطاف می یابد که به انسان ندا می دهد و می گوید:

اکنون که این تو هستی که بدین خدایان برساخته مشروعیّت می دهی،چرا گاهی از ترس خشم آنها به عجز و لابه در می آیی،و گاهی به امید خیرشان به آنها پاسخ مثبت می دهی؟ولی کسی جز آن که خدا قلبش را برای ایمان هدایت کرده باشد به این ندای مقدّس پاسخ نمی دهد،و آن کس که در دریای انکار و کفر غرق شده و در گنداب گمراهی و هوی فرورفته،علاوه بر این که این ندا را رد می کند،قرآن را به دروغ بزرگ و پیامبر را به دروغ بستن و افترا متّهم می سازد.و انسانی که دروغگویی و تزویر را به خدا می بندد و افترا می زند این دروغ بزرگ را به خاطر لذّتی گذرا به هم می بافد،زیرا دروغگو بدون میل و مصلحتی دروغ نمی گوید.

امّا پیامبر،آن انسان بزرگ که از امیال و شخص خود جدایی گرفته،در هر چیزی از هدف و مصلحت شخصی دور شده و برای او ممکن نیست که چنین دروغ بزرگی را از خود بسازد،و چرا او که از مصلحت شخصی جدایی گرفته و رها شده دروغ بسازد؟! براستی از سخافت است که کسی پیامبر خدا را به جعل و دروغ متّهم کند،قرآن بدین تهمت آنان به پیامبر که او را دروغگو می خوانند اعتنایی چندان نمی کند بلکه بزرگوارانه از آن می گذرد. ۸/ واقعا برای او که زندگی و دارایی خود را به مردم بخشیده،چه مصلحتی شخصی وجود دارد؟! و همچنین اعتنایی چندان به آنان نمی کند که پیامبر را متّهم کردند قرآن را شبانه از گروهی از بندگان که در مکّه بودند اقتباس می کند،از جمله عبد بن طحیّ «مولای طحیّ»و رحب«مولای عبد شمس»و مردمی دیگر که به سبب تصور افکارشان از بهره دهی فکری که کمتر از بهره دهی انسانی عادی بود،هرّ را از برّ تمیز ندادند چه رسد به قرآنی عظیم که ضمیر و روح زندگی است،زیرا آن کس که زندگی را آفرید همو آن را با پیامبر خود محمد(ص)بفرستاد!

همانا قرآن حقّی است که در آن شکّ و تردیدی نیست،و هر چه انسان بیشتر در ژرفای زندگی به اندیشه فرو رود و در آیات قرآن بیندیشد،رابطهٔ استوار میان رازی را که از ژرف اندیشی در زندگی کشف می کند با رازی دیگر که از اندیشیدن در قرآن بدان پی می برد بیشتر در می یابد و کشف می کند.و هر چه خرد انسان افزون شود و دانش او بیفزاید،و شخصیّتش تکامل یابد به فهم قرآن و شناخت آیات کریم آن نزدیکتر می شود.

پس انسان خود مسئول چیره ساختن خدایان،و پوشاندن ردای قداست دروغین بر آنهاست،در حالی که بتها بیش از سنگی نیستند که به یک ضربه درهم می شکنند.

ابو ذر غفاری-رضوان اللّه علیه-هنگامی که دید دو روباه بر سر«ثعلب» بت قبیلهٔ او زهراب می ریزند راست گفت که:

أ ربّ یبول الثّعلبان برأسه

لقد هان من بالت علیه الثّعالب

دیدم دو روباه بر سر او زهراب ریختند،آن که روباهان بر او زهراب ریزند خوار و ذلیل شده است.

« وَ لاٰ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً -نه مالک زیان خود هستند و نه سود خود...» وقتی نمی توانند زیانی را از خود دور کنند،چگونه می توانند به دیگران زیانی برسانند؟! /٨ آنها ناتوانتر از ایننـد،ولی فرهنگ جاهلیّت بود که بتها را هولناک می ساخت و بزرگ می شمرد،و همان بود که برای نیروهای اجتماعی حاکم رمزی محسوب می شد،تا آنجا که در تاریخ می خوانیم که:بعضی قبایل عرب به اسلام درآمده بودند امّا شکستن بتهایشان را به دست خود نمی پذیرفتند از بیم آن که اگر آن سنگها را که ساختهٔ دست آنهاست به دست خود بشکنند عذاب بزرگ بر آنان فرود آید،و در تاریخ آمده است که پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-شرط قبیلهٔ ثقیف را که با وی کردند پذیرفت که آنان خود عهده دار شکستن بتهایشان نشوند،و به بعضی از

یاران خویش فرمود تا چنان کنند،ثقیفیان می پنداشتند اگر بدان سنگهای بی زبان توهین کنند خشکسالی و بلا بر سر آنان خواهد تاخت و این به سبب تبلیغات فشردهٔ سلطه گرایانه ای بود که شادخوارانی که به نام آن بتها بر ساده دلان حکم می راندند، به راه انداخته بودند.

و امروز می بینیم که بعضی ملتها بتهایی بشری را تقدیس می کنند،و می پندارند که آنها مصدر آرامش و آسایشند،برخی می گویند:«خدا شاه را عزّت دهد»و برخی می گویند«خدا شیوخ را عزّت دهد»یا«خدا،شاه،میهن»به جای توجّه به خدا،و دعا برای مؤمنان،وانگهی شاه و رئیس و فرمانروا کیست که ما باور کنیم اوست که اساس هر خیر و برکتی است؟! آری،در واقع منفی گرایی مردم همان بیرون کشیدن خود از پهنهٔ سیاست است،و همین است که محیطهای مناسب را برای رشد رژیمهای فاسد و باد افکندن طاغوت در پوست خود ساخته است.

« وَ لاٰ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لاٰ حَيٰاةً وَ لاٰ نُشُوراً -و مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند.» شاید مقصود از خدایانی که قرآن در گفتهٔ خود یاد کرده« وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً -سوای او خدایانی گرفتند»رموز و مظاهر اجتماعی مورد پرستشی سوای خداست،نه بتهای سنگی،زیرا بت را مرگ و زندگی نیست و این دو امر از طبیعت انسان است.

نشور،همان رستاخیز پس از مرگ است،و چگونه کسی که اختیار این امر را برای خود ندارد مورد پرستش قرار می گیرد؟ [۴]

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ إِفْكٌ افْتَرٰاهُ وَ أَعٰانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً /۸ -و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند،هیچ نیست.حقّا آنچه می گویند ستم و باطل است.» از لحاظ لغوی افک به معنی دروغ است و افتراء ساختن دروغ بی پایه

باشد.

چنان که عادت جاری است کافران این صفات پست را به پیامبر نسبت می دهند و بدین اندازه نیز بسنده نمی کنند بلکه ادّعا می کنند که گروهی از موالی مکّه در این کارها به پیامبر کمک می کنند،امّا قرآن در ردّ این نسبت درنگ نمی کند و به کافران مهلت نمی دهد،بلکه پاسخ می گوید:شما ستم و باطل آورده اید،و شاید این آیه اشاره بدان می کند که انحراف زاییدۀ ظلم عملی و باطل فکری است.

[۵]

« وَ قٰالُوا أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهٰا فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً -و گفتند این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود و او می نویسدش.» پیامبر را متّهم کردند که قرآن را از گروهی دریافت می کند که در آغاز و پایان روز برای او می آورند،آن گاه بر مردم باز می خواند و آن را وحی نازل شده از جانب خدا می نامد.و این اتّهام چیزی نبود جز توجیه کفر و انکار به آیه های خداوند،زیرا اعترافشان به قرآن و پیامبر-که هر دو از جانب خدایند-برای آنها گران تمام می شد و بسیار مکلّفشان می ساخت.

[۶]

« قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً -بگو:این کتاب را کسی نازل کرده است که نهان آسمانها و زمین را می داند و آمرزنده و مهربان است.» از آنجا که خدا دانای راز در آسمانها و زمین است و از آنجا که آمرزنده و مهربان است،می خواهد گناهان ما را بیامرزد و به ما مهربانی کند،از این رو و بدان سبب راز زندگی را بر ما آشکار ساخته،بی آن که ما را در جستجوی آن به رنج و زحمت افکند،و این از طریق پیامبر او محمد(ص)و اولیاء صالح او صورت گرفته که ایشان را نور و چراغ فروزان قرار داده تا مردم را از گمراهی و گمگشتگی نجات دهند.

پس چگونه ممکن است این بیانات قرآن از اساطیر پیشینیان باشد که نه رازی را می گشایند و نه پرتوی می افکنند و حقیقتی را آشکار می کنند؟

ص :۳۹۶

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۷ تا ۱۶]

اشاره

وَ قالُوا ما لِهٰذَا اَلرَّسُولِ یَأْکُلُ اَلطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی اَلْأَسْواقِ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً (۷) أَوْ یُلْقیٰ إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ
جَنَّهٌ یَأْکُلُ مِنْهٰا وَ قٰالَ اَلظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً (۸) اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ اَلْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً (۹)
تَبٰارَکَ اَلَّذِی إِنْ شٰاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذٰلِکَ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً (۱۰) بَلْ کَذَّبُوا بِالسّٰاعَهِ وَ
أَعْتَدْنٰا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسّٰاعَهِ سَعِیراً (۱۱) إِذٰا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکٰانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهٰا تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً (۱۲) وَ إِذٰا أُلْقُوا مِنْهٰا مَکٰاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ
دَعَوْا هُنٰالِکَ ثُبُوراً (۱۳) لاٰ تَدْعُوا اَلْیَوْمَ ثُبُوراً وٰاحِداً وَ اُدْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً (۱۴) قُلْ أَ ذٰلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ اَلْخُلْدِ اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ
کٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِیراً (۱۵) لَهُمْ فِیهٰا مٰا یَشٰاؤُنَ خٰالِدِینَ کٰانَ عَلیٰ رَبِّکَ وَعْداً مَسْؤُلاً (۱۶)

ص: ۳۹۷

بنگر که چگونه برایت داستانها زدند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که پروردگـار به ما یادآور می شود که این فرقان را به وسـیلهٔ چه کسـی فرسـتاده-تا چنان که پیـداست-ما را به راه درست شناخت این کتاب و سپس تصدیق بدان راهنمایی کند،توجیهات و بهانه گیریهای کافران را نسبت به رسالت درهم می کوبد و هم چنان روند مطلب آنها را یکی پس از دیگری ابطال و نابود می کند.

نخست گفتند:چگونه خدا پیامبری می فرسـتد که به خوراک و نیز کسب معاش خود از بازارها نیازمند است،و چرا با او فرشـته ای نفرسـتاده است که بیم دهنـده باشـد؟ و چرا او را بـا افکنـدن گنجی به دامانش بی نیاز نکرده،و یا چرا دست کم باغی بـدو نداده است که روزی خود را از آن بخورد.

و ستمگران پیشتر رفتند و گفتند:این شخص که از او پیروی می کنند جز مردی جادو شده نیست.

قرآن این افکار بیمار را چنین درمان می کند که:

اوّلا:سـنجیدن و قیاس پیامبر با خود آنها و داسـتان زدن برای او،آنها را از راه درست گمراه ساخته.و شاید اگر از این مقایسه ها و پیشداوریها دست می کشیدند راه را گم نمی کردند.

ص :۳۹۸

ثانیا:براستی قرآن در عمل از نزد خدای بزرگواری آمده که خیرش بس بزرگ و فضلش بس عظیم است،و اگر می خواست و حکمتش اقتضا می کرد، بیگمان بسی بهتر از این برای پیامبرش فراهم می کرد،باغهایی که جویبارها در آن جاری باشد(در آخرت،یا حتّی در دنیا،در حالی که ثروتهای زمین به اقوامی می رسد که هرگز خواب آن را ندیده اند،و جاهلیان که نخستین بار به رسالت او کفر ورزیدند آن را به خیال در نتوانند آورد).

ثالثا:در واقع سبب انکار آنها،احساس ایمن ماندنشان از عذاب خداست، آنها رستاخیز را تکذیب کرده اند،و پروردگار آتش گداختهٔ افروخته ای را به آنها وعده داده است که آنان را از دور به خود می خواند و با جوش و خروش از آنها استقبال می کند.

براستی که جایی سخت تنگ است،همچون جای میخی در دیوار،و دست آنها با شیطانهای خود به هم بسته است،و بانگ و شیون بر می آورند،و فرشتگان به آنها بانگ می زنند:هان بیشتر شیون و زاری کنید! ارزش گنج و بوستان،در برابر بهای رهایی از آتش دوزخ چیست؟و در برابر،ارزش بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده اند که پاداش و سرنوشت ایشان است و در آن هر چه خواهند جاودانه وجود دارد چه قدر است؟ بدین سان قرآن نگرش مادّی بی مسؤولیّت را با یادآوری نفس بشریّت به عذاب قیامت و پاداش الهی در بهشت بررسی و درمان می کند.

و نیز بدین گونه گردنه ها و موانع را از راه ایمان به فرقان هموار و برطرف می کند.

شرح آیات:

اشاره

مقیاس غلط

[۷]

کافران خواسته اند پیامبری که به نزد آنها مبعوث شده همانند یکی از رهبران /۸ قلاّبی آنها،یا بهتر بگوییم،نظیر خداهای دروغینی باشد که سوای خدای

یکتا می پرستند،و در نتیجه به مقیاسهای جاهلیّت در گزینش رهبری تطبیق و تسلیم شود،و از مهمترین مقیاسهایی که آنها در تشخیص رهبری بدان تکیه می کردند سه چیز بود:

۱-نیروی انسانی(شمارهٔ پیروان و یاران).

۲-نیروی اقتصادی(مال و دارایی).

۳-چیرگی سیاسی که بنا بر عادت تابع دو نیروی پیشین است.

و تا وقتی که پیامبر سپاهhe‌ایی مجهّز ندارد که اینان بر اثر قلع و قمعی که می کند تسلیم شوند،و ثروتی ندارد که با آن طبقهٔ سرمایه دار را به بندگی درآورد،و زمینهای پهناوری ندارد که او را چون فئودالهای بزرگ محترم شمارند،پس-در این حال-شایستگی رهبری و فرماندهی آنان را نیز ندارد.ولی نمی دانستند که در این خصوص فرقی بسیار در میان پیامبر و رهبران جاهلی آنان وجود دارد،و از این رو وقتی برای او داستانها زدند،راه را گم کردند و به بیراهه رفتند:

« وَ قَالُوا مَا لِهَـٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لاَ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً -و گفتند چیست این پیامبر را که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟چرا فرشته ای بر او فرود نمی آید تا با او بیم دهنده ای باشد؟» پس از یک طرف تعجّب می کنند،زیرا پیامبر(ص)در زندگی و معیشت با آنها همانند است،غذا می خورد،و روزی خود را در بازارها می جوید-گویی می خواستند که او در برجهای عاج منزل گیرد و میان خود و مردم دهها پرده آویزد، چنان که شاهان و سلاطین می کردند-و از طرف دیگر می پرسند چرا همراه او آفریده ای غیبی نیامد که هر کس را که با دعوت پیامبر معارضه می کند،بیم دهد و بترساند؟ شاید از این گفتهٔ خدای تعالی که از زبان کافران گوید«نذیرا بیم دهنده یا هشدار دهنده ای»و نگفتند«بشیرا-مژده دهنده ای»دریابیم که آنها می خواستند پیامبر را نیرویی کوبنده باشد تا رسالت را با خم کردن گردنها استوار کند،و از رسالت نیرویی مادّی می خواستند که به چشم خود آن را ببینند،امّا نیروی غیبی

الهی خود پشتیبان و تکیه گاه رسالت بود،و این چیزی بود که عقل آنان که از بند مفاهیم مادّی آزاد نشده بود،بدان نمی رسید.

[۸]

« أَوْ یُلْقیٰ إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْهٰا -چرا از آسمان گنجی برایش افکنده نشود؟چرا او را باغی نیست که از آن بخورد؟...» و اگر ثروتی به صورت گنج از آسمان در دامان او نمی افتد که او را از طبقهٔ توانگران سازد،دست کم باید بوستانی داشته باشد که چنان درآمدی به او برساند که از تحصیل غذای خود بی نیازش سازد! اینان با چنین تصوّراتی از کرامت و بزرگواری انسان که فراتر از نیرو و دارایی و میوه های محصول زمین است غافل بودند.

« وَ قٰالَ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً -و ستمکاران گفتند:شما جز از مردی جادو شده پیروی نمی کنید.» قرآن به آنان صفت ستمکار داده و به آوردن ضمیری که به اسم پیش گفته اکتفاء نکرده است زیرا سخن آنان دو جنبه دارد:

اوّل:خواستن حجّتی قاطع بر درستی رسالت،که برای جنبهٔ موضوعی تصوّر کرده است.

دوّم:تهمت بستن آنها بر پیامبر که وی مردی است جادو شده.یعنی فاقد عقل و ارادهٔ حقیقی و این اتّهام ستمی است در حق پیامبر،و کسی که باطلی را در برابر حق ادّعا کند از این که تنها منکری زبانی باشد به محاربی به تمام معنی کلمه تبدیل می شود.هنگامی که شخص دیگری را به اندیشه ای فرا می خواند یا طرف می پذیرد و یا رد می کند،امّا اگر بر ضدّ او اعلان جنگ دهد و او را به دیوانگی متّهم سازد،این عین ظلم و ستم است،زیرا قانع نشدن او به دعوت-اگر آن را فرض کنیم-بدو اجازه نمی دهد که دیگران را از پذیرفتن آن باز دارد.

[۹]

هنگامی که کافران مقیاسها را تبدیل کردند،برای مقیاسهای غلط خود داستانها زدند،چون از پیامبر رهبریی همچون رهبری دیگران خواستند تا بدو پاسخ مثبت دهند،پس درخواست کردند فرشته ای به عنوان نشانهٔ رهبری صاحبان

قدرت در میان آید،یا گنجی به عنوان نشانه و رمز رهبری مالداران در کار باشد،یا بوستانی به عنوان نشانه و رمز رهبری ۸/ زمینداران به آنان نموده شود،امّا نتیجهٔ این خطای آشکار چه بود؟همانا گمراهی نه چیز دیگر.

« اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا -بنگر که چگونه برایت داستانها آوردند،گمراه شده اند،و توان راه یافتنشان نیست.» وقتی رهبری پیامبر را با نیروهای مادّی سنجیدند خود را از فهم حقیقت محروم ساختند،و تا وقتی تنها و تنها افکار جاهلیّت بر عقل آنها حکمرواست راهی برای هدایتشان وجود ندارد.

[۱۰]

« تَبٰارَکَ الَّذِی إِنْ شٰاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذٰلِکَ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً -بزرگ و بزرگوار است آن کس که اگر خواهد بهتر از آن به تو ارزانی می دارد.باغهایی که در آن نهرها جاری باشد و برایت قصرها پدید آورد.» اگر خدا بخواهد باغها و کاخهایی به پیامبر ارزانی می دارد،ولی این همه را در کجا می دهد؟ یکی از مفسّران گفته است:مراد از آن-باغها و کاخها-در دنیاست و این احتمال دارد،ولی سخن بهتر این است که پروردگار ما آخرت را ذکر می کند،و دنیا از لحاظ انسان آخرین جولانگاه نیست.

از این رو پاسخ الهی چنین آمده است که پیامبر نزد خدا گرامی است و خدا او را دوست می دارد،امّا دنیا را به پاداش کردار او بدو نمی دهد،زیرا دنیا با تمام زر و زیورهایش در سطح و شأن او نیست،و خداوند همین رفتار را با مؤمنان نیز می کند.این نظر را گفتهٔ خدای تعالی که بلافاصله پس از این آیه آمده تأیید می کند:

[۱۱]

« بَلْ کَذَّبُوا بِالسّٰاعَةِ وَ أَعْتَدْنٰا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسّٰاعَةِ سَعِیراً -بلکه اینان قیامت را دروغ انگارند.و ما برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند آتش سوزان آماده کرده ایم.» پس آنها که برای دروغ انگاشتن آخرت در مقیاسها و سنجشهای خود بر

دنیا اکتفاء کردند،پاداشی جز آتش سوزان ندارند.

آیات قرآن بیماریهای نفسانی را که دل را مبتلا می سازد و مانع از بصیرت و بینا دلی می شود،درمان می کند.آیا کسی را که در گرداب غرق و امواج بر او انبوه شده اند دیده ای؟آیا او می تواند خود را ثابت نگهدارد،یا بر خود تسلّطی داشته باشد؟همچنین است کسی که امواج شهوت او را بدین سوی و آن سوی پرتاب می کنند،تند بادهای /٨ دشمنی و غیظ بر او می تازند.

پس برای آن که چنین دلی که در دست شهوت و خشم زیر و زبر می شود بتواند با تجرّد از هدفهای شخصی بیندیشد و از نور خردی که در نهادش به ودیعه نهاده اند پرتو گیرد و به سرشتی که بر آن آفریده شده باز گردد،ناگزیر باید موج شکن و لنگرگاهی داشته باشد که کشتی وجودش را از تلاطم امواج حفظ کند،و ناچار باید نیرویی داشته باشد که آن را از دگرگونیها و زیر و زبر شدنها نگاه دارد.

و ایمان به قیامت،درست همان لنگرگاه و عینا همان قوّه و نیروست.

براستی ایمان به قیامت به نفس موضع استقراری می بخشد که از آن پایگاه به سوی ارزیابی دیگر چیزها حرکت می کند و بیگمان بدو نیرویی می بخشد که از امواج شهوت و گروه گرایی فراتر رود.امّا چگونه؟ بگذارید مثالی بزنیم:کسی که جز یک دینار ندارد و از دزدیده شدن آن می ترسد،تمام اندیشه اش متوجّه آن دینار خود است،تا آنجا که به تمام دنیا از دریچۀ همان دینار می نگرد،اما کسی که یک میلیون دینار دیگر دارد از آن یک دینار غافل می ماند و اگر آن را از او بدزدند آن قدر دینار دارد که او را تسلّی بخشد.

همچنین است کسی که به بهشت ایمان دارد،از سرکوب خواهشهای دنیوی تسلّی می یابد،و از لحاظ روانی بر آنها غلبه می کند و در نتیجه بر مقاومت در برابر فشارهای آنها نیرو می یابد.

همچنین است کسی که از آتش دوزخ می هراسد،پس دل او مصیبتهای دنیوی را به بازی می گیرد.مگر نه این که این مصیبتها اگر با آتش سوزان دوزخ مقایسه شود بسیار ناچیز است؟

ص :۴۰۳

همچنین دلش از دوستی و دشمنی و از شهوت و خشم و گروه گرایی و کین توزی فراتر می رود،و بر بیم و طمع چیره می آید،و حقایق را چنان که هست می بیند نه چنان که مصالح زود گذرش بدو تلقین می کنند.

همچنین کسانی که به رسالت کفر ورزیدند از آن رو که پیامبر گنجی یا بوستانی ندارد که از آن روزی بخورد،یا /۸ فرشته ای بیم دهنده همراه او نیامده است.

بیگمان دلشان بیمار است و ناچارند شفا بخواهند،و شفای آنها در یادآوری قیامت است،آن گاه که با رسیدن آن تمام ثروت و مصیبتهای دنیا ناچیز و نابود می شود و بدان هنگام دلهایشان از بند خواهشها و امیال آزاد می گردد.

و از اینجاست که این آیه و آیۀ پس از آن را در خصوص بیان سبب کفر آنها و نیز شفای بیماری کفرشان می خوانیم.

سیاق مطلب به توصیف دوزخ ادامه می دهد تا جدا شدن و دور گشتن از فرو بستن دل را در خوانند بیفزاید و در نتیجه ایمان او را به قرآن افزون سازد.در واقع قرآن تنها با کافران بر سر رسالت مجادله نمی کند بلکه ایمان مؤمنان را به رسالت از طریق هشدار دادن به قیامت می افزاید،پس هر چه به حقیقت آن عذاب آگاهتر شوند با نور دلهایشان حقایق وحی را روشنتر و آشکارتر می بینند.

صورتهایی از عذاب

[۱۲]

از صفات دوزخ این است که طعمۀ خود را از فاصلۀ دور به سبب نیروی جاذبه ای که دارد به خود می کشد،پس چون اصحابش که دستهایشان را به زنجیرها بسته اند آن را ببینند،تسلیم می شوند و هیچ حرکت و جنبشی نمی کنند،و دوزخ آنها را با لهیبش به سوی خود می کشد،و در همان لحظه گداختن و سوزندگی آتش با صدایی هولناک شدیدتر می شود و این همان جوشش دوزخ است.این همه برای استقبال از دشمنان خدا و رسالت است،و در حدیث شریف از امام صادق -علیه السّلام-آمده است که:

«براستی دوزخ دوزخیان را از مسافت یک سال راه فرا می خواند». (۱)

« إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً -که چون از راه دور بیندشان جوشش و خروشش را بشنوند.» افزون بر این،آنها به طور عادی وارد دوزخ نمی شوند،بلکه در آن فرو می افتند،زیرا دوزخ در محلّی گود قرار دارد.

[۱۳]

« وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ دَعَوْا هُنالِکَ ثُبُوراً -و چون دستها بر گردن بسته،در تنگنایی از آن افتند،به دعا مرگ خویش می خواهند.» «مقرّنین»یعنی فروبسته به غل و زنجیر،و«الثّبور»یعنی هلاک و مرگ.

اینجا این آیه کریم گونه هایی از عذاب دوزخ را برای ما تصویر می کند، پس افزون بر سوختن به آتش عذابهایی دیگر بدین شرح وجود دارد:

۱-افکنده شدن از بلندی به زیر:ممکن است انسان بتواند سقوطی را گرچه تقریبی به خیال آورد و تصوّر کند که کسی که از طبقهٔ دهم ساختمانی به زیر می افتد،پیکرش با برخورد به زمین پیاده و متلاشی و استخوانهایش خرد می شود،امّا عقل محدود انسان نمی تواند فرو افتادن در دوزخ را به روز قیامت تصوّر و تخیّل کند،زیرا از میان کسی که به درون دوزخ افکنده می شوند کسانی هستند که هزار سال سقوط می کنند تا به جایگاه مقدّر خود در آن برسند.

۲-جایگاه تنگ:که در آن عذاب روحی شدیدی است چنان که فغان و شیون صاحبش را بلند می کند،و در حدیث آمده است:

«سوگند به آن که جانم به دست اوست:آنها چنان در آتش فشار می بینند که میخ در دیوار فشرده می شود» (۲) .

۳-بسته بودن به غلها و زنجیرها:که رنجهای کلان سرانجام شوم با

ص :۴۰۵

۱- ۷) -همان مأخذ،ص ۷.

۲- ۸) -همان مأخذ،ص ۸.

سنگینی غلها و زنجیرها و فقدان نیروی حرکت به تمامی همراه می شود.

۴-تکذیب کنندگان رسالت،در آنجا بانگ و شیون بر می آورند،از هول و هراس آنچه می بینند،آن گاه ندایی به آنها می رسد که دردی بر دردهایشان می افزاید.

[۱۴]

« لاٰ تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وٰاحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً -امروز نه یک بار مرگ خویش خواهید،مرگ خویش فراوان خواهید.» /۸ این بانگ و شیون و هلاک و مرگ خواستن را تنها یک بار بر زبان مرانید، بلکه بارها و بارها آن را تکرار کنید،که البتّه این نیز برای شما هیچ سودی ندارد زیرا جاودانه در این عذاب گرفتارید.

[۱۵]

« قُلْ أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِيراً -بگو آیا این بهتر است یا آن بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده شده است،که پاداش و سرانجام آنان خواهد بود؟» کدام یک بهتر است؟دنیا با آنچه دارد از میوه ها و گنجها که به دنبال آن دوزخ و آتش سوزان باشد،یا بهشت جاودانی که پیش از آن کردار نیک بوده،و آن گاه نعمتهای پایدار و عزّت همیشگی را همراه دارد؟ به طبع اگر انسان عقلش را در این مسئله داور سازد بیگمان پاسخ درست می دهد،ولی این به تنهایی برای ورود به بهشت کافی نیست مگر با کردار شایسته در راه خدا،زیرا بهشت از آن کسانی است که غذا می خورند،و در بازارها راه می روند،و بر مردم بزرگی نمی فروشند،و عزّت را جز از درگاه خدا نمی جویند.

[۱۶]

« لَهُمْ فِيهٰا مٰا يَشٰاؤُنَ خٰالِدِينَ كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً -تا ابد هر چه بخواهند در آنجا هست.وعده ای است که انجام آن از پروردگارت خواسته آمده است.» هیچ کس منکر آنچه تمدن امروز بدان رسیده نیست،از تکنیک و برنامه داری و علمی بودن.ولی این تمدّن هم چنان در برابر بلند پروازیها و آرزوجوییهای بشر ناتوان است،و نتوانسته و هرگز نمی تواند تمام چیزهایی را که از

آن انتظار می رود تحقّق بخشد،آن که از بخشیدن زندگی پس از مرگ به انسان عاجز است بیگمان در بخشیدن جاودانگی بدو عاجزتر است.

در واقع والاترین چیزی که انسان برای رسیدن بدان می اندیشد دو چیز است:

الف:بدانچه می خواهد برسد.

ب:جاودانگی که همان چیزی است که به نام غریزۀ دوستی بقا نامیده می شود.

تحقّق یافتن این آرزوهای بلند به سبب طبیعت دنیا در این جهان ممکن نیست،پس انسان ناگزیر است /۸ به سرایی بیندیشد که این آرزوهای او در آن امکان یابد،و آن سرا جز سرای آخرت نیست،و این وعده ایست اکید از خدا برای پرهیزگاران« وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ (۱) -و چه کسی به عهد خود وفادارتر از خدا است؟»و« وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلاً (۲) -و چه کسی در گفتار راستگوتر از خداست؟».

آورده اند که فضل بن سهل وزیر مأمون عبّاسی خواست دختر خود«پوران» را به همسری مأمون درآورد،وی شخصی خوشگذران و شادخوار بود،و تمام اموال دولت اسلامی را برای جشن زفاف گرد آوردند،و همچنین هستند گردنکشان که میلیاردها دلار را برای جشنهای همسری خود خرج می کنند.

پس ساختند آنچه ساختند و تکلّف کردند،و از جملۀ آن تکلّفها بستری بود زربفت و گوهرنشان به مروارید و گوهرهای گوناگون.هنگامی که پدر دست دختر خود را گرفت که به دست داماد بسپارد-بدان سان که رسوم آن زمان اقتضا می کرد-به دخترش گفت:دخترکم آیا در حقّ تو کوتاهیی کرده ام؟و آیا از من چیزی دیگر می خواهی؟من هر چه را آرزو کنی برایت آماده کرده ام.

ص :۴۰۷

۱- ۹) -التوبه۱۱۱/.

۲- ۱۰) -النساء۱۲۱/.

دختر گفت:تو در حق من هیچ کوتاهی نکرده ای،ولی من یک چیز را می خواهم.

-آن چیز چیست؟ -میخ و چکّشی می خواهم که فلك را بدان میخکوب کنم که از حرکت بازماند،تا همهٔ شبها مثل امشب باقی بماند.

-و من آن را از کجا بیاورم؟ عروس گفت:پس در این صورت یک شب چه سودی دارد؟ براستی،انسان هر چه از نعمتهای خدا در این دنیا بیابد هم چنان از رسیدن به آرزومندیهای دور و دراز خود وا می ماند،امّا اگر با خرد خود ژرف بنگرد در می یابد که بهشت هدف است نه دنیا.

ج:هر چه نعمتهای انسان در دنیا افزونتر شود،به همان اندازه نیز بیم او از نابودی آنها افزونتر می شود، ۸/ آیا نمی بینی که هر چه خیر بیشتر به انسان می رسد بخل آدمی افزونتر می شود؟و در حدیث آمده است:

«خدا بر انسان دری از دنیا را نگشود مگر آن که دری دو چندان از حرص بر او گشود».

زیرا براستی هر چه نعمت بر او افزون شود حرصش بر آن بیشتر می شود که مبادا از دستش برود،و در عمق نهادش می داند که آن نعمت ناچار زایل شدنی است.

از این رو ممکن نیست که انسان از نعمتها شادمان شود،و احساس ژرف بیم زوال هر لحظه او را پریشان می سازد.امّا بهشتیان همواره در آن جاودانند و بیم دگرگونی و انتقال از آن را ندارند.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَیَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبٰادِی هٰؤُلاٰءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا اَلسَّبِیلَ (۱۷) قٰالُوا سُبْحٰانَکَ مٰا کٰانَ یَنْبَغِی لَنٰا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیٰاءَ وَ لٰکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی نَسُوا اَلذِّکْرَ وَ کٰانُوا قَوْماً بُوراً (۱۸) فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِمٰا تَقُولُونَ فَمٰا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً وَ لاٰ نَصْراً وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذٰاباً کَبِیراً (۱۹) وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ اَلطَّعٰامَ وَ یَمْشُونَ فِی اَلْأَسْوٰاقِ وَ جَعَلْنٰا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ کٰانَ رَبُّکَ بَصِیراً (۲۰) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْنَا اَلْمَلاٰئِکَةُ أَوْ نَریٰ رَبَّنٰا لَقَدِ اِسْتَکْبَرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبِیراً (۲۱) یَوْمَ یَرَوْنَ اَلْمَلاٰئِکَةَ لاٰ بُشْریٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً (۲۲) وَ قَدِمْنٰا إِلیٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً (۲۳) أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلاً (۲۴) وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ اَلسَّمٰاءُ بِالْغَمٰامِ وَ نُزِّلَ اَلْمَلاٰئِکَةُ تَنْزِیلاً (۲۵) اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ کٰانَ یَوْماً عَلَی اَلْکٰافِرِینَ عَسِیراً (۲۶)

ص:۴۰۸

معنای واژه ها

۱۸[بورا]

:البور هلاک شده،جمع:البایر.

۲۱[و عتو عتوّا]

:راه سپردن در آشکارترین انواع ظلم و ستم.

ص :۴۰۹

۲۳[هباء منثورا]

:الهباء غباری که در پرتو خورشید از روزن دیده می شود.

۲۴[مقیلا]

:المقیل محلّ خواب قیلوله،خواب نیمروز.

شما را وسیلهٔ آزمایش یکدیگر قرار دادیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به پیامبر کفر ورزیدند،و به بت و طاغوت ایمان آوردند،و گفتند:چرا بر پیامبر گنجی فرو نفرستادند؟و پرسیدند:چرا غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ ولی آیا آن شریکانی که برای خود تراشیدند و آنچه پرستیدند روزی که خداوند در محشر آنها را حاضر کند به آنها سودی می رسانند؟تمام آنها از اینان بیزاری می جویند و می گویند:منزّهی تو،ما را نمی سزید که جز تو کسی را به یاری گیریم، تو خود آنان را برخوردار از نعمتها ساختی،و می بینند که طول برخورداری از نعمتها یاد خدا را از خاطرشان برد،و در نتیجه هلاک شدند.

بنا بر این:فریفتگی آنها به ارزشهای مادّی،و کفر ورزیدنشان به پیامبر که گنجی برای او فرستاده نشده بود،آنها را گمراه ساخت و قومی هلاک شده کردشان.

قرآن حکمت آموز بدین سان این گردنه و مانع راه ایمان به وحی را درهم می ریزد و می گوید:سنّت خدا در فرستادن پیامبران بر این جاری شده که غذا بخورند،و در بازارها راه بروند،و خدا مردم را به پیروی یکی از ایشان فرمان داده تا آنان را بیازماید که آیا بر فرمانبرداری او صبر و شکیبایی می کنند؟و خدا از پشت سر

آنان،ایشان را می بیند و مراقبی است دانا.

آن گـاه گردنه ای دیگر را فرو می ریزد،آنجـا که گفتنـد:چرا فرشـته ای بر ما نازل نشـده یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم؟و می گوید این طغیانی است بزرگ.چگونه می خواهند فرشته را ببینند؟آن روز هیچ مژده ای برای مجرمان در کار نیست،در آن هنگام که سرانجام بی امانشان در قیامت فرا می رسد فرشتگان به آنان گویند:

محروم و ممنوع باشـید-اشاره به خواری و تسـلیم شدن با ذلت آنان-و خداوند اعمالشان را چون ذرّات غبار بر باد می دهد.در حالی که اهل بهشت در آن روز در بهترین جای اسـتقرار دارند،روزی که آسـمان با ابرها می شکافد،و فرشتگان به زمین فرود می آیند و ملکوت و حکمروایی خدا بر هر کسی آشکار می شود،و بر کافران روزی است بس دشوار.

شرح آیات:

اشاره

چندان برخوردارشان کردی که یاد تو را فراموش کردند

[۱۷]

مهمترین گردنه ای که مـانع راه ایمـان به وحی می شود همـان گرفتن اولیـائی سوای خـداست.زیرا وابسـتگی به بت یا طاغوت انسان را متّکی به چیزی سوای ارزشها می کند،و آدمی به باطل تکیه می کند نه به حق،و در نتیجه راه را گم می کند.

از آنجـا که روز قیامت روزی است که حقایق در آن نمودار می شود،و نهفته ها آشـکار می گردد حقیقتی که قرآن اینجا بیان می کند در آنجا و بدان هنگام روشنتر جلوه گر می شود.هنگامی که هر یک از پرستنده و پرستیده از یکدیگر به کلّی جدا می شونـد،و این هنگـامی است که کشف می کننـد آن اولیاء هیـچ یک صاحب تصـرّف و کمک و یاوری نیسـتند،امّا در آن روز دیگر این آگاهیشـان سودی به آنـان نمی رسانـد.وقتی قرآن این حقیقت را مکشوف می سـازد برای آن است که اسـاس بهانهٔ آنهـا را در مورد کفر ورزیـدن به پیـامبر درهم بشـکند که می گفتنـد:وی گنـج یـا بوسـتانی نـدارد،و از رجال توانگر دو شـهر بزرگ(مکّه و طایف)نیست.

و این برای آن است که پایه آن بهانه و توجیه همان تکیه بر ارزشهای مادّی بود،غافل از این که آن ارزشها متلاشی و نابود می شود و روزی که در آخرت کمال نیاز را بدان دارند،احتیاج مبرم آنها را بر طرف نمی کند،و حتی در دنیا نیز اگر پرده های فریفتگی از هم بدرد و از بین برود نیز آن اعتبارات بی ارزش می شود.

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَیَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبٰادِی هٰؤُلاٰءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیلَ -روزی که آنان را با چیزهایی که سوای خدای یکتا می پرستیدند به محشر گرد آورد و سپس پرسد:آیا شما این بندگان مرا گمراه می کردید،آیا آنها خود راه را گم کرده بودند؟» این پرسش متوجّه تمام کسانی است که در گمراهی مردم شریکند،مانند روزنامه نگار مزدور،و سلطان ستمگر و عالمان درباری.و پیداست که وابستگی به رهبری جاهلیّت از عوامل کفر نسبت به پیامبر بوده که رهبر بر حق عرصۀ روزگار به جای رهبریهای گمراه کننده است،و از این رو قرآن ضرورت رهایی از آن رهبریهای فاسد و ولایتهای جاهلیّت را برای فراهم ساختن زمینۀ ایمان به وحی ضروری شمرده است.

[۱۸]

«قٰالُوا سُبْحٰانَکَ -گفتند:منزّهی تو...» تویی تسبیح و تقدیس شده و منزّه از هر شریکی.

«مٰا کٰانَ یَنْبَغِی لَنٰا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیٰاءَ -ما را سزاوار نبوده است که جز تو کسی را به یاری گیریم...» پس ما به نوبۀ خود نیز بندگان توییم،چگونه ممکن است که خدایانی بوده باشیم؟ آن گاه قرآن حکمت آموز عامل حقیقی شرک و وابستگیهای جاهلیّت را بیان می کند،و گوید:

«وَ لٰکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی نَسُوا الذِّکْرَ -تو خود آنها و پدرانشان را برخوردار ساختی.چنان که یاد تو را فراموش کردند...» تویی که با نعمتهایت که آزمونی بود آنها را سرگرم کردی،چنان که یاد تو

را از خاطر بردند.

« وَ کٰانُوا قَوْماً بُوراً -و مردمی شدند به هلاکت افتاده...» یعنی هلاک شدگان،و زمینهای بوار(بایر)زمینهایی که به کار هیچ زراعتی نمی خورد.

[۱۹]

گردنکشانی که سوای خدای یکتا به خدایی گرفته شده اند،خود در می یابند که خدایان نیستند.

« فَقَدْ کَذَّبُوکُمْ بِمٰا تَقُولُونَ فَمٰا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفاً -اینان آنچه را می گفتید دروغ می خواندند(و اکنون)نتوانید (۱) عذابی را از خود دور سازید...» /۸اینان نمی توانند از عذاب خود یا عذاب آنان که می پرستیدند روی بگردانند و بگریزند.

« وَ لاٰ نَصْراً -و یا یاری دهید...» و سوای خدا آنها را یاری دهند.

« وَ مَنْ یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ عَذٰاباً کَبِیراً -و هر کس از شما که ستم کند عذابی بزرگش می چشانیم.» اگر انسان در تسخیر مردم برای پرستش خود شرکت نکرده باشد،بلکه آنان خود به سبب نادانیشان او را پرستیده باشند،گناهی بر او نیست،مانند پیامبر عیسی(ع)،که نصرانیان او را سوای خدا به خدایی گرفتند در حالی که او در روز قیامت نخستین برائت جویان و بیزاران از آنها خواهد بود.

[۲۰]

سیاق مطلب به رسوا ساختن بهانه های کافران نسبت به رسالت،پس از آن که پیشتر اساس آن را درهم شکست،ادامه می دهد،وقتی که در اینجا گفتهٔ آنها را ابطال می کند که می گفتند:چگونه از پیامبری پیروی کنیم که غذا می خورد، و در بازارها(همچون مردم عادی در طلب روزی)راه می رود؟

۱- ۱۱) -در علم معانی بیان این انتقال از غایب به مخاطب را صنعت التفات گویند که از صنایع بدیعی است -م.

اوّلا-به این گونه که این امر سنّت الهی است که در مورد پیامبران پیشین نیز جاری بوده و گذشته است،چه خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آن که غذا می خورده و در بازارها راه می رفته است.

و ثانیا:به این که،این وسیله ای برای امتحان مردم است که آیا بر فرمانبرداری صبر و بردباری نشان می دهند یا نه.

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ الطَّعٰامَ وَ یَمْشُونَ فِی الْأَسْوٰاقِ -پیش از تو پیامبرانی نفرستاده ایم جز آن که طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند...» پس پیامبر اسلام بدعتی نبود،بلکه آمده بود تا پایان بخش مسیر فرخندهٔ ممتدّ رسالتها باشد.

و جاهلان به یکی از سببهای زیر این سنّت را در نمی یافتند:

الف:به سبب نادانیشان از واقعیّت بشر،و پندارشان دائر بر این که انسان نمی تواند فرستاده و پیامبر پروردگار جهانیان باشد،که البتّه هرگز این پندار درست نبود...انسان هر گاه پروردگار را بپرستد و از او فرمان برد نزد پروردگار با کرامت و گرامی است.

ب:پندارشان دائر بر این که سزاوار است پیامبر توانگر صاحب قدرت باشد،و قرآن این اندیشهٔ مبتنی بر تقدیس ماده(و قدرت مادّی)را درهم شکسته و رد کرده است.

ج:به سبب جهلشان از حکمت آفرینش که پنداشتند:خدا حتما و به جبر خواستار هدایت آنهاست،در حالی که خداوند به حکمت رسای خود خواسته است آنها را به رغبت و میل خودشان هدایت کند،نه به صورت حتمی و جبری،و بدین سان آنها را با پیامبری از جنس خودشان آزموده و به آنها فرمان داده که از او پیروی کنند تا ببینند که آیا آنها صبر و تحمّل(اطاعت از همنوع خود را)دارند.

« وَ جَعَلْنٰا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ -و شما را وسیلهٔ آزمایش یکدیگر قرار دادیم.آیا صبر توانید کرد؟...»

ص :۴۱۴

روش قرآن کریم بیان حکمتها به هنگام بیان چیزی است که با آنها متناسب است،و از این رو آیات قرآن به فراسوی حدود روند مطلب گسترش می یابد.

بدین سان می بینیم که این حکمت رسا به مناسبت گفت و گو از پیامبر ذکر می شود تا برای ما بیان کند که براستی،فرمانبرداری از پیامبر،و مخالفت با هوای نفس نوعی آزمایش دربارۀ انسان است.ولی این آیه همچنین بینادلی نافذی به ما می بخشد که بسیاری از رازهای زندگی مکشوف می سازد.پس توانگر برای فقیری که به اندیشۀ دروغگویی و تقلّب و دزدی می افتد تا مانند او شود،آزمون است،و همچنین فقیر آزمونی است از توانگر،که در برابر خدا یا به بخل و ربا خواری یا به غرور و تکبّر آزمایش می شود.

مردی نیازمند روزی نزد پیامبر خدا(ص)آمد،و نزدیک مردی توانگر-که پیش از او به مجلس پیامبر آمده بود-نشست.آن توانگر با جابجا کردن دامان جامۀ خود به شکلی که تحقیر نسبت به فقیر را نشان می داد خود را کج کرد و از او کناره گرفت.پیامبر بدو نگریست و گفت:ترسیدی که توانگری تو به او یا نیازمندی او به تو منتقل شود؟آن توانگر برخاست و دانست کار بدی کرده است و گفت:ای پیامبر خدا،خطا کردم...خطا کردم،آن گاه روی بدان فقیر کرد و گفت:نیمی از مالم را به تو می بخشم،فقیر گفت:آیا می خواهی من نیز توانگر شوم و همان رفتاری که تو کردی بکنم؟و بر نیازمندان بزرگی بفروشم؟مالت را برای خود نگهدار که من آن توانگری را که نتیجه اش چنین باشد نمی خواهم.

حکمت تفاوت و برتری مردم این است.آزمودن آنها به وسیلۀ یکدیگر برای شناختن میزان پایداری و استواری آنان در برابر فریبندگیهای دنیا.

«وَ کٰانَ رَبُّکَ بَصِیراً -و پروردگار تو بیناست.» اقدامات مردم بر آنان حساب می کند،و رفتارشان را نسبت به یکدیگر رصد می کند و به دقّت می نگرد،و چرا چنین نباشد در حالی که خداوند چشمکی پنهانی و آنچه را در دلها نهفته است می داند؟

ص:۴۱۵

تـا اینجا سـیاق قرآنی گردنـهٔ نخست در راه ایمان را چاره جویی کرد، که عبارت بود از نگرش غلط نسـبت به پیامبر،از این رو اکنون به چاره جویی گردنهٔ دوّم می پردازد که عبارت است از گردنهٔ کفر به قیامت.

وقتی انسان به هر فکری ایمان می یابـد در جسـتجوی هر چیزی برمی آیـد که آن ایمان را توجیه کنـد،تا آنجا که می توانیم از این رهگذر فکر انسان را به دو بخش تقسیم کنیم:

۱-بخش اعتقاد:که همان ایمان به خود آن فکر است.

۲-بخش توجیه:که برای باقی ماندن بر آن فکر است.

این تقسـیم را نه تنهـا نزد کـافران نسـبت به حق بلکه نزد مؤمنان نیز می یابیم، زیرا هر یک از دو طرف ناگزیر است بکوشـد تا موضع خود را توجیه و تعلیل کند، پس این توجیه اگر برای حق باشد حالت ایجابی و مثبت دارد،و اگر برای باطل به عمل آید رنگ سلبی و منفی دارد.

بخشـی از مردم رد کردن رسـالت را از جـانب خـود بـا بهـانه هـایی تـوجیه می کننـد،پس می پرسـند:اگر خـدا پیـامبری نزد ما فرسـتاده،چرا همراه او فرشـته بر ما نازل نکرده تا درستی آن رسالت را به ما خبر بدهد؟یا دربارهٔ خدا می پرسند:چرا ما آشکارا او را نمی بینیم؟ « وَ قٰالَ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلاٰئِکَهُ أَوْ نَریٰ رَبَّنٰا لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبِیراً /۸ -کسـانی کـه بـه دیـدار مـا امیـد ندارنـد، گفتنـد:چرا فرشـتگان بر مـا نـازل نمی شونـد؟یـا،چرا پروردگـار خـود را نمی بینیم؟براستی که خود را بزرگ شمردند و طغیان کردند،طغیانی بزرگ.» هنگامی که خواستند هر یک از آنان را پیامبری باشد که فرشـتگان بر او نازل شوند،خود را بزرگ شـمردند(و پای از گلیم خود بسـی بیرون گذاشتند)و هنگامی که خواستند خدای سبحانه و تعالی را(که منزّه و از هر چیز والاتر است) ببینند،طغیان و سرکشی کردند.

[۲۲]

دنیا سرای امتحان و آزمون است،و این امتحان درست و تمام نیست

ص :۴۱۶

مگر با آزادی قرار و تصمیم گیری،و هنگامی که فرشتگان آشکار شوند،بدان معنی است که مرحلهٔ امتحان تمام شده و مرحلهٔ پاداش فرا رسیده است،و در آن هنگام هیچ چیزی سودی به گناهکاران نمی رساند.

« یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلاٰئِکَهَ لاٰ بُشْریٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً -روزی که فرشتگان را ببینند،در آن روز مجرمان را هیچ مژده ای ندهند و به آنها گویند:مژده بر شما حرام است.» فرشتگانی که این گروه خواستار آمدنشان هستند،آفریدگانی با جبروتند، صداهای بعضی از آنها همچون رعد و نگاههایشان همچون آذرخش است،هر یک از آنها می توانند زمین و هر که را در آن است،در صورتی که خدا بدو اجازه دهد،به یک دمیدن به کلّی ویران و نابود کند.

گناهکاران،هنگامی که شرط فرود آمدن فرشتگان را بر خود نهادند،دامنه حماقت خود را کشف خواهند کرد،و هنگامی که آن فرشتگان را ببینند در می یابند که عنادشان چه اندازه آنها را در مهلکهٔ جهل افکنده است،و گفتارشان آن روز چنین است«حجرا محجورا-پناهی حمایت شده»یعنی ای کاش میان ما و آن فرشتگان هولناک دیوار و مانعی بود که آنها را از چشم ما می پوشانید و از هول و هراس این لحظه و موقع که طاقت آن را نداریم،خلاص می شدیم.این کلمه و تعبیر نزد عرب درخواست تسلیم و درخواست از دشمن بود که تسلیم شده را نزنند و نکشد.

[۲۳]

« وَ قَدِمْنٰا إِلیٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً -و به اعمالی که کرده اند پردازیم و همه را چون ذرّات خاک بر باد دهیم.» پس تلاشی که در دنیا،برای به دست آوردن مال و مقام کردند،از دستشان بیرون خواهد رفت،و جز حسرت و پشیمانی نمی یابند.زیرا در افقی بسته و محدود زندگی می کردند و حساب آخرت را نکرده بودند.و شاید در این اشاره ایست به این که کارهای شایسته /۸ بدون فرمانبرداری از پیامبر و رهبری شرعی سودی ندارد.

[۲۴]

امّا آنچه را مؤمنان به رسالت الهی که پیامبر او را قبول دارند،تقدیم می کنند،خدای عزّ و جلّ برای ایشان حفظ خواهد کرد،و به صورت پاداش بزرگ و

جزای کریمانه به آنان باز می گرداند،آنان را به بهشت در می آورد،و در آن آسوده بال و فارغ خیال خواهند بود،و احساس استقرار و آرامش می کنند و چنان راحت و آسوده می خوابند که انسان به هنگام خواب نیمروز می خوابد و هیچ دردی او را نمی آزارد و خطری تهدیدش نمی کند.

« أَصْحابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلاً -اهل بهشت در این روز در بهترین جایگاه و بهترین مکان برای آرامش هستند.» [۲۵]

« وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ -روزی که آسمان با ابرها می شکافد...» شاید تفسیر این قسمت از آیه چنین باشد که آسمان چنان از هم می شکافد که گویی ابر است،یا ابر از آسمان به کنار می رود،و چه قدر وحشتناك است هنگامی که این آسمان گسترده دامان در برابر دیدگان این انسان ناتوان که ساده ترین سختیها را تحمّل نمی کند،از هم می شکافد؟ از سوی دیگر:خداوند آسمان را سقفی محفوظ قرار داده،و منظرهٔ آن را در روز روشن و در شب زیبا ساخته،و دل بشر را بدان مطمئن کرده است.انسان برای دفاع و حفاظت خود از دیوارهایی که پیرامون خویش می کشد بهره می جوید،امّا نمی تواند از خطرهایی که از آسمان بدو می رسد در امان ماند،از این رو شکافتن آسمان-این سقف محفوظ-بسیار هراس آور و سخت تر است.

این خطر به صورتی بی هدفگیری مانند آذرخش یا شهابهای ساقط شونده نیست،هرگز...بلکه فرشتگان سخت گیر و تندخو فرود می آیند و گنهکاران را می گیرند و آنها را در غل و زنجیر می کنند،و به سوی آتش دوزخ و سرانجامی بد می کشانند.

« وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَهُ تَنْزِیلاً -و فرشتگان بر زمین فرو فرستاده می شوند،چه فرو فرستادنی.» دسته به دسته و مرتبه ای پس از مرتبهٔ دیگر.

ص :۴۱۸

[۲۶]

« اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ -فرمانروایی در آن روز -براستی-از آن خدای رحمان است...» با وجود آن که فرمانروایی همه وقت و در هر حال از آن خداست،امّا در روز قیامت فرمانروایی خدا به صورتی آشکارتر و بزرگتر جلوه گر می شود،و آیات در این مورد صفت رحمت و مهربانی الهی را یاد آور شده اند،نه صفت خشم را،برای آن که اشاره کنند در آن هنگام که نیرو و قدرت نامحدود پروردگار جلوه گر می شود، روند مطلب قرآن به ما امید رحمت گستردهٔ او را می دهد،ولی ما را از این که فرصت را از دست دهیم و از مهربانی او استفاده نکنیم بر حذر می دارد،و انسان چقدر باید بدبخت باشد که بهره جویی از مهربانی خدا را که همه چیز را در برگرفته است از دست بدهد؟! « وَ كٰانَ يَوْماً عَلَى الْكٰافِرِينَ عَسِيراً -و برای کافران روزی دشوار خواهد بود.» وقتی انسان به رحمت و مهربانی خدا می نگرد امید و آرزوی او می افزاید، بدان درجه که تصوّر می کند نزد خدا عذابی وجود ندارد،و او همهٔ مردم را به بهشت گستردهٔ خود وارد خواهد کرد.

ولی وقتی بشر به نافرمانیهای خود،و مخالفتش با پروردگار خویش می اندیشد،احساس می کند که هر عذابی در حقّ او اندک است،از این رو معادله ای قرآنی را در گفتار خدای تعالی می یابیم که:« اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ -فرمانروایی در آن روز-براستی-از آن خدای رحمان است»از یک سو و« كٰانَ يَوْماً عَلَى الْكٰافِرِينَ عَسِيراً -و برای کافران روزی دشوار خواهد بود»از سوی دیگر.و این معادلهٔ توازن روانی میان مهربانی و خشم است که واجب است بر رفتار انسان منعکس شوند.

ص :۴۱۹

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۷ تا ۳۳]

اشاره

وَ یَوْمَ یَعَضُّ اَلظّٰالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی اِتَّخَذْتُ مَعَ اَلرَّسُولِ سَبِیلاً (۲۷) یٰا وَیْلَتیٰ لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِیلاً (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ اَلذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِی وَ کٰانَ اَلشَّیْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً (۲۹) وَ قٰالَ اَلرَّسُولُ یٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اِتَّخَذُوا هٰذَا اَلْقُرْآنَ مَهْجُوراً (۳۰) وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ اَلْمُجْرِمِینَ وَ کَفیٰ بِرَبِّکَ هٰادِیاً وَ نَصِیراً (۳۱) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ اَلْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَکَ وَ رَتَّلْنٰاهُ تَرْتِیلاً (۳۲) وَ لاٰ یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلاّٰ جِئْنٰاکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً (۳۳)

معنای واژه ها

۲۸[خلیلا]

:الخلیل همان صدیق و دوست است.

برای آن که دلت را بدان استوار کنیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در فضای شکافتن آسمان،و فرود آمدن فرشتگان،و تجلّی فرمانروایی پروردگار مهربان-که پیش از این گذشت-این درس دوستیهای بد را

ص:۴۲۰

چاره جویی می کند که پیوندش در روز قیامت گسیخته می شود تا آن جا که ستمگر کافر می گوید:ای کاش فلان را دوست نگرفته بودم،و این پشیمانی در وجودش شدّت می یابد،به درجه ای که او را می بینی به گزیدن انگشت اشارهٔ خود اکتفاء نمی کند بلکه دست خود را به دندان می گزد،و می گوید:«یٰا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً -ای کاش راهی را که پیامبر در پیش گرفته بود،در پیش گرفته بودم».

همانا دوست بد رفیق خود را گمراه می سازد،و او را از یاد خدا دور نگه می دارد،آن گاه او را به حال خود رها می کند،هم چنان که شیطان می کند و پیرو خود را در ساعت دشواری وامی گذارد.

پیامبر به عنوان گواه بر قوم خود می آید که قرآن را ترک کردند،و بدان ایمان نیاوردند،یا پس از آن که به ایمان بدان تظاهر نمودند،بدان عمل نکردند.

سیاق مطلب پس از آن که پایهٔ نظم جاهلیّت را در اجتماع ویران می کند،بر منظرهٔ هراسناک قیامت پرده می افکند.آنجا که می گوید دوستیهای جاهلیّت نه سودی می رساند و نه زیانی،و آنجا که می گوید دوستیهایی بد است که آدمی را گمراه می سازد.و این همه بدین بیان پایان می یابد که هر پیامبری را دشمنی است /۸ از گردنکشان جاهلیّت و مجرمان جامعه.

سپس قرآن به ردّ شبهه های منکران رسالت ادامه می دهد که می گفتند:چرا قرآن به یکباره بر او فرود نیامده؟و این سخن را بدین سان ردّ می کند که:

فرو فرستادن تدریجی برای دل پیامبر استوارتر و ثابت تر و در بیان واضحتر و در رویارویی فرهنگ جاهلیّت با حقّ آشکار رساتر و بلیغتر است.

شرح آیات:

اشاره

[۲۷]

مردم در دنیا به فشارهای اجتماعی که بسیاری از آنها را به ترک رسالت الهی وامی دارد محکومند.

همانا شیطان انسان را به انحراف می خواند،و بدو وعدهٔ یاری می دهد، سپس هنگامی که وی با سرانجام و نتیجهٔ کار خود روبرو می گردد نخستین کسی

است که از او بیزاری می جوید.امّا شیطان کیست؟ شیطان دو صورت دارد:گاه در نیروهای پنهانی که ما را از حق گمراه می سازند مجسّم می شود،و گاه در نیروهای آشکار و به صورت گوناگون نمودار می گردد،و ممکن است به صورت دوستی باشد که آرزوها و خواهشها را در درون ما می دمد،یا اجتماع که آدمی را به سوی رسوم و عادات منحرف می راند،و چه بسا سلطان حاکم،یا تبلیغات گمراه کننده و...و غیره باشد.تمام اینها روز قیامت از انسان بیزاری می جویند.

« وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یٰا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً -روزی که ستمگر(کافر)دستهای خود را به دندان می گزد و گوید:ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود،در پیش گرفته بودم.» هنگامی که ستمگر می بیند که بهشت و دوزخ به دست خداست-سبحانه و تعالی-و فرمانبرداری یا نافرمانی نسبت به پیامبر نزد او مقیاس ورود هر کس بدان دو جاست،از آنچه نسبت به خدا و رسالت او از وی سرزده پشیمان می شود و آرزو می کند ای کاش از پیامبر و راه حقّ او پیروی کرده بود.

[۲۸]

« یٰا وَیْلَتیٰ -وای بر من!...» با پشیمانی بسیار به خود می گوید.

« لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِیلاً -کاش فلان را دوست نمی گرفتم.» دوستی که او را گمراه کرد،خواه دوستی بد یا سلطانی جورپیشه یا جاذبه ای شیطانی،ولی این همه چه سودی برای او داشتند؟بدانچه این دغل دوستان برای او آراستند فریفته و گمراه شد،و رسالت خدای سبحان را رها کرد،در حالی که بر او واجب بود اگر می خواست از دوزخ برهد و در بهشت مأوی گیرد و بیاساید،از دوستداریهای شیطانی در دنیا خود را رها کند و دوستی خود را خالصانه برای خدا و کسی که خدا فرموده است قرار دهد.

[۲۹]

« لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِی -با آن که قرآن برای من نازل شده بود،مرا از پیرویش بازداشت...»

بسیارند کسانی که از دوستانی بد پیروی می کنند که مردم را با دعوت به نافرمانیها از کتاب و ذکر خدا باز می دارند،و پیداست که مسئلهٔ دوستان بد آن است که با قدری خوش خدمتی انسان را از یاد خدا مشغول و سرگرم می کنند،و از این رو سزاوار است که مؤمن از مجالس لهو و لغو و سرگرمی و بیهوده و جلسات وقت گذرانان دوری جوید و در باغهای بهشت مأوی گیرد که همانا مجالس دانشمندان و حلقه های قرآن و مدارس علم و جلسات کار و اقدام در راه خداست.

این شیطان که تو را به نافرمانی می خواند در ساعت سختی تو را تنها وا می نهد،و بدین عنوان که از خداوند پروردگار جهانیان می هراسد تو را وامی گذارد، و در حدیث آمده است که شیطان روز قیامت به روی پیروان خود آب دهان می افکند.

« وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً -و این شیطان همواره آدمی را تنها می گذارد.»

برای آن که پیامبر طرف مقابل ما نباشد

[۳۰]

برای آن که شفیع گرامی،طرف مقابل ما نباشد،و سرور و پیشوای ما که ٨/ مهربانترین مردم نسبت به بندگان خداست بر ضدّ ما گواهی ندهد،ناگزیر باید در گلزارهای قرآن به سر بریم و آن را مونس تنهایی خود و حکمروا بر اجتماع،و داور هنگام مرافعه،و پیشوای طریق،و رهنما به هنگام پیاپی آمدن فتنه ها و آزمونها قرار دهیم.

در حدیث پشت در پشت از امام صادق-علیه السّلام-از پدرانش،از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-آمده است که گفت:

«هر گاه فتنه ها همچون پیمودن شبی تیره بر شما مشتبه شد به قرآن متوسّل شوید،که قرآن شفیعی است که شفاعتش را بپذیرند و دشمن ستیزی است که تصدیقش کنند،و هر کس را که آن را فراروی خود قرار دهد به بهشت رهبری می کند،و هر کس را که آن را پشت سر خود نهد به دوزخ می راند،و راهنمایی است

که به بهترین راهها رهنمون است و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل وجود دارد». (۱)

« وَ قٰالَ الرَّسُولُ یٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً -پیامبر گفت:ای پروردگار من،قوم من این قرآن را ترک گفتند.» پیامبر روز قیامت امّتش را نزد خدا به داوری می کشاند،زیرا عمل به قرآن را ترک کردند.

این آیه چنین دلالت می کند،و سنّت شریف به همین نحو آمده است.امام باقر-علیه السّلام-از جدّش،پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-روایت کند که گفت:

«روز قیامت،من نخستین اعزام شونده به نزد خدای مسلّط و با جبروت هستم.و کتابش و اهل بیتم و سپس امّتم.آن گاه از ایشان می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من چه کردید؟». (۲)

بگذار امروز-و پیش از آن که فرصت از دست برود-از خود بپرسیم:آیا حقّی را که قرآن بر ما دارد ادا کرده ایم؟ وقتی روز قیامت پیامبر می آید که دربارۀ قوم خود گواهی دهد،آیا به سود ما گواهی می دهد یا به زیان و ضدّ ما؟ حقّا می ترسیم که بر ضدّ ما گواهی دهد.پس در این صورت معارف قرآن در فرهنگ ما کجاست؟! ۸/ و آموزشهای اخلاقی در رفتار ما کجاست؟!و احکام آن در سیاست و قضاوت و قوانین سرزمین ما کجاست؟و آیا ما مسلمانانی قرآنی هستیم،و فرق میان آن که به قرآن ایمان ندارد با آن که بدان ایمان دارد ولی آن را به کلّی کنار گذاشته چیست؟ براستی،قلب مؤمن چون به پیامبر و اهل بیت او-علیه و علیهم السّلام-

---

۱- ۱۲) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۳.

۲- ۱۳) -همان مأخذ.

که قرآن را بدو سفارش می کنند گوش بسپارد؟قلب او تقریبا از خود بیخود می شود -می گوییم قلب او تقریبا از خود بیخود می شود،از بیم آن که مبادا حقّ کتاب پروردگار خود را نپرداخته باشد.

پیامبر خدا(ص)می گوید:

«قرآن هدایت از گمراهی،و روشنگری از نابینایی،و بازگشت از لغزش، و نور از تیرگی،و پرتوهایی از نو پدیدها،و باز دارنده از هلاک و نابودی،و رهیابی از کجروی،و بیان آزمونها،و رسیدن از دنیا به آخرت است،و در آن کمال دینتان وجود دارد،و هیچ کس از قرآن روی نتابد مگر آن که به سوی دوزخ روان شود». (۱)

و امام صادق-علیه السّلام-گوید:

«قرآن را،قرآن را بپایید!همانا روز قیامت آیهٔ و سورهٔ قرآن می آید تا هزار مرتبه و جایگاه را(در بهشت)به تصوّر آری،و می گوید:اگر مرا نگاه می داشتی تو را بدانجا می رساندم». (۲)

پس آیا به قرآن برمی گردیم و در بهشت بدان درجات بلند،و رستگاری و سعادت در دنیا می رسیم؟امیدواریم خدا ما را بر آن توفیق دهد.

[۳۱]

در آیات گذشته از رهبری مخالف با پیامبر در اجتماع سخن رفت که همان از سببهای دور کردن مردم از ارزشهای رسالتی است که در وحی الهی نمودار می شود،و اکنون این آیه بدان امر با تأکید تصریح می کند که این سنّت الهی که باید قلّه و اوج حق باشد همان رهبری مکتبی است و،در واقع باطل را نیز قلّه و اوجی است که همان رهبری باطل است،و انسان در میان این و آن راه خویش را خود بر می گزینند.

« وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ -این چنین هر پیامبری را از میان مجرمان دشمنی پدید آوردیم.»

ص: ۴۲۵

۱- ۱۴) -همان مأخذ،ص ۱۴.

۲- ۱۵) -همان مأخذ.

هم چنان که خدای را در آفرینش خود سنّتی است که پیامبرانی بفرستد که حامل مسئولیّت رهنمایی بشر باشند،یا در سر هر قرن و در هر منطقه ای مصلحانی را بفرستد،در مقابل آن سنّت اوست که در برابر هر رهبریِ حقّی رهبری باطلی نیز قرار دهد،و جنبه های منفی مردم آنها را ضدّ رهبری مکتبی در یک قطب گرد می آورد، و این همان چیزی است که مردم روز قیامت از آن بیزاری می جویند و می گویند:

« لَيْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاٰناً خَلِيلاً –ای کاش ما فلان کس را دوست نمی گرفتیم».

پس اینجا نظامی است و آنجا نظامی،اینجا گرد آمدنی است و آنجا گرد آمدنی،اینجا وابستگی و پیوندی است و آنجا وابستگی و پیوندی،و بر ماست که هشیارانه خطّ خود را بر گزینیم.

همچنین همراه با ابراهیم نمرود است،و همراه با موسی فرعون،و همراه پیامبر گرامی ما گردنکشان قریش قرار دارند.

« وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ هٰادِياً وَ نَصِيراً –و پروردگار تو برای راهنمایی و یاری تو کافی است.» همانا در زندگی دو خطّ متناقض وجود دارد که همان خطّ حق و خطّ باطل است.برای آن که بشر به اشتباه دچار نشود و راه درست را گم نکند و بعد بگوید:

ای پروردگار ما،براستی ما رهبری حقّ را از رهبری باطل باز نشناختیم،پروردگار ما بر عهده گرفته که صفات هر یک از آن دو خط را بیان کند،و این کار از طریق وحی او صورت می گیرد که اگر از آن پیروی کنیم به سوی حق هدایت می شویم و به یاری خدای تعالی به یقین بر باطل پیروز می گردیم.

حکمت فرود آمدن تدریجی قرآن

[۳۲]

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وٰاحِدَةً – کافران گفتند:چرا این قرآن به یکباره بر او نازل نمی شود؟...» پس از آن که تمام بهانه هایشان شکست خورد،گفتند:ما از آن رو ایمان نمی آوریم که این قرآن به یکباره نازل نشده است،و این امر دلیل بر ناتوانی پیامبر

ص :۴۲۶

است،و اگر از جانب خدا می بود از این که آن را به یکباره فرستد عاجز نبود،و این سخنها برای آن بود که آنها از پیامدهای نوبت به نوبت فرستادن قرآن هیچ آگاهی نداشتند.پس چرا قرآن نوبت به نوبت نازل شد؟ ۱-براستی،قرآن کتابی عادی مانند هر کتاب دیگر نیست،بلکه کتاب زندگی است،و سزاوار است که نسلی از پیوستگان به خود را بسازد و بپرورد،و این امر ممکن نیست مگر وقتی که افکار و آیات آن در نفسهای مردم رسوخ کند.اشاره به نسل قرآنی را در آیات پایانی این سوره،آنجا که صفات بندگان خدای مهربان یاد می شود،می یابیم.

فرود آمدن تدریجی همان است که نسل اوّل رسالتی را در دورۀ نخستین از مسلمانان پدید آورد،به هنگامی که مسلمانان زندگی خود را موافق و مطابق هر آیه ای که بر ایشان فرود می آمد پی ریزی می کردند تا آیۀ دوم که تکمیل کنندۀ آیۀ پیش از خود است بیاید،و تکاملی تازه به شخصیّت آنان بیفزاید.زیرا نمی توانستند تمام شخصیّت خود را یک باره موافق راه و برنامۀ قرآنی بریزند،و خدا نیز نمی خواست قرآن فقط میراثی فکری و علمی باشد،بلکه می خواست راه و روشی عملی برای زندگی مردم باشد.

این امر ما را بدین ضرورت هدایت می کند که هر اجتماع و فردی باید قرآن را به اندازه ای که می تواند و جا دارد بر خود به مرحلۀ اجرا گذارد،و این آیه کریم بدان اشاره می کند که می گوید« فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ (۱) -پس تا توانید خدا را پرهیزگاری کنید»که واجب می آید آنچه از آیات میسّر و آسان است اجرا شود تا زمینه ای برای اجرای آیات دیگر در آینده فراهم آید،و نیز گفتۀ خدای تعالی در آیه ای دیگر ما را بدین معنی می رساند که می گوید:« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقُولُوا رٰاعِنٰا وَ قُولُوا انْظُرْنٰا (۲) -ای کسانی که ایمان آورده اید،مگویید:(راعنا ما را

۱- (۱۶) -التغابن۱۶/.

۲- (۱۷) -البقره۱۰۴/.

مراعات کن)بگویید:(انظرنا به حال ما بنگر)».بر پایۀ تفسیری که گذشت، معنی نظر-در اینجا-انتظار برای وقت امکان است.

پیداست که این از بزرگترین پایه های پرورشی در اسلام است،و شک نیست که این امر /۸ مربوط به تکالیف واجب دینی چون نماز و روزه نمی شود،بلکه مخصوص درجات معارف الهی یا مراتب والای طاعتهاست.

در این امور انسان از خلال قرآن،هنگامی که آن را بر خویشتن اندک اندک می خواند ثابت قدم می شود،همان طور که خدا نیز کتابش را بر پیامبر خود اندک اندک برخواند تا دل او آرام و استوار شود.

۲-این خصوصیت بیانی است از عظمت قرآن و این که از جانب خدا آمده است،و با وجود آن که در طول بیست و سه سال و در شرایط گوناگون نازل شده،آنچه آیۀ اوّل ما را بدان هدایت می کند و خاستگاهی که دارد همان هدایت و خاستگاهی است که در تمام آیات دیگر نیز ملاحظه می شود،زیرا خداوندی که آن را فرستاده تمامش را به شیوه ای یکسان ساخته است و اختلاف و تناقضی در آن نیست.

با آن که مراحل دعوت در زندگی پیامبر(ص)متفاوت بوده و از مکّه به مدینه منتقل شده است که شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و مسائل در آن شهر تفاوت داشته هیچ اثری و لو ساده به روح و روش قرآن نگذاشته است.

بعضی از خاورشناسان که بدین وحی ایمان ندارند خواسته اند این آیات را با اوضاع اجتماعی که با آن زمان بر امّت ناظر بوده مربوط سازند،از این رو آیات را بر حسب زمان نزول خود ترتیب داده اند،به طوری که سورۀ علق را مقدّم بر سورۀ الحمد نهاده اند،و چون به شکلی نیکو مرتّب نشده دریافته اند که قرآن از جانب خداست.زیرا برخی آیات از بعضی سوره ها در مکه فرود آمده و برخی دیگر در مدینۀ منوّره و در حالی که فاصلۀ زمانی نه چندان اندکی در میان بوده و در لابلای آنها آیاتی از سوره هایی دیگر نازل شده است،تمام آنها را در غایت هم آهنگی و وحدت موضوعی می یابیم تا آنجا که اگر یک کلمۀ اضافی به سیاق آیات بیفزاییم

یا کلمه ای را حذف کنیم سیاق مطلب اختلافی بزرگ می یابد،و حتی در صورتی که عین کلمات قرآن را نگه داریم و فقط آنها را پس و پیش کنیم نیز چنین خواهد بود.

هر چه بشر دربارهٔ قرآن حکمت آموز بیندیشد،بیشتر یقین می یابد که از جانب خداست،زیرا محال است که انسان پیوندی استوار میان سخنی که اکنون می گوید ۸/ با سخنی که بیست سال پیش گفته بیابد،و این به سبب تغییر محتوی و رشد و پختگی افکار و حتی در ادب و ترکیب عبارات است.پروردگار ما تبارک و تعالی گفته است:« أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً (۱) -آیا در قرآن نمی اندیشند؟هر گاه از سوی دیگر جز خدا می بود در آن از لحاظ لفظ و معنی،اختلافی بسیار می یافتند».

و این استنتاج در حالی است که ما روایات و احادیثی را که دربارهٔ اسباب نزول آیات با ما سخن می گویند به کناری بگذاریم زیرا بیشتر آنها به درجهٔ یقین علمی نرسیده اند.

۳-برای استوار کردن رهبری پیامبر در اجتماع،که مردم به او مراجعه می کردند و هر بار که رویدادی برای آنان پیش می آمد از او رأی و راه حلی انتظار داشتند.

« کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤٰادَکَ -برای آن است که دل تو را بدان استوار کنیم...» و تو را به گونه ای قرار دهیم که شخصیّت خود را مطابق با آیات آن بسازی و به وجود آوری.

« وَ رَتَّلْنٰاهُ تَرْتِیلاً -و آن را به آهستگی و ترتیب فروخوانیم.» آیه به آیه و مقطع به مقطع،که روشن باشد و به یکدیگر نیامیزد،تا در و جدان اجتماع وارد شود و نسل به نسل در طول تاریخ ادامه یابد.

۱- ۱۸) -النساء۸۲/.

سزاوار است که وقتی ما قرآن را تلاوت می کنیم،آن را با اندیشیدن و به آهستگی و ترتیب تلاوت کنیم و از نور هدایتش در تیرگیهای زندگی خود بهره جوییم و پرتوهای روشنگر آن را بر هر گوشهٔ تاریکی بیفکنیم.

حدیث شریف مروی از پیامبر(ص)گوید که حضرتش به ابن عبّاس گفت:

«ای ابن عبّاس هر گاه قرآن می خوانی آن را چنان که باید به ترتیل(به آهستگی و ترتیب)بخوان».

گفت:ترتیل چیست؟فرمود:

«آن را چنان که باید آشکارا بخوان،و مانند پراکندن ریگ پراکنده مکن، و مثل شعر با شتاب مخوان،چون به شگفتیهای آن برسید درنگ کنید، /۸و دلها را با آن به جنبش درآورید،و نباید تمام توجّه کسی مقصور به این باشد که سوره به پایان رسد» (۱) .

ما می بینیم که قرآن دو بار نازل شده است:

یک مرتبه روح الامین(جبرئیل)آن را یکباره بر قلب پیامبر امّی(ص)در شب قدر فرود آورد که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفت:« إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ (۲) -ما آن را در مبارک شبی نازل کردیم،ما هشدار دهنده بودیم»و گفت:« إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ (۳) -ما آن را در شب قدر نازل کردیم».بدین سان تمام قرآن بر حسب نیاز کلّی اجتماعی نازل شد و سپس بر حسب شرایط و مناسبات گوناگون جدا جدا نازل گردید،آنجا که خدای سبحان به پیامبر خود فرمان می دهد که هر آیه ای را در هر مناسبتی باز خوانی کند،و شاید این آیهٔ کریم بر این معنی دلالت دارد که گوید:

ص:۴۳۰

۱- (۱۹) -همان مأخذ،ص ۱۵.

۲- (۲۰) -الدخان۳/.

۳- (۲۱) -القدر۱/.

«لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنٰا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱) -به تعجیل زبان به خواندن قرآن مجنبان.که گرد آوردن و خواندنش بر عهدهٔ ماست».

[۳۳]

پروردگار مهربان ما با قرآن بیماریهای جامعهٔ بشری را که در فرهنگهای جاهلی نمودار است،درمان می کند.پس هر جا اندیشهٔ پیچیدهٔ جاهلیّتی طرح شده است وحی با حقیقتی روشنگر آمده است.

«وَ لاٰ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلاّٰ جِئْنٰاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً -هیچ مثلی برای تو نیاورند مگر آن که پاسخش را به راستی و در نیکوترین بیان برای تو بیاوریم.» مثل چیست؟ پیداست که از هر مجموعهٔ فکری به مثل(یا بر حسب تعبیر امروز ما به شعار)تعبیر می شود،و مثلها نزد مردم انبوهی هماهنگ از افکار را جدا و مشخص می سازد و سلسلهٔ فکری به هم بافته ای را تعبیر می کند.

برای توضیح این نکته بگذارید مثالی بزنیم:

الف:نظام عشایری یک روش اجتماعی و ارزشی فکری است که شعار آن چنین است:«به برادرت خواه ستمگر باشد ٨/ یا ستمدیده یاری کن»یا«من و برادرم بر ضدّ پسر عمویم هستیم،و من و برادر و پسر عمویم بر ضدّ دشمنم هستیم».

ولی قرآن می گوید:«كُونُوا قَوّٰامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ (۲) -به عدالت فرمانروا باشید،و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا(پدر و مادر یا)خویشاوندان شما باشد».این همان حق است که در برابر آن مثل رایج قرار دارد.

ب:ملیّت گرایی چارچوبی است سیاسی که از آن به مثل(یا شعار) تعبیر می شود،و قرآن با این گفتهٔ خود آن را نفی می کند که گوید:

۱- ۲۲) -القیامه۱۶/ و ۱۷.

۲- ۲۳) -بر گرفته از صدر آیهٔ ۱۳۵ سورهٔ النساء.

« ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ (۱) -آیا کتابی به زبان عجم و پیامبری عرب؟»و در برابر آن جهانی بودن اسلام را می آورد که پروردگار دربارهٔ آن گوید:« إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّهً وٰاحِدَهً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ (۲) -این شریعت شماست،شریعتی یگانه،و من پروردگار شمایم، مرا بپرستید».

ج:و همچنین پرستش بتها روشی بود سیاسی که قریش با شعار خویش در روز جنگ احد:«اعل هبل هبل والاست»آن را تعبیر می کردند و پیامبر به حق در برابر آن شعاری آورد و گفت«اللّه اعلی و اجلّ خدا والاتر و شکوهمندتر است».

و همچنین است در سایر زمینه ها که وحی اندک اندک و به ترتیب نیاز آمد تا با فرهنگهای جاهلیّت برابری کند،شعاری در برابر شعاری،و اندیشه ای باطل با اندیشه ای بر حق و روشن و دارای تفسیری نیکو و رسا.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۳۴ تا ۴۴]

اشاره

اَلَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ أُوْلٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضَلُّ سَبِیلاً (۳۴) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی اَلْکِتٰابَ وَ جَعَلْنٰا مَعَهُ أَخٰاهُ هٰارُونَ وَزِیراً (۳۵) فَقُلْنَا اِذْهَبٰا إِلَی اَلْقَوْمِ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَدَمَّرْنٰاهُمْ تَدْمِیراً (۳۶) وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمّٰا کَذَّبُوا اَلرُّسُلَ أَغْرَقْنٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰاهُمْ لِلنّٰاسِ آیَهً وَ أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِینَ عَذٰاباً أَلِیماً (۳۷) وَ عٰاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحٰابَ اَلرَّسِّ وَ قُرُوناً بَیْنَ ذٰلِکَ کَثِیراً (۳۸) وَ کُلاًّ ضَرَبْنٰا لَهُ اَلْأَمْثٰالَ وَ کُلاًّ تَبَّرْنٰا تَتْبِیراً (۳۹) وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَی اَلْقَرْیَهِ اَلَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ اَلسَّوْءِ أَ فَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهٰا بَلْ کٰانُوا لاٰ یَرْجُونَ نُشُوراً (۴۰) وَ إِذٰا رَأَوْکَ إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّٰ هُزُواً أَ هٰذَا اَلَّذِی بَعَثَ اَللّٰهُ رَسُولاً (۴۱) إِنْ کٰادَ لَیُضِلُّنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا لَوْ لاٰ أَنْ صَبَرْنٰا عَلَیْهٰا وَ سَوْفَ یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ اَلْعَذٰابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِیلاً (۴۲) أَ رَأَیْتَ مَنِ اِتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلاً (۴۳) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً (۴۴)

۱- (۲۴) -فصّلت۴۴/.

۲- (۲۵) -الانبیاء۹۲/.

معنای واژه ها

۴۰[نشورا]

:از النشر که همان زندگی پس از مرگ، (رستاخیز)است.

آیا آن کس را که هوای نفس را به خدایی گرفته بود دیدی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

روند آیات هم چنان موانع و گردنه هایی را که شیطان در راه ایمان نهاده است یا وحی نابود می کند،و این به وسیلۀ بیم دادن سخت به سرانجام

ص :۴۳۳

تکـذیب کننـدگان،و آوردن ضـرب المثلهـایی از رویـدادهایی صورت می گیرد که بر گذشـتگان عارض شـده است.قرآن در اینجا ما را یادآور می شود که واقعیّت انسانی که در دنیا به وحی متوسّل و متمسّک نمی شود شبیه واقعیّتی است که در آخرت برای او مجسّم می شود،او در حالی که چهره بر زمین دارد راه می رود ولی راه را نمی بیند،پس اگر بایستد ایستادنش در محلّ شرّ است و اگر راه بسپارد راهش گمراهه است.

قرآن تأکیـد می کند:کسـی که به وحی ایمان ندارد و به رسالت دست در نمی زند نه تنها به آرزوهایش نمی رسد بلکه افزون بر آن از نعمتهای خدا بر خویشتن که خرد و دانش است نیز محروم می ماند.

همانـا خداونـد به بشـر به انـدازه ای خرد و دانش داده است که اگر آن را از طریق توسّل به وحی،که انـدوخته های خرد را در دلش بر می انگیزد،به کـار گیرد، بیگمـان خرد و دانش او افزون می شود.ولی اگر رسالت را رد کنـد،براستی خرد را از دسـت می دهـد،چنـان که خداونـد آنچه بـدو داده از او بـاز می گیرد و در حالی راه می رود که با چهره بر خاك افتاده و چون افراد گیج و حیران خبط و خطا می کند،و مانند چارپایان و بلکه از آنها نیز گمراه تر است.

پس از این بیان قرآن کسانی را بیم و هشدار می دهد که این مطالب را می شـنوند ولی از سـرانجام گذشتگان،از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود،و آل فرعون پنـد و عبرت نمی گیرنـد،وقتی آل فرعون موسـی و برادرش را تکذیب کردند،خداوند آنها را نابود کرد زیرا به شـرعی بودن ارزشـها اعتراف نمی کردنـد،پس اگر ارزشـها نبود افراد بشـر بـا تمـام نیروهـا و توانمنـدیها و نامهـا و شعارهایی که دارند نزد خدا وزن و اعتباری نداشـتند،زیرا در پیشـگاه او مهمتر همان ایمان و کردار شایسـته و نیک است.و هر امّتی که این دو،ایمان و کردار نیک،را از دست بدهد علّت وجودی را از دست داده است،و نابود کردن اصحاب رسّ به وسیلهٔ خداوند جز برای این نبوده که آنان امّتی بوده اند که نسبت به حقّ کفر ورزیده اند،و این سنّت الهی در زندگی است.

برخی از مردم هستند که به قلبشان دنیا دوستی نوشانده شده و ارزشهای

علم و پرهیزگاری را به تجاهل می گیرنـد،و به پیامبر و فرسـتادهٔ پروردگار خود از دیـدگاه ارزشـهای مادّی می نگرنـد،پس به رسـالت کفر می ورزنـد و می گوینـد:آیا این است آن که خـدا او را پیامبر فرسـتاده است؟!و می بینـد که صبر او در برابر تأثیر رسـالت فضـیلتی است،و به یـاد نمی آورد که کفر او نسـبت بـدان برایش گران تمـام می شود،زیرا او را به درون گودال ژرف گمراهی فرو می افکند.

ولی خاسـتگاه این نظریهٔ خطا نسـبت به پیامبر(ص)و سـپس به وحی از هوی پرستی سرچشـمه می گیرد،پس پیامبر او را به حال خود وامی گـذارد زیرا ضـامن او نیست،و او خود نعمت دانش و خرد را از کف داده است و بنـا بر این از چارپایـان و جانوران گمراه تر است.

قرآن حقایقی را که با وحی مربوط می شود چنین بیان می کند:

اوّل:کسی به وحی کفر می ورزد به نور کفر می ورزد و بر روی چهرهٔ خود راه می رود.

دوم:سـرانجام او ماننـد کسانی است که پیش از این کافر شدنـد و خـدا در دنیا نابودشان کرد و در آخرت وعدهٔ عذابی به آنها داد.

سوم:هر کس پیامبر را مسـخره کنـد بدین ترتیب نسـبت به رسالت او کفر ورزیده و گمراهی را برگزیده است و در نتیجه چون چارپایان گشته و گمراه شده است.

شرح آیات:

[۳۴]

همانا خداونـد دلها و دیـدگان کسانی را که به قرآن کفر می ورزند در سـرای دنیا /۸ به صورتی معنوی سـلب می کند،امّا در آخرت آنهـا به هر دو صورت مـادّی و معنوی هر دو را از دست می دهنـد،و از این روست که بـا چهره هاشـان فرومی افتنـد و افتان و خیزان راه می روند.

« اَلَّذِینَ یُحْشَرُونَ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ إِلیٰ جَهَنَّمَ -کسانی را که بر روی می کشند و در جهنّم گرد می آورند...»

یکی از مفسّران گفته است که آنها بر عکس دیگران راه می روند،پس سرهایشان به سمت زمین است و پاهایشان به سوی آسمان،و شاید تفسیر بهتر این آیه چنین باشد:آنها پیش روی خود را نمی بینند،و بر چهره هایشان به خاک افتاده و بدان بسیار می نگرند.

« أُوْلٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً -آنان به جایگاه بدترند...» وقتی درنگ کنند و بایستند.

« وَ أَضَلُّ سَبِیلاً -و گمراه ترند.» چون به حرکت درآیند و به راه بیفتند،و پیداست که آیات بعدی شواهدی است تاریخی بر حقیقت آن گروه،و شاید این عبارت تنها مخصوص به آخرت نباشد بلکه شامل دنیا نیز بشود،زیرا کافران به وحی دنیا و آخرتشان شرّ و تباه است.

[۳۵-۳۶]

سپس آیات به داستان قوم فرعون می پردازد که موسی(ع)را تکذیب کردند،و این مطلب به عنوان مثالی است از سرانجام بد تکذیب کنندگان رسالت،و ملاحظه می شود که در این داستان اختصاری بسیار به کار رفته و این امر برای توجّه دادن به سرانجام و عاقبت کار است که هدف بیان این داستانها در اینجاست.

« وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ وَ جَعَلْنٰا مَعَهُ أَخٰاهُ هٰارُونَ وَزِیراً* فَقُلْنَا اذْهَبٰا إِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَدَمَّرْنٰاهُمْ تَدْمِیراً -به موسی کتابی دادیم و برادرش هارون را مدد کارش ساختیم،و گفتیم:نزد مردمی که آیات ما را تکذیب کرده اند،بروید،و آن قوم را به سختی هلاک کردیم.» این تصویر قرآنی رسا فکری مهمّ را می رساند،و آن این که مقیاس نزد خدا همان /۸ ایمان به آیات و نشانه های اوست،امّا سلطه و دارایی و جز این دو هیچ یک نزد خدای تعالی ارزشی ندارد.

[۳۷]

آیات هم چنان به زدن مثالهایی از سرنوشت کسانی که به سبب کفرشان هلاک شدند برای ما می زند و می گوید چگونه به سبب تکذیبشان نسبت به

ص :۴۳۶

پیامبران خدا و آیات او نابود شدند.مگر نه این که خدا آفریدگان را برای پرستش خود آفریده است؟پس وقتی وحی را که موجب و توجیه کنندهٔ وجودشان است تکذیب کردند منعی ندارد که خدا نابودشان کند.

« وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْناهُمْ -و قوم نوح چون پیامبران را تکذیب کردند غرقه کردیم...» به وسیلهٔ طوفان.

« وَ جَعَلْناهُمْ لِلنّاسِ آیَهً -و آنها را برای مردم نشانه(و عبرتی) ساختیم...» نشانه و شاهدی بر سرانجام تکذیب کنندگان پیامبران خدا و رسالتهای الهی.

« وَ أَعْتَدْنا لِلظّالِمِینَ عَذاباً أَلِیماً -و برای ستمکاران عذابی درد آور آماده کرده ایم.» این قسمت از آیه روشن می کند که آن عذاب منحصر به گذشتگان نیست، بلکه نسبت به هر کس که به راه آنها می رود ادامه دارد،و این برای آن است که ما خود را برتر از قانونهای خدا یا قادر بر گریختن از آنها نپنداریم.

امّا چرا قرآن می گوید عذابی درد آور و مثلا نمی گوید عذابی بزرگ؟ شاید برای آن که کسی که آیات خدا را تکذیب می کند هدفش انواع بهره گیری از حرام دنیا است و کسی که چنین می کند باید از عذاب آخرت درد بکشد،و این اندیشه در جاهایی بسیار از قرآن جلوه گر می شود،و غالبا پس از آن که از لذّتی حرام سخن می رود بی درنگ از عذاب درد آور نیز یاد می شود تا بیان کند که براستی خداوند در برابر آن لذّت انسان را به درد خواهد آورد.

[۳۸]

« وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ -و عاد را و ثمود را و اصحاب رسّ را...» «الرّس»:معنی چاه می دهد،و اصحاب الرّسّ قومی بودند که چاهی داشتند و بر سر آن چاه زندگی می کردند،پیامبرشان آنان را ترسانید و هشدار داد،اما

آنها ایمان نیاوردند،پس خداوند چاهشان را ویران کرد و آنها و چارپایانشان را از میان برد.

از حدیثی مفصّل که امام رضا(ع)از کسی که از جدّش امام علی(ع) دربارۀ اصحاب رسّ پرسیده نقل کرده است،و ما در اینجا آن را مختصر می کنیم، بر می آید که:

اصحاب رسّ دوازده درخت صنوبر را می پرستند که به نام ماههای سال نامگذاری کرده بودند می پرستیدند(این نامها همان نامهای فارسی متداول برای ماههاست)و معتقد بودند که نوح(ع)آن درختها را کاشته است.آنها آب رودی را که داشتند بر خود حرام کرده و آن را مخصوص آن درختها که به اعتقاد آنان مقدّس بودند،ساخته بودند.

خداوند پیامبری از بنی اسراییل از فرزندان یهودا پسر یعقوب را به نزد آنان فرستاد،و او آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد ولی آنها ردّ کردند،و آن پیامبر از پروردگار خود خواست تا معبود آنان را نابود کند،از این رو بزرگترین درخت خشکید،و آنان پنداشتند که به سبب دعوت آن پیامبر درخت مذکور بر آنان خشم گرفته است،و گفتند:بگذارید پیامبر خود را زنده به زیر آن درخت در خاک کنیم،شاید آن درخت که معبود ماست خرسند شود.پس در میان آن رود گودالی کندند و پیامبرشان را در آن افکندند،و سنگی بزرگ بر آن گودال نهادند،آن گاه خدای متعال بر آنان خشم گرفت و همه را به عذابی شدید گرفتار ساخت،بدین سان که بادی توفنده و بسیار سرخ رنگ بر آنان تاخت،و سپس زمین در زیر قدمشان تبدیل به سنگ گوگرد و افروخته شد،و ابری سیاه همچون گنبدی بر سر آنان درآمد که سنگریزه های گدازان بر آنها می افکند و در نتیجه پیکرهایشان همچون سرب گداخته ذوب شد. (۱)

حدیثی دیگر بیان می کند که از کارهای زشت آنها عمل طبق زنی بوده که

۱- ۲۶) -بنگرید به تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۶-۱۹.

از نوادر اعمال جنسی زنان است،و امام صادق(ع)ذکر کرده است که حدّ(و مجازات)شرعی چنان زنی حدّ زن زناکار است .(۱)

« وَ قُرُوناً بَیْنَ ذٰلِکَ کَثِیراً -و نسلهایی بسیار را که میان آنها بودند.» پس بر تمام آنها سنّت خدا جاری شد،که همه را به سبب تکذیبشان نسبت به آیات خود،و رد کردن آنچه پیامبرانش آورده بودند هلاک و نابود ساخت.

به نظر می رسد منظور از کلمۀ«قرن»در قرآن حکمت آموز همان«جیل- نسل»در تعبیر امروز ماست،و آنان کسانی هستند که همدورۀ یکدیگرند.و گفته اند قرن یکصد یا هفتاد سال است،و گفته اند پنجاه پاییز است،و شاید چهل سال باشد زیرا هر چهل سال یک بار نسلی از مردم تبدیل می شود،و ما پیش از این، در داستان بیابان بنی اسراییل از این مطلب به تفصیل سخن گفته ایم.

[۳۹]

« وَ کُلاًّ ضَرَبْنٰا لَهُ الْأَمْثٰالَ -و برای همه مثلهایی آوردیم...» و پیداست که مراد از مثل در اینجا بیم دادنشان از سرانجام تکذیب کنندگان پیش از آنهاست.

« وَ کُلاًّ تَبَّرْنٰا تَتْبِیراً -و همه را نیست و نابود کردیم.» «التّبر»همان قطعه های پراکنده شدۀ طلاست،و از آن روی تبر خوانده شده که جدا و پراکنده می شود،و تتبیر تکّه تکّه کردن کامل است،پس خداوند آنان را به کلّی تکّه تکّه کرد.

قابل توجّه این که قرآن از اسلوبی به اسلوبی دیگر تغییر لفظ می دهد،یک بار می گوید«دمّرنا ویران کردیم»و بار دیگر«عذابا أليما عذابی دردآور چشاندیم»و بار سوم«تبّرنا تتبیرا تکّه تکّه کردیم»و بار چهارم«یحشرون علی وجوههم آنان را بر روی می کشند»آیا در این تأکیدها چیزی وجود دارد که ما را از تکذیب نسبت به آیات خدا متنفّر کند و دور سازد؟ و چه قدر باید دل انسان سخت باشد که او را از هدایت یا تأثّر پذیری از این

۱- ۲۷) -همان مأخذ،ص ۱۹.

تهدیدهای پیاپی مانع شود! [۴۰]

« وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَی الْقَرْیَهِ الَّتِی أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَ فَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهٰا بَلْ کٰانُوا لاٰ یَرْجُونَ نُشُوراً –و بر قریه ای که بر آن باران عذاب باریده بودیم گذر می کردند.آیا آن را نمی دیدند؟آری،به قیامت امید نداشتند.» ۸/ این قریه نشانی از نشانهای خدا بود که واجب است انسان از آن پند گیرد و چنان که در حدیث آمده همان قریۀ سدوم از آن قوم لوط بود،ولی آنها از آنچه از آثار آن می دیدند عبرت نگرفتند،نه بدان سبب که آن را ندیدند بلکه از آن جهت که باور داشتند دنیا آخرین دور وجود است و حساب و رستاخیزی در کار نیست.

این سنّت تنها کسانی را که به وحی،اعمّ از کلّی و جزئی،کفر می ورزند در بر نمی گیرد،بلکه شامل هر کسی می شود که قرآن را کنار می گذارد.و ما این حقیقت را یاد آور می شویم زیرا مشکل بسیاری از ما در این است که باور دارد این هشدار و بیم دادن یا مژده رساندن منحصر به دیگران است و به او ربطی ندارد.

پس قرآن را می خوانیم تا دیگران آن را بشنوند،و گویی ما به صرف لقلقۀ زبان که دو عبارت شهادت را گفته ایم وظیفۀ خود را کاملاً انجام داده و تمام کرده ایم.هرگز...باید هر یک از ما بداند که جز با کوشش بسیار و عمل جدّی ممکن نیست به درجۀ ایمان برسد،و باید هر یک از ما معتقد باشد که قرآن سخن گفتن خداست با او.

پس کسی که قرآن را نمی خواند یا بدون اندیشیدن بدان می خواند،یا بدان می اندیشد امّا عمل نمی کند،یا به بخشی از آن عمل می کند و به بخشی عمل نمی کند،یا به تمام آن عمل می کند ولی بدون پی گیری و تحمّل دشواریها،تمام این افراد مشمول گفتۀ خدای تعالی هستند که:« إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً –ای پروردگار من،قوم من قرآن را ترک گفتند»،زیرا کسی که پیشتر به قرآن کفر ورزیده از آن جهت نبوده که سرشتش با سرشت ما تفاوت داشته،بلکه مثل او همچون هر بشری است که دشواری ایمان به قرآن و اجرای آیات و

برنامه های آن را می بیند و از این رو آن را ترک می کند و سنّت عذاب او را در بر می گیرد.

و وقتی ما همان گامها را دنبال کنیم،مانند او هستیم.بلی،ما در محیطی مسلمان زیستیم که دو عبارت شهادت را ادا می کند،و می گوید قرآن از جانب خدا نازل شده است،و ما هم از روی تقلید و بر اثر وراثت بدان ایمان آوردیم،ولی حقیقت ما هنگامی روشن می شود که ساعتهای دشواری که قرآن خود آنها را «عقبه-گردنه»نامیده فرا رسد،که وظیفه داریم آنها را در نوردیم،و در این آیه اشاره شده که کفر به رستاخیز سبب دیگر انواع کفر است.

[۴۱]

پس از آن که قرآن سرانجام تکذیب کنندگان وحی را به ما یادآور شد که شاید دلها نرم شود ۸/ و رسالت را پذیرا گردد،شروع به درمان دلهای منکر می کند.

از آن رو که بیماری استهزا نسبت به صاحب رسالت به عنوان مانعی در برابر دریافت پرتو وحی قرار می گیرد.آیا شده است که کسی را مسخره کنی،و سخن او را نیز خوار و ناچیز شماری؟ولی چرا آنها پیامبر را مسخره کردند؟زیرا دلهایشان شربت مادّه دوستی را نوشیده بود،و عادت نکرده بودند که جز دارایی و توانمندی و جاه دامنه دار را بشناسند،و دانش و فضیلت را با این مقیاسها می سنجیدند،و می خواستند که موازین پروردگار هم تابع کم خردیهای غیر عادی و نظرهای تنگ آنها باشد.

قرآن در آغاز این سوره سخافت و بی ارزشی این مقیاسهای مادّی را بیان کرده است،ولی-چنان که به نظر من می رسد-در اینجا دیگر بار به همان گفتار بازگشته تا آنان را به خطا بودن روش علمیشان آگاه کند.پس آیا درست است که ما هشدار و بیم دادنی را که در پس آن نابودی و تکّه تکّه شدن است از طریق استهزا نسبت به کسی که آن هشدار را آورده است،رد کنیم؟فرض کن-اعوذ باللّه- وی چنان بوده که آنها می پنداشتند،امّا آیا این از عقل است که ما به صرف این که آورندهٔ هشدار و آگاه کنندهٔ خود را گرامی نمی شماریم،خویشتن را به چاه افکنیم؟ « وَ إِذٰا رَأَوْکَ إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّٰ هُزُواً أَ هٰذَا الَّذِی بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً -چون تو

را دیدند مسخره ات کردند که آیا این است آن پیامبری که خدا بر ما مبعوث کرده است؟» این کیست که ما از او پیروی کنیم،یا به هشدارش پاسخ دهیم؟ [۴۲]

چه قدر آنان در نادانی و گمراهی غرق شده بودند که نزدیک بود وحی به دلهایشان برسد و چیزی نمانده بود که انوار هدایت پرده های لجاج را در ضمیرشان از هم بدرد،ولی هم چنان به پرستش خدایان خود ادامه دادند،و با عناد و انکار در گمراهی پافشاری کردند،و هدایت را گمراهی انگاشتند،و پافشاری بر گمراهی را مقاومت و صبر بر حق پنداشتند،وای بر آنان که چه قدر کافر بودند که گفتند:

« إِنْ کادَ لَیُضِلُّنا عَنْ آلِهَتِنا لَوْ لا أَنْ صَبَرْنا عَلَیْها وَ سَوْفَ یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ الْعَذابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِیلاً -اگر به خاطر خدایانمان سرسختی نمی کردیم نزدیک بود که ما را از پرستش آنها گمراه کند.چون عذاب را ببینند خواهند دانست چه کسی گمراه تر بوده است.» [۴۳]

در واقع منشأ این گردنه(و مشکل روانی)گردنهٔ دیگری است که با تغییر محور انسان از مقیاس شمردن ارزشها به ارج نهادن ۸/ به خواهشها حاصل می شود،آدمی به جای خردش از هوای نفسش پیروی می کند و این پیروی او را چنان می کند که حق را از باطل تمیز نمی دهد.

براستی پرستش خواهشها و هواهای نفسانی پایهٔ کفر انسان است،زیرا -در آن حال-مقیاسش در ارزیابی زندگی شهوتهای او(یعنی دوستی و دشمنی او)خواهد بود نه دانش و خردش،از آنجا که فلان نزد او محبوب است پس خوب است و افکارش درست است و از این رو از او پیروی می کند،و از آنجا که فلان مورد تنفّر اوست،پس پلید است و تمام افکارش خطا و رفتارش منحرف است.

« أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ -آیا آن کس را که هوای نفس خود را به خدایی گرفته بود دیدی...» اکنون به روشنی می بینیم که پایهٔ پیوستگی و وابستگی و طرفداری در

ص :۴۴۲

جهـان امروز ما بر دوستی و دشـمنی قرار دارد نه بر خرد و دانش،و سیاسـتمداران و طرفـداران فرهنگ جاهلیت دانسـته انـد که کلید شخصیّت جامعهٔ جاهلی همان دوستی و دشـمنی است.پس کوشیدند که افکار خطای خود را چنان زرق و برق دهند که شهوتهایشان را برانگیزد،و توان ارزیابی افکار مردم را پریشان کردنـد،و آنان را طوری کردند که بی اختیار پشت سـر هر مجلّه ای که عکسـهای تحریـک کننـده را منتشـر می کنـد بدونـد،و از دسـتگاههایی تبلیغاتی پیروی کننـد که ساز و آواز و رقص و تصاویر دلربا و چیزهایی را پخش می کنند که شهوت جنسی یا تسلّط جویی یا خوراک و...و...را بر می انگیزد.

اگر جوانی با فرهنگ به کتابفروشـیی برود و در آن کتابی ارزشمند بیابد که حاوی افکاری مهم باشد ولی دویست سال قبل و بر کاغـذ پست زرد رنگ چاپ شـده باشد،کمتر انگیزه ای برای خرید و خواندن آن در خود می یابد،و اگر سـخت بگیرد و بر خود فشار آورد که برخی صـفحات آن را بخواند بیگمان از وجود غلطهای چاپی یا ناخوانا بودن کلمات آن منزجر می شود تا آنجا که چیزی نمی ماند که آن کتاب را تخطئه کند و مطالب با ارزش آن را خطا شمارد.

همچنین اگر برگی اعلامیّهٔ جنبش اسـلامی به دسـتش برسـد که گروهی با ایمان که اموال مردم را ندزدیـده اند تا آثار فکری خود را بر کاغذهای زیبای گلاسه، یا مجلّه هایی ۸/ با جلدهای رنگین چاپ کنند،بیگمان آن را کنار می گذارد تا به جای آن مجلّه ای را بخوانـد که دسـتگاههای اسـتکباری برای گمراه سـاختن مردم هزینه اش را تأمین کرده،و بخشـی از اموالی را که از ملّتهـای مستضــعف دزدیـده انـد صـرف آن کرده انـد،یـا آگاهیهـای شـادخواران و خوشـگذرانهایی آن را بـه راه انـداخته که داراییهـای نیازمنـدان و بیچارگـان را می مکنـد،و بخشـی از آن را خرج وسایـل تبلیغـات جـاهلی می کننـد تا کارهای زشت و ناپسندشان را در نظر مردم توجیه کنند و خوب جلوه دهند.

بدین سان می بینی که جامعهٔ جاهلی به سـبب فرمانبرداری فرزندانش از شـهوتها و خواهشهای نفسانی به جای خرد و دانش در گرداب جهل و نادانی

ص :۴۴۳

فرو می رود.

در اینجا اساس خطا در محور مورد اعتماد برای ارزیابی واضح می شود،آیا محور درست این است که هر چه تو دوست داری حق است؟یا حق چیزی است که می سزد تو آن را دوست بداری؟ « أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً -آیا تو ضامن او هستی؟» چنین انسانی را شفاعت شفاعت کنندگان سودی نمی دهد،و پیامبر خدا از او شفاعت نمی کند،گرچه هفتاد بار برای او استغفار کرده باشد،زیرا به ارزشها پشت کرده و از هوای نفس پیروی نموده است.

[۴۴]

آن کس که خردش را به خاطر خواهش خود رها می کند،و حق را به خاطر آنچه دوست یا دشمن می دارد فرومی گذارد،خود را گمراه تر از چارپایان می سازد،زیرا چارپایان مقداری شعور و فهم دارند که بر آن تکیه می کنند و از آن کناره نمی گیرند،بدین جهت ندیده ایم که چارپایان روزی وارد دوزخی از آتش شوند،یا به سبب دوست داشتن آن گزندش را پیروی کنند،ولی انسان چیزهایی را به کار می گیرد که او را می آزارد و از چیزهایی پیروی می کند که بدو زیان می زند.

« أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ -یا گمان کرده ای که بیشترشان می شنوند و می فهمند؟» هرگز،براستی که آنها دانش را نمی شنوند،و اگر هم بشنوند بدان نمی اندیشند،و بی دانشی هستند که آن را از دیگران بهره جویند،و بی خردی که خود آن دانش را با کوشش به دست آورند.

« إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ -اینان چون چارپایانی بیش نیستند...» /۸ و این نتیجهٔ پیروی آنها از هوای نفس است،که آنها را چنان ساخته که مقیاسهایشان را تبدیل کنند و به جای آن که حق را دوست بدارند آنچه را دوست می دارند حق می انگارند.

یک پرسش باقی است:

کدام برترند،چار پایانی که از شعور اندک خود پیروی می کنند،یا افراد

بشری که خرد پرتو افکن خود را رها می کنند؟بگذاریم قرآن بدین پرسش پاسخ دهد، آنجا که گوید:

« بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا -بلكه از چارپايان هم كمترند.» چارپایان بر اثر غرایز خود به صورت شبه اجباری رفتار می کنند،در حالی که به انسان خرد داده اند تا نقش غرایز و بهتر از آن را ایفا کند،پس اگر خرد خود را رها کند هلاک می شود،زیرا انسان مانند چارپایان عامل دور کننده ای غریزی ندارد،و خود نعمت خرد خویش را که جانشین غریزه است از دست داده است.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۵ تا ۵۰]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ اَلظِّلَّ وَ لَوْ شٰاءَ لَجَعَلَهُ سٰاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا اَلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنٰاهُ إِلَيْنٰا قَبْضاً يَسِيراً (۴۶) وَ هُوَ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ لِبٰاساً وَ اَلنَّوْمَ سُبٰاتاً وَ جَعَلَ اَلنَّهٰارَ نُشُوراً (۴۷) وَ هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ اَلرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمّٰا خَلَقْنٰا أَنْعٰاماً وَ أَنٰاسِيَّ كَثِيراً (۴۹) وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبىٰ أَكْثَرُ اَلنّٰاسِ إِلاّٰ كُفُوراً (۵۰)

معنای واژه ها

۴۹[اناسی]

:جمع انسان و یاء عوض نون نهاده شده و گویند جمع انسی است.

۵۰[صرفنا]

:پخش و تقسیم کردیم.

ص: ۴۴۵

سپس آفتاب را بر آن دلیل کردیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته دربارهٔ کسانی خواندیم که خواهشهای خود را خدای خود گرفتند و پیامبر را مسخره کردند و به رسالت خدا کفر ورزیدند...قرآن این بیماری را با یادآوری بشر از پروردگار خود درمان می کند که هر گاه او را بشناسد خدایان برساختهٔ به جای خدای یکتا متلاشی می شوند.

آیا به آثار پروردگار خود در این سایهٔ گسترده نمی نگری؟چگونه آن را می گسترد و سپس با حرکت خورشید از مشرق به مغرب جمعش می کند؟آن گاه شب و روز را تقسیم می کند به اندازه ای که شب خواب و پوشش و آسایش باشد،و روز برخاستن و تکاپو و جست و جوی معاش.

و معاش را پروردگار به نوبهٔ خود هنگامی ترتیب می دهد که ابرها را می فرستد تا رحمتها و برکتهای او را مژده دهند.آن گاه از آسمان آب پاکیزه را فرو می بارد.و آن گاه زندگی در سرزمینی که خاک و بشر و چارپایانش مرده اند به جنبش در می آید.

تمام اینها برای آن است که انسان به یاد آورد،ولی بیشتر مردم کفر می ورزند،و این کفر آنان را فرا می خواند که هوی و خواهش را خدای خود بگیرند و -در نتیجه-با رهبری پیامبر بستیزند.

ص: ۴۴۶

شرح آيات:

[۴۵]

ایمان به خدا پایه هر شناخت و خاستگاه هر ایمانی است،پس برای انسان ممکن نیست که به وحی ایمان آورد پیش از آن که به فرستندهٔ وحی ایمان آورده باشد.

در نخستین آیهٔ این درس گفتهٔ خدای تعالی را می یابیم که:« أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ -آیا به پروردگارت ننگریسته ای؟»و این چیزی است که مفسّران را حیران ساخته،و آنان را بر آن داشته که این سخن را به گونه ای تأویل کنند...آیا انسان -این موجود ناتوان محدود-می تواند به خدا بنگرد؟! برخی از ایشان گفته اند:در این آیه جابجایی کلمات وجود دارد و معنای آن این است که:آیا به سایه ننگریسته ای که چگونه پروردگارت آن را گسترد،و بعضی گفته اند در آن حذفی است،و معنایش این است که:آیا به کردار پروردگارت ننگریسته ای که...ولی به نظر من می رسد که در تعبیر این آیه رسانیدن فکری است که در جای دیگر نظیرش را نمی یابیم،انسان پروردگار خود را بالفعل می بیند نه به دو چشمش و نه به صورت مستقیم،بلکه او را با دل خود می بیند که از خلال نشانه های خدا در عالم هستی گشوده شده است،و این نشانه ها به سبب آشکار بودن شدید خود به صنع زیبا و نوپدید خدا تعبیر می شود،و گواه بر آن است که فراسوی آنها نیرویی مسلّط بر آنها وجود دارد که همان نیروی خدا و نامهای نیکوی اوست.

وقتی انسان چیزی را می بیند چه نتیجه ای برای او حاصل می شود؟ مگر نه این که به ژرفی بدان ایمان و یقین پیدا می کند؟ و گرنه چرا به خورشید و پرتو آن،و به زمین و آنچه در آن است ایمان و یقین دارد؟ به طبع برای آن که این همه را به چشم می بیند،پس در این صورت دیدن این شناخت را بدو داده،و این حالت روانی از ایمان و اطمینان را در او به وجود

آورده که به درجهٔ ژرفترین یقین می رسد.

به طبع او جز بازتابی از نور خورشید را بر چیزها نمی بیند.

و از خورشید چه چیزی را می بیند؟ مگر نه این که تنها نورش را بدون جرم آن می بیند؟ همچنین است نسبت به ماه و دیگر ستارگان و چیزها.

بعضی از ستارگان،تا آن جا که دانش در می یابد،مدتها پیش جرمشان متلاشی شده و ما جز نوری از آنها نمی بینیم که پیش از یک ملیون سال از آنها برخاسته تا مثلا امروز به ما برسد،پس ما نمی توانیم از نابودی آن ستاره به تأکید آگاه شویم مگر پس از یک میلیون سال.

ما از سیبی که در دست خود داریم جز نوری که برانگیخته از یک منبع نوری است و بر آن بازتافته چه می بینیم؟ حتی در مورد جرم سیب جز اجزاء محیط بر آن را نمی بینیم،و سنگینی عارضی است ظاهر که بر جسم محیط است نه خود جسم.

همچنین است حقیقت عالم غیب،انسان بدان نمی رسد مگر از طریق پدیده ها و شواهد پیوسته بدان و دلالت کننده بر آن،پس غیب شبیه است به امواج اتر که جز بر صفحهٔ تلویزیون دیده نمی شود،و موجهای بی سیم که بدون دستگاه گیرندهٔ رادیو و دستگاههای مشابه آن گرفته و شنیده نمی شود.

و آیا حقیقتی وجود دارد که بهتر از آن که ممکن است انسان پروردگارش را ببیند،دیده شود؟ وقتی شواهد است که ما را بر آن می دارد که به هر چیزی ایمان و اعتقاد بیابیم،نه احاطهٔ بر آن چیز،و در صورتی که قضیّه در مورد دیگر چیزها،چون زمین و آسمان و آنچه در آنهاست چنین است،آیا چیزی از این نشانه ها و شواهد و در نتیجه ظهور و روشنی را چنان روشنی و ظهوری هست که خدای سبحانه و تعالی راست؟! پس چرا رواست که بگوییم خورشید را دیدیم و به ماه نگریستیم...و الی

ص :۴۴۸

آخر...ولی روا نیست که بگوییم پروردگار خود را دیدیم؟! ۸/ همانا ایمان ما به خدا باید از ایمان ما به هر چیز دیگری جز او قوی تر باشد، زیرا ما او را در هر چیزی می یابیم و فی کل شیء له آیه تدلّ علی إنّه واحد در هر چیزی برای او نشانه ای است*که دلالت بر آن دارد که او یکتاست.

پس در هر چیزی آثار قدرت و عظمت و حکمت و نظام و زیبایی و دل انگیزی جلوه گر است و اینها از نامهای نیک خداست.

ما از طریق نوری که از خورشید به سوی زمین می تابد خورشید را کشف می کنیم و به وجود آن یقین می یابیم،و خورشید آشکارترین حقایق نزد ماست،و اگر کسی بخواهد وضوح و روشنی چیزی را بیان کند گوید:«چون خورشید نیمروز» ولی آیا ما جرم خورشید را به چشم دیده ایم؟ هرگز...بلکه هر آنچه ما از خورشید دیده ایم همان سایهٔ آن است که بر زمین گسترده شده است.یکی از مفسّران گفته است که سایه از آغاز در عالم هستی وجود داشت،سپس خورشید می آید تا سایه را ببرد،پس هر چه خورشید بلندا گیرد سایه محدودتر شود،تا آن که هنگام زوال(نیمروز)فرا رسد که سایه تقریبا از بین می رود،آن گاه پس از گردش زمین به دور خورشید باز می گردد و هنگام شب می شود.

احتمالی دیگر برای معنای ظلّ(سایه)وجود دارد که در اینجا طرح می کنم،باشد که تدبیر کنندگان دربارهٔ آن بیندیشند:ظلّ(سایه)همان بازتاب نور خورشید است،و از این رو در حدیث در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایت ابی الجارود از ابی جعفر-علیه السّلام-آمده است که دربارهٔ گفتهٔ خدای عزّ و جلّ:

« أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ -آیا به پروردگارت ننگریسته ای که چگونه «ظلّ»را می کشد؟گفت:«الظلّ میان دمیدن سپیده و دمیدن خورشید است».

وقتی شبح چیزها را سایه می نامی برای آن است که پرتو خورشید به سوی آن کشیده می شود.

می پرسیم:مردم از سایهٔ خورشید چه می بینند؟ جز نوری برانگیخته از خورشید را نمی بینند که بر زمین گسترده شده،و به مشیّت خدا نوری است در حال انقباض و انبساط،شب را به روز و روز را به شب تبدیل می کند،و این همه نشانه ای است دلالت کننده بر وجود خورشید. ۸/ ما به خورشید یقین داریم،بی آن که جز سایه اش را دیده باشیم،که از خلال همان سایه طبیعت و نیرو،و میزان گرمای آن را چنان می شناسیم که اگر خود خورشید را دیده بودیم می شناختیم.همچنین واجب است از طریق نامها و نشانه های خدا در عالم هستی پروردگار خود را بشناسیم و یقین راسخ بدو بیابیم،و همان گونه که به اذن خدا آفتاب دلیل سایه است نه بر عکس،پروردگار است که خود دلیل به خویش و به نشانه ها و نامهای خود است نه بر عکس.

« أَ لَمْ تَرَ إِلیٰ رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شٰاءَ لَجَعَلَهُ سٰاکِناً -آیا به پروردگارت ننگریسته ای چگونه سایه را می کشد؟اگر می خواست در یک ساکنش می گرداند.» و این کار را با متوقف کردن گردش زمین صورت می داد تا همواره در شب پایدار،یا روز دنباله دار باقی بماند.

« ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلاً -آن گاه آفتاب را بر آن دلیل گردانیدیم.» تعبیرات و الهامات قرآنی بر یکدیگر موج می زند تا پرتو نور را به دل بیفشاند و انسان را به غیب حقایق برساند،وقتی آنچه می بینیم پرتوی است از خورشید و نشانی از نشانه های خدا،چرا از طریق این پرتو خورشید را کشف نکنیم و از این نشانه ها خدا را نشناسیم؟!و ما کجاییم و آن امامی که گفت:«هیچ چیز را ندیدم مگر آن که خدا را پیش از آن و همراه آن و پس از آن دیدم»؟! پس مؤمن احاطه شده به شناخت خدا زندگی می کند،زیرا او هر جا نظر افکند نشانه های آشکار خدا را می بیند که ایمان بر ایمانش می افزاید.اگر جمال و کمال را ببیند گوید منزّه است خدا،و اگر عظمت و قدرت را ببیند گوید بزرگتر

است خدا.شاید این آیه همسانی میان آفتاب طبیعت و آفتاب وحی را می رساند،و این که آن کس که آفتاب را دلیل سایه ساخت رسالت را وحی کرد تا رهنمایی و نوری باشد.

[۴۶]

« ثُمَّ قَبَضْنٰاهُ إِلَيْنٰا قَبْضاً يَسِيراً -سپس برگرفتیمش،گرفتنی اندک اندک.» در اینجا تسلّط و چیرگی مطلق خدا جلوه می کند،و این که او چگونه سایه را می گسترد و سپس به صورتی سهل و آسان،بدون رنج و زحمتی که خدا بس برتر از اینهاست،آن را بر می گیرد و جمع می کند.

[۴۷]

در فاصلهٔ یک ساعت عالم هستی لباس تیرگی شب را می پوشد،و هر چیز در جای خود درنگ می کند،و نوری که از آسمان می آید فرو می خوابد،و دسته های جانوران که از این سوی و آن سوی به جنبش درآمده بودند به لانه های خود باز می گردند،و گروه های پرندگان به آشیانه های خود می آیند،و انسان به خانهٔ خود بر می گردد و جایی می جوید که در آن بیاساید،گویی از چیزی بیگانه می هراسد.و پس از لحظه هایی می بینند انسانی که مجموعه ای از تکاپو و فعّالیت بود،در بستر خواب خود آرام غنوده است.

شاید این تعبیر به تغییری اشاره کند که در انسان مؤمن حاصل می شود،زیرا کسی که از قرآن هدایت یافته مانند کسی است که بامداد و روز به تمامی شناخت و جنبش و تکاپوست،در حالی که کافر و گمراه به کسی می ماند که در خوابی ژرف،در شبی سخت تیره خفته است،و تمام وجودش سکون از پویایی و هراس و جمود است.

در میان این دو حالت بر انسان واجب است که از طریق وحی به سوی پویایی و فعّالیت حرکت کند،و خداوند در این سورهٔ قرآن در این باره با ما سخن می گوید،منتهی عباراتی بر می گزیند که با موضوع آن از نشانه های طبیعت سازگارتر باشد.

« وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبٰاساً -اوست که شب را پوشش شما

کرد...» آنجا که پروردگار ما شب را تشبیه می کند چنان که گویی پوششی است که میلیونها فرد بشر را در برمی گیرد،هم چنان که طبیعت را اعمّ از دشت و کوه،و بیابان و دریا نیز می پوشاند.

« وَ النَّوْمَ سُباتاً -و خواب را آرامشتان...» «السّبات»همان گسیختن از کار و جنبش است.چون دستگاهی از حرکت بازماند گویند«سبتت»و روز شنبه را(در عربی)از آن رو«سبت» گفته اند که پیشینیان در آن روز دست از کار می کشیدند،و همچنین اندامها و ارگانهای انسان در شب از فعّالیت و جنبش دست می کشند،و از این رو خواب را «سبات»(یعنی آرامش)نامیده اند.

« وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً -و روز را زمان برخاستنتان.» پس روز بر عکس شب است زیرا زمان برانگیخته شدن و کار و کوشش است.

[۴۸]

« وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ -اوست که پیشاپیش رحمت خود بادها را به مژده دادن فرستاد.» انسان از وزش بادها شادمان می شود زیرا برای او بوی گلها و اکسیژن را می آورد،هم چنان که ابرهای سرشار از باران را حمل می کند،و از این رو منشأ مژده و شادمانی اوست.

« وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً -و از آسمان آبی پاک نازل کردیم.» دانش ثابت کرده است که بهترین آبها آب باران است،زیرا آنچه از آسمان می بارد افزون بر آن که خود آب است اکسیژن پاکیزه را نیز با خود می آورد، پس هم پاکیزه است و هم پاک ساز،چنان که بارش آن بیماریها را نیز از میان می برد.

[۴۹]

« لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً -تا سرزمین مرده را بدان زندگی بخشیم.» چنان که پیداست،تعبیرهای قرآنی در اینجا به رسالت خدا اشاره می کند.

پس خداوندی که زمین را با آبی که از آسمان فرو می فرستد پاک می کند دل را نیز با وحی پاکیزه می سازد.

« وَ نُسْقِيَهُ مِمّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِيَّ كَثِيراً –و چارپایان و مردم بسیاری را که آفریده ایم بدان سیراب کنیم.» خدا آب را آفرید و در زمین به ودیعه نهاد تا چارپایان و مردم را بدان سیراب کند.

[۵۰]

« وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا –و باران را میانشان تقسیم کردیم تا به تفکّر پردازند.» چه چیز را خدا میانشان تقسیم کرد؟ برخی گویند این عبارت دلالت بر تقسیم ابرها به وسیلهٔ خدا دارد که باران را به اذن او در ۸/ مناطق گوناگون زمین فرو می بارند،و اگر این تقسیم نبود ابرها در یک جا انبوه می شدند و تمام بار خود را که باران باشد،بر سرزمینی واحد فرو می ریختند که در آنجا آب سرریز می شد و دیگر زمینها به سبب نرسیدن آب تشنه و خشک می ماندند.

ولی قرآن می گوید:« وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا –و آن را میانشان تقسیم کردیم تا به تفکّر پردازند»و کلمهٔ صرّفناه بر ابرها بدان اندازه دلالت نمی کند که بر مثلهایی که پیش از این زد دلالت می کند.

و معنی این است که ما مثلها و کلمات خود را تقسیم کردیم و آنها را برای همهٔ مردم بیان نمودیم،و در سرزمینهای گوناگون کتابی از سوی خدا فروفرستادیم که از طریق پیامبری که از جانب اوست رسالت او را برای بشریّت حمل می کند.

« فَأَبى أَكْثَرُ النّاسِ إِلاّ كُفُوراً –ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی چیزی نکردند.» در اینجا گونه ای تشابه و هماهنگی میان بارانی می بینیم که از آسمان می بارد و از طریق توزیع قناتهای طبیعی در زمین جریان می یابد تا چارپایان و مردم را سیراب کند،و رسالتی که از آسمان فرو می آید تا در دلهای مردم مستقر شود.

ص :۴۵۳

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۵۱ تا ۵۸]

اشاره

وَ لَوْ شِئْنٰا لَبَعَثْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ نَذِیراً (۵۱) فَلاٰ تُطِعِ اَلْکٰافِرِینَ وَ جٰاهِدْهُمْ بِهِ جِهٰاداً کَبِیراً (۵۲) وَ هُوَ اَلَّذِی مَرَجَ اَلْبَحْرَیْنِ هٰذٰا عَذْبٌ
فُرٰاتٌ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمٰا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً (۵۳) وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ مِنَ اَلْمٰاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کٰانَ
رَبُّکَ قَدِیراً (۵۴) وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُمْ وَ لاٰ یَضُرُّهُمْ وَ کٰانَ اَلْکٰافِرُ عَلیٰ رَبِّهِ ظَهِیراً (۵۵) وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ
نَذِیراً (۵۶) قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً (۵۷) وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَلْحَیِّ اَلَّذِی لاٰ یَمُوتُ وَ سَبِّحْ
بِحَمْدِهِ وَ کَفیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِیراً (۵۸)

معنای واژه ها

۵۳[مرج]

:أصل المرج مخلوط کردن است و مرج یعنی به هم آمیخت.

به حکم خدا با آنها جهادی بزرگ کن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدا بشر را بیهوده نیافریده و آنان را سر خود رها نمی گذارد،ذات سبحان او

تمام وسایل هدایت را به فراوانی برای آنان فراهم ساخته است،و این که اکثریّت مردم کافرند دلیل بر نبودن فرصت در برابرشان نیست،بلکه بدین معنی است که از آنجا که ایمان تکاملی است بزرگ انسان کمتر بدان پایگاه بلند فرا می رود.

هم چنان که کم بودن اصلاحگران اجتماعی یا مخترعان و دانشمندان دلیل بر بی اهمیّتی دانش و اختراع یا امر اصلاح اجتماعی نیست،چه در واقع اینها مراتبی است والاّ که جز اندکی از مردم بدان دست نمی یابند.

و این که خداوند یک تن پیامبر را برای تمام جهان می فرستد دلیل بر ناچیز بودن ارزش رسالت نزد خدا نیست،حاشا که چنین باشد،بلکه بر عکس درست این است که به سبب عظمت امر رسالت به شخصی واحد اکتفاء کرده تا آن را به سرتاسر بشریّت ابلاغ کند.و همان گونه که یک خورشید کافی است تا چراغ نور افشان تمام زمین و ستارگان پیرامون آن باشد،وجود مبارک پیامبر(ص)نیز کافی است که مژده رسانی برای تمام بشریّت باشد.

و به طبع این امر ممکن نخواهد شد مگر آن که وی به قرآن مسلّح باشد و بدون فرمانبرداری از کافران یا دست شستن از ارزشها با آنان بستیزد.پس یک تن که به قرآن مسلّح باشد می تواند بر سرتاسر جاهلیّت جهانی پیروزی یابد. ۸/ پروردگار ما را به قدرت ذات متعالش یادآور می شود تا شاید از هشدار او بهراسیم و از هشدار دهنده ای که از جانب او آمده است پیروی کنیم.بنگرید به دو دریا:یکی شیرین و گوارا و دیگری شورابی سخت گزنده که چگونه خدا آبها را در آنها جاری ساخت و سد و مانعی در میانشان قرار داد که به یکدیگر نیامیزند! همچنین از مظاهر قدرت او آفرینش انسان است که او را از آب آفرید و تنظیم زندگی اوست بدین طریق که او را صاحب نسبی ساخت که از راه زادن نسلهایش به یکدیگر می پیوندند یا با زناشویی تکامل و گسترش می یابند.

بدین سان سزاوار است که ما بندگی و عبادت خود را خالصانه برای خدا انجام دهیم و به کسی که او فرستاده است تسلیم شویم،در حالی که کافران به جای خدا بتها و مردمی را می پرستند که نه سودی به پیروان خود می رسانند،و نه

زیانی به منکران خود،و کافران بر ضد پیامبران و رسالتهای خدا عرض اندام می کنند.

پیامبر وکیل و ضامن آنها نیست،بلکه او فقط مژده رسان و بیم دهنده است، و خود در برابر رنجهایی که می برد مزدی نمی طلبد و تنها برای نیکبخت ساختن انسان از طریق هدایتش به راه درست،می کوشد.

پیامبر بر نیروی فناپذیر بشری تکیه نمی کند،بلکه به ذات زنده ای توکّل دارد که هرگز نمی میرد و هنگامی که به ستایش او تسبیح می گوید از او نیرو می طلبد،و او تنها کسی است که از بندگانش حساب می کشد،و خود برای آگاهی از کار بندگانش کافی است.

قرآن پیامبر خدا را بدین صفات توصیف می کند و شبهه هایی را که شیطان در دلهای سادگان می افکند تا به وحی کفر ورزند،زایل می سازد.

شرح آیات:

جهاد بزرگ

[۵۱]

« وَ لَوْ شِئْنٰا لَبَعَثْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَذِیراً -اگر می خواستیم به هر قریه ای بیم دهنده ای می فرستادیم.» خدا تواناست که به هر قریه ای هشدار دهنده ای بفرستد،ولی او با حکمت برای تمام افراد بشر یک تن را هشدار دهنده قرار داد، /۸ و این دلیل بی عظمتی آن هشدار دهنده نیست،و نیز دلیل بر بی اهمیّتی گروه اندکی از مؤمنانی که پیرامون گرد آمده اند نتواند بود،بلکه شاید درست بر عکس آن دلالت کند.وقتی دل پاک و گوش بیدار باشد یک هشدار دهنده برای تمام جهانیان کافی است،امّا اگر در گوشها کری و بر دلها سختی و بی خبری حکمروا باشد وجود هشدار دهندگان در هر قریه و حتی در هر خانه سودی ندارد.

[۵۲]

بسیاری از مؤمنان هنگامی که خود را گروهی اندک می یابند احساس شخصیّت و اعتماد به نفس خود را از دست می دهند،و در نتیجه در برابر

فشارهای کافران می گریزند،در اینجا خداوند پیامبر را از این منفی گرایی بر حذر می دارد که می گوید:

« فَلاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ وَ جٰاهِدْهُمْ بِهِ جِهٰاداً کَبِیراً -از کافران اطاعت مکن،و به حکم خدا با آنها جهاد کن،جهادی بزرگ.» یعنی با سلاح قرآن با کافران جهادی بی امان کن.یکی از مفسّران گوید که جهاد اکبر در اینجا همان جهاد کلمه و حجّت آوردن است،ولی روند مطلب بر این تفسیر دلالت نمی کند،زیرا تعبیر در این مورد شاملتر از آن است که تنها بر جهاد کلمه دلالت کند،چه وقتی مؤمن فرمانبرداری از کافران یا تسلیم شدن به افکار و فشارهایشان را رد می کند،این امر او را به فرورفتن در معرکه ها با آنها می کشاند که او را بر آن می دارد که به صورت جهاد اکبر وارد پیکار،از هر گونه و در جهات گوناگون شود.و کافران باید بدانند که مخالفتشان با رسالت آنها را از دو جانب در معرض خطر قرار می دهد:از جانب خدا و پیامبر و از جانب مؤمنان.و گمان نکنند نعمتهایی که می ترسند با آوردن ایمان از دستشان برود در صورتی که هم چنان نسبت به وحی کفر ورزند،برایشان پایدار خواهد ماند هرگز...چه به زودی پیامبر جهادی بزرگ را بر ضدّ آنها اعلان خواهد کرد،خواه با کلمه و سخن صاعقه آسا و خواه با شمشیر برّان یا با وسایل فشار آورندهٔ دیگر.

می پرسیم کلمهٔ«به»در اینجا چه معنی می دهد؟پاسخ:همانا قرآن خود روش جهاد فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی است،پس جهاد به وسیلهٔ قرآن فراگیر و متکامل و پی گیر می شود.

[۵۳]

پروردگار ما را از ذات متعال خود بر حذر داشته،و قدرت گستردهٔ خود را به ما ابلاغ کرده،و ما را با نشانه هایش در آفرینش یادآور شده است.پس آیا از او پروا نکنیم و نهراسیم؟بگذار در کتاب طبیعت نامهای پروردگار مسلّط مقتدر خود را بخوانیم...بگذار پرده های ظاهر را به سوی حقایق پنهان بر دریم:این آبهایی را که نزدیک است به هم بیامیزد،پروردگار در مجراهای خود در دو دریای مختلف،یکی شیرین و گوارا و دیگری شورابی سخت گزنده به جریان انداخته،و

میان این دو جریان جدا کننده ای ناپیدا نهاده که آنها را از آمیختن به هم باز می دارد.

آیا اینها نشانه های قدرت و گواههای حکمت نیست؟پس چه قدر به گزافه می رود کسی که با پروردگاری بستیزد که این نشانه های او و آن نامهای نیک اوست؟ « وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمٰا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً -اوست که دو دریا را به هم بیامیخت:یکی شیرین و گوارا و دیگری شورابی سخت گزنده.و میان آن دو آب مانعی و سدّی استوار قرار داد.» «العذب»آب شیرین است،و«الفرات»شیرین ترین آبها باشد،و «الملح»آب شور است و«الاجاج»آبی است که شوری آن بسیار و گزنده باشد.و «البرزخ»سدّی است که از آمیختن دو گونه آب به یکدیگر جلوگیری می کند.

[۵۴]

« وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمٰاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کٰانَ رَبُّکَ قَدِیراً -اوست که آدمی را از آب بیافرید و او را نسب و پیوند(زناشویی) ساخت و پروردگار تو به این کارها تواناست.» همان گونه که خدا میان آبها تفاوت نهاد،همان تفاوت را در میان فرزندان بشر نیز قرار داد،پس مردم همه از یک آب برآمده اند،و زمین یکی است،جز این که از لحاظ آن که پیوندشان نسبی باشد یا سببی(زناشویی)با یکدیگر تفاوت دارند، برخی از طریق نسب به دیگران مربوطند چون پدر و برادر و پسر،و برخی به سبب دامادی و زناشویی با دیگران پیوند دارند.

[۵۵]

« وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُمْ وَ لاٰ یَضُرُّهُمْ -سوای خدای یکتا چیزهایی را می پرستند که به آنها نه سود می دهد و نه زیان...» می پرسی:آیا پرستیدن بتها به انسان زیان می زند یا نه؟ به طبع این پرستش بدو زیان می زند،ولی قرآن می گوید:«چیزهایی را می پرستند که آن چیزها نه به ایشان سود می دهد نه زیان»و این بیان برای آن است که آنچه به انسان زیان می رساند پرستش بتها به وسیلۀ اوست نه خود بتها(که هیچ کاری نمی کنند و طبعا سود و زیانی نمی توانند برسانند.م). /۸ پس حکمرانان

گردنکش،و شادخواران،و مؤسّسات فرهنگی گمراه کننده...همهٔ اینها بتهایی هستند،و انسان است که هنگامی که به آنان سر فرود می آورد و شیطان و کافران را تأیید می کند،به خویشتن زیان می زند.

و اگر خواری و سرسپردن مردم ساده و تسلیم شدن صاحبان مصلحتها نمی بود،پایه ای از ظلم بر پا نمی ماند.بگذار حدیثی حکمت آموز را در این مورد با هم بخوانیم:

از علی بن ابی حمزه منقول است که گفت:مرا دوستی بود از کاتبان بنی امیّه،به من گفت:برای من از ابی عبد اللّه اجازهٔ دیدار بگیر،برایش اجازه گرفتم.

چون وارد شد سلام گفت و نشست،آن گاه گفت:فدایت شوم،من در دیوان آن قوم بودم،و از دنیای آنها مالی بسیار به من رسید،اما از مطالبهٔ آن چشم پوشیدم،ابو عبد اللّه(ع)گفت:اگر بنی امیّه کسانی را نمی یافتند که برای آنها کاتبی کنند و عایدات گردآورند،و به جای آنها بجنگند،و در نماز جماعتشان حضور یابند،حق ما را سلب نمی کردند،و اگر مردم آنها را و آنچه را در دست آنهاست ترک کنند چیزی نمی یابند مگر آنچه به دستشان افتد.آن گاه آن جوان گفت:فدایت شوم،آیا برای من راه گریزی از آن هست؟گفت:اگر بگویم همان را انجام می دهی؟ گفت:می کنم،گفت:تمام آنچه را از کار در دیوانهای آنها به دست آورده ای جدا کن،اگر صاحبان آنها را شناختی مالش را بدو بازده و اگر نشناختی آن را به صدقه ده،و من بهشت را برای تو بر عهدهٔ خدا تضمین می کنم.گوید:آن جوان دیری سر به زیر افکند و سپس گفت:فدایت شوم،کردم.ابن ابی حمزه گوید:سپس آن جوان با ما به کوفه آمد و هیچ چیزی را که بر پهنهٔ زمین داشت باقی ننهاد و همه را حتی جامه ای را که بر تن داشت بیرون آورد و باز پرداخت.وی گوید:از این رو ما برای او به قسمت بندی میان خود چیزی گردآوردیم و برای او جامه هایی خریدیم و هزینه ای برای او فرستادیم. (۱)

۱- ۲۸) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۳۷۵.

« وَ کٰانَ الْکٰافِرُ عَلیٰ رَبِّهِ ظَهِیراً -و کـافر همواره پشتیبـان مخالفان پروردگار خویش است.» براستی آن کس که با سـرسپردگی خود طاغوت را می پرستد از او پشتیبانی می نمایـد و بر ضـدّ حقّ بدو یاری می رساند،و گرنه گردنکشان و طاغوتها به وسـیلهٔ چه کسـی می توانند بر گردن مردم تسلّط یابند؟! ۱/۸ -مگر نه به وسـیلهٔ روزنـامه نگاران مزدور و امثال آنهاست که برای ریزهٔ نان و پس مانـدهٔ غـذا سـر بر آسـتان کاخها می سایند،و آن گاه چهره زشت گردنکشان و طاغوتها را با مقالات بی ارزش خود می آراینـد و برق می اندازنـد؟! ۲-مگر نه به وسـیلهٔ ارتشـهای گرد آمـده از جوانـانی است که نیروهای خود را در خـدمت به گردنکشان صـرف می کننـد،به جای آن که هر یک در اجتماع خود رهبر و فرماندهی باشـند؟! ۳-مگر نه به وسیلهٔ کارمندانی که خود را در اداره هـای سـلطه خوار کرده انـد تـا شـکمشان را پر کننـد؟! ۴-و آن گـاه مهمتر از تمـام اینها،مگر نه به وسـیلهٔ سکوت مردم دربارهٔ آنها،و کناره گیری مردم از رویارویی و انقلاب بر ضدّ آنها؟! پس بنا بر این جرم تنها از جانب گردنکشها و طاغوتها نیست،بلکه ملّتهای تسلیم شده و سر به خواری سپرده را نیز در این مسئولیّت سهمی بسیار است.

[۵۶]

پیـامبر هشـدار می دهـد و مژده می رسانـد و مردم مسـئولیّتهای خود را بر عهـده دارنـد.وقتی تیرگی چیره شود،امّتی از مردم به ظـاهر به رسـالت الهی می پیوندنـد ولی این هرگز بـدان معنی نیست که در رسالتهـای خـدا نقصـی وجود دارد،بلکه آنهـا خود مسئولند زیرا عمل جدّی نسبت بدان و تحمّل مسئولیّت انقلاب بر ضدّ گردنکشان را رها کردند.

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَـذِیراً -ما تو را نفرسـتادیم مگر برای آن که مژده دهی و بترسانی.» وقتی طاغوت چیره شود،برخی می کوشند که سرزنش و مسئولیّت را بر

دوش جنبش اسلامی فعّال بیفکنند،و سپس منتظر رها شدن آن از این گرفتاری و دشواری می مانند،هرگز چنین نیست و این کار خطاست.

همان گونه که درست نیست مردم منتظر بمانند تا پیامبر به تنهایی با طاغوت جهاد کند، /۸ نیز درست نیست امّت اسلامی امروز منتظر بماند،تا طلیعهٔ رسالتی و پیشاهنگان نهضت اسلامی به این وظیفه بپردازند،زیرا وظیفهٔ پیامبران همچون جنبشهای رسالتی همان رهبری و فرماندهی مبارزه و جهت دادن به آن است،نه جنگیدن به جای مردم،آن گونه که بنی اسراییل منتظر پیامبر خود موسی(ع) ماندند و چون او به نزدشان آمد و مسئولیّت جهاد را بر عهده شان نهاد« قالُوا أُوذِینا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا (۱) -گفتند:پیش از آن که تو بیایی در رنج بودیم و پس از آن که آمدی باز در رنجیم.» اعضاء جنبش اسلامی نهایت کوششهای خود را مبذول می دارند،از نگارش،و توزیع و تشکیل کنفرانسها و سخنرانی ها برای رسوا سازی طاغوتها یا آشکار ساختن اعمال جنایتکارانهٔ آنها،و تمام پی آمدهای این فعالیّتها را متحمل می شوند،از زندان و شکنجه و اعدام،حتی هتک ناموسها و حرمت داشتنیها،ولی برای مردم جایز نیست که تماشا کنند و منتظر پیروزی دست روی دست بمانند، زیرا مسئولیّت پیشاهنگان حامل رسالت همان مسئولیّت شخص پیامبر است،یعنی تبلیغ رسالت و پیام به مردم و فرماندهی و رهبری معرکه،و پایداری و انقلاب بر ضد فساد و انحراف بر عهدهٔ مردم است.

[۵۷]

« قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّ مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً -بگو من از شما هیچ مزدی نمی طلبم و این رسالت بدان می گزارم تا هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی یابد.» پیامبران و نمایندگان در طول تاریخ در برابر خدمت مژده رسانی و هشدار دهی که نسبت به مردم انجام می دهند از آنان مزدی نمی طلبند،این در مورد

ص :۴۶۱

۱- ۲۹) -الاعراف/۱۲۹.

آن چیزهایی است که به مردم اختصاص دارد.

[۵۸]

امّا آنچه به پیامبر و حاملان رسالت اختصاص دارد،تکلیف واجبشان رهسپاری در این راه است با وجود تمام دشواریها و با توکّل به ذات زندهٔ پایدار و قائم به خود،بدون توجه به اندک بودن یاران پیرامون خویش،یا میزان پیروی یا نپذیرفتن رسالت از طرف مردم.

« وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لاٰ يَمُوتُ -و بر آن زنده ای که نمی میرد توکّل کن...» /۱۸اگر برخی به نیرویی بشری تکیه می کنند،مؤمن به خداوندی تکیه می کند که تنها اوست که نمی میرد،و حتی بر یاران و یاوران تکیه نمی کند،زیرا گام اینان می لرزد یا می لغزد و ناامید می شوند و جهاد را رها می کنند.

« وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ -و به ستایش او تسبیح گوی...» رهبری یا پیشاهنگان رسالت در آغاز حرکت و جهش اندکند،و از واقعیّت خود بیگانه اند،زیرا احساس تنهایی و هراس راه می کنند،هم چنان که بی خیالی اجتماعی را احساس می کنند،و برای آن که با این جنبه های منفی مقاومت ورزند بر آنان واجب است که این همه را با پیوستگی استوار و ژرف به خدای سبحانه و تعالی عوض کنند،زیرا چنان پیوندی سینه های سوزان آنان را سرد می کند و هراس دلهاشان را تسکین می دهد و به آنان پایداری و طمأنینه می بخشد.

« وَ كَفىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِيراً -و او خود برای آگاهی از گناهان بندگانش کافی است.» یعنی همانا خدا قادر است گناهان کسانی را که مؤمنان حامل رسالت را ترک گفته اند بشمارد،پس نباید گروه مؤمن خود را سرگرم شمارش جنبه های منفی و گناهان دیگران کند که مخالف ایشانند،و نباید بدان بیندیشد که مردم ایشان و رسالت را مردود کرده اند،بلکه بر آن گروه واجب است که در خط رسالت گام بردارد و آنچه را در پیرامونش می گذرد به خدا واگذارد،و اوست که گناهان مردم را می شمارد و خود برای آگاهی از آن گناهان کافی است.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۵۹ تا ۶۷]

اشاره

اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ اَلرَّحْمٰنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً (۵۹) وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اُسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا اَلرَّحْمٰنُ أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً (۶۰) تَبٰارَکَ اَلَّذِی جَعَلَ فِی اَلسَّمٰاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهٰا سِرٰاجاً وَ قَمَراً مُنِیراً (۶۱) وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ خِلْفَهً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً (۶۲) وَ عِبٰادُ اَلرَّحْمٰنِ اَلَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی اَلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذٰا خٰاطَبَهُمُ اَلْجٰاهِلُونَ قٰالُوا سَلاٰماً (۶۳) وَ اَلَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیٰاماً (۶۴) وَ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اِصْرِفْ عَنّٰا عَذٰابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذٰابَهٰا کٰانَ غَرٰاماً (۶۵) إِنَّهٰا سٰاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقٰاماً (۶۶) وَ اَلَّذِینَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کٰانَ بَیْنَ ذٰلِکَ قَوٰاماً (۶۷)

معنای واژه ها

۶۳[هونا]

:و الهون مصدر الهین،خرامنده نرم و سبک در آرامش و وقار.

۶۵[غراما]

:الغرام سخت تر از عذاب است.

ص :۴۶۳

بندگان رحمان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این درس در چار چوب یادآوری به توحید که پایۀ ایمان به رسالت است بعضی از نامهای پروردگار ما را بیان می کند که همانا دو نام«رحمن»و «تبارک»است.

نام«الرّحمن»در آفرینش آسمانها و زمین و تدبیر آن دو تجلّی می کند،و به رغم گریز کافران از این نام کریم و رد کردن سجود به پروردگاری که رحمت او بر آنان احاطه دارد،آنان از سر استهزاء نسبت به پیامبر و ستیزه با او گفتند به کسی که پیامبر به آنان فرمان سجده می دهد،سجده نمی کنند.

در حالی که نام«تبارک»در این بنای استوار که بر فراز ما افراشته است،و چراغ پرتوفشانی که چون قندیل بدان آویخته،و ماه درخشانی که آن را زینت بخشیده و نور ملایم خود را بر کوه ها و دشتها می تاباند،تجلّی می کند.

همچنین در پیاپی آمدن روز و شب تا فرصتی باشد برای کسی که می خواهد خدا را به یاد آورد یا خدا اراده کرده است که او سپاسگزار باشد.

نامهای خدا در دلهای ذاکران سپاسگزار تجلّی می کند،و آنان به حق بندگان رحمان هستند،از این رو می بینی که سبک و همراه با فروتنی بر زمین راه می روند،نه با گردن فرازی و تبختر،و با جاهلان با نرمی و ملایمت روبرو می شوند،و شب را در نماز و مناجات می گذرانند،و برای بر کناری از آتش پر لهیب جانکاه دوزخ شب زنده داری می کنند،و چون هزینه کنند اقتصاد می ورزند و نه بخل می کنند و نه اسراف و شاد خواری.

ص: ۴۶۴

و درس آینده گفت و گو از دیگر صفات آن صالحان را پی گیری می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۵۹]

قرآن کریم در این مجموعهٔ آیات از دو امر نزدیک به یکدیگر با ما گفت و گو می کند:

اوّل:ایمان به خدا.

دوّم:این که ایمان چگونه در رفتار انسان راستگو تجلّی می کند.برای توضیح این امر ناگزیر باید یادآوری کنیم که میان ایمان به خدا و شناخت او-به حقّ-تفاوتی وجود دارد.زیرا در این مورد درجاتی در مسیر توحید وجود دارد و فرقهایی در میان است که شایسته است آنها را بشناسیم و عبارت است از آنچه در زیر می آید:

۱-ایمان اجمالی و کلّی است،چنان که انسان بداند آن سوی پشته ها درختانی است،یا آن سوی کوه جنگلی قرار دارد،و شاید از راه دانش بدین امر راه یابد مثلا از افزونی باران در پشت تپه ها یا وجود جانوران گوناگون که از آن سوی کوه می آیند یا از طریق مخبری راستگو که بدو اعتماد دارد این امر را دریابد.

این ایمان حالت شناخت پیدا می کند وقتی که انسان وارد آن جنگل شود یا از نزدیک بر آن اشراف بیابد و هر چه بیشتر به جزئیاتی که در جنگل وجود دارد بیشتر احاطه پیدا کند شناختش نسبت بدان افزونتر می شود.

۲-کسانی که از طریق یک نشانه از نشانه های خدا بدو ایمان می آورند، ممکن است به سوی رفتاری متکامل سوق داده نشوند /۸ که ایمان عرفانی و همراه با شناخت شخصیّت مؤمنان را از طریق شناخت آنان نسبت به نشانه های مختلف خدا که آنها را می بینند می سازد و می پرورد.

۳-اگر انسان بخواهد حقیقت ایمان خود را کشف کند،و بداند آیا به درجهٔ عرفان و شناخت رسیده است یا هم چنان ایمان او ساده است و تنها او را از حدود انکار و کفر بیرون آورده،بر او واجب است که به جست و جوی آثار ایمان

راستین بپردازد،اگر به صورت کامل در رفتار و اقدامات خود آن را یافت درست است و گرنه ایمانش کامل نیست.

از این رو می بینیم قرآن میان کسی که به خدا ایمان کامل دارد و این امر به صورت توکّل به ذات زنده ای که نمی میرد منعکس می شود و رفتار بندگان رحمان چنان که آیات کریم آنها را توصیف کرده،پیوند می دهد.

۴-هر چه انسان پروردگارش را از طریق نزدیک شدن بدو از خلال عبادت بشناسد،همان قدر خود را به صورت کاملتر می شناسد،و این دو شناخت متقابلند،و سبب مقابله آن است که خداست که انسان را آفریده،پس ایمان او به خدای آفریننده،وی را به ایمان نسبت به بندۀ آفریده شده فرا می خواند.چیزی که او را به اندازۀ عبودیّت و بندگی و ناتوانی خود،یا محدودیّت و تنگی افق خویش عارف و صاحب شناخت می کند،و میان این دو امر(شناخت خدا،و شناخت خویشتن)به سوی تکامل شخصیّت ایمانی موجود در انسان مؤمن رشد و نموّ می کند.

بدین سان قرآن ما را به نشانه های پروردگارمان که در آفاق پراکنده است با یادآوری از پس یادآوری دل آگاه می سازد و می گوید متعال است:

«اَلَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ -آن که آسمانها و زمین و هر چه را در میان آنهاست به شش روز بیافرید...» هنگامی که انسان بر فراز بلندای تپه ای می ایستد،و به سوی زمینی که زیر پای او گسترده یا آسمانی که بر فراز او کشیده شده است چشم می افکند،از تمام اینها حیران و مبهوت می شود،و در اینجا،و بویژه در لحظات حیرت و شگفتی،بر اوست که این شگفت زدگی را راهی برای ایمان به خدا قرار دهد،پس هر چه عظمت و قدرت ۸/ و زیبایی و نیکویی را که در آفرینش جلوه گر است بیابد و درک کند،همان قدر ایمانش به عظمت آفریننده ژرفتر می شود.

شاید این که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفریده دلیل بر آن باشد که خدا آنها را به استمرار تحوّل بخشیده و دیگرگون ساخته است تا به صورتی که امروز دارند رسیده اند.و این بر ناتوانی خدا دلالت نمی کند،بلکه به استمرار تسلّط و

چیرگی الهی بر آن دو دلالت دارد که پس از آفرینش آن دو را به حال خود رها نکرده است.

« ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ -آن گاه بر عرش چیره آمد...» بنا بر این در اینجا رابطه ای سیاقی میان دو کلمۀ«فی ستّه أیّام-در شش روز»و«ثمّ استوی علی العرش-آن گاه بر عرش قرار گرفت»که این آیه اشاره می کند که آن که آسمانها و زمین را آفرید بر آن دو اشراف یافت و کارشان را تدبیر کرد.

سپس«استوی»:یعنی بر عرش چیره شد و هیمنه افکند،و این رمز و نشانۀ تدبیر و اداره کردن پس از تقدیر و اندازه گیری،و امضا و گذراندن پس از قضاست.

« اَلرَّحْمٰنُ -مهربان...» این کلمۀ الرّحمن در جاهایی بسیار از این سوره تکرار می شود،و شاید حکمت آن این است که رسالت الهی بزرگترین منّت از جانب پروردگارمان بر ماست،و این که راه ایمان بدان رسالت از طریق ایمان به این حقیقت می گذرد که خداوند است که رحمان و مهربان است،و نشانه های رحمت او در آفرینش ما را بر آن می دارد که اعتماد بیابیم و بلکه یقین پیدا کنیم که او بندگانش را در بیابان نادانی و گمراهی رها نمی کند که خواهشهای شادخواران و عیّاشان و خود پرستیهای مستکبران آنان را به سوی خود بکشد.

بنا بر این،پس به رسالتی ایمان آوریم که فرستادن آن بزرگترین گواه بر رحمت و مهربانی اوست.

« فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً -پس دربارۀ او از کسی بپرس که آگاه باشد.» یعنی این امر(آفرینش آسمانها و زمین و در مراحل پی در پی و متکامل)را از آگاهی بپرس که تو را از آن خبردار کند.و او،چنان که از خلال این آیه می شناسیم،خدا و جبرییل(ع)است.پس این آیه خطاب و مخصوص به پیامبر محمد(ص)می شود.

ص:۴۶۷

و شاید مراد از خبیر آگاه،هر دانشمندی از دانشمندان کیهان شناس و فیزیک و شیمی و جز آنان باشد که به کشفیاتی علمی رسیده اند که ما را با آثار رحمت پروردگارمان سبحانه و تعالی آشنا می کند،و در نتیجه این گواه آوردن از دانش است،که گردن با فرهنگیان و اندیشه وران را برای ایمان آوردن به نشانه های خدا و اعتراف به رسالت،می گیرد.

هنگامی که بشر پروردگارش را تصوّر می کند

[۶۰]

کافران می پرسند«و ما الرّحمن رحمان چیست؟»و این وقتی است که مأمور می شوند بدو سجده کنند،و بدین پندار خویش که پیامبر از پشت پردۀ این فرمان می خواهد خود او را بزرگ دارند،و این سبب ردّ آنان نسبت به فرمان فروتنی و سر سپردگی به خداست.

« وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا -و چون به آنان گفته شد که رحمان را سجده کنید،گفتند:رحمان چیست؟آیا بر هر کس که تو فرمان می دهی سجده کنیم؟...» یعنی آیا می خواهی با واجب ساختن سجود،بر ما حکمرانی کنی.

براستی اجتماعی جاهلیّت مدار که در روابط اجتماعی خود بر پایه هایی فاسد،همچون خشونت و بهره کشی،ایستاده است،ممکن نیست به مهربان بودن خدا ایمان بیاورد،و می پندارد که روابط موجود در عالم هستی شبیه روابط موجود میان افراد بشر است،پس اجتماع جاهلیّت مدار وقتی خدا را به تصوّر در می آورد بسا که او را بر حسب آمیزه و ترکیب روانی برگرفته از خیال خود،یا از وضع اجتماعی موجود،تصوّر کند.

پس هنگامی که جامعۀ یونانی خواست خدا را تصوّر کند، اندیشه وران آن جامعه خدایانی از تندیسهای سنگی و تابلوهای هنری گوناگون نهادند،پس هر خدایی را لشکری و ملّتی بود،و مرزها و اقلیمی داشت و ملّت و لشکر خود را در جنگ با خدایان دیگر به خدمت می گرفت.

این خیال برخورد موجود در آن جامعهٔ یونانی باستانی را منعکس می سازد، زیرا وضع آنها انباشته از پیکار و روابطشان سرشار از کینه و دشمنی بود،و تصوّر کردند بدین سان خدا در ترکیب مزاج و شعور همانند آنهاست «تَعَالَیٰ عَمَّا یَصِفُونَ -خدا بسی فراتر از آن چیزی که وصفش می کنند».

بدین گونه جامعهٔ عربی پیش از اسلام تصوّر می کرد،و هر گروهی بدانچه دارند دلشادند.از این رو در حدیث مروی از امام صادق(ع)آمده است:

«اگر مورچه پروردگار خود را تصوّر می کرد برای او دو شاخک می انگاشت».

پس تا وقتی که قضیه در حدّ تصوّر باشد،مورچه قدرت تصوّر پروردگار را دارد، ولی در حدّ امکان و شعور خود.

برخی از مسلمانان ساده لوح نیز به همین خطا دچار شدند و گفتند:خدا شخصی است که ریش سفید بلندی دارد،و بر دراز گوش می نشیند تا در شبهای جمعه به زمین فرود آید،و بعضی از آنها هر شب جمعه دسته ای علف در حیاط خانهٔ خود می نهادند،تا دراز گوش خدا آن را بخورد(سبحانه و تعالی عن الأمثال- او منزّه و والاتر از این مثالهاست).

سبب این تخیّلات تسلیم شدن انسان به خیال محدود خود هنگام تصوّر خداست،پس گاه او را بر حسب واقعیّت و طبیعت خود چون انسانی تصوّر می کند و او را چنین می انگارد و گاه بر حسب واقعیّت جامعه و طبیعت آن دست به تخیّل می زند،و وضع اجتماعی بر تصوّر او نیز منعکس می شود،و از آنجا که رابطهٔ جامعهٔ جاهلی با جامعهٔ ایمانی رابطه ای است مادّی بی ثمر است،و براستی برای آنها مقدور نیست که تصوّر کنند رحمت و مهربانی صفتی از صفات خداست.پس شگفت نیست که فرمان پیامبر را دائر بر سجود به رحمان رد کنند و بگویند:«و ما الرّحمن-رحمان چیست؟».

پس بعید نیست از این اسم تازه نسبت به واقعیّتشان در شگفت شوند،زیرا واقعیّت آنها انباشته از هراس و ترساندن و دیگر صفات زشت و خوار کننده است.

« وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً -و بر گریزشان افزوده شد.» فرمان پیامبر به ایشان دائر بر سجده کردن به خدا جز برای گردآوری پراکندگی آنان نبود،تا آفتاب رحمت بر آنها بتابد و ابر لطف الهی آنها را به زیر سایه خود گیرد،ولی به سبب ژرفی احساس آنها به ترساندن و بیم و مانند این صفتهای پست دور شدند و گریختند حتی از این کلمه همچون شتری رمیده فرار کردند.

این گریز و نفرت بیانگر میزان نادانی کسانی است که در گرداب جهل غرق شده بودند،و آنان که هنوز از نظر اندیشه در عصر جاهلی به سر می برند هم چنان در آن گرداب مغروقند و دست و پایی می زنند،و فرقی میان این دو نوع جاهلیّت نیست جز این که یکی نو است و دیگری کهنه.

پس اگر یک تن اهل رسالت برخیزد و شرق ملحد و خدا ناشناس،و غرب مشرک را به سجده کردن به رحمان،و انتشار صلح و عدل در اطراف زمین آباد فرا خواند،بدو نیز پاسخ می دهند«و ما الرّحمن رحمان چیست؟»،خدا به آنها ستم نکرده است بلکه خود به خویشتن ستم می کنند.

از نشانه های هستی

[۶۱]

« تَبٰارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمٰاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهٰا سِرٰاجاً وَ قَمَراً مُنِیراً -بزرگ و بزرگوار است آن کس که در آسمان برجها بیافرید و در آنها چراغی و ماهی تابان پدید آورد.» شاید کلمۀ«برکه»در منطق جدید ما شبیه کلمۀ تکامل باشد،پس مبارک یعنی خیر پایدار و گسترده،یا متکامل آن است که رشد و نموّ می یابد-و خدا والاتر از نموّ و بالیدن است زیرا او-«کاملی است که کمالی برتر از او نیست،زیرا صفت او را حدّی محدود،و وصفی موجود،و زمانی محدود»نباشد و این گفتۀ امام علی(ع)است.

پس معنی« تَبٰارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمٰاءِ بُرُوجاً »چه می شود؟

در واقع آن کس که به آسمان برکت و کمال بخشید همان کسی است که به انسان برکت و کمال می بخشد،و برجها در عین حال همان مواضع آشکار و بلند است،و بنا بر عادت برج شهر (۱) رمز و نماد آن است، ۸/ و خورشید و ماه و دیگر ستارگان ثابت و سیّار برجهای آسمانند،و آن کس که خورشید و ماه و برجها را قرار داده همو صاحب برکت و کمال است،پس شایسته تر آن که به سوی او روی آوریم نه دیگری،زیرا او رحمان(و مهربان)است.پس چرا این صفت ستوده از صفات پروردگار خود را نشناسیم؟ [۶۲]

« وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً -و اوست که شب و روز را برای کسانی که می خواهند به یاد آورند و عبرت گیرند یا شکرگزاری کنند از پی هم قرار داد.» خداوند هر یک از شب و روز را یکی به دنبال دیگری قرار داده است،پس اگر شب دوام یابد زندگانی و کسب معاش نابود می شود،و اگر روز دوام یابد آسایش از میان می رود.

اما انسان چه وقت در حالت تذکّر و یادآوری به خویش است؟در شب هنگام.

و چه وقت نعمتها را به دست می آورد و خدا را شکر می گزارد؟به هنگام روز.

و چه قدر روند عبارت زیباست آنجا که می گوید:شب را برای کسانی که می خواهند متذکّر باشند قرار داد! پس هنگامی که صداها آرام می شود،و جانداران از جنبش می ایستند،و خاموشی فراگیر می شود،آنجا که همهٔ مردم به بستر خواب می روند،و جدان مؤمن زنده می شود تا با پروردگار خود راز و نیاز کند« إِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً

۱- ۳۰) -مراد شهرهای قدیم است که برج و بارو داشتند-م.

(۱)

-هر آینه شب هنگام از بستر برخاستن،موافقت دل و زبان را افزاینده تر است و بیان سخن را استوار دارنده تر.» امّا در روز که انسان از خواب خود به طلب روزی و معاش بر می خیزد،نه برای آن که گردنکشی و نافرمانی کند بلکه برای آن که پروردگارش شکر گزارد،و به مقرّری نعمتهایی برسد که خدا برای او به فراوانی فراهم کرده است،بازتاب شناخت و معرفت ایمانی را بر رفتار بندگان رحمان می یابیم که شخصیّت خود را از خلال ایمان عرفانی(و شهودی و اشراقی)بدان می آرایند.

بندگان رحمان

[۶۳]

همانا بندگان رحمان،کسانی که نامهای خدا و در پیشاپیش آنها «الرّحمن»بر ۸/ دلها و رفتارشان تجلّی می کند صفاتی نیکو دارند که برجسته ترین آن صفات عبارت است از:

۱-فروتنی

« وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً -بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می روند...» پس رابطهٔ آنان با طبیعت و مردم رابطهٔ رحمت و مهربانی است،زیرا براستی آنان بندگان رحمانند-و این غرابتی ندارد-زیرا نام الهی الرّحمن بر شخصیّت آنان باز تافته و به قالب این اسلام مقدّس در آمده است،و این ویژگی است که آنان را بر آن می خواند که با فروتنی بر روی زمین راه بروند،رفتاری متواضعانه نه همچون رفتار متکبّران و بزرگی فروشان بر بندگان و راه رفتن مفسدان در زمین،و نه همچون رفتار مردم خوار و پست،از این رو در حدیث در تفسیر این آیه آمده است:

ص: ۴۷۲

۱- ۳۱) -المزّمل ۶/.

«به روشی که بر آن سرشته شده راه می رود،تکلّف نمی کند و ناز نمی فروشد» (۱) .

پس بنـدگان رحمان(مهربان)حتی به زمینی که بر آن گام می نهنـد مهر می ورزند و آن را دوست می دارند،و چنان که معرّی گوید:

خفّف الوطء فما أظنّ أديم

الارض إلّا من هذه الاجساد

آهسته گام نه،از آن که نپندارم سفرهٔ چرمین زمین جز از این پیکرها بوده باشد.

و به سبب رفتار نرمی که با زمین می کنند و گامهای آهسته و سبکی که بر می دارند حتّی مورچه را لگدمال نمی کنند و حتّی گیاه کوچکی را نمی کشند،و جانوران را نمی رمانند،بلکه آگاهانه به جای پایشان گام می نهند و راه می روند.

این نسبت به زمین،امّا نسبت به اجتماع رابطهٔ ایشان رابطهٔ مدارا با دیگران است،و در پشت این همه آن است که ایشان در روابط خود با طبیعت و اجتماع با سنّتها و قوانین ثابت الهی سازگاری دارنـد،و به وجود راهها و روشهایی قانع شده انـد که شایسته است موافق و مطابق آن عمل کنند /۸ و در چارچوب آن حرکت کننـد تا از امکانیّات بسیار عظیمی که از طرف خدا در طبیعت به ودیعه نهاده شده بهره گیرنـد، و این امر نیز در موضعگیریهای اجتماعی و سیاسی آنها منعکس می شود،زیرا از سرشت پاکیزهٔ آنها سرچشمه گرفته که تکلّف و نازفروشی را رد می کنـد و از این رو رفتاری است معتدل.نه تظاهری در آن است و نه داد و فریادی.

در حدیث پشت در پشت از امام باقر علیه السّلام آمده است:

«امامان علیهم السّلام از بیم دشمنشان بر زمین آهسته راه می روند» (۲) .

و این خلاف کاری است که دیگران می کننـد و آیهٔ کریم«و عباد الرّحمن»شاملشان نمی شود و می بینیم که رابطهٔ آنها با طبیعت و اجتماع رابطه ای

۱- ۳۲) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۲۶.

۲- ۳۳) -همان مأخذ.(مراد از دشمن ظاهرا تکبر است که از بیم آن که دچار آن شوند آهسته و آرام راه می روند-م).

است مبتنی بر پـایه های فاسـد خشونت و زورگویی،و بهره کشـی از مردم،و توجّه انحرافی آنها به سـرپیچی و تمرّد از نظامها و قوانین طبیعت،که آثار آن را در فاسد کردن روابط اجتماعی و انتشار تشنّجات و جنگها میان دولتهای گوناگون می بینیم.

۲-مدارا

« وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً -و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند،به ملایمت سـخن گویند.» زیرا رابطهٔ آنان رابطهٔ صلـح و ایمنی است و از این رو به کسانی که با جهل آنان را مخاطب قرار می دهند،با گفتن سـلام پاسخ می دهند،و گفته اند مقصود از سـلام سـلامی است که به هنگام وداع و جـدا شـدن گویند،یعنی ایشان پس از سـلام گفتن به جاهل از او کناره می گیرند و دور می شوند و جهل او را با جهل مقابله نمی کنند و پاسخ جاهلانه نمی دهند.

امّا نزدیکتر به گفتهٔ خدای تعالی«قالوا سـلاما سلام گویند»این است که آنان در سخن و رابطهٔ خود با دیگر مردم از راه سلام و صلح آغاز می کنند،و این آغاز کردن به حالتی از ایمنی و رابطهٔ مثبت با طرف دیگر است.

۳-شب زنده داری

[۶۴]

« وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً -و آنان که شب را در سـجده یا در قیام برای پروردگارشان به صـبح می آورند.» اندکند کسانی که شب خود را به عبادت زنده می دارند،و برای فروتنی و لابه به خدا و از بیم او نماز بسـیار می گزارند و دعای بسیار می کنند.در حالی که مردم در خوابی ژرف فرورفته اند،و بسـیاری از مردم آرزو دارند به سطح بندگان رحمان ارتقاء یابند،امّا نمی توانند.چرا؟ زیرا این گونه مردم می خواهند خود را به اجبار بر فضایل وادارند و فضایل به

اکراه حاصل نمی شود،و به تشکیل و ترکیب شخصیّت بستگی دارد،پس وقتی نشانه های خدای رحمان بر رفتار انسان بازتابی نداشته باشد،نفس خود را با سجود شبانه به پروردگار رشد نمی دهد زیرا نفسش را در برابر هجوم خواب ناتوان می بیند، امّا وقتی نشانه های خدای رحمان در برابر دیدگانش تجلّی کند،و بر رفتار او بازتابد و شخصیّت او را تشکیل دهد،آن گاه است که خواب شبانه نمی تواند پهلوی آنان را به بستر خواب بچسباند.

چندی پیش در یکی از شبهای تابستان گذشته بر بام خانه ای طاق باز آرمیده بودم امّا خوابم نمی برد،دوستم در کنار من قرار داشت و دیدگانش را به آسمان دوخته بود،و گفتی از طریق ستارگان نزدیک شدن سپیده دم را دریافت، ناگهان-مانند کسی که مارش بگزد-از بستر خود با جهشی بیرون پرید و به شتاب وضو ساخت که به نماز بایستد.بندگان رحمان چنینند.

اصل در هر فضیلتی شناخت خدا و اصلاح نفس است،پس کسی که خدا را نمی شناسد و بدین سبب نفس خود را اصلاح نمی کند،به هیچ یک از فضایل دیگر دست نمی یابد،زیرا این مسئله چندان که به سرشت دل مربوط است به تکلّف و خود را به زحمت انداختن مربوط نیست.

۴-پرهیز از دوزخ

[۶۵]

« وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ -و آنان که گویند:ای پروردگار ما،عذاب دوزخ را از ما بگردان...» براستی صدای دم برآوردن و دم کشیدن دوزخ به قدر چشم بر هم زدنی از خاطر آنان نمی رود بلکه اشکال آتش دوزخ هر لحظه در برابر دیدگان آنهاست،و هر یک از ایشان می گوید:پروردگارا،عذاب دوزخ را از من بگردان،گویی می بیند که او را در آن می افکنند.مگر نه آن که خدای تعالی می گوید:« وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا* ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا -هیچ یک از شما نیست که وارد دوزخ نشود،و این حکمی

است حتمی از جانب پروردگار تو آن گاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمکاران را هم چنان به زانو نشسته در آنجا وامی گذاریم».

پس هر انسانی از روی پل صراط بر دوزخ خواهد گذشت،و خردمند کسی است که راه نجات را جسته باشد.

« إِنَّ عَذٰابَهٰا کٰانَ غَرٰاماً -زیرا عذاب دوزخ عذابی است دائم».

یعنی عذاب دوزخ همواره به انسانی که وارد آن می شود پیوسته و دمی او را ترک نمی کند،و این خسارت و گزندی سخت بزرگ است.پس خسارت حقیقی خسارت و زیانمندی در دنیا و بی بهره ماندن از لذّتهای آن نیست بلکه خسارت واقعی آن است که روز قیامت که سرانجام تکاپوهاست آدمی خود را از رحمت خدا محروم و خسارت زده بیند.

[۶۶]

« إِنَّهٰا سٰاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقٰاماً -دوزخ بد قرارگاه و بد مکانی است.» پس دوزخ قرار گاهی نیکو نیست که انسان در آن اقامت کند،و جایی خوب نیست که صلاح باشد همواره در آن بماند.

۵-میانه روی در زندگانی

[۶۷]

« وَ الَّذِینَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کٰانَ بَیْنَ ذٰلِکَ قَوٰاماً - و آنان که چون هزینه می کنند اسراف نمی کنند و خسّت نمی ورزند بلکه میان این دو،راه اعتدال را می گیرند.» ۸/ بسیاری از مردم مال را انفاق می کنند،و اندکی از آنان به پاداش آخرت دست می یابند،و کمتر کسانی هستند که مال را آن گونه که خدا می خواهد انفاق می کنند،و آنان براستی همان بندگان رحمانند،پس انفاقشان به انگیزهٔ شادخواری و شهوت،یا ریا و ظاهر سازی و ریاست نیست،بلکه به انگیزهٔ ایمان و عقل و اراده است،از این رو اسراف نمی ورزند و خسّت هم نمی کنند بلکه در این میانه راه اعتدال را می گیرند.

پس در میان اسراف و خسّت و با اعتدال خرج می کنند که زندگی خود و

ص: ۴۷۶

دیگران را بدان بر پا نگهدارند.

عیاشی چنین روایت می کند و گوید:از امام رضا(ع)دربارۀ هزینۀ خانواده کسب اجازه کردم که چگونه باید باشد؟گفت:میان دو مکروه(و ناپسند).

گوید:گفتم:فدایت شوم به خدا نمی دانم آن دو مکروه کدامند.گفت:آری -خدایت رحمت کناد-آیا نمی دانی که خدای تعالی اسراف و خسّت را نمی پسندد و گفته است:« وَ الَّذِینَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کٰانَ بَیْنَ ذٰلِکَ قَوٰاماً -و آنان که چون هزینه می کنند اسراف نمی کنند و خسّت نمی ورزند، بلکه میان این دو،راه اعتدال را می گیرند».

امام صادق-علیه السّلام-مثالی برای این موضوع زد و مشتی ریگ برداشت و سخت در مشت خود گرفت و گفت:این«اقتار خسّت»است-که خدای عزّ و جلّ آن را در کتاب خود ذکر کرده است-آن گاه مشتی دیگر ریگ برداشت و مشت خود را چنان آزاد گرفت که تمام آن بریخت.آن گاه گفت:این اسراف و زیاده روی است.سپس مشتی دیگر برداشت و مقداری از آن را ریخت و مقداری را نگاهداشت و گفت این است قوام و اعتدال و میانه روی.

روایتی سوّم مقدار هزینه را با سطح زندگانی در اجتماع مربوط می کند،و روایتی چهارم،هزینه در راه استواری بدن و آنچه بدن را می سازد و تندرست می دارد -هر چه باشد-اسراف می شمارد.امّا نصوصی دیگر بر ضرورت گسترش هزینه بر خانواده فرمان می دهد.و از مجموع این نصوص می فهمیم که میانه روی در زندگانی مربوط به مجموعه ای از عوامل می شود که شرع و عقل و عرف آنها را معیّن می کند.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۶۸ تا ۷۷]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ یَقْتُلُونَ اَلنَّفْسَ اَلَّتِی حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً (۶۸) یُضٰاعَفْ لَهُ اَلْعَذٰابُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً (۶۹) إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِکَ یُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۷۰) وَ مَنْ تٰابَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اَللّٰهِ مَتٰاباً (۷۱) وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَشْهَدُونَ اَلزُّورَ وَ إِذٰا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرٰاماً (۷۲) وَ اَلَّذِینَ إِذٰا ذُکِّرُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهٰا صُمًّا وَ عُمْیٰاناً (۷۳) وَ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّیّٰاتِنٰا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اِجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِینَ إِمٰاماً (۷۴) أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ اَلْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهٰا تَحِیَّهً وَ سَلاٰماً (۷۵) خٰالِدِینَ فِیهٰا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقٰاماً (۷۶) قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزٰاماً (۷۷)

معنای واژه ها

۷۷[لزاما]

:یعنی ناگزیر واقع می شود.

بندگان رحمان بین رفتار و آرزومندیها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

غالبا آیات پایانی سوره افکار موجود در آن سوره را خلاصه می کند تا توضیح و بیان آن را بیفزاید،و در ضمیر خواننده بذری از خلاصۀ آنچه دربارۀ آن سخن رفته

ص :۴۷۸

است بکارد.

در پایـان سورهٔ فرقان که به بیان رساله و وحی و ایمان به آن دو اختصاص دارد،خداونـد موضوعات مهمّی را که در خلال این سوره یاد کرده است برای ما خلاصه می کند.

نخست:ایمان به رسالت سخنی نیست که بر زبان جاری شود،بلکه تعهّد و باری است بزرگ و موقعیّتی دقیق که هر فرد از افراد جامعه ارزش و اهمیّت آن را احساس می کند.

دوم:اجتماعی که آن را رسالت بسازد از سلطه گری دور است،پس در آن اجتماع کسی بر دیگری تسلّط و چیرگی ندارد،زیرا خضوع و سرسپردگی در آن برای غیر ولایت خدا نیست،اما سر سپردگی به ولیّ امر خدا چون پیامبر یا امام یا فقیه عادل عارف در حقیقت همان سرسپردگی و تسلیم به خدای سبحان است.زیرا اشخاص اجتماع تقدیس نمی شوند بلکه در واقع تقدیس و سر سپردگی نسبت به ارزشهایی به عمل می آید که ایشان آن را مجسّم می سازند و در وجودشان تجسّم و تبلور یافته است.

سوم:بر این اجتماع روح احترام متقابل در میان فرزندانش حکومت می کند،و از این رو کسی را نمی کشند و زنا نمی کنند.

در این جـا رابطه ای میـان قتـل نفس از یـک سـو و زنـا از سوی دیگر وجود دارد،و هر دو نوعی از تجـاوز و تعـدّی به کرامت انسان تلقّی می شوند،و در نتیجه هر دو-چنان که در شرح آیات خواهیم دید-قتل نفس هستند.

آنان که سروری سلطه ای غیر الهی را بر خود ترجیح می دهند،نفس بشری را محترم نمی شمارند و مرتکب عمل زشت می شوند،پس به زودی عذاب را در دنیا و آخرت خواهند دید،مگر آن که به درگاه پروردگار خود،خداوند توبه کنند.

چهارم:در اجتماع رحمانی هرگز کسی به دیگری ستم نمی کند.

برای آن که انسان به دیگری ستم نکند،بر او واجب است که از گواهی دادن به دروغ خودداری کند،و بسیاری از کسانی که محیطی مناسب برای

ستمگری می یابند،خواهشها و مصالحشان آنها را به ارتکاب جرایم،و تجاوز به حقوق دیگران بر می انگیزد.امّا در اجتماع اسلامی،فضای عمومی و قانون الهی حکمروا کسی را به ستمگری یا گردنکشی ترغیب و تشویق نمی کند،پس اگر ستمگری کسی را بجوید که به نفع او گواهی دهد هرگز به مراد خود نخواهد رسید و چنان کسی را نخواهد یافت.

پنجم:جدیّت از مهمترین ویژگیهای برجستهٔ اجتماع ایمانی است.

این اجتماع از کار لغو و بی هدف،که یکی از عوامل انحرافات اجتماعی و فکری و جز آن است،به دور است،و همچنین از بی مبالاتی که به معنی بیهودگی و بی هدفی است بسی فاصله دارد.پس واجب است که اجتماع در جست و جوی هدفهای خود جدّی باشد،و از بی هدفی و بی مبالاتی که آن را از رحمانیّت دور و به جنایت و انحراف نزدیک می کنند دور باشد.

چنین اجتماعی است ذکر کننده ای است که با ذکر خدا تکامل می یابد، زیرا ذکرش را نسبت به آفریدگارش معراجی برای ارتقاء معنوی و نیز مادّی خود قرار می دهد،و به عبارت دیگر همین ذکر خداست که آن اجتماع را طوری می سازد که به سطح تمدّن و پیشرفت عروج کند، /۸و بدین وسیله تمدّن ایمان را می سازد،همان گونه که پیامبر خدا،سلیمان آن را در زمان پیشین ساخته است.

ششم:صفت بلند نظری و بلند اندیشی از برجسته ترین خصوصیّات اجتماع اسلامی است که قرآن در این سوره آن را توصیف می کند،و با وجود تکیهٔ فرزندان آن بر عناصر با فضیلت و سر آمد خانواده در تربیت آنان بلند نظریهای اجتماعی خود را فراموش نمی کنند،زیرا آرزوی پیشوایی پرهیزگاران را دارند و این سوره به ذکر دعایی پایان می یابد که پاسخ درود بشر به رسالت پروردگار سبحان است.

مراد پیشوایی و امامت برترین طبقه و فاضلترین گروه در اجتماع است.

انسان عادّی آرزو می کند که پیشوا باشد و همین،امّا آرزوی والای بندگان رحمان رهبری پیشاهنگان و پیشگامان در اجتماع است،و این دلالت بر بلند اندیشی گسترده در بعد آینده و حال فرزندان اجتماع اسلامی رحمانی دارد.

ص :۴۸۰

پس از یـک سـو می کوشــند شخصیّت فرزنـدان خـود را مطـابق مفـاهیم درسـت بسازنـد،یـا از طریـق فرزنـدان خـود همـانند همسـرانشان به نحـو عمـودی در طول زمـان ادامه و دنبـاله داشـته باشـند،و از سودی دیگر می کوشـند و جـدیّت می کننـد که پیشوای مردم پیرامون خود شونـد تا به نحو افقی از طریق افراد اجتماعی که در آن زنـدگی می کننـد و در گسترده ترین بخش مکانی ادامه و اطاله داشته باشند.

اینانـند که بـا بلنـد اندیشـیها و آرزوهـای والاـ و رفتار خود زنـدگی برتر را در دنیا بنا می کننـد،و در آخرت پاداشـی نیکو می یابند،چه خداوند به فرشـتگان و طبیعت امر می کند که به آنان سـلام گویند و سر بسپارند،و وقتی فرشتگان و طبیعت با هم سر سپردگان انسانی باشـند،چنین کسـی از هیـچ چیز نمی هراسـد زیرا احساس می کند که گویی پروردگار طبیعت و فرشـتگان و آفرینندهٔ آنها از یک سو،و خود طبیعت و فرشتگان گماشته بر آن از سوی دیگر او را دوست دارند و بدو توجّه می کنند.

و این به خاطر آن است که بنـدگان رحمان با یکـدیگر در مسالمت و سازگاری بودنـد،و دانسـته بودند که وظیفه و نقش آنان ساختن انسان رسالتی برتر برخاسته از خود ایشان،و امّت رسالتی برتر برخاسته از میان خانوادهٔ آنان، /۸ و تمدن اسلامی پیشرفته برخاسته از اجتماع آنان است،و این همه در چارچوب سنّتها و قوانین رسالتی درست صورت می گیرد.

و بر عکس تمـام اینهـا کسـانی که مرتکب جنایـات می شونـد و به ارتکـاب گناهان مبادرت می ورزنـد خویشـتن و خانواده و اجتماع خود را گمراه می کنند،و به هدفهایی که آرزو دارند نمی رسـند،و معادلهٔ بر عکس چنین می شود:انسان منحرف، امّت با اختلاف،پایان آبادی و تمدّن،چنان که اقوام پیشین بدین نتیجه و سرانجام رسیدند.خدای تعالی گوید:

« أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ، وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ، الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ، إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ -آیا ندیده ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟با ارم که

ستونها داشت؟،و همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود،و قوم ثمود که در آن وادی سنگ را می بریدند،و قوم فرعون آن دارندهٔ میخها،آنها در بلاد طغیان کردند، و در آنها به فساد در افزودند،و پروردگار تو تازیانهٔ عذاب را بر سرشان فرود آورد، زیرا پروردگارت به کمینگاه است».

هفتم:در پایان این سوره نکته ای است شگفت آور.

می بینیم سورهٔ فرقان که با ذکر قرآن آغاز شد و به عنوان فرقان،یعنی ترازوی تمیز حق از باطل،از آن تعبیر کرد،در اینجا به ذکر دعایی در گفتهٔ خدای تعالی پایان می یابد که می گوید:« قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ -بگو اگر دعای شما نمی بود پروردگار من به شما نمی پرداخت».

رابطهٔ میان قرآن و دعا چیست؟ شاید حدیث شریف نبوی این رابطه را تفسیر کند که می گوید:

«هر گاه خواستی که خدا با تو سخن گوید قرآن بخوان،و هر گاه که خواستی با خدا سخن گویی دعا بخوان».

پس انسان پیش از آن که منتظر باشد پیامی از سوی خدا بر او نازل شود، واجب است که پیامی از طریق دعا به پیشگاه خدا تقدیم کند، /۸و خداوند پیام انسان را دوست دارد،و بدان گوش می دهد،هموست که گفت:« أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ (۱) -یا آن که درمانده را چون بخواندش پاسخ می دهد و رنج از او دور می کند»و اوست که گفت:« وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ (۲) -چون بندگان من دربارهٔ من از تو پرسند،بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می دهم»و اوست که چون دعا کننده ای او را بخواند،می گوید:بلی،ای بندهٔ من.

ص:۴۸۲

۱- (۳۴) -النمل۶۲/.

۲- (۳۵) -البقره۱۸۶/.

شرح آیات:

اشاره

گونه ای دیگر از قتل

[۶۸]

« وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ -و آنان که با خدای یکتا خدای دیگری نمی گیرند...» یعنی به هیچ سلطهٔ مادّی سر فرود نمی آورند و گردن نمی نهند،و تسلیم آنها فقط نسبت به خداست،و در منطق ایشان تنها اوست که صاحب سلطهٔ مطلق است نه دیگری.

« وَ لاٰ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ یَزْنُونَ -و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده-مگر به حق-نمی کشند و زنا نمی کنند...» یعنی شخصی را که ریختن خونش حرام است نمی کشند و مرتکب کار زشت زنا نمی شوند.امّا پرسش این است که چرا از زنا بیدرنگ پس از قتل یاد شده است؟ پاسخ این است که قتل دو گونه است:

۱-قتل از طریق گرفتن جان.

۲-قتل از طریق ربودن روح انسانیّت با بدی تربیت و جهت دادن،و نیز با از میان بردن عقل و اراده در نفس انسان،پس اگر انسان عواطف نیکو و شخصیّت ایمانیش سلب شود بر او دشوارتر و سخت تر از آن است که با گرفتن جان یا ریختن خونش کشته شود.

در تفسیر این آیهٔ کریم« مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ ۸/ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیٰاهٰا فَکَأَنَّمٰا أَحْیَا النّٰاسَ جَمِیعاً (۱) -از این رو بر بنی اسراییل مقرّر داشتیم که هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین،

ص: ۴۸۳

۱- ۳۶) -المائده۳۲/.

بکشد،چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد.و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همهٔ مردم را حیات بخشیده باشد»آمده است که:کسی که شخصی را با گمراه ساختن او به صورت مرده درآورد مانند آن است که تمام مردم را کشته است و کسی که دیگری را با هدایتش زندگی بخشد مثل آن است که تمام مردم را زنده کرده است.

و کسی که زنا می کند و موجب می شود فرزندانی زنا زاده پدید آیند که در کوچه ها پرورش یابند مثل آن است که آنها را کشته باشد،زیرا آن فرزندان خانواده ای ندارند که آنها را به قصد تربیت سرپرستی کند و تبدیل به موجوداتی وحشی می شوند که برای جامعه مزاحمت می آفرینند،زیرا صفات نیک و مواهب فضیلت ساز در وجودشان می میرد و در مقابل تمام صفات بد در آنها رشد می یابد،و این همان قتل معنوی است.

وقتی مردی از امام رضا(ع)پرسید:ای زادهٔ پیامبر خدا،کدام سخت تر است،قتل یا زنا؟امام بدو پاسخ داد:«زنا از قتل سخت تر است».

آن مرد باز پرسید ای پسر رسول خدا،برای چه؟ امام(ع)پاسخ داد:برای آن که کسی که بر اثر زنا زاده شود فرزندانی خواهد یافت.

و چه بسا که تمام آنها نسلی از منحرفان را پدید آورند،در حالی که اگر کسی جان دیگری را بگیرد،جان یک تن را به وسیلهٔ این قتل از میان برده است امّا در مورد اوّل،زنا کار عملا نسلهایی را کشته است.

« وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً -و هر که این کارها کند،عقوبت گناه خود را می بیند.» طبیعی است که پاداش کار خود را ببیند،و در حدیث آمده است:

«اثام درّه ای از درّه های جهنّم و از مس گداخته است،و زمینش از سنگهای سیاه باشد،و جای کسی است که سوای خدای تعالی را پرستیده است،و کسی که دیگری را که خدا ریختن خونش را حرام کرده کشته است،و زنا کاران

در آنجایند و در آنجا عذابشان دو چندان می شود». (۱)

[۶۹]

« یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً -عذابش در روز قیامت مضاعف می شود و تا ابد به خواری در آن عذاب خواهد بود.» پس به هر عملی پاداشی به اندازهٔ آن و عذابی در سطح آن داده می شود، پس اگر کسی به دیگری که از او راه را پرسید به عمد دروغ گوید و او را به راهی دیگر روانه کند،مجازات خواهد شد:اوّلا به سبب دروغگویی و ثانیا برای عذاب و رنجی عملی که به آن کس که وی بدو دروغ گفته تحمیل کرده است،و اگر آن شخص در راه خود گرفتار آسیبی شود دروغگو مسئول است.

و شاید این معنای مضاعف شدن عذاب باشد.

توبه تصمیم گیری است و کردار

[۷۰]

« إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً -مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند.خدا بدیهایشان را به نیکیها بدل می کند و خدا آمرزنده و مهربان است.» براستی رحمت خدا بسیار گسترده دامان است،پس هر چه عمل انسان از گناهانی چون زنا و قتل باشد،باز هم در رحمت خدا را بر دو لنگهٔ خود برای توبه کاران و آمرزش طلبان گشوده می یابد-و تازه تنها همین نیست-بلکه بزرگتر از این آن است که خدا بدیهای توبه کاران را به خوبیهایی تبدیل می کند که از آنها پاداش نیک می برند.شاید سبب تبدیل کردن بدیها به خوبیها این باشد که توبه کار متذکّر شدن خود را نسبت به آنها،و پشیمانی خود را از ارتکاب بدیها سکّویی برای جهش به سوی تصحیح و اصلاح و شتافتن به عرصهٔ شناخت بزرگتر،و ایمان ژرفتر قرار خواهد داد،و هر کار بدی را که به یاد آورد مسئولیّت محو و تبدیل آن را به

۱- ۳۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۱.

کردار شایسته احساس می کند.بـدبخت تیره بخت کسـی که از با پافشاری خود بر گناهان بـدون توبه از آمرزش خـدا محروم است.بیگمان گناهان بنـدگان هر قـدر بزرگ و زیاد باشـد از رحمت خدا کوچکتر و کمتر است.در حدیث مروی از امام باقر-علیه السّلام-در تفسیر این آیه آمده است:

«روز قیامت مؤمن گناهکار را می آورند تا در محلّ حسابرسـی می ایسـتد،آن گاه خدای تعالی است که خود به حساب او می رسـد و هیـچ یک از مردم بر حساب او آگاهی نمی یابـد که گناهانش را بدانـد،حتی اگر به بدیهای خویش اقرار کند، خدا به کاتبان گویـد:آنها را به نیکیها تبدیل کنید و به مردم بنمایانید. ۸/ پس مردم در آن هنگام گوینـد:این بنده را حتی یک کار بد نبوده است،سپس خدا امر می کند او را به بهشت برند» (۱) .

راستی را که امیـد به رحمت خدا مؤمن را چنان می کند که محبّتش نسبت به پروردگارش دم به دم بیفزاید و از نافرمانیهایش دور شـود.از این رو آیـات قرآن و نصـوص سـنّت تأکیـد بر خشـنودی خـدا را اسـتفاضه می کنـد.و حـدیث زیر میزان عطوفت پروردگار را به بندگان خود بیان می کند،هم چنان که مساهمت شـناخت این حقیقت را در اصـلاح بشـر نشان می دهد.از امام رضا-علیه السّلام-روایت می کنند که:«به پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-گفتند:فلان هلاک شد که گناهانی چنین و چنان را مرتکب می شود.پیامبر خدا(ص)گفت:نه،بلکه نجات یافت،و خدا کار او را جز به نیکی به پایان نمی رساند،و خداوند بـدیهای او را محو و به نیکیها تبـدیل خواهـد کرد،زیرا او یک بار در راهی می گـذشت و به مؤمنی خفته برخورد که عورتش آشـکار شـده بـود و خـود احسـاس نمی کرد،وی آن را بپوشانیـد و از بیم آن که وی شـرمگین شـود او را از پوشانـدش آگـاه نساخت،سپس آن مؤمن در بیـداری از ماجرا آگاه شـد و بدو گفت:خدا پاداشت را افزون کند و آینده ات را کرامت بخشد،و در حساب با تو گفت و گو نکند،پس خدا دعای او را در حق وی

ص:۴۸۶

۱- ۳۸) -برای آگاهی از این خبر بنگرید به همان مأخذ،ص ۳۴.

پذیرفت،از این رو این بنده به سبب دعای آن مؤمن عاقبت به خیر خواهد شد.سخن پیامبر خدا بدان مرد رسید،پس توبه کرد و روی به درگاه خدا آورد،و به فرمانبرداری از خدای عزّ و جلّ پرداخت،هفت روز از این ماجرا نگذشت که بخشی از قلمرو اسلام را غارت کردند و پیامبر خدا گروهی را به تعقیب غارتگران فرستاد -و آن مرد یکی از اعزام شدگان بود-و در آن معرکه به فیض شهادت رسید». (۱)

[۷۱]

« وَ مَنْ تٰابَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللّٰهِ مَتٰاباً -و هر که توبه کند و کار شایسته کند به شایستگی نزد خدا بازگردد.» یعنی آن کس که توبه می کند و به کردار شایسته می پردازد،براستی به خدای مهربان توبه می کند.

صفات بندگان رحمان

۱-گواهی به دروغ نمی دهند

[۷۲]

« وَ الَّذِینَ لاٰ یَشْهَدُونَ الزُّورَ -و آنان که به دروغ شهادت نمی دهند...» همانا بندگان رحمان به دروغ گواهی باطل نمی دهند،و از سوی دیگر سخن را جز در زمان و مکان مناسب ادا نمی کنند،چه احساس می کنند که سخن جزئی از کردار انسان است،چنان که پیامبر(ص)به عربی صحرانشین که از او پرسید:آیا خدا ما را به خاطر آنچه می گوییم به حساب می کشد؟گفت:

«آیا مردم را جز به سبب نتایج حاصل از زبانهایشان،با بینیهایشان به دوزخ می کشند؟».

و در حدیثی دیگر از امام صادق(ع)آمده است که گفت:

«اگر مردم می دانستند که سخنشان جزئی از کردارشان است بیگمان از

۱- ۳۹) -همان مأخذ،ص ۳۵.

سخن گفتن می کاستند».

و در یکی از روایات آمده است که«الزّور،در این آیه یعنی غنی آوازه خواندن طربناک» (۱) و در حدیثی دیگر آمده است که«مراد از آن مجالس فاسقان است و(بندگان رحمان)در مجالس باطل حاضر نمی شوند»و امام باقر و صادق -علیهما السّلام- از عیسی بن مریم-علیه السّلام-روایت کرده اند که«از مجالس دو خطا پرهیز کنید» (۲) در حدیث چهارم آمده است که«آنان وقتی سخن از شرمگاه گویند،برای حفظ عفّت زبانشان از آن به کنایه نام برند».

بدین سان دلالت این آیه وسعت می یابد تا شامل هر گونه باطلی بشود،پس آنها شهادت نمی دهند(یا در مجالس بیهوده حضور نمی یابند)زیرا دربارۀ زندگی اندیشیده و دریافته اند که زندگی هدفی مقدّس دارد،و از این رو به سوی آن هدف کوشیده و رفته اند،و خود را از باطل دور نگاهداشته اند.

« وَ إِذٰا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرٰاماً -و چون بر ناپسندی بگذرند به شتاب از آن دوری می جویند.»

۲-از امور ناپسند دوری می جویند:

پس لب به سخنی خطایا بی هدف نمی گشایند،و همچنین در اجتماعات لهو و لعب و سرگرمی و بازی،و ساز و رقص شرکت نمی کنند،زیرا وقتشان گرانبهاتر از آن است،و چون می دانند ۸/ که زندگی فرصتی است تکرار نشدنی،ناچارند از سالها و روزها و ساعتها و دقیقه های آن بهره جویند،و تمام اینها وسیلۀ پرهیز آنان می شود تا به روز پشیمانی بر از دست دادن فرصت عمر افسوس نخورند.

آنان بر ناپسند و لغو کریمانه می گذرند زیرا درک می کنند که خود براستی از پرداختن بدان والاتر و گرامیترند،پس کرامت و شرفشان آنان را به دوری جستن از مجالس لهو و سرگرمی فرا می خواند.

۱- (۴۰) -حدیث مروی از امام صادق-علیه السّلام-در همان مأخذ،ص ۴۱.

۲- (۴۱) -همان مأخذ.

۳-بینادلی و هشیاری

[۷۳]

« وَ الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً - آنان که چون به آیات پروردگارشان اندرزشان دهند،در برابر آن چون کران و کوران نباشند.» بینادلی و بصیرت از صفات برجستهٔ بندگان رحمان است.چه در آیات خدا که بر آنان تلاوت می شود برای جست و جوی حقیقت و به عشق بینادلی می اندیشند و در پرتو آن به امور زندگی فکر می کنند،و برای دریافت نظامها و قانونمندیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و پرورشی و جز آنها از آن آیات به گوشهٔ خلوت می نشینند و تمام ذهن خود را بر آنها متمرکز می کنند،چون می دانند کسی آن آیات را فرستاده که خود زندگی را آفریده و قوانین و نظامها را در آن وضع کرده است.

پیداست که ترک لغو فراغتی و فرصتی بزرگ به ایشان می دهد که آن را از فعالیّت فکری رشد یافته ای سرشار می کنند،در دعای مکارم الاخلاق آمده است:

«بارالها،آنچه را شیطان از آرزومندی و بدگمانی و حسد در دل من می افکند به گونه ای قرار ده که ذکری برای عظمت تو،و تفکّری در قدرتت،و تدبیری ضدّ دشمنت شود،و آنچه را بر زبان می گذرد از نقطه ای دشنام یا بدگویی، یا لطمه به آبرویی یا شهادتی باطل یا غیبت کردن از مؤمنی غایب،یا بدگویی از مردی حاضر و آنچه بدین می ماند،همه را تبدیل کن به گفتار به ستایش خاصّ برای خدا،و افزون گویی در ثنا بر تو،و پی سپاری در راه تمجید تو،و سپاسگزاری از نعمت تو و اعتراف به احسانت و شمردن منّتهای بیکرانت».

ابو بصیر از امام صادق-علیه السّلام-در تفسیر این آیه روایت کرده است که گفت:

«بینادل شدگان شکّاکان نیستند».

اکنون مسلمانان نسبت به اینان در کجا قرار دارند؟

اگر به واقعیّت امّت اسلامی از فراز بنگریم،بیگمان می بینیم که بیشتر مسلمانان از جمله کسانی هستند که همچون کران و کوران با آیات خدا برخورد دارند،آنها را با ابتکار و زیبایی تلاوت می کنند،امّا معانی آنها را نمی فهمند و مدلولهای آنها را درک نمی کنند،و بلکه در آنها نمی اندیشند تا آنها را بر رفتار خود، و پس از آن بر اجتماع خویش تطبیق دهند و اجرا کنند.

۴-آرزومندی بزرگ

[۷۴]

« وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّيّٰاتِنٰا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِينَ إِمٰاماً -و آنان که می گویند:ای پروردگار ما،از همسران و فرزندانمان دلهای ما را شاد دار(و دیدگان ما را آرام بخش)،و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.» رابطۀ میان خواستن همسران و فرزندان شایسته،و درخواست پیشوایی و رهبری نزد بندگان رحمان،در آرزومندی آنان به ادامه یافتن رسالتشان در فرزندانشان و نیز در مردمی است که پیرامون آنها هستند،تا رهبر پرهیزگاران شوند، و پرهیزگاران-به نوبۀ خود-پیشاهنگ اجتماع گردند.پس آنان آرزومندند که رهبر پیشاهنگان شوند نه این که فقط پیشاهنگ باشند.

و این آیۀ کریم دلالت بر روحیۀ رقابتی بر خیر دارد که آنان از آن برخوردارند،پس در اجتماع رحمانی همه خود را ترقّی می دهند تا در جولانگاه خیر و کردار بهتر و برتر از دیگران باشند.

در حدیث امامان اهل بیت-علیهم السّلام-آمده است که این کلام ایشان را در نظر دارد و ایشان تأویل آنند.و در حدیث شریف از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب-علیه السّلام-آمده است که:

«به خدا سوگند از پروردگار خود درخواست نکردم که فرزندانی با چهرۀ شاداب و اندام و قامت زیبا به من عطا کند،بلکه از پروردگارم فرزندانی مطیع نسبت به خدا و بیمناک از او تقاضا کردم که چون به فرزندی بنگرم که مطیع خداست

چشم بـدو قرار و آرام گیرد که گوید« وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِینَ إِمٰاماً -مرا پیشوای پرهیزگاران گردان»و گوید:ما آنان را که پیش از ما بودند به رهبری گرفتیم پس پرهیزگاران پس از ما،ما را به رهبری گیرند» (۱) .

[۷۵]

« أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهٰا تَحِیَّهً وَ سَلاٰماً - اینان همان کساننـد که برای صبری که تحمّل کرده انـد غرفه های بهشت را پاداش یابنـد و در آنجا به درود و سـلامشان بنوازند.» آنجا که خدا با غرفه های بنا شده از زر و سیم و یاقوت و درّ آنان را استقبال می کند و در آنها شادباش و سلام از خدا و فرشتگان دریافت می کنند.

این آیه انـدیشه ای مهم را می رسانـد که عبارت است از این که براستی تحقّق یافتن آرزوهای بلند و رسـیدن به هدفها نیازمند صبری است بسیار،و آرزوی میان تهی و بلند پروازی بی جان سودی ندارد و انسان بر آرزوجویی خود بدان اندازه پاداش نمی یابد که بر کوشش خود برای تحقّق بخشیدن بدان آرزومندی پاداش می گیرد.و آنچه از این آیه در می یابیم این است که این پاداش بر صبری است که در راه هدفهای والا تحمّل شده باشد.

[۷۶]

« خٰالِدِینَ فِیهٰا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقٰاماً -جاودانه در آن باشند.چه نیکو قرار گاه و مکانی است.»

۵-دعا معراج مؤمن است

[۷۷]

« قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ -بگو اگر دعـای شـما نمی بود پروردگار من به شـما نمی پرداخت...» دعا پل ارتباط با خداست،و از چیزهایی که بندگان رحمان را مشخّص می کند دعای ایشان است.پس آنان در کنار کردار و کوشش به دعا نیز اهتمام دارند،به سبب ایمانشان به این که توفیق خدا از کردار آنان برتر است و بلکه روح

۱- (۴۲) -همان مأخذ،ص ۴۴.

کردار و عمل است که آنان را به درهای بهشت می رساند.

اگر در کرداری فروتنی و سر سپردگی برای خدا نباشد آن کردار سودی ندارد،و کسی که بر کردار خود بدون فضل خدا حسابی بطلبد زیان می بیند،پیامبر اعظم(ص)به سبب کردار خود وارد بهشت نمی شود،بلکه به فضل خداست و اگر خدا مردم را به اعمالشان حسابرسی کند یک تن وارد بهشت نمی شود.

« فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزاماً -شما تکذیب کرده اید و کیفرتان همراهتان خواهد بود.» وقتی مردم از خدا روی بگردانند و با دعا و لابه به درگاه او روی نیاورند، بیگمان او بر آنان عذاب می فرستد،و چنان که در حدیث آمده است:

«صدقه بلا را می گرداند،و دعا قضای استوار شده را باز می کند».

ص: ۴۹۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹